



# التعريف بطبقات الأئمة

تاريخ جهانی علوم و دانشندان تا قرن پنجم هجری

تألیف

قاسمی صاع داندلی

(۴۲۰-۴۶۲ ه.ق)

مقدمه، تصحیح و تحقیق

دکتر غلامرضا حمید شاد اول

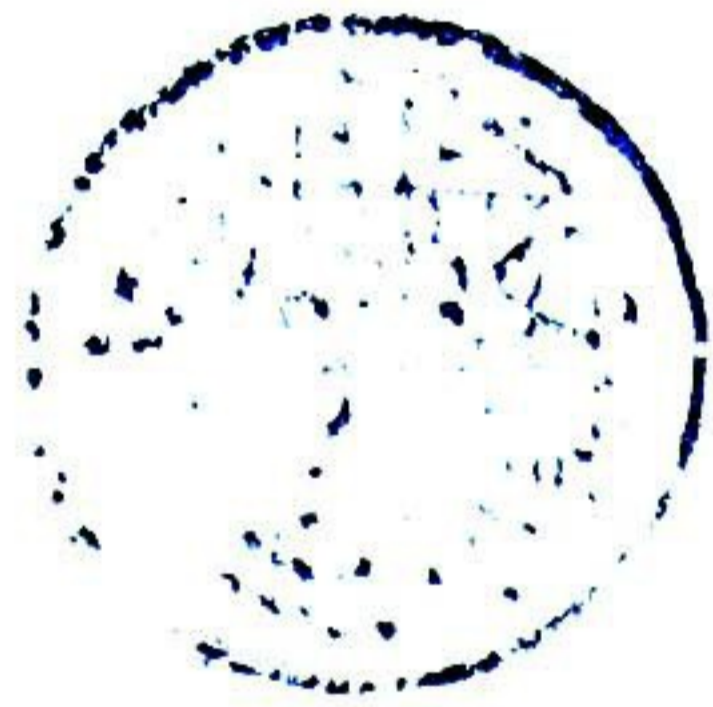
**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



# التَّعْرِيفُ بِطَبَقَاتِ الْأُمَمِ

تاریخ جهانی علوم و دانشندان تا قرن پنجم هجری

تألیف

قاضی صاعِدانی

(۴۲۰-۴۶۲ ه. ق.)



مقدمه، تصحیح و تحقیق

دکتر غلامرضا حمید شاداداول

صاعد الأندلسی، صاعد بن احمد، ۲۲۰-۲۶۲ ق.

التعريف بطبقات الامم ( در تاريخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری ) / تألیف قاضی صاعد اندلسی؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق غلامرضا جمشید نژاد اول - تهران : هجرت؛ دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.

137776

۲۲۶ ص.: نمونه -- ( میراث مکتوب؛ ۳۰: علوم و فنون؛ ۲ )

بها: ۱۳۰۰ تومان.

زبان عربی

مقدمه: فارسی - عربی

ص.ع. به انگلیسی:

Qāḍī Ṣāʿid ibn Aḥmad Andalusī.

Al-Taʿrīf bi-Ṭabaqāt al-Umam. (The world history of sciences & scholars up to 5th century

A. H.)

کتابنامه: ص. [ ۲۱۲ ] - ۲۲۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. علوم - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. دانشمندان - سرگذشتنامه. ۳. نثر عربی - قرن ۵ ق.

الف. جمشید نژاد اول، غلامرضا، ۱۳۲۴ - مصحح و مقدمه نویس. ب. دفتر نشر میراث مکتوب.

ج. عنوان. د. عنوان: طبقات الامم.

۷ ت ۲ الف / ۱۲۵ Q

۱۳۷۶

۵۰۹  
ت ۲۵۵ ص  
۱۳۷۶

برگه فهرست نویسی پیش از انتشار دفتر نشر میراث مکتوب



مؤسسه انتشارات هجرت



دفتر نشر میراث مکتوب

## التعريف بطبقات الامم

( تاريخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری )

تألیف: قاضی صاعد بن احمد اندلسی

مقدمه، تصحیح و تحقیق: دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول

ناشر: مؤسسه انتشارات هجرت

چاپ اول: ۱۳۷۶

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی، صفحه آرایی و نمونه خوانی: دفتر نشر میراث مکتوب

خطاطی روی جلد: احمد عبدالرضایی

لیتوگرافی: نگارش، چاپ و صحافی: سپهر - قم

این اثر زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است.

نشانی دفتر نشر میراث مکتوب: تهران، صندوق پستی ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۶۴۱۴۸۳۴

بها: ۱۳۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دریابی از فرسنگ پرنایه ایران اسلامی در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها، در حقیقت کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامتناه ایرانیان است. بر عمده هر نسلی است که این میراث پراج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرسنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی ذخایر مکتوب این سرزمین و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کارنا کرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارند.

احیاء و نشر کتابها و رساله های خطی و طیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرسنگی. وزارت فرسنگ و ارشاد اسلامی نیز در راستای ایاداف فرسنگی خود مرکزی را بنیاد نهاده است تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان و با مشارکت ناشران، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرسنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

دفتر نشر میراث مکتوب



تقدیم به :

همسرگرامیم، که اگر سخت کوشیها و مراقبتهای  
پیگیرانه ایشان نمی بود، این پژوهش سامان نمی یافت و  
این کتاب پدید نمی آمد.

غلامرضا جمشید نژاد اول

## فهرست عنوانها

پیشگفتار .....	۹
مقدمه مصحح .....	۱۳
تحقیق در زندگانی قاضی صاعد اندلسی .....	۱۳
نام و نسبت و ولادت و وفات .....	۱۳
تحصیلات، استادان و زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد .....	۱۹
تأسیس قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و روشهای ویژه در تاریخنگاری ملتها .....	۲۷
تأسیس رصدخانه در طلیطله و اکتشاف نجومی قاضی صاعد .....	۳۵
تحقیق در زمینه آثار قاضی صاعد اندلسی .....	۴۳
آثار پیدا نشده .....	۴۳
۱. آثاری که خودش آنها را نام برده است .....	۴۳
۲. آثاری که دیگران به قاضی صاعد نسبت داده‌اند .....	۵۵
التعریف بطبقات الأمم تنها اثر پیدا شده قاضی صاعد .....	۵۸
صحّت انتساب و نامهای مختلف .....	۵۸
موضوع اصلی و تقسیمات کتاب .....	۵۹
موضوعهای فرعی کتاب .....	۷۸
منابع قاضی صاعد در تألیف التعریف بطبقات الأمم .....	۹۱
معرفی نسخه‌های خطی، چاپها و ترجمه‌های التعریف بطبقات الأمم .....	۹۵
نقد و بررسی کارهای انجام یافته و لزوم تحقیق مجدد .....	۱۰۳
نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر .....	۱۰۳
نقد چاپ بوعلوان .....	۱۱۴

١٢٨	.....	ضرورة تصحيح مجدد كتاب طبقات الأمم و روش كار پژوهش
١٣٧	.....	كشاف رموز التحقيق
١٣٩	.....	التعريف بطبقات الأمم
١٤١	.....	الباب الأول: الأمم القديمة
١٤٥	.....	الباب الثاني: إختلاف الأمم و طبقاتها بالأشغال
١٤٦	.....	الباب الثالث: الأمم التي لم تعن بالعلوم
١٤٩	.....	الباب الرابع: الأمم التي عنيت بالعلوم
١٥١	.....	الفصل الأول: العلم في الهند
١٥٨	.....	الفصل الثاني: العلم في الفرس
١٦٣	.....	الفصل الثالث: العلم عند الكلدان
١٦٦	.....	الفصل الرابع: العلم في اليونان
١٨٧	.....	الفصل الخامس: العلم في الروم
١٩٤	.....	الفصل السادس: العلم عند المصريين
١٩٩	.....	الفصل السابع: العلم عند العرب
٢١٥	.....	الفصل الثامن: العلم عند المسلمين
٢٣٥	.....	الفصل التاسع: العلم في الأندلس
٢٧٤	.....	الفصل العاشر: العلم في بني إسرائيل
٢٨١	.....	فهرستها
٢٨٣	.....	نام كسان
٢٩٩	.....	نام جايبها
٣٠٥	.....	نام كتابها
٣١١	.....	نام امتهها و قبائل
٣١٧	.....	منابع و مأخذ
٣٣٣	.....	خلاصة مقدمة المحقق

## پیشگفتار

دیگر کمتر کسی می‌تواند در برابر این حقیقت آشکار و واقعیت استوار بایستد که تمدن اسلام حلقه‌ای اساسی از زنجیره تمدن بشری است و انتقال علوم و فلسفه از مصر و هند و بابل، از راه یونان و روم شرقی، به غرب (شمال اروپا و سپس امریکا) تنها از قلمرو شرقی اسلام و اسپانیای مسلمان (اندلس) ممکن گشته است؛ و این، کمترین سهم و نقشی است که تاکنون در این حادثه مهم و جالب از تاریخ جهان به مسلمانان داده‌اند اما از دیدگاه مسلمانان و بسیاری از محققان واقع‌بین، حقیقت جز این است: اینان بر پایه اسناد و مدارک و مخطوطات موجود در کتابخانه‌ها و اشیا و آثار متعلق به تمدن اسلامی که به آسانی می‌توان در گوشه و کنار عالم بدانها دست یافت، از سهم بزرگ مسلمانان و نقش چشمگیر تمدن اسلام در پیشبرد همه حوزه‌های فکری، علمی و هنری - چون ریاضیات، نجوم، پزشکی، فلسفه، تصوف و عرفان، ادبیات، موسیقی، معماری - سخن می‌گویند. از همین روی، شناخت درست تمدن اسلام و تعیین جایگاه و میزان سهم آن در علم و تمدن جهان موقوف به تدوین دقیق «تاریخ جامع علم و تمدن در اسلام» است که به رغم آثار بسیاری که در این زمینه به زبانهای مختلف و به کوشش و قلم مسلمانان و جز آنان فراهم آمده، بی‌تردید می‌توان گفت که هنوز در آغاز راهیم، زیرا تدوین چنین اثری بدون مطالعه و بررسی اسناد مکتوب و آثار بر جای مانده، منطقی و ممکن نیست و با نگاهی گذرا بر کتبی نظیر تاریخ ادبیات عرب کارل بروکلمان، تاریخ التراث العربی فؤاد

سزگین، ادبیات فارسی استوری، الذریعه آقا بزرگ تهرانی و فهرستهای متعدد مخطوطات فارسی، عربی، ترکی و اردو در می یابیم که هنوز حجم عظیمی از میراث مکتوب و شناخته شده جهان اسلام نشر نیافته و در واقع باید گفت مطالعه و بررسی نشده، و بدیهی است که بی وقوف بر مندرجات این آثار، تدوین هر اثری در زمینه تاریخ علوم و فنون و تمدن اسلامی کامل و وافی به مقصود نخواهد بود.

با این مقدمه، نشر هر اثر مکتوب به منزله گامی است در راه نیل به این مقصود، و البته پیداست که باید با کمال دقت و بصیرت در این راه گام برداشت تا از وقت و سرمایه مصروف، بیشترین بهره حاصل گردد. پس یک اصل مهم که رعایت آن در نشر آثار ضرورت دارد، در اولویت نهادن و گزینش دقیق متونی است که فصلی تازه در تاریخ علم و تمدن اسلامی بگشاید، یا پرتوی بر گوشه های تاریک این تاریخ افکند، یا دست کم برگی بر افتخارات علمی فرهنگی مردم مسلمان بیفزاید؛ و در این گزینش باید - چون نخستین پایه گذاران مخلص این تمدن - حتی الامکان از ملاحظات قومی، فرقه ای و سیاسی پرهیز کرد، زیرا تمدن اسلامی که چند سده پیر جهان سیادت داشت و غرب همچنان وامدار آن است، نه شرقی بوده است، نه غربی، بلکه حاصل تلاش همه اقوام و مللی است که به اسلام گرویدند و به برکت تعالیم آن و تسامح منطوی در این تعالیم این بنای باشکوه و خجسته را بنیان نهادند.

خوشبختانه آنچه مسئولان آگاه دفتر نشر میراث مکتوب پیش روی خواننده نهاده اند از همین نوع آثار است. هر آشنا با تاریخ و تمدن اسلام می داند که اسپانیای اسلامی (اندلس) تقریباً همزمان و همگام - یا اندکی دیرتر - با نهضت علمی، فرهنگی اسلام و در سایه دانش پروری و تسامح اسلامی حکام در سده های چهارم و پنجم هجری بدان پایه و مایه از علم و تمدن دست یافت که شهر قرطبه و چند شهر دیگر آن، چون طلیطله و غرناطه، می توانست کمابیش با بغداد و قاهره - در اوج شکوه و شوکتشان - کوس برابری و همسری زند. اینکه فهرست نام کتابهای موجود در کتابخانه عظیم قرطبه در این روزگاران به چهل و چهار مجلد می رسیده می تواند استوارترین دلیل بر شکوفایی

فرهنگی در این سرزمین و مبین حضور و ظهور دانشمندانی نامدار چون ابن حزم، ابن رشد، ابن طفیل، ابن بیطار، قاضی صاعد و... باشد.

قاضی صاعد که با شرح حال و آرا و آثار و مهمتترین اثر مصحح او، التعریف بطبقات الأمم در این کتاب آشنا خواهیم شد، یکی از نام‌آوران علم و تمدن اندلس است که شاید بتوان او را در ردیف چهره‌های درخشان عالم اسلام، نظیر رازی، ابوریحان، ابن سینا و ابن هیثم، نهاد. آنچه این فیلسوف و اخترشناس را شایسته آن می‌سازد که نامش در کنار نام این بزرگان جای گیرد کتاب التعریف بطبقات الأمم اوست که به گفته محسن مهدی:

این کتاب همانند تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی است، اما موجزتر و جامعتر از آن. صاعد در این اثر تاریخ، دانش، سیرت و زندگی اجتماعی امتهای گوناگون را تشریح و بدین سان علم مردم‌شناسی را ابداع کرده است...<sup>۱</sup>

از متقدمان، قفطی هم در تاریخ الحکماء که نزدیک به سه چهارم از طبقات الأمم را - گاه با ذکر مأخذ و گاه بی اشاره بدان، گاه با اشتباه در نقل و گاه بی اشتباه - آورده، این اثر قاضی صاعد را بر الفهرست رجحان می‌نهد. از اینکه ابن اصیبه نیز بسیار از این کتاب بهره گرفته می‌توان به اعتبار و اهمیت آن در دیدگاه علمای بزرگ اسلام پی برد. به سبب احتوای طبقات الأمم بر نکات دقیق و مطالب مهمی در شرح احوال و تلاشها و دریافتهای علمی دانشمندان مسلمان و نیز اشتمال بر اطلاعات گرانبها و گاه کم‌نظیری در تاریخ علم جهانی، این اثر می‌تواند هنوز برای محققان مفید افتد.

افزون بر اینها باید حوصله و وقت بسیاری را که آقای دکتر جمشیدنژاد بر سر این کار نهاده ارج نهاد و او را سپاس گفت. این بنده که خود موضوع تحقیق را به عنوان پایان‌نامه دکترای معظم له پیشنهاد کرده و از نزدیک شاهد تهیه و تدوین این اثر بوده است، نیک می‌داند که ایشان چه مایه وقت و نیرو صرف این کار کرده‌اند: گردآوری

۱. فلسفه تاریخ ابن خلدون، ۱۸۴-۱۸۵.

نوزده نسخه خطی، چهار چاپ مختلف و دو ترجمه - اغلب متعلق به کتابخانه‌های خارج از کشور - برای مقابله و تهیه متن مصحح عربی، و تألیف و تدوین مقدمه‌ای کامل، مشتمل بر تحقیق در زندگانی، آرا و آثار قاضی صاعد - که خود در واقع یک دوره مختصر و جامع تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اندلس از آغاز تا عصر زندگانی قاضی صاعد است - و معرفی پایگاه علمی او و جایگاه و اهمیت التعريف بطبقات الأمم در میان آثار مشابه بسیار مغتنم و در خور ستایش است، خاصه آنکه در زبان فارسی جای چنین تحقیقی خالی بود.

الحمد لله أولاً و آخراً

هادی عالم زاده

۱۳۷۵/۱۲/۱۶

## مقدمه مصحح

### تحقیق در زندگانی قاضی صاعد اندلسی

#### نام و نسبت و ولادت و وفات

علامه قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثیق تغلبی جیانی قرطبی طلیطلی اندلسی (۴۲۰-۴۶۲ ق/ ۱۰۲۹-۱۰۷۰ م)، مورخ، منجم، ریاضیدان، رصدگر بزرگ، فقیه مالکی، قاضی شهر طلیطله و مؤلف کتاب التعریف بطبقات الأمم در تاریخ جهانی علوم از دیرباز تا زمان خویش.

به گفته ابن بشکوال<sup>۱</sup> و دیگران<sup>۲</sup>، قاضی صاعد در شوال سال ۴۲۰ ق/ ۱۰۲۹ م در المریة، متولد شده است ولیکن در هیچ یک از منابع از روز تولد او گزارشی موجود نیست.

همچنین در باب خاندان وی اطلاعی نداریم. العطار الحسینی<sup>۳</sup>، متذکر شده است که در حاشیه نسخه اصلی خطی کتاب الصلة ابن بشکوال، در کنار عبارت «من اسمه صاعد = آنان که نامشان صاعد است» چنین نوشته شده است: «هؤلاء ثلاثة قضاة من

۲. زیدان، تاریخ آداب اللغة، ۳۶۸/۲، زرکلی، الأعلام، ۱۸۳/۳.

۱. ۲۳۲/۲.



نسق واحد = اینان سه قاضی اند، به یک نسق» و افزوده است که «ظاهراً بایستی منظور، صاعد بن احمد و پدر و جدش بوده باشد»<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد که در نسبت وی به قبیله بنی تغلب که ابن بشکوال<sup>۲</sup> و دیگران<sup>۳</sup> برای او آورده‌اند، نمی‌توان شک کرد و به نسخه خطی «م» که آن را ثعلبی ذکر کرده است، به علت تأخر زمان کتابت و استنساخ آن، نمی‌توان اعتنا کرد، اما در باب ذکر نسب قاضی صاعد در صفحه عنوان این نسخه، نسبت به منابع دیگر کمال بیشتری دیده می‌شود که از آن نمی‌توان چشم پوشید و منابع کهن نیز آن را تأیید کرده‌اند و آن بدین ترتیب است: ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثیق الثعلبی.<sup>۴</sup>

اگر به مطلب ذکر شده در نسخه خطی کتاب الصلة و این سه نفر صاعد نام که در شجره نسب قاضی صاعد موجود است، توجه کنیم، می‌توانیم بگوییم که آنچه در کنار نام صاعد، آمده، می‌تواند نظر به این دو شخص صاعد نام از اجداد قاضی صاعد داشته باشد که با نام خود وی، سه شخص صاعد نام در شجره تشکیل شده است و در این صورت واژه «نسق»، معنای توالی نسبتاً منظمی را می‌دهد که در شجره مشاهده می‌شود. البته در مورد جد قاضی صاعد، عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن وثیق که کنیه‌اش ابوالمطرف بوده است، در منابع، مطالب جالبی به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup> از جمله، ابن الفرضی وی را از عالمان بزرگ دینی شمرده که به مشرق سفر کرده و پس از بازگشت از آنجا، عهده‌دار مقام قضا در شهر شذونه<sup>۶</sup> شده و سپس به منظور اشتغال کامل به علم،

۱. همان جا. ۲. ۲۳۲/۲.

۳. (ارسلان، ۱/۱؛ کخاله، ۷۷/۴؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ فروخ، ۵۸۲/۴).

۴. نک: صفحه عنوان نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس که در این کتاب از آن با رمز «م» یاد کرده‌ایم؛ ابن الفرضی،

۵. ابن الفرضی، ۳۰۹/۱ - ۳۱۰.

6. Sidona.

از آن مقام استعفا داده است.<sup>۱</sup> با تکیه بر این مآخذ، می توان گفت که اجداد قاضی صاعد همه عالمان دینی و از فقهای اسلامی در اندلس بوده اند و دست کم گذشته از خود وی و جدش عبدالرحمن دو تن دیگر از این خاندان نیز که صاعد نام داشته اند، مثل خود او در زمان خویش، علاوه بر برجستگی در فقاہت منصب رسمی قضاوت نیز داشته اند.

بنی تغلب یکی از بزرگترین قبایل عدنانی عرب شمالی شبه جزیره عربستان بوده اند که در قبل از اسلام از آیین مسیحیت پیروی می کرده اند. از اینکه اجداد قاضی صاعد چگونه و چه زمانی از شام به اندلس در آمده اند، اطلاعی نداریم، ولی می توان احتمال داد که در هنگام فتوحات اسلامی در پایان سده یکم هجری به اندلس وارد شده باشند.<sup>۲</sup> از نسبت جیانی قاضی صاعد، ابن بشکوال چیزی مطرح نکرده است<sup>۳</sup>؛ ولی یاقوت<sup>۴</sup> از وی با همین نسبت یاد کرده است. همچنین صفدی<sup>۵</sup>، اساساً شرح زندگانی وی را تحت عنوان: قاضی طلیطله الجیانی آورده و افزوده است که او به عنوان جیانی معروف است<sup>۶</sup>؛ ولی منابع دیگر هیچ کدام، مثل ابن بشکوال از این نسبت سخنی نگفته اند. روشن است که جیانی به جیان منسوب است که آن را به فتح جیم و تشدید یاء یعنی، بر وزن «فعال» ضبط کرده اند و آن را استانی از اندلس واقع در میان استانهای غرناطه، طلیطله و مرسیه دانسته اند<sup>۷</sup> که امروزه نیز نام مرکز استانی است در اسپانیا به همین نام<sup>۸</sup> و از آن در دوران اسلامی عالمان بزرگی، همچون محمد بن مالک طائی جیانی اندلسی، ناظم الألفیه فی النحو برخاسته اند و ابوالفداء آن شهر را در اوج ارتفاع و استواری و در مشرق قرطبه و به فاصله پنج روز راه از آن شهر ذکر کرده است<sup>۹</sup>؛ ولی این که به چه علت قاضی صاعد بدانجا انتساب یافته، هیچ معلوم نیست.

۱. همان جا.

۲. بوعلوان، ۱۱.

۳. نک. ۲۲۲/۲

۴. همان جا.

۵. ۲۳۲/۱۶

۶. معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۲/۶.

۷. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۶-۱۷۷.

8. Jaen.

۹. همان جا.

نسبت دیگر قاضی صاعد، قرطبی است و علتش به قول ابن بشکوال<sup>۱</sup>، این است که اصل وی از قرطبه بوده، اگر چه در المریه متولد شده است. از این نسبت، ابن حیّان<sup>۲</sup> و ابن خلکان<sup>۳</sup> و صفدی<sup>۴</sup> و جمعی دیگر سخن گفته‌اند و کحاله<sup>۵</sup>، اساساً شرح حال وی را تحت عنوان صاعد القرطبی آورده است.<sup>۶</sup>

پیدا است که قرطبی منسوب است به قرطبه<sup>۷</sup>، نام استانی در اندلس و شهری واقع بر ساحل غربی نهر کبیر در شرق استان اشبیلیه و در جنوب و شرق استان بطلیوس و در جنوب طلیطله.<sup>۸</sup>

شهر قرطبه، مرکز این استان از بزرگترین شهرهای اندلس و پایتخت خلافت امویان اسپانیا بوده که ابوالفداء، برای آن هزار و ششصد مسجد، نهصد گرمابه عمومی، و هفت دروازه ذکر کرده است.<sup>۹</sup>

عبدالرحمن الناصر، خلیفه بزرگ اموی که به عمران و شهرسازی علاقه بسیاری داشته است، شهر موسوم به المدینه الزهراء را در شمال غربی همین شهر بر روی دامنه‌های کوه معروف به جبل العروس احداث کرده بود و المنصور بن ابی عامر نیز شهر خود، موسوم به المدینه الزاهرة را در شمال شرقی همین شهر پی افکنده بوده است که از آن دو به عنوان گوشواره‌های قرطبه یاد می‌کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

تلفظ قرطبه را به ضمّ قاف و سکون راء و ضمّ طاء ذکر کرده‌اند و از قول ابن سعید اندلسی آورده‌اند که در زبان گوتها با ظای نقطه‌دار تلفظ می‌شده است.<sup>۱۱</sup>

نسبت طلیطلی قاضی صاعد بدان علت است که وی در شهر طلیطله<sup>۱۲</sup> از جانب امیر

۱. ۱۵۶/۵. ۳

۲. ۲۷۸/۵. ۲

۳. ۲۳۲/۲. ۱

۴. همان جا. ۶

۵. (۳۱۷/۴) - ۵

۶. ۲۳۲/۱۶. ۴

7. Cordoba.

۸. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۵. ۹. همان جا.

۱۰. (مقری، ۱۱۳/۲ - ۱۱۴؛ ابوالفداء، همانجا؛ کریزویل، ۳۰۳ - ۲۸۵؛ عبادی، فی التاریخ العباسی و الاندلسی، ۱۵۰؛

۱۱. (ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۷۴).

اولاگونه، ۲۷۱؛ کیلانی، ۳۰ - ۳۲، ۶۳ - ۶۴؛ شکه، ۳۸.

12. Toledo.

ابوالحسن المأمون یحیی بن ذی النون، بزرگترین ملوک طوایف اندلس در آن دوره، به مقام قضا منصوب شده است<sup>۱</sup> و از همین لحاظ است که ابن حیّان<sup>۲</sup> و صفدی<sup>۳</sup> و زیدان<sup>۴</sup>، از او با عنوان قاضی طلیطله و برخی دیگر<sup>۵</sup> به عنوان «صاحب قضاء مدینه طلیطله = صاحب مقام قضای شهر طلیطله» یاد کرده‌اند.

و اما اندلسی نسبت وی به اندلس است که آن را به فتح الف و سکون نون و فتح لام ضبط کرده‌اند و برخی آن را به ضمّ لام نیز صحیح شمرده‌اند<sup>۶</sup> و آن نامی بوده است که قوم عرب و مسلمانان بر سرزمین شبه جزیره ایبریا<sup>۷</sup> واقع در منتهی الیه جنوب غربی قاره اروپا، اطلاق می‌کرده‌اند که اکنون در آنجا دو کشور: اسپانیا<sup>۸</sup> و پرتغال<sup>۹</sup> قرار گرفته‌اند.<sup>۱۰</sup> نسبت دیگری که برخی از متأخران<sup>۱۱</sup> برای وی ذکر کرده‌اند، مالقی است و علت این انتساب از آنجاست که المریّه، زادگاه قاضی صاعد، از بخشهای البیره، از توابع مالقه<sup>۱۲</sup> بوده است<sup>۱۳</sup> و بدین لحاظ سخن علامه دهخدا<sup>۱۴</sup>، مبنی بر این که زادگاه قاضی صاعد، مالقه بوده است، سخنی درست می‌باشد.

و اما نسبت مالکی که برخی از معاصران<sup>۱۵</sup> برای قاضی صاعد ذکر کرده‌اند، ناظر به این است که او از فقهای اسلامی تابع مذهب امام مالک بن انس (۹۷-۱۷۹ ق / ۷۱۲-۷۹۵ م)، یکی از ائمه مذاهب فقهی اسلام و بنیانگذار فرقه مالکیه، بوده که مذهب وی در اندلس انتشار بسیار وسیعی داشته است.<sup>۱۶</sup>

۱. ابن بشکوال، ۲۳۲/۲؛ صفدی، ۲۳۲/۱۶.

۲. ص ۲۷۸.

۳. همان جا. ۴. تاریخ آداب اللغة، ۳۶۸/۲. ۵. ابن العبری، ۹۳.

۶. ابوالفداء، تقویم البلدان، ۱۶۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۶۳/۱؛ آل علی، ۷.

7. Iberie.

8. Spain.

9. Republica Portuguesa.

۱۰. دائرة المعارف الإسلامية، ۳۵/۳؛ حمیده، ۳۲/۱، ۹۷؛ احمد صادق، ۲۵۰/۱.

۱۱. حاجی خلیفه، ۳۱۸/۲؛ بستانی، ۲۸۰/۳.

۱۲. ابوالفداء، ۱۷۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۲۶/۱.

۱۴. ۷۰/۲۰.

۱۳. ابوالفداء، ۱۷۵؛ بغدادی، صفی‌الدین، ۱۲۶/۱.

۱۶. مقدسی، ۱۹۵.

۱۵. سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ بحر العلوم، مقدمه.

در باره تاریخ فوت قاضی صاعد در میان منابع قدیم، ابن بشکوال به طور صریح ماه شوال سال چهارصد و شصت و دو هجری را ذکر کرده و تاریخ روز فوت او را معین نکرده است؛<sup>۱</sup> فقط افزوده است که ابوبکر یحیی بن سعید حدیدی فقیه بر جنازه او نماز گزارده.<sup>۲</sup>

صفدی هم، نه روز را تعیین کرده و نه ماه را؛ بلکه فقط سال چهارصد و شصت و دو را به عنوان سال فوت قاضی صاعد آورده است.<sup>۳</sup>

حاجی خلیفه نیز در دو مورد فقط سال فوت را آورده، اما به اشتباه آن را سال ۲۵۰ هجری ذکر کرده است<sup>۴</sup> و قاموس الأعلام ترکی نیز که فقط سال فوت را آورده آن را به اشتباه سال ۳۵۰ هجری ذکر کرده است.<sup>۵</sup> همچنین شکیب ارسلان در یک مورد<sup>۶</sup> سال فوت قاضی صاعد را ۴۶۴ هجری ذکر کرده که به نظر می رسد غلط مطبعی بوده باشد.<sup>۷</sup> در منابع محققان معاصر، عده ای مانند ابن بشکوال عمل کرده و فقط به ذکر سال ۴۶۲ ق و ماه شوال پرداخته اند<sup>۸</sup> و برخی دیگر فقط سال فوت را ذکر کرده، اما از ماه آن یادی نکرده اند.<sup>۹</sup>

در این میانه بستانی فوت قاضی صاعد را در شوال ۴۶۲ ق ذکر کرده و آن را با تاریخ میلادی (۱۳ تموز - ۱۱ آب ۱۰۷۰ م) برابر نهاده است<sup>۱۰</sup>؛ اما سارتون فقط تاریخ میلادی ۱۶ ژوئن ۱۰۷۰ م را در باب فوت وی ذکر کرده که ماه ششم از سال میلادی می شود و سال و ماه هجری معادل آن را نیاورده است.<sup>۱۱</sup>

غریزی در فهرست کتابخانه اسکوریال<sup>۱۲</sup> و همچنین بروکلیمان<sup>۱۳</sup> و به تبعیت از وی

- |   |                 |
|---|-----------------|
| ۲. همان جا.   | ۲۳۲/۲. ۱        |
| ۳. ۲۳۲/۱۶.  |                 |
| ۴. نک: ذیل مدخل «صاعد».   | ۱۰۹۶، ۱۰۸۳/۲. ۴ |
| ۵. نک: ذیل مدخل «صاعد».   |                 |
| ۶. ۲۸/۲.  |                 |
| ۷. نک: همو ۱۲/۲.  |                 |
| ۸. ارسلان، ۱۲/۲؛ فروخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴؛ سوتر، ۱/۱۰۷.                                   |                 |
| ۹. پالنسیا، ۲۳۹؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ سید، ۲۰۰/۱(۲)۳؛ کخاله، ۳۱۴/۴؛ سزگین، ۱۷/۶۲. |                 |
| ۱۰. ۸۹۰/۱.  | ۲۸۰/۳. ۱۰       |

12. (II/142).

13. (Gal, I/419, Gals, I/585).

فروخ<sup>۱</sup>، معلوم نیست با استناد به چه مأخذی، ضمن اینکه سال و ماه را مثل ابن بشکوال آورده‌اند، روز فوت قاضی صاعد را هم چهارم شوال ذکر کرده‌اند و به طور کلی تاریخ فوت وی را با تاریخ میلادی (۶/۷/۱۰۷۰ م) برابر نهاده‌اند.

از مرور مأخذ در می‌یابیم که مشهورترین عنوان قاضی صاعد که در روزگار خود نیز بدان عنوان شناخته می‌شده، عنوان قاضی صاعد قرطبی است<sup>۲</sup> و علاوه بر آن، عنوانهای صاعد اندلسی<sup>۳</sup> را نیز بر او اطلاق کرده‌اند و عناوین درستی هستند؛ لیکن عنوان ابن سعید که محمد عبدالله عنان از وی با آن نام برده<sup>۴</sup>، غلط است همچنین قفطی که در مواردی از وی به عنوان صاعد بن حسن اندلسی نام برده، اشتباه است.

بنابر آنچه ذکر شد، قاضی صاعد را نباید با صاعد نامهای دیگری که وجود داشته‌اند، همچون: صاعد بن علی آبی، صاعد بن توما، صاعد بن ابی الفضل شعیبی، صاعد بن حسن بن صاعد ملقب به زعیم الدوله، صاعد بن بشر بن عبدوس و صاعد بن حسن متوفای ۴۶۴ ق / ۱۰۷۲ م مؤلف کتاب التشویق الطبیبی<sup>۵</sup> و ابن صاعد نامهای دیگری که بوده‌اند، اشتباه گرفت؛ از قبیل ابن صاعد ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد محدث (۲۲۸-۳۱۸ ق / ۸۴۲-۹۳۰ م) و ابن صاعد زعیم الدوله صاعد بن حسن بن صاعد و...<sup>۶</sup>

### تحصیلات، استادان و زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد

اگر چه از کیفیت تحصیلات قاضی صاعد هیچ‌گونه گزارشی در منابع نیامده است، اما قطعی است که وی از همان آموزش و پرورشی که در آن زمان در اندلس معمول بوده، برخوردار شده و با تیزهوشی ویژه‌ای که به تصریح ابن بشکوال<sup>۶</sup> داشته است خیلی سریع یادگیری ادبیات و علوم قرآن و حدیث و معارف شرعی را پشت سر گذارده و به

۱. ۵۸۲/۴. ۲. ابن حیان، ۲۷۸/۵، الدومیهلی، ۳۶۱، کخاله، المستدرک، ۲۹۱.

۳. سرکیس، ۱۱۸۲/۲. ۴. دول الطوائف، ۱۰۴/۲.

۵. در باب آشنایی با این شخصیتها، نک: ابن بشکوال، ۲۲۲، زرکلی، ۱۸۶/۳، کخاله، ۱۷/۴، دهخدا، ۷۰/۲۰.

۶. نک: بستانی، ۲۸۰/۳. ۷. ۲۳۲/۱.

ریاضیات و نجوم و دیگر علوم عقلی روی آورده است.

در سده چهارم و پنجم هجری / دهم و یازدهم میلادی در اسپانیا کودکان بعد از مقدماتی که در خانه از پدر و مادر و در مکتب خانه از معلم مکتبی فرا می گرفتند، به تحصیل خود در مساجد محلی ادامه می دادند و آن گاه برای ادامه تحصیلات عالی به سوی مسجدهای جامع می شتافتند و مسجد جامع قرطبه نه تنها در اسپانیا، بلکه در سراسر اروپا عالیترین مرکز تحصیلات عالی به شمار می رفت و مخصوصاً عبدالرحمن الناصر در کنار جامع دانشگاهی تأسیس کرده بود که از آن پس این شهر با بغداد و قسطنطنیه از لحاظ سطح علمی برابری می کرد.<sup>۱</sup>

نیز از همان زمان به دعوت عبدالرحمن الناصر و جانشینانش بهترین ادیبان و عالمان به تدریس در این دانشگاه مشغول گشته بودند که متن درسهای ایشان در زمان تحصیل قاضی صاعد به صورت متون درسی جا افتاده ای نیز تألیف یافته بود.<sup>۲</sup>

یکی از این استادان، شخصیت بزرگ ادب، اسماعیل بن قاسم معروف به ابوعلی قالی (د: قرطبه ۳۵۶ق / ۹۶۷م) بود که در منازجرد (ارمنستان) متولد شده و در بغداد پرورش یافته و از ادیبان و عالمان برجسته در زبان عربی گردیده بود که عبدالرحمن الناصر از وی دعوت کرد، تا به قرطبه رفته تعلیم و تربیت بزرگترین فرزندان و ولیعهدش، حکم را به عهده بگیرد. وی علاوه بر این امر، درسهایی در دانشگاه جامع قرطبه در زمینه ادب برای شاگردان ایراد می کرد که به عنوان الأمالی معروف است و بعد از وی در آنجا به صورت یکی از متون درسی دانشگاهی خوانده می شده است.<sup>۳</sup>

قاضی صاعد در قرطبه و در یک چنین جو عالی فرهنگی تحصیلات عالی خود را گذرانیده از محافل علمی آن شهر نیز بسیار استفاده کرد. وی در دوران سکونت خود در قرطبه، مخصوصاً از محضر استادان بزرگی استفاده کرده است، از جمله:

۱. کیلانی، ۱۹۰-۱۹۱؛ Encyc. de L'Islam, II/306.

۲. کیلانی، ۲۲۱.

۳. افغانی، ۹؛ معین، ذیل «قالی»؛ کیلانی، همان جا.

۱. ابو محمد علی بن سعید بن حزم (۳۸۴-۴۵۶ ق / ۹۹۴-۱۰۶۴ م) در زمینه‌های منطق، فقه، اصول، ملل و نحل و بسیاری از علوم و معارف دیگر بهره‌ها برد و حتی بعد که در طلیطله سکونت گزید نیز رابطه خود را با وی قطع نکرد و همواره از طریق مکاتبه و مراسله تا زمانی که ابن حزم زنده بود، با وی در ارتباط بود؛<sup>۱</sup> اما به نظر می‌رسد که قاضی صاعد بیش از آنچه از ابن حزم یا هر استاد دیگری تأثیر پذیرفته باشد، مخصوصاً در علم فقه از استاد عظیم‌القدر خویش، ابو محمد قاسم بن فتح متأثر بوده است.<sup>۲</sup>

۲. ابو محمد قاسم بن فتح در روزگار خود در علم و عمل یگانه مردم روزگار بود و در پارسایی و راستی راه سلف را در پیش داشت و از شوخی پرهیز می‌کرد و در علم زبان و قرآن و اصول و فروع فقه پیشگام و امام بود و از بلاغت هم بهره‌ای وافر و از نقد شعر نصیبی کامل داشت و سال ۴۵۱ ق / ۱۰۵۹ م در حالی درگذشت که هنوز همچنان نیکوروش و استوار مذهب و بی‌مانند و به گفته ابوبکر عبدالباقی بن بریال حجاری پیشوایی برگزیده بود که از هیچ کس تقلید نمی‌کرد.<sup>۳</sup>

با این وصف نباید چنین تصور کرد که استفاده قاضی صاعد از محضر ابن حزم کم بوده است. چنین تصویری اشتباه است؛ زیرا در قدیمترین منابع نه تنها به این شاگردی تصریح شده،<sup>۴</sup> بلکه برخی وی را بحق از ادامه‌دهندگان مکتب حزمیه که به طور مستقیم اصول آن را از خود ابن حزم گرفته، شمرده‌اند.<sup>۵</sup> لیکن باید توجه داشت که این تأثیرپذیری از ابن حزم و این ادامه دادن مکتب حزمیه به مذهب ظاهریه که ابن حزم در فقه داشته است، ارتباطی نمی‌یابد؛ زیرا خود قاضی صاعد در ضمن شرح حال مفصلی که برای وی آورده از تبعیت وی از مذهب داوود بن علی بن خلف اصفهانی (د: ۲۷۰ ق / ۸۸۳ م)، سخن گفته و از کنار آن بسیار سرد و بی‌تفاوت گذشته، اما از کثرت کار وی در

۲. ابن بشکوال، ۲۳۲/۲.

۱. قاضی صاعد، ۲۵۹؛ فروخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴.

۳. ارسلان، ۷۹/۲.

۴. ابن بشکوال، ۲۳۲/۲.

۵. پالنسیا، ۲۳۷، ۲۳۹؛ فروخ، تاریخ الأدب، ۵۸۲/۴.



تأليف و تولید علمی بسیار ستایش کرده است.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد بعد از اینکه در محافل علمی قرطبه سرشناس شد و به گفته ابن بشکوال<sup>۲</sup> در زمره اهل معرفت و روایت و درایت در آمد و به قول ضبّی<sup>۳</sup>، فقیهی مشهور گردید در ۴۳۸ ق / ۱۰۱۷ م به طلیطله رفت، تا در آنجا از محضر ابوالولید بن وقشی، متولد ۴۰۸ ق / ۱۰۱۷ م بهره گیرد.<sup>۴</sup>

۳. خود قاضی صاعد در معرفی ابوالولید بن وقشی و تعلّمش در نزد او چنین می گوید:

ابوالولید هشام بن احمد بن هشام بن خالد کنانی معروف به ابن وقشی از اهل طلیطله است. او یکی از پیشگامان در علوم و یکی از گستردگان در انواع معرفتها و از اهل اندیشه درست و نظر تیز و تخصص در صناعت هندسه و منطق و از استواران در علم نحو، لغت، شعر و خطابه و علم فقه و اثر و کلام است و مزید بر آنها وی شاعری بلیغ، زبان آور، دانای به تبارشناسی و تاریخ و سرگذشتها و محیط به کلیات علوم دیگر است. من در سال چهارصد و سی و هشت در طلیطله با وی دیدار کردم و مدتی طولانی در فراگیری و یادگیری از او، همراهش گشتم. پس وی را دریایی از دانش و کانساری از پاکیزگی و شوخ طبعی و جامع منشهای پسندیده و دارای فضیلتهای شگفت، یافتم و او اکنون در این زمان [۴۶۰ ق] زنده است و بیش از پنجاه سال عمر دارد. خود او به من خبر داد که در سنال چهارصد و هشت متولد شده است و عهده دار مقام قضای اهل طلبیره از توابع طلیطله پایتخت قلمرو امیر المأمون یحیی بن ظافر اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن مطرف بن موسی بن ذی النون شده است.<sup>۵</sup>

قاضی صاعد در هنگام ملاقات با ابن الوقشی و شروع به استفاده مداوم از محضر

۱. همین کتاب.

۲. ۲۳۲/۲.

۳. ص ۳۱۱.

۴. همین کتاب.

۵. همین کتاب.

137776

وی حدود ۱۸-۱۹ سال سن داشته است و ابن الوقشی به حقیقت یک دانشمند جامع و ذوفنون بوده است. تیزهوشی قاضی صاعد از یک سو و جامعیت ابن الوقشی از سوی دیگر موجب شدند که وی از محضر استاد بهره کاملی گیرد.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد علاوه بر اینان، با بسیاری از دانشمندان معاصر خود در اندلس رابطه شاگردی، استادی و دوستانه، فرهنگی داشته است که خود در کتاب التعریف بطبقات الأمم از آنها نام برده و شرح حالشان را آورده است و نامبردگان ذیل برخی از آن جمله‌اند:

- ابوالمطرف عبدالرحمن بن محمد بن عبدالکبیر بن یحیی بن وافد اللخمی<sup>۲</sup>؛

- ابوجعفر احمد بن خمیس، از توجّه دارندگان به علم هندسه، نجوم، طب و علوم زبانی و از همدورگان قاضی ابوالولید بن الوقشی که خود قاضی صاعد به شاگردی خویش در خدمت وی در طلیطله، مخصوصاً در دانش هیأت افلاک و حرکات نجوم، تصریح کرده است؛<sup>۳</sup>

- ابوعثمان سعید بن محمد بن بغونش نیز از اهل طلیطله که به قصد شاگردی مسلمة بن احمد مجریطی در علم عدد و هندسه و نیز شاگردی محمد بن عبدون جبلی و سلیمان بن جلجل و ابن شناعه و جماعتی دیگر در طب به قرطبه سفر کرد و سپس به طلیطله برگشت و از گردانندگان دولت امیر طلیطله الظافر اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن ذی‌النون شد و قاضی صاعد به تصریح خود در صدر دولت المأمون ذی‌النونی با وی دیدار و از محضرش استفاده کرد؛<sup>۴</sup>

- ابومروان عبیدالله بن خلف استجی از متخصصان در احکام نجوم که با قاضی صاعد ارتباط علمی بسیار گرمی داشت و از شهر فونکه رساله‌ای پربار برای قاضی

۱. همین کتاب؛ ابن بشکوال، ۲۳۲/۲، زرکلی، ۸۴/۸؛ بالنسیا، ۱۱۶.

۲. همین کتاب.

۳. همین کتاب.

۴. همین کتاب.

صاعد نوشته فرستاد که قاضی صاعد آن رساله را بسیار ستوده است؛<sup>۱</sup>

– ابواسحاق ابراهیم بن ایوب بن ادریس تجیبی معروف به «قویدس» که قاضی صاعد مخصوصاً در ریاضیات و علم رصد از محضر او بسیار بهره‌مند شد<sup>۲</sup> و بوعلوان در معرفی این شخصیت از استادان قاضی صاعد، وی را با ابو عمرو ابراهیم بن ادریس تجیبی شاعر متوفای سال ۶۳۰ ق/ ۱۲۳۲ م اشتباه گرفته است و با تصریح به سال فوت وی در ۶۳۰ ق، شگفتا! که اصلاً توجه به عدم امکان چنین امری نکرده است،<sup>۳</sup> زیرا دو سده با هم اختلاف زمانی دارند.

همچنین قاضی صاعد خود از روابط صمیمانه و نزدیکی که میان وی با دانشمندان یهودی اندلس برقرار بوده سخن گفته است، از جمله:

– اسحاق بن قسطار، خدمتگزار الموفق مجاهد عامری و پسرش، اقبال‌الدوله، علی.  
او به اصول پزشکی بصیر و در علم منطق و شناخت آرای فلاسفه آگاه بود و قاضی صاعد اظهار می‌دارد که با وی نشست و برخاست بسیاری داشته است.<sup>۴</sup>  
علاوه بر این، قاضی صاعد در طلب علم به نقاط مختلف اندلس نیز گذشته از شهرهای یاد شده، سفر می‌کرد، از جمله در ماه جمادی دوم ۴۵۶ ق/ ۱۰۶۴ م در شهر بلنسیه بود و در مراسم تشییع جنازه و به خاکسپاری ابو محمد عبدالله بن محمد، معروف به ابن ذهبی یکی از پزشکان نامبردار و کیمیاگران برجسته شرکت کرد.<sup>۵</sup>

با این حوزه گسترده ارتباطی وسیعی که قاضی صاعد در زمینه علم و معرفت برای خود ایجاد کرد، براحتی و از همان اوان جوانی وی بزودی در زمینه‌های مختلف معرفت در سطحی که در آن عصر داشت، هم به تخصص در هر زمینه و هم به جامعیت کامل به گونه‌ای دست یافت که در سلک فقیهان برجسته، مورخان نوآور و متبحران در بیشتر

۱. همین کتاب.

۲. همین کتاب.

۳. نک: بوعلوان، ۱۴.

۴. همین کتاب.

۵. همین کتاب.

علوم و فنون زمان خویش در آمد<sup>۱</sup> و بلکه در بیشتر زمینه‌های معرفت بشری خود را به قلّه فرازین و درجه نخستین ارتقا داد؛<sup>۲</sup> تا آنجا که به خاطر همین منزلت علمی، با کوشش استادش قاضی ابوالولید بن وقشی، المأمون یحیی بن ذی‌النون او را به مقام عالی قضاوت دربار خویش برگزید<sup>۳</sup> و قاضی صاعد که در عموم کارهای خود پژوهشگر بود، در قضاوت نیز بر همین مبنا روشی ویژه خود داشت. در زمینه‌های حقوقی با وجود یک گواه و سوگند و نیز با وجود گواهی بر خط حکم صادر می‌کرد و در تمام دوران اشتغالش به امر قضا که تا پایان عمر در آن باقی بود، روش قضاوتش همین بود.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب، قاضی صاعد با تلاش پیگیر در راه کسب معرفت و جستجوی حقیقت شب و روز حرکت کرد و تا به حدّی جدّیت از خود ابراز داشت که بزودی به صورت مهمّترین شخصیت، مخصوصاً در میان همه تاریخنگاران اندلسی جلوه‌گر شد؛ بخصوص از لحاظ اینکه طرح «تاریخ عمومی و جهانی علوم» را در افکند و عمده‌تر از همه اینکه او در این طرح نو بر حقیقت نظر داشت<sup>۵</sup> و مزید بر آن در زمینه شناخت اقوام و ملل جهان دست به تألیفی جامع زد و در حقیقت دانش قوم‌شناسی و مردم‌شناسی را بنیان نهاد که پس از این از آن بحث خواهیم کرد.

بر این اساس، زمینه‌های تخصصی قاضی صاعد را می‌توان به طور خلاصه چنین برشمرد:

در فقه به حدّی جلالت قدر یافت که ابن‌مطاهر اندلسی از علما و مورّخان معاصر وی، سرگذشت و شرح حال او را در کتاب خود تاریخ فقهای طلیطله ذکر کرد که قسمتی از آن را ابن‌بشکوال از وی نقل کرده است<sup>۶</sup> و برخی دیگر از بزرگ مورّخان معاصرش، وی را به عنوان «شخصیت عظیم دارای منزلت علمی» و برخی دیگر «فقیهی مشهور» شمرده‌اند.<sup>۷</sup> همچنین برخی دیگر وی را در زمره بزرگ فقیهان حکیم با بزرگ حکیمان

۱. ضبی، ۳۱۱؛ زرکلی، ۲۷۱/۳؛ کخاله، ۳۱۱/۴.

۲. بحر العلوم، مقدمه.

۳. ابن‌بشکوال، ۲۳۲/۱.

۴. ابن‌بشکوال، همان جا، فزوخ، تاریخ الأدب، ۱۵۸۲/۴، ارسلان، ۱۰/۲.

۵. آلدومیه‌لی، ۳۶۱.

۶. ابن‌بشکوال، ۲۳۲/۱.

۷. ابن‌حیان، ۲۷۸/۵، ضبی، ۳۱۱.

فقيه و حتی بحقیقت او را عظیمترین پرورش یافتگان فرهنگ اسلام در اندلس دانسته و او را با حکیم فقه دان خلفش، ابوالولید محمد بن احمد معروف به ابن رشد (د: ۵۲۰ق / ۱۱۲۶م) مقایسه کرده اند که میان فقه و حکمت جمع کرده است.<sup>۱</sup>

به علاوه وی در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام و تاریخ اندلس و در تاریخ جهانی علوم و در تاریخ و فلسفه ادیان و یا به تعبیر قدما در ملل و نحل و هم در علم هیأت افلاک و نجوم کتابهایی تألیف کرده است<sup>۲</sup> که خود حکایت از تبخر کامل وی در هر یک از این زمینه ها دارد.

همچنین از نقدهایی که قاضی صاعد از کارها و آثار برخی از ریاضیدانان، منجمان، پزشکان و فیلسوفان در کتاب التعريف بطبقات الأمم خود ارائه داده است، بخوبی تبخر وی در این زمینه ها نیز آشکار می گردد.

در زمینه جغرافیا نیز اطلاعات وی بسیار وسیع و دقیق است. این حقیقت از وصفهای فشرده جغرافیایی وی که از سرزمینهای ملل جهان آورده و مخصوصاً از آرا و اندیشه هایی که در باب تأثیر محیط طبیعی و جغرافیایی بر روی فرهنگ و خلیات اقوام و ملل جهان ذکر کرده، آشکار می شود و مزید بر آن، از وصفی که ابن حیان از قول وی در مورد شهر طلیطله و مخصوصاً از وصفی که او از نهر تاجه از سر منشأ تا مصب آن، ارائه داده، چنین استفاده می شود که قاضی صاعد به سفرهای جغرافیایی اکتشافی هم می رفته است و نتایج مشاهده و تحقیق عینی - میدانی خود در این زمینه ها را در آثار خویش بدقت منعکس می کرده است.<sup>۳</sup>

وصفهای جغرافیایی وی در نهایت فشرده گی چنان گویا و دقیق اند که برخی از محققان بزرگ معاصر حتی در تشخیص موضوع کتاب التعريف بطبقات الأمم که بی گفتگو تاریخ جهانی علوم است، دچار اشتباه شده و موضوع آن را جغرافیا

۱. ارسلان، ۱۱/۲.

۲. زرکلی، ۲۷۱/۳؛ سرکیس، ۱۱۸۲/۲.

۳. نک: ابن حیان، ۲۷۸/۵ - ۲۸۰.

دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

به طور کلی قاضی صاعد تمامی این رشته‌های علمی بخصوص ریاضیات را که بی‌گفتگو در آن علامه بزرگ روزگار خویش بوده، در جامع شهر طلیطله برای انبوه شاگردان خویش که از شهرهای مختلف به منظور استفاده از محضر وی بدانجا می‌شتافته‌اند، تدریس می‌کرده است.<sup>۲</sup>

### تأسیس قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و روشهای ویژه در تاریخنگاری ملت‌ها

هرودوت<sup>۳</sup> معروف به عنوان پدر تاریخ، در سده پنجم پیش از میلاد، قدیمترین مؤرخ است که در آثار خود به وصف برخی از اقوام، از جمله: ایرانیان، مصریان، یونانیان و معاصران ایشان پرداخته است.<sup>۴</sup>

مسلمانان پس از آشنایی با علوم ترجمه شده از زبانهای دیگر، بخصوص از زبان یونانی، مثل جغرافیا و حکمت طبیعی و نیز پس از گسترش یافتن دامنه امپراتوری اسلام که مسافرت و بازرگانی را تسهیل کرد، به شناخت افکار و رسوم اقوام دیگر و به مطالعه تطبیقی آنها علاقه‌مند شدند.<sup>۵</sup> برخی مثل ابن فضلان در گزارش سفر خود به قلمرو صقلابیان در اوایل سده چهارم هجری / نهم میلادی، قوم بلغار و عاداتهای ایشان را وصف کردند و برخی دیگر، مانند: بزرگ پسر شهریار در کتاب عجائب الهند و مقدسی در أحسن التقاسیم به وصف بسیاری از اقوام از لحاظ محل سکونت و آداب و رسوم پرداختند<sup>۶</sup> و البته تا اینجا کار وصف اقوام یا با گزارش سفر توأم بود و یا با تألیف در جغرافیا که در ضمن هر یک به وصف عاداتهای اقوام نیز می‌پرداختند؛ اما کم‌کم برخی از مؤلفان در کتب ادب، تاریخ و سیاست خود نیز، فصل یا فصولی بدین امر اختصاص

۱. عنان، تعلیقات بر کتاب الإحاطة، ۱۰۱/۱.

۲. عنان، دول الطوائف، ۱۰۴/۲.

3. Herodotus.

۵. مهدی، ۱۸۳، رزنال، ۱۱۷، E.I.S, 237-238.

۴. زیدان، طبقات الأمم، ۳.

۶. زیدان، همان جا.

دادند، چنان که حسن بن عبدالله در کتاب آثار الأول فی ترتیب الدول خود فصلی به «وصف گونه‌های مردم و انواع و اقسام ایشان» اختصاص داد که البته اگر چه از چند صفحه در نمی‌گذرد؛ اما کاری بس مهم به شمار می‌رود. وی در همین چند صفحه به وصف اقوام معروف عصر خویش: ایرانیان، عرب، ترک، روم، دیلم، کرد، بربر، ارمن، هندی و حبشی پرداخته و شمه‌ای از منشها و اوصاف هر یک از آنها را آورده است.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب در میان مسلمانان، مسایل تازه‌ای برای علم تاریخ به وجود آمد<sup>۲</sup>، و مؤرخانی که این مسایل را مطالعه می‌کردند، یا مانند مسعودی زیر نفوذ معتزله بوده، بسیاری از عقاید آنان را اقتباس می‌کردند و یا مانند ابوعلی مسکویه و ابوریحان بیرونی، فیلسوفان و عالمان طبیعی مستقل در رأیی بودند که از آن جهت به تاریخ عطف توجه می‌کردند که با علایق علمی و فلسفی ایشان ارتباط داشت و خدماتشان به فن تاریخ‌نگاری به همان اندازه متنوع بود که سوابق و علایقشان.<sup>۳</sup>

این دسته از مؤرخان که قاضی صاعد هم از رده ایشان به شمار می‌آید<sup>۴</sup>، بسیاری از مآخذ مورد استناد مؤرخان نقلی بویژه آن چیزهایی را که مربوط به تاریخ پیش از اسلام بود، رد می‌کردند.<sup>۵</sup>

مسعودی که خود یکی از منابع مورد استفاده قاضی صاعد در نگارش کتاب التعريف بطبقات الأمم بوده است، به جای وقایع‌نگاری سیاسی بر روی تاریخ فرهنگ و عمران جهان تکیه کرده و مسائل جدیدی، مثل رابطه محیط طبیعی با تاریخ بشر و مقایسه میان ادوار زندگی گیاهی و حیوان و نهادهای بشری را مورد بحث قرار داده است.<sup>۶</sup>

از سوی دیگر بیرونی نیز معلومات خود در فلسفه و علوم طبیعی را وارد تاریخ کرد

۱. زیدان، طبقات الأمم، ۳-۴. ۲. مهدی، ۱۸۳؛ رزنتال، ۱۱۷ به بعد.

۳. همان جا. ۴. سارتون، ۷۷۶/۱-۷۷۷.

۵. نک: مسعودی، مروج الذهب، ۱۱۱/۴-۱۱۴؛ مسکویه، تجارب الأمم، ۵/۱-۶.

۶. التنبیه والإشراف، ۲-۶؛ مروج الذهب، ۱۰۱/۴-۱۰۴، ۱۷۹-۱۸۶.

و توانست بر مشکلات مطالعه در پیرامون بنیان اجتماعی و عقاید دینی و علمی و تمدن برخی از اقوام معاصر خود در هند که با تمدن محیط خود تفاوت اساسی داشت، فایق آید.<sup>۱</sup>

اگر چه بیرونی ثابت کرد که افکار می تواند موضوع تحقیقات تاریخی قرار گیرد و عیناً مانند واقعیات که مکتب تاریخ نقلی، خود را به آن محدود می کرد، تحت مطالعه در آید؛<sup>۲</sup> اما اثر وی در این زمینه، یعنی کتاب تحقیق ماللهند او از جامعیت و شمول کار قاضی صاعد اندلسی در کتاب التعریف بطبقات الأمم او، برخوردار نبود.

با این وصف، اگر توجه داشته باشیم که قاضی صاعد، علاوه بر این کتاب اثر دیگری به عنوان جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم در تاریخ عمومی اقوام و ملت‌های جهان تألیف کرده که در آن اختصاصاً به دسته‌بندی اقوام بشری و بیان ویژگیها و منشهای هر قوم پرداخته است، و به آثار بیرونی به عللی همچون بعد مسافت و کمبود عوامل انتشار کتب و آثار در آن روزگار، نیز هرگز دست نیافته است، اهمیت کارهای ابداعی و نبوغ ذاتی و شکوفایی مبتکرانه اندیشه وی بر ما روشنتر خواهد گشت.

بدین ترتیب، به نظر می رسد که نخستین دانشمند و مورخ مسلمانی که به تألیف مستقل و گسترده در شناخت اقوام و ملل پرداخته، قاضی صاعد اندلسی بوده است.<sup>۳</sup> قاضی صاعد در تقسیم ملت‌های باستانی به عامل زبان نقش درجه یکم در پیدایش ملت‌ها را داده و در عین حال به عامل داشتن سرزمین واحد و یک قلمرو حکومتی نقش درجه دوم را، آن هم در مرحله تاریخی بعدی داده است و البته به نظر می رسد که وی این اندیشه را از مسعودی گرفته باشد.<sup>۴</sup>

پیش از قاضی صاعد و یا در زمان خود وی در اسپانیای اسلامی مورخان بزرگی وجود داشته‌اند، از جمله: یکی ابوالولید عبدالله بن محمد بن یوسف بن نصر ازدی

۳. زیدان، طبقات الأمم، ۴.

۲. مهدی، ۱۸۴.

۱. تحقیق ماللهند، ۴، ۹.

۴. خالدی، ۸۹، ۹۰.



فرضی (۳۲۴-۴۰۴ ق / ۹۶۳-۱۰۱۳ م) بوده است که کتابی به عنوان تاریخ علماء الأندلس تألیف کرده است و آن یک مجموعه سرگذشت‌نامه از دانشمندان اسپانیای اسلامی است که بعداً آن را ابن بشکوال تا سده ششم هجری / دوازدهم میلادی نیز تکمیل کرده است؛ و دیگری ابومروان حیّان بن خلف بن حسین بن حیّان (۳۷۸-۴۶۴ ق / ۹۸۸-۱۰۷۲ م) بوده است که یک کتاب در تاریخ اسپانیا به عنوان: المتین مشتمل بر ۶۰ جزء و کتابی دیگر به عنوان: المقتبس فی تاریخ الأندلس در ۱۰ جزء تألیف کرده که اکنون هیچ کدام در دست نیست؛ ولی اجزایی از آنها که پیدا شده در زیر چاپ‌اند.<sup>۱</sup>

اما بی‌گفتگو از همه مورّخان اسپانیای اسلامی مهمّتر، قاضی صاعد اندلسی است.<sup>۲</sup> یکی از آثار قاضی صاعد که اکنون در دست نیست؛ اما هم خود وی در التعریف بطبقات الأمم از آن نام برده و هم دیگران مطالبی از آن نقل کرده‌اند<sup>۳</sup>، کتابی بوده است، با عنوان: جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم.

به طوری که از وصف خود قاضی صاعد در باره آن کتاب برمی‌آید، کتابی مفصل در تاریخ عمومی ملّتها و اقوام جهان بوده است و از عنوان آن نیز این امر فهمیده می‌شود و همچنین از نمونه‌های نقل شده از آن در منابع بخوبی می‌توان فهمید که این کتاب در زمینه قوم‌شناسی ملل جهان بوده و در حقیقت در آن کتاب قاضی صاعد این دانش را بنیان نهاده است و آنچه سپس در التعریف بطبقات الأمم در زمینه اقوام و ملل آورده، اجمالی از آن تفصیل و ایجازی از آن اطناب به شمار می‌رود.

نیز از این نمونه‌های نقل شده، با تمام کاستیهایی که دارند، می‌توان تلاش علمی موفقیت‌آمیز قاضی صاعد را برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی اقوام و ملل کره زمین احساس کرد و بنابراین به درستی به نظر می‌رسد که قاضی صاعد پیش از اینکه به نگارش تاریخ

۱. الدومیدلی، ۳۶۱.

۲. همان جا.

۳. ابن حیّان، ۲۷۸/۵-۲۸۰؛ دمشقی، ۲۵-۲۶؛ سیل، ۱۰۴.

جهانی علوم خود و یا کتاب التعریف بطبقات الأمم پردازد، یک تاریخ عمومی جهان مبتنی بر اصول و مبانی قوم‌شناسی<sup>۱</sup> که خود آنها را ابداع کرده، نوشته است.<sup>۲</sup> امروزه قوم‌شناسی را شاخه‌ای از دانش فراگیرتری می‌دانند که مردم‌شناسی و یا انسان‌شناسی<sup>۳</sup> نام دارد.<sup>۴</sup>

چنان که گفته شد، قاضی صاعد در ضمن کتاب التعریف بطبقات الأمم یک فشرده‌ای از تاریخ عالم را بر مبنای همان اصول مردم‌شناسی خود ارائه داده و نخست ملت‌ها را در دو طبقه کلی جا داده است: اول، ملت‌هایی که نسبت به علوم توجه کرده‌اند و دوم، ملت‌هایی که نسبت به علوم عطف توجه نکرده‌اند. آنگاه نخستین طبقه را مرکب از هشت ملت: ایرانیان، هندیان، کلدانیان، یونانیان، رومیان، مصریان، عبرانیان، قوم عرب و مسلمانان و اندلسیان دانسته است.

طبقه دوم در نظر وی عبارت‌اند از: چین، یاجوج و ماجوج، ترک، برطاس، سریر، خزر، آلان، صقلیبیان، بلغار، روس، برگها و بربرها و گونه‌های سیاهان و حبشیان و نوییان و زنگیان و...

قاضی صاعد در این کتاب، تاریخ، دانش، سیرت و زندگی اجتماعی امتهای گوناگون را تشریح و یک علم کلی مردم‌شناسی را ابداع کرده که در آن نهادهای هر جامعه به قوای ذهنی گوناگون بشر نسبت داده شده است. او پرورش علوم را که تجلیات نفس عاقله هستند، یک مرحله قاطع در تاریخ بشر می‌داند و از این رو بوده که جوامع را به دو طبقه کلی متمدن و وحشی تقسیم کرده است.<sup>۵</sup>

علاوه بر این جنبه، کتاب قاضی صاعد را از لحاظ اینکه تاریخ علوم را به صورتی عمومی به تصویر می‌کشاند و در این کار به حقیقت ثابت نظر می‌دوزد نیز مهم و خود وی

1. Ethnology

۲. نک: زیدان، طبقات الأمم، ۴-۵

3. Anthropology

۵. مهدی، ۱۸۵، زیدان، طبقات الأمم، ۴، الدومند لی، ۲۶۱

۴. زیدان، همان جا.

را یک مبدع به شمار آورده‌اند.<sup>۱</sup> البته وی در این زمینه، یعنی، تاریخ علوم یک پیشگام بزرگ داشته است که از منابع فکری قاضی صاعد نیز هست. ابن ندیم مؤلف کتاب الفهرست همان شخصیت پیشگام جامع می‌باشد که اگر نمی‌بود، در آن صورت می‌توانستیم قاضی صاعد را در این زمینه نیز بنیانگذار به شمار آوریم. البته کتاب قاضی صاعد نیز، مانند الفهرست ابن ندیم علاوه بر تاریخ علوم از بعدها‌های دیگری، مثل طبقه‌بندی علوم و کتب و کتاب‌شناسی و فهرست‌نویسی نیز در خور توجه می‌باشد، یعنی می‌تواند در موضوعهایی همچون رده‌بندی، کتاب‌شناسی، فهرست‌نویسی و دیگر علوم و فنون کتابداری به عنوان یک طرح جامع و ممتاز جهانی به شمار آید.

بدین لحاظها، از همان زمان تألیف، اثر ارزنده قاضی صاعد در شرق و غرب جهان اسلام به طور یکنواخت انتشار یافت. از همان ابتدا در خود اندلس یکی از شاگردان قاضی صاعد موسوم به ابوبکر عبدالباقی بن محمد ملقب به ابن بریال انصاری حجاری، کتاب التعريف بطبقات الأمم استاد خود را در شرحی با سبکی ویژه و ادبی مورد تفسیر و توضیح قرار داده، بدان رونقی خاص بخشید<sup>۲</sup> و سپس به همت دو تن از شاگردان ابن بریال به نامهای ابومحمد عبدالحق بن عطیه (د: ۵۴۲ق/ ۱۱۴۷م) و قاضی ابن ابي عامر بن شرويه (د: ۵۴۳ق / ۱۱۴۸م) مدرسه‌ای ویژه در تاریخ‌نگاری در اندلس یا اسپانیای اسلامی پدید آمد.<sup>۳</sup>

بعد از آن، از میان شاگردان ایشان ابن بشکوال (د: ۵۷۸ق / ۱۱۸۳م) و ضبی (د: ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م) پدید آمدند که در آثار خود، رهنمودهای قاضی صاعد و راه او را دنبال کردند و آنگاه نوبت به ابن ابار (د: ۶۵۸ق / ۱۲۶۰م) رسید و اینان همگی هم از کتاب قاضی صاعد سرمشق گرفتند و هم از آن در آثار خویش مطالبی نقل کردند که البته گاهی مأخذ خود را ذکر می‌کردند و گاهی نیز بدون ذکر مأخذ به نقل مطلب

۱. آلدومیه‌لی، همان جا. ۲. ابن ابار، ۳۶۶/۱؛ مقرئ، ۹۰۵/۱.

۲. ابن ابار، ۶۶/۱؛ بوعلوان، ۲۹-۳۰؛ بلاشر، «یک مأخذ...»، VIII/357-361.

می پرداختند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب تاریخ‌نگاری اندلسی بعد از قاضی صاعد پیوسته تحت تأثیر مکتبی بوده که وی و پس از او شاگردانش تأسیس کرده‌اند و این مکتب بر پایه اصول عقلی و نقد علمی و روشهای تطبیقی و مخصوصاً به جای واقعه‌نگاری، بر روی اندیشه‌نگاری و ثبت تحولات فکری استوار بوده است.<sup>۲</sup>

سرانجام مقری (د: ۱۱۰۴ ق / ۱۶۳۲ م) نیز با تکیه بر روش قاضی صاعد در تألیف کتاب خود: نفع الطیب عن غصن الأندلس الرطیب عمل کرده و مخصوصاً تاریخ جنبش علمی اندلس در سده پنجم هجری / یازدهم میلادی را با استفاده از کتاب قاضی صاعد و با نقل از آن نوشته است.<sup>۳</sup>

و اما راه یافتن کتاب قاضی صاعد به شرق جهان اسلام، نخست به وسیله ابو محمد عبدالله بن محمد بن مرزوق یحصبی اندلسی صورت گرفت که در سفر خود به حج، آن کتاب را با خود به اسکندریه در مصر آورده به استماع ابوطاهر سلفی مصری رسانید و وی سپس آن را از طریق ابن مرزوق به نقل از ابن بریتال از قاضی صاعد نقل کرد<sup>۴</sup> و از این طریق بود که کتاب التعریف بطبقات الأمم در اختیار مورخان اسلامی علوم قرار گرفت که بعداً نوشته‌های ایشان، از مآخذ اروپاییان در تاریخ علوم شد. یعنی، قفطی (د: ۶۴۹ ق / ۱۲۶۴ م) و ابن اصیبه (۶۶۸ ق / ۱۲۷۰ م) و ابن العبری (۶۸۵ ق / ۱۲۸۶ م) و ...

قفطی در کتاب تاریخ الحكماء از کتاب قاضی صاعد، مطالب بسیاری نقل کرده است و حتی به گفته بلاشر<sup>۵</sup>، در حدود یک چهارم کتاب وی را همان مطالبی تشکیل می‌دهند که از کتاب قاضی صاعد نقل کرده، ولی در هیچ جا به ذکر مآخذ خود پرداخته است، مگر در سه مورد که در دو مورد آن هم از وی به اشتباه به عنوان: صاعد بن الحسن

۱. بلاشر، همان جا؛ بوعلوان، ۳۰.

۲. فروخ، تاریخ الادب العربی، ۳۹۵/۴؛ ارسلان، ۱۱/۲؛ آلدومدلی، ۳۶۱.

۳. خان، پیشنهاد برای...، ۱۲/۱۳۲.

۴ مقری، ۶۴۹/۲.

۵. یک مآخذ...، VIII/357-361.

الأندلسی، نام برده است.<sup>۱</sup>

ابن ابی اصیبعه، از قفطی منصفانه‌تر عمل کرده و بیشتر به رعایت امانتداری پایبندی نشان داده و در بیشتر مواردی که به نقل مطلب از قاضی صاعد پرداخته از مأخذ خود نام برده است. با این وصف، وی هم در نقل مطالب و اخبار مربوط به مغرب افریقا و اندلس از ذکر مأخذ خود غفلت ورزیده است.<sup>۲</sup>

ابن العبری نیز در کتاب مختصر الدول بخصوص هنگام بحث از ملتها و اقوامی که به علوم توجه کرده‌اند و اقوامی که به علوم توجه نکرده‌اند و هم در باب فرهنگ ملتهای مختلف جهان مطالب زیادی از کتاب التعريف بطبقات الامم قاضی صاعد نقل کرده است.<sup>۳</sup>

علاوه بر اینان، حاجی خلیفه (د: ۱۰۶۷ ق / ۱۶۵۷ م) نیز در اثر کتابشناصانه خود: کشف الظنون در ابواب مختلف مخصوصاً در باب تحولات علم نجوم در عصر مأمون، خلیفه عباسی و نیز نظرهای طرح شده در زمینه فعالیت‌های فکری ملتهای گوناگون، مطالبی آورده که به نظریه‌های قاضی صاعد و حتی به عبارتهای وی بسیار نزدیک‌اند و جای هیچ‌گونه شکی در اینکه وی تحت تأثیر آرای قاضی صاعد قرار داشته، باقی نمی‌گذارند.<sup>۴</sup>

همچنین طاش کبری زاده در مفتاح السعادة تأثیرپذیرانه از آن بهره گرفته است.<sup>۵</sup> بدین‌گونه دریافتیم که قاضی صاعد بنیانگذار مکتبی ویژه در تاریخ‌نگاری بوده و بخصوص در نگارش تاریخ علوم و نیز در معرفی و طبقه‌بندی اقوام و ملل پیوسته اندیشه‌های ابتکاری و مبانی فکری ابداعی او از رواج و انتشاری چشمگیر برخوردار گشته و تأثیر خود را بر روی مورخان بعدی حفظ کرده است. برخی در روش از وی متأثر شده‌اند و با تبعیت از او به همان ترتیب اثر وی، در تاریخ علوم دست به تألیف یازیده‌اند

۱. نک: قفطی، ۲۷۲، ۲۸۲؛ نلینو، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۳۵؛ بلاشر، همان جا.

۲. نلینو، همان جا.

۳. بلاشر، همان جا؛ بوعلوان، ۳۰.

۴. همان جا.

۵. ۲۱۸/۱.

و برخی دیگر در نقل مطالب از کتاب وی، اثرپذیری خود را از وی آشکار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### تأسیس رصدخانه در طلیطله و اکتشاف نجومی قاضی صاعد

از اشتغال نجومی قاضی صاعد، نخست توسط خود وی در سه موضع<sup>۲</sup> از کتاب التعریف بطبقات الأمم اشاره‌هایی آورده شده است، بدین ترتیب:

۱. مورد نخست جایی است که سخن از علم نجوم در نزد هندیان به میان آورده و سپس گفته است:

هر یک از ستارگان و اوجها و جوزهره‌ها، چرخه‌هایی در این مدّت که به اعتقاد ایشان مدّت عمر جهان است، دارند و من آن همه را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، ذکر کرده‌ام.

۲. مورد دیگر جایی است که شرح حال ابن آدمی را آورده و سپس به معرفی کتاب زیج کبیر او، موسوم به نظم العقد پرداخته و گفته است:

آن، کتابی است که صناعت تعدیل را داراست و مشتمل بر اصول علم هیأت و حساب حرکات نجوم به روش سندهند است و در آن کتاب از حرکت اقبال و ادبار فلک چیزهایی را ذکر کرده که هیچ‌کس پیش از وی ذکر نکرده است و ما پیش از رسیدن این کتاب به دستمان، پیرامون این حرکت چیزهایی می‌شنیدیم که نه با عقل جور در می‌آمد و نه به هیچ قانونی پیوند می‌یافت، تا زمانی که این کتاب به دستمان افتاد و شکل این حرکت شگفت را فهمیدیم و خود آن کتاب، مدّتی وسیله تمرین در آن زمینه شد، تا اینکه از آن حرکت برای ما موضوع‌نهایی کشف گردیدند که گمان نمی‌کنیم برای دیگران کشف شده باشند و در باب آن حرکت مسائلی را دنبال کردیم و به نتایجی دست یافتیم که آن همه را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، بیان

۱. نلینو، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۳۵؛ بوعلوان، ۳۱.

۲. همین کتاب

کرده‌ام.

چنان که ملاحظه می‌شود، قاضی صاعد در این دو مورد علاوه بر نام بردن از یک کتاب نجومی خود، هم از محتویات آن و هم از اکتشافات نجومی خود، یاد کرده است، اکتشافاتی که در باب حرکت اقبال و ادبار فلک انجام داده است. اما با وجود اینکه پژوهشهای نجومی و وصول به اکتشافاتی در آن زمینه بدون رصدگریهای دقیق میسر نمی‌باشند، قاضی صاعد، نه از رصدگریها و نه از رصدخانه تأسیس یافته‌اش سخنی به میان نیاورده است.

۳. سومین مورد، جایی است که قاضی صاعد به شرح احوال و نقد آثار مجریطی می‌پردازد. او در این باب، بعد از آن که وی را پیشوای ریاضیدانان اندلس در عصر خویش معرفی می‌کند و داناترین همه آنانی که پیش از وی بوده‌اند، در علم فلک و حرکت‌های نجومی می‌شماردش، چنین می‌گوید:

وی به رصدهای اختران بسیار توجه داشت و شیفته کتاب بطلمیوس، معروف به: مجسطی، بود و کتابی نیکو در نتایج علم عدد دارد که مورد توجه است و در نزد ما به عنوان کتاب: المعاملات، معروف است و کتابی دیگر دارد که در آن تعدیل اختران را از زیج بتانی، تلخیص کرده است و به زیج محمد بن موسی خوارزمی توجه کرده و تاریخ ایرانی آن را به تاریخ عربی برگردانده و اوساط اختران را در آن، از اول تاریخ هجرت قرار داده و بدان جدولهایی نیکو افزوده است؛ اما به روشنی، لغزشهای وی را در آن، دنبال کرده و موارد غلط آن را نشان نداده است؛ ولی من در کتاب خودم: المؤلف بإصلاح حرکات الكواكب و التعریف بخطأ الراصدین، آنها را نشان داده‌ام.

در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که قاضی صاعد، بی‌آنکه از رصدگری و رصدخانه خود، نامی به میان بیاورد، از کتاب نجومی خویش نام برده است، اما با عنوانی تقریباً متفاوت با نام قبلی و با افزوده‌ای بر آن بدین صورت و التعریف بخطأ الراصدین که در نشان دادن محتوای کتاب کمال بیشتری را می‌رساند؛ زیرا در اینجا قاضی صاعد هم در

عنوان کتاب مفهوم «شناسایی لغزش رصدگران» را گنجانیده و هم بدین موضوع تصریح کرده است که در متن کتاب هم موارد غلطی را که خوارزمی در کتاب خود در محاسبات نجومی مرتکب شده، نشان داده و بر او خرده‌گیری کرده است و این کاری است که مجری طی با اینکه پیشوای ریاضیدانان و عالمان نجوم اسپانیا در عصر خویش بوده، نکرده و حتی ندانسته و بی‌توجه از همان اشتباهها تبعیت کرده است.<sup>۱</sup>

کتاب اصلاح حرکات النجوم قاضی صاعد، همان طور که خود او در این سه موضع، بصراحت گفته است و نیز همچنان که از عنوان کتاب بر می‌آید، بی‌گفتگو کتاب بسیار مهمی در تاریخ علم نجوم بوده است که علاوه بر آن، مشتمل بر موضوعهای جالبی در نقد و بررسی نظریه‌های نجومی و رصدگریهای منجمان پیشین و تصحیح لغزشهای ایشان بوده است.

سارتون در ضمن شرح حال قاضی صاعد<sup>۲</sup>، آنجا که گفته است: «رساله‌ای در نجوم نوشت»، منظورش همین کتاب قاضی صاعد می‌باشد. ما بعداً در باره کتابشناسی این اثر گرانها بحث خواهیم کرد.

سارتون سپس افزوده است:

او راصد بزرگی بود، رصدهایی که به وسیله او و راصدان مسلمان و یهودی دیگری که با وی کار می‌کردند، صورت گرفت، برای زرقالی هنگام تألیف زیج جدیدش بسیار مفید واقع شد.<sup>۳</sup>

بعد از سخنان خود قاضی صاعد که بدانها پرداختیم، قدیمترین مأخذی که از اشتغال نجومی وی بیان روشنی ارائه داده و از سهم عمده مالی و نقش علمی او در ایجاد رصدخانه و تألیف زیجها و جداول نجومی طلیطله، پرده برداشته، یک منبع یهودی است که البته مانند بسیاری از منابع مشابه دیگر، تاکنون مورد بی‌توجهی بوده است.<sup>۴</sup>

۲ همان جا

۲ ۸۹۰/۱

۱. همان جا.

۴. پلسنر، 236



این منبع عبارت است از: تاریخ نجومی یهودیان که در فصل هفتم از بخش چهارم آن طرحی مفصل در این مورد ارائه شده است و آن کتاب یکی از تألیفات اسحاق بن یوسف اسرائیلی است که نسخه خطیش در سال ۷۰۸ق / ۱۳۱۰ م به دست شخصی موسوم به ایزوط علام کتابت شده است.<sup>۱</sup>

این مأخذ، نخستین بار در ۱۸۶۹ م مورد توجه، اشنایدر<sup>۲</sup> قرار گرفت و سپس همو آن را در سال ۱۸۸۱ م به زبان آلمانی ترجمه کرد و در نگارش مقاله‌ای با عنوان «مطالعه در باره زرقالی»<sup>۳</sup> مورد استفاده و انتشار قرار دارد.<sup>۴</sup>

بعد از آن تا جایی که از مأخذ برمی آید، تنها در یک اثر، آن هم پیرامون زرقالی و تنها قسمت مربوط به وی از این سند، استفاده شده است. این اثر کتابی است به عنوان بررسی در باره زرقالی<sup>۵</sup> که آن را والی کروزا<sup>۶</sup> در فاصله سالهای ۵۰-۱۹۳۴ م به چاپ رسانیده و مطلب مذکور را در صفحه‌های (P. P. 12, 442) آن کتاب آورده است.

در اینجا ترجمه این سند را با تکیه بر قسمت مربوط به قاضی صاعد که برای ما، هم ناشناخته است و هم مهم، با چشم‌پوشی از توضیحات اضافی میلان، از روی ترجمه آلمانی پلسنر نقل می‌کنیم:<sup>۷</sup>

... و حالا می‌دانیم که تقریباً در حدود اواسط قرن ششم هزاره چهارم (از تاریخ یهودی / ۲۱۰ ق.م) دانشمندان یهودی که در سرزمین عیلام زندگی می‌کردند، به دستور پادشاهی که همواره دانشمندان را دوست می‌داشت و بدانان توجه می‌کرد، یک بررسی مدام از حرکات اجرام آسمانی را انجام دادند و بدین طریق برای آنان بسیاری از قواعد واقعی این علوم و علایم بخوبی آشکار و روشن گردید و آنان با پژوهشها و

۱. پلسنر، همان جا؛ سارتن، III/691.

2. M. Stein Shneider.

3. Etudes sur zarkali.

4. Bullettino di bibllografia. 1881-87, XIV-XX, 4: S.

5. Estudios sobre Azarquiel.

6. I. M. Millas Valli Crosa.

۷. پلسنر، 237.

آزمایشهایی که کردند، بر علم و معرفت این نظم و ترتیب، افزودند. ... سرانجام، زمان محققان دقیق فرا رسید و آن در حدود شروع قرن نهم هزاره پنجم (از تاریخ یهودی / ۱۰۴۰ م) بود که ایشان قد بر افراشتند و دانشمندی بزرگ، همچون: ابن صاعد ایشان را رهبری می کرد. او و همکارانش در شهر طلیطله و در شهرهای دیگر اسپانیا زندگی می کردند و ایشان تقریباً دوازده نفر بودند که برخی از ایشان یهودی و بیشترشان از اسماعیلیان بودند. آنان تمامی وجود خود را در راه تحقیقات و آزمایشهایی برای بررسی اجرام آسمانی گذاردند و تا زمانی که در این زمینه پیشرفت نکردند و بسیاری از قواعد بر ایشان روشن نگردید، دست از آن کار برنداشتند.

ابن صاعد نامبرده، یک شخص بسیار دانشمند و متمول و ثروتمند بود که علم را دوست می داشت و به مخلصان آن خیلی احترام می گذاشت و او به همکارانش از دارایی خود، حقوق کافی می داد و به طور کامل نیازهای زندگی آنان را تأمین می کرد و به ایشان بورسیه می داد؛ تا از کار کنار نکشند و از غوغای دنیای معاملات به دور باشند و در نهایت آرامش خاطر به بررسیها و تحقیقاتشان ادامه دهند؛ تا دریابند که موقعیت خورشید و ماه و سیارات و اجرام دیگر و وضعیت آنها در هر لحظه از زمان در آسمان چگونه است و همچنین ایشان می خواستند که سرعت هر کدام از آنها را در هر فاصله زمانی داده شده، تشخیص دهند.

... او (قاضی صاعد) در یکی از کتابهایش (التعریف بطبقات الأمم، ۲۷۴) نوشته که خودش، یک قواعد و اصول دقیقی در میان یهودیان برای تاریخ شریعت و اعمال دینی ایشان و نیز برای محاسبه فصلها بر اساس یک دوره نوزده ساله پیدا کرده است که آن را، عبور<sup>۱</sup> می نامند. مع هذا وی نمی دانسته است که ایشان از کجا و چگونه بدان قواعد و اصول رسیده بوده اند و زمانی که از دانشمندان ایشان پرسیده، آنان به وی گفته اند: که پیامبران دینیشان آنها را به ایشان آموخته اند.

1. Ibbur.

... این تحقیقات، بسیاری از اهل ذوق را بر آن داشت تا دستگاههایی بسازند، تا به وسیله آنها به رصدگری و مراقبت اوضاع اختران پردازند. ایشان هر ابزار لازمی را برای رصدگری می ساختند و خود آنها را نصب و راه اندازی و تنظیم می کردند؛ تا به وسیله آن ابزارها و دستگاهها، هم مکان سیاره ها و اختران و هم وضعیت آنها را در هر لحظه مفروض، به تصویر بکشانند و همچنین سرعتشان را در هر لحظه از زمان تعیین کنند و همچنین طول سال خورشیدی و ماههای قمری و نیز تعدیلهای و تقابلهای همراه با زمانهای خسوف و کسوف و ... بررسی و معین کنند.

... برپا ساختن دستگاهها به وسیله ابراهیم الزرقالی به نتیجه رسید و تحقیقات و بررسیهای ایشان بدون وقفه، چندین سال به طول انجامید؛ تا اینکه برای آنان در این دانش نجوم اسرار و اصول و قواعدی روشن گردید و از قانونهایی اطلاع یافتند که گذشتگان، هیچ از آنها خبر نداشتند. ایشان برای تعیین موقعیت هر کدام از اجرام و تشخیص اندازه حرکت حقیقی و متوسط آنها و همچنین برای بررسی زمانهای کسوفها و خسوفها و تقابلهای اصلی را اکتشاف کردند که در تنظیم و دسته بندی زیجهای نیز مورد استفاده قرار گرفت و از آن وقت به بعد تا به حال، همه اشخاص، در هر زمان مسیر سیارات را بر اساس همان اصل که به عنوان: «اصل ابن صاعد و الزرقالی» معروف است محاسبه می کنند.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد خود، در التعريف بطبقات الأمم شرح حال زرقالی را ذکر کرده است و از طرز سخن او بوی این همکاریهای ذکر شده، استشمام می شود. وی در این باب گفته است:

... و در این روزگار ما، اشخاصی از جوانان هستند که با جستن فلسفه تشخص می یابند و دارندگان فهمهای درست و همتهای بلندی هستند و بخشی فراوان از فلسفه را فرا

۱. پلسنر، همان جا.

گرفته‌اند. از ایشان‌اند، از ساکنان طلیطله و اطراف آن: ابوالحسن علی بن خلف بن احمد صیدلانی و ابواسحاق ابراهیم بن یحیی نقاش معروف به ولد الزرقیال و ...

قاضی صاعد سپس چنین افزوده است:

... و ابواسحاق ابراهیم بن یحیی نقاش معروف به: ولد الزرقیال پس همانا وی، بیناترین اهل زمان ما نسبت به رصدهای اختران و هیأت فلکها و محاسبه حرکت‌های آنهاست و داناترین ایشان به دانش زیجها و اختراع ابزارهای نجومی است.

از بیان قاضی صاعد روشن می‌شود که زرقالی در زمان خود به عنوان «ولد الزرقیال» معروف بوده است، نه به عنوان: «زرقالی» و بنابراین قطعاً وی بعداً به عنوان اخیر، اشتهار یافته است.

همچنین از لقب: «النقاش» که قاضی صاعد برای زرقالی ذکر کرده، در می‌یابیم که وی در طراح‌ی و محاسبه نقشه‌های فنی مهارت بالایی داشته تا جایی که به عنوان نقاش مشهور بوده و همین مهارت، همراه با خبرویت بالایش در علم هیأت و نجوم و محاسبات نجومی موجب شده تا وی به صورت یک مبتکر و مخترع ابزارهای مطالعات نجومی در آید.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد و زرقالی هر دو در یک سال به دنیا آمدند؛ اما زرقالی هجده سال بعد از فوت قاضی صاعد، درگذشته است (۴۸۰ ق / ۱۰۸۷ م) و هر دوی آنها در حدود اواسط سده پنجم هجری / یازدهم میلادی مدیران مرکز نجومی و رصدخانه شهر طلیطله بوده‌اند.<sup>۲</sup>

سوتر از همکاری قاضی صاعد و زرقالی در تأسیس رصدخانه و تألیف زیج طلیطله سخن گفته و علاوه بر آن، از یک ابزار رصدی به نام الصفیحه نیز یاد کرده که به وسیله زرقالی، اما تحت نظارت قاضی صاعد ساخته شده و در رصدگریها از آن استفاده

۲. پلسنر، همان جا، سوتر، 106-107.

۱. نک: آلدومیه‌لی، ۳۶۲.

می کرده‌اند.<sup>۱</sup>

هجده سالی که زرقالی بعد از فوت قاضی صاعد در ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م، زنده بوده است، فرصت مناسبی را برای تنظیم و تکمیل زیجها و جداول نجومی رصدخانه طلیطله در اختیار وی قرار داده و او از این فرصت بخوبی بهره گرفته است و به نظر می‌رسد که به همین جهت بوده است که تألیف زیج طلیطله بیشتر به نام زرقالی اشتهار یافته است و این نکته مهمی است که آلدومیه‌لی نیز تا حدودی بدان توجه یافته و گفته است:

... و قاضی صاعد به کار رصدهایی فلکی اقدام کرد که زرقالی، آنها را در کنار کارهای دیگر در گردآوری زیجهایش مورد استفاده قرار داد.<sup>۲</sup>

زرقالی نه تنها، تألیف زیجهای طلیطله را که مشترکاً با قاضی صاعد آغاز کرده بودند، تکمیل کرد، بلکه اختراع ناتمام همکاری مسن‌تر از خود به نام ابوالحسن علی بن خلف بن غالب انصاری را نیز که لوحه عمومی<sup>۳</sup> نامیده می‌شد، به اتمام رسانید و همچنین کتابی به نام العمل بالصفیحة الزیجیة در طرز کار با الصفیحة نگاشت که هم نسخه‌هایی از متن آن، اکنون موجود است و هم ترجمه‌هایی به زبانهای عبری و لاتین.<sup>۴</sup> زیجهای طلیطله بعداً به وسیله ژراردو کریمونایی به لاتین ترجمه شده، ولی تا به حال انتشار نیافته‌اند، ولیکن ارنست زینر<sup>۵</sup>، آنها را در مقاله‌ای با عنوان «زیجهای طلیطله»<sup>۶</sup> مورد مطالعه قرار داده است. تحقیق بیشتر در این زیجهای قطعاً به شناخت بهتر و کاملتر آرای نجومی قاضی صاعد نیز خواهد انجامید و هم از روی مجهولات کنونی ما در باب رصدخانه طلیطله پرده برخواهد داشت.

۱. سوتر، ۱۰۷.

۲. آلدومیه‌لی، ۲۶۱.

3- Lamina Universalis.

۴. همو، ۲۶۲.

5. Zinner, Ernst.

6. " Die Tafeln Von Toledo", Osiris. 1932, 1/727.

## تحقیق در زمینه آثار قاضی صاعد اندلسی

## آثار پیدا نشده:

۱. آثاری که خودش آنها را نام برده است:

قاضی صاعد در تنها کتاب پیدا شده اش، یعنی: التعریف بطبقات الأمم از سه کتاب دیگر خویش نیز نام برده است، بدین ترتیب:

## الف - إصلاح حرکات النجوم و التعریف بخطأ الراصدین:

قاضی صاعد از این کتاب در سه جای التعریف بطبقات الأمم خود، نام برده است. در مورد اول، خود او به بخشی از مطالب موجود در آن بدین گونه اشاره کرده است:

صاحبان مکتب سندهند می گویند که هفت اختر و اوجها و جوزهره هایشان همگی در سر برج حمل (در آغاز فروردین ماه)، بخصوص در هر چهارمیلیارد و سیصد و بیست میلیون (۴,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰) سال شمسی اجتماع می یابند و این مدت را عمر جهان می نامند؛ زیرا ایشان چنین می پندارند که اختران و اوجها و جوزهره هایشان، هرگاه در سر حمل اجتماع یابند، همه پدید آمده های در زمین نابود می شوند و جهان فرودین (عالم طبیعت) روزگاری دراز ویران می ماند، تا اینکه (دوباره) اختران و جوزهره ها در برجها پراکنده گردند و زمانی که چنان شود، پیدایش (از نو) آغاز می گردد و وضع جهان فرودین به حالت نخستین باز می گردد و این چنین است همیشه تا بی نهایت در نزد ایشان.

و هر یک از اختران و اوجها و جوزهره ها چرخه گونه هایی در این مدت که نزد ایشان، مدت جهان است، دارد که من آنها را در کتاب خودم: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، ذکر کرده ام.

مورد دوم جایی است که از ناموران دانش حرکات نجوم و بزرگان علم هیأت و از بزرگان ایشان در میان مسلمانان سخن می‌گوید، پس در باره ابن آدمی و سپس در باب کتاب خود چنین گفته است:

و از ایشان است: محمد بن حسین بن حمید، معروف به ابن آدمی، صاحب زیج بزرگ، که آن را پس از وفات وی شاگردش، قاسم بن محمد بن هاشم مدائنی، معروف به علوی، تکمیل کرد و آن را کتاب نظم العقد، نامید و در ۳۸۲ (ق) انتشارش داد. و آن کتابی است، جامع صناعت تعدیل، مشتمل بر اصول علم هیأت فلکها و حساب حرکت‌های ستارگان بر مبنای مکتب سندهند و در آن از حرکت اقبال و ادبار فلک مطالبی را ذکر کرده که هیچ کس پیش از وی نگفته است. پیش از آنکه این کتاب به دستمان برسد، ما در باره این حرکت، مطالب نابخردانه‌ای می‌شنیدیم که به هیچ قانونی پیوند نمی‌یافتند، اما همین که این کتاب به دستمان افتاد، پس شکل این حرکت شگفت را شناختیم و آن کتاب، مدت زمانی موجب تمرین در آن حرکت گردید؛ تا اینکه از آن حرکت برایمان چیزهایی کشف گردید که گمان نمی‌کنیم برای دیگران اکتشاف آنها حاصل شده باشد و هم در آن زمینه مطالبی را پژوهیدیم که همه را در کتاب خود: المؤلف فی إصلاح حرکات النجوم، تبیین کرده‌ام.

همچنان که ملاحظه می‌شود، قاضی صاعد در اینجا علاوه بر نام بردن از کتاب خود، به قسمتی دیگر از مباحث آن نیز اشاره کرده که عمده‌ترین آنها مبحث حرکت اقبال و ادبار فلک است.

همچنین از بیان قاضی صاعد در اینجا چنین بر می‌آید که وی اکتشافاتی در این زمینه داشته و آنها را همراه با اکتشافهای دیگر نجومی خود، در کتاب إصلاح حرکات النجوم خویش مطرح ساخته و در اینجا فقط بدانها اشاره کرده است.

سومین مورد، در ضمن ذکر شرح حال ریاضیدانان اسپانیاست و در آنجا چنین گفته

است:

... و ابوالقاسم مسلمة بن احمد، معروف به مجریطی، در عصر خویش پیشوای ریاضیدانان اندلس و داناترین کسان پیش از خود در علم فلک و حرکت‌های نجوم بود. او توجهی به رصدهای اختران و عشقی به فهمیدن کتاب بطلمیوس، معروف به مجسطی، داشت و کتابی نیکو در علم عدد دارد که مورد توجه و در نزد ما معروف به المعاملات است. نیز کتابی دارد که در آن تعدیل اختران را از زیج بتانی، تلخیص کرده است. به زیج محمد بن موسی خوازمی هم توجه کرده و تاریخ ایرانی آن را به تاریخ عربی برگردانیده و اوساط اختران را، در آن از اول تاریخ هجرت قرار داده و در آن جدولهایی نیکو افزوده است. البته وی از لغزشهای موجود در آن هم تبعیت کرده و موردهای غلط آن را مشخص نکرده است؛ ولی من در کتاب خودم: المؤلف بإصلاح حرکات النجوم و التعریف بخطأ الراصدین، آنها را نشان داده‌ام.

در اینجا قاضی صاعد، ضمن نام بردن از کتاب خود، تکمله‌ای را هم بر عنوان آن افزوده و به علاوه به قسمتی دیگر از مطالب مهم آن اثر، اشاره کرده است که از آن جمله‌اند: مباحث مربوط به زیج‌نویسی و نیز نقادی کارهای رصدی رصدگران پیشین و تصحیح لغزشها و خطاهای ایشان، که مزید بر تصریح قاضی صاعد، این امر از تکمله عنوان هم معلوم می‌گردد.

از مجموع آنچه قاضی صاعد در مورد این کتاب خود گفته است، نتیجه می‌گیریم که کتاب بسیار ارزنده و مهمی در تاریخ انتقادی و تبیین اصول و مبانی علم نجوم و بسیار هم مفصل بوده است و مخصوصاً در زمینه انواع حرکت‌های اختران بحث‌های گسترده‌ای داشته است و شاید به همین جهت صفدی از آن با عنوان کتاب حرکات النجوم نام برده است.<sup>۱</sup> از این کتاب عموم معاصران به عنوان إصلاح حرکات النجوم نام برده‌اند؛<sup>۲</sup> ولی آلدومیه‌لی، از آن بدین گونه، یاد کرده است:

۱. ۲۳۲/۱۶.

۲. بروکلیمان، GAL's, I/568، فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴، بسنایی، ۲۸۰/۳.



... و صاعد کتابی در فلک و تاریخی برای این علم تألیف کرده است که در اختیارمان نیست. همچنین وی به رصدهایی فلکی اقدام کرده که آنها و مطالبی دیگر را، زرقالی در گردآوری زیجهای خود، مورد استفاده قرار داده است.<sup>۱</sup>

تاکنون وجود نسخه‌ای از آن در هیچ کتابخانه‌ای گزارش نشده است.

### ب - جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم:

از این کتاب هم قاضی صاعد خود، در دو جا از کتاب التعريف بطبقات الأمم نام برده است بدین ترتیب:

مورد نخست در قسمت مربوط به تاریخ ایران است که چنین گفته است:

... و دانایان به تاریخهای ملتها در باب مدت حکمرانی ایرانیان، با هم اختلافی شدید دارند که اینجا محل ذکر آنها نیست و ما هر آنچه را از آنها به دستمان رسیده است، در کتاب خودمان: فی جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، بیان کرده‌ایم.

مورد دوم جایی است که از قوم عرب و مهاجرتها و توزیع جغرافیایی قبایل ایشان بحث کرده است و در آنجا چنین می‌گوید:

... و در باب مهاجرت قبایلی از قوم عرب از جزیره العرب بجز آنان که ذکر کردیم، از قبیل: قبيلة ایاد و قبيلة ربیعه از سرزمین جزیره، اخباری هست که اینجا محل ذکر آنها نیست و ما هر آنچه را از آنها به دستمان رسیده است، در کتاب خودمان: فی جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، بیان کرده‌ایم.

افزوده بر این دو مورد، که خود قاضی صاعد در ضمن نام بردن از کتاب جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم خویش تا حدودی به بیان محتوای آن نیز پرداخته است و چنان که از سخنش بر می‌آید و عنوان کتاب هم آن را تأیید می‌کند، یک کتاب بسیار

مفصل بوده است که مشتمل بر بحثهای کاملی از تاریخ حکومت و توزیع جغرافیایی هر ملت و نیز سیر تاریخ و تحولات اندیشه هر یک از اقوام کره زمین بوده است. از میان منابع کهن در المقتبس<sup>۱</sup> ابن حیّان (د: ۴۶۴ ق/ ۱۰۷۲ م) که از بزرگ مورخان معاصر و معاشر با قاضی صاعد بوده است، نیز در وصف منطقه طلیطله مطالبی می یابیم که ابن حیّان پس از اینکه قاضی صاعد را به عظمت مقام علمی ستوده و او را «قاضی طلیطله» شمرده، آن مطالب را از روی خط قاضی صاعد که خود آن را دیده، نقل کرده است؛<sup>۲</sup> اما مطالبی را که وی نقل کرده در کتاب التعریف بطبقات الأمم نمی یابیم<sup>۳</sup> و به نظر می رسد که آنها را از کتاب دیگری از آثار قاضی صاعد نقل کرده باشد و به احتمال قریب به یقین بایستی آنها را از همین کتاب مفصل وی، یعنی جوامع اخبار الأمم من العرب و العجم گرفته باشد.

متن مذکور، در کتاب المقتبس<sup>۴</sup> بدین ترتیب است:

[وصف صاعد بن صاعد لمنطقة طلیطلة]

قال ابومروان حیّان بن خلف بن حیّان: قرأت بخط صاعد بن صاعد القرطبی، قاضی طلیطلة، و كان من العلم بمكان: «مدينة طلیطلة قديمة البناء، لا يعرف من بناها و لازمانه، و كانت قاعدة ملوک القوط، آخر الأمم الذین تملکوا بلاد الأندلس إلى أن دخلت العرب علیهم و هی موسطة بلد الأندلس، بینها و بین البحر الجنوبي الجاری إلى الشام الذی من ساحله مدينة المریة و ما ولاها عشرة مراحل، و بینها و بین البحر الشمالي أقیانس<sup>۵</sup> المحيط الذی من ساحله مدينة اشبونة و شنترة و ما ولاها ثلاث عشرة مرحلة: و بینها و بین البحر الشرقي الشامی الذی من ساحله مدينة طرطوشة، قاصية الأندلس، و ما ولاها من ساحل الأرض الكبيرة ثلاث عشرة مرحلة أيضا. فبذلك،...<sup>۶</sup> حولها أقصى بلد کورة شنت برية المجاورة لعمال السهلة، مدينة

۱. ۲۷۸۵.

۲. همان جا

۳. نک ج م

۴. ۲۷۸۵-۲۸۰.

۵. کلمه غیر منقوطة.

۶. سقط سطر او سطران حول منشأ نهر تاجه.

شنت مريّة<sup>١</sup>، بلاد بني رزين، على مسافة مائة و ثلاثين ميلاً من مدينة طليطلة، و فيما بين مشارق الاعتدال و الصيف منها، ثم يمرّ، حتّى يقرب من حصون سرته<sup>٢</sup>، على نحو ستين ميلاً من طليطلة، فتضغطه هنالك جبال إلى مضيق يسمّى قلاق<sup>٣</sup> بين جبلين فتصير<sup>٤</sup> سعته هنالك نحو سبعة أذرع، و عمقه ما لا يعلمه إلا الله، عزّ و جلّ، فيتحدّر بين ذينك الجبلين على شنعة<sup>٥</sup> عمقه من الإنصباب يسمع لانحداره أصوات هائلة على بعد من مكانه، ثم يتسع بعد نفوذه من تلك الضيقة و يتسرح جريانه إلى أن يأتي باب طليطلة من جهة مشرقها الصيفي، فيتعطف إلى جنوبها و ينضغط هنالك تحت قنطرتها ذات القوس الواحدة الهائلة الصنعة، ثم يمرّ فيستدير حوالى جنوبها كلّه إلى مغاربها الشتوية، و يصير حوالىها قريباً من ثلثي دائرة، ثم يأخذ إلى نحو مغاربها الصيفية، فيمرّ بمدينة طلبيرة<sup>٦</sup> و بجنوبها و هى على خمسين ميلاً من مدينة طليطلة، ثم إلى شمال حصن اليشة، و هو على ثمانين ميلاً من طليطلة، و ذلك شمال قرطبة بالتحقيق، ثم يمرّ إلى الموضع الذى عليه قنطرة السيف أعظم قنطرة بالأندلس و أعلاها سمكاً و أعجبها شأنًا، ثم يمرّ فى القفر الذى فى شمال مديحة بطليوس على مسافة خمسين ميلاً منها، إلى أن يوافى إلى مدينة شنترين على مسافة ثلاث مائة و ثمانين ميلاً من طليطلة، ثم إلى مدينة أشبونة على ثلاث مائة و ثمانين ميلاً من طليطلة، فيصبّ هنالك بخليجها الممدّ إليها<sup>٧</sup> من البحر الأعظم الغربى المسمّى أقيانس<sup>٨</sup>.

و نهر طليطلة، الذى حدّدها، أكبر أنهار الأندلس عرضاً بإجماع أهل طليطلة، و شكل مدينة طليطلة قريب من الإستدارة شبيه بثرىا، و تكسير ما يحيط بها حائطها نحو ثلاثة أميال، و لم تزل منذ دخلها المسلمون و افرة العدد من الفقهاء و العباد و الزهاد، مشهورة بذلك فى العباد و سمى أعلامهم [و كنى]<sup>٩</sup>.

١. م: شنت بره.  
 ٢. كلمة غير منقوطة.  
 ٣. قراءة غير واضحة.  
 ٤. يبدو من المخطوط أنها «يتيسر».  
 ٥. قراءة غير واضحة.  
 ٦. كلمة غير منقوطة.  
 ٧. م: فيها.  
 ٨. م: اقنابس.  
 ٩. ابن حيان، المقبس، ٢٧٨/٥ - ٢٨٠.

از دو موردی که خود قاضی صاعد در باب جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم سخن گفته و نیز از این مطالبی که ابن حیّان مورّخ بزرگ معاصر او، از آن کتاب، نقل کرده است، در می‌یابیم که کتابی بسیار مفصل و دقیق در تاریخ ملت‌ها و اقوام بشری و در بیان تفصیلی و شرح جزئیات جغرافیایی سرزمین‌های ایشان بوده است که در آن هم بر مشاهدات شخصی و هم بر نقل آرای گوناگون مورّخان دیگر تکیه می‌کرده است. سبک بیان قاضی صاعد نیز در آن کتاب، سبکی علمی بوده که از سطح ادبی پخته و بالایی بهره داشته است.

علاوه بر این سه مورد، دو مورد دیگر نیز وجود دارد که در آنها هم به نقل مطلب از قاضی صاعد پرداخته‌اند و قطعی به نظر می‌آید که موضوع‌های نقل شده، از همین کتاب گرفته شده‌اند.

این دو مورد اخیر، در یک متن جغرافیایی تألیف یافته در ربع نخست سده هشتم نقل گردیده‌اند؛ موسوم به: نخبة الدهر فی عجائب البرّ و البحر که آن را شمس‌الدین أبو عبدالله محمد بن ابی طالب أنصاری دمشقی، معروف به: «شیخ الربوة» و «شیخ حطین» (۶۵۴-۷۲۷ ق / ۱۲۵۶-۱۳۲۷ م) تألیف کرده است. این شخص عالمی صوفی منش بوده که در انواع مختلف علوم نیز دست داشته است. او در دمشق متولد شده و در «ربوه» از نواحی همان جا، مقام پیری و استادی یافته و در صفا از توابع فلسطین در گذشته و آثار متعددی، از جمله: تصنیف فی أصول الدین؛ السیاسة فی علم الفراسة؛ نهایة الکیاسة و نخبة الدهر فی عجائب البرّ و البحر، تألیف کرده است.<sup>۱</sup>

کتاب نخبة الدهر نخستین بار در پترزبورگ به سال ۱۸۶۶ م به کوشش مهران<sup>۲</sup> و بار دوم نیز در لایپزیک به سال ۱۹۲۳ م چاپ شده است.<sup>۳</sup>

۱. برای شرح حال وی، نک: ابن حجر، الدرر الكامنة، ۴۵۸/۳، ۴۵۹؛ حاجی خلیفه، کشف الطون، ۳۶۵، ۳۶۶، ۱۰۱۱، ۱۹۳۶؛ بغدادی، اسماعیل، ایضاح، ۶۹۲/۲؛ کخالد، ۳۶۲/۳؛ زرکلی، ۴۰/۷؛ کردعلی، کنوز الأجداد، ۳۵۰، ۳۵۹.

2- A.F.Mehren.

۳. الفضلی، ۱۵.

این کتاب از روی چاپ لایپزیک، به وسیله آقای سید حمید طیبیان به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۵۷ ش. در تهران از سوی فرهنگستان ادب و هنر چاپ شده است. مواردی را که شمس الدین دمشقی از قول قاضی صاعد نقل کرده است از متن عربی چاپ لایپزیک<sup>۱</sup> نقل می‌کنیم؛ ولی البته پیش از نقل مطالب، تذکر دو نکته ضروری است: یکی اینکه بخشی از مطالب مورد یکم نخبه الدهر را الکساندر سپیل نیز در کتاب اخبار أمم المجوس من الأرمان و ورنک و الروس<sup>۲</sup> نقل کرده است.

دوم اینکه مهران در معرفی قاضی صاعد، که به عنوان: صاعد اندلسی در متن نخبه الدهر<sup>۳</sup> مذکور است، دچار اشتباه شده و او را با ابوالحسن نورالدین علی (د: ۱۲۷۴ م) یکی شمرده است. نیز در قرائت نسخه خطی نخبه الدهر<sup>۴</sup> صاعد الأندلسی را صاحب الأندلس خوانده است و البته در فهرست مؤلفان<sup>۵</sup>، «صاحب الأندلس» صفحه ۲۶۳، را با «صاعد الأندلسی» صفحه ۲۵، یکی دانسته ولیکن آن هر دو را در نهایت به اشتباه با ابوالحسن نورالدین علی (د: ۱۲۷۴ م) یکی گرفته است.

انتظار می‌رفت که آقای سید حمید طیبیان در ترجمه فارسی، موارد اشتباه مهران را تصحیح کرده یا تذکر داده باشد؛ اما متأسفانه چنین نشده و اشتباهها عیناً به ترجمه فارسی کتاب نیز انتقال یافته‌اند.<sup>۶</sup>

همچنین مترجم اشتباه مهران را در متن، در صفحه ۴۴۶ ترجمه فارسی، عیناً تکرار کرده و علاوه بر آن قسمت پایانی عبارت نخستین را به جای «بنابر عقیده او (صاعد)»، به صورت «بنابر عقیده پیشینیان» ترجمه کرده که غلط است. اینک نقل اصل مطلب: مورد یکم جایی است که سخن از تقسیم و طبقه‌بندی اقوام و ملت‌های جهان است و عقیده قاضی صاعد به عنوان یک صاحب نظر پیشگام، چنین نقل شده است:<sup>۷</sup>

۳. ص ۲۵.

۲. ص ۱۰۴.

۱. صص ۲۵-۲۶، ۲۶۳.

۴. ص ۲۶۳.

## 5. Auteurs.

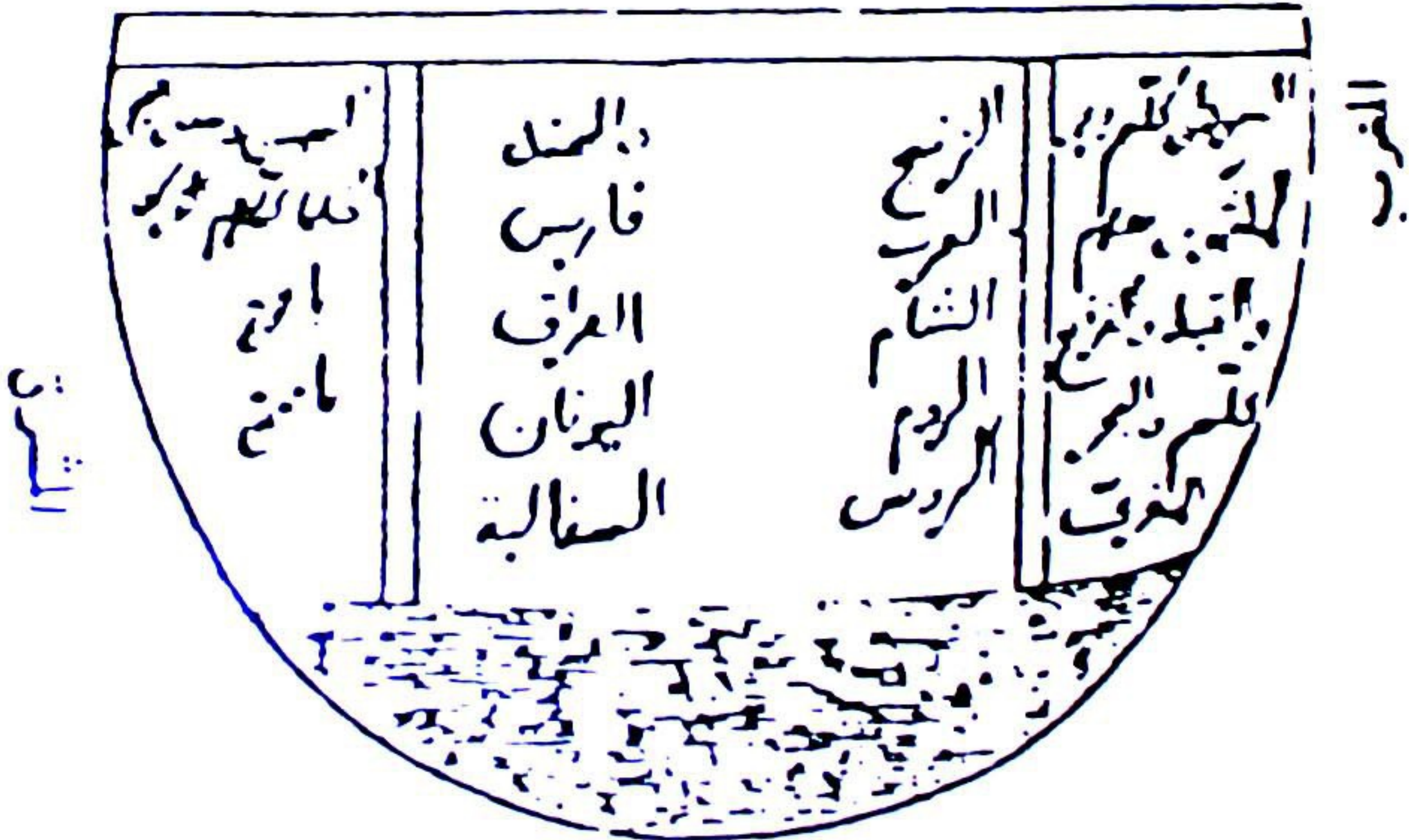
۶ نک: نخبه الدهر، ترجمه فارسی، ص ۵۶۸، صاعد اندلسی، صاحب اندلسی (ابوالحسن نورالدین علی) (۱۲۷۴ م).

۷. صص ۲۵-۲۶.

... و قال صاعد الأندلسي: السودان و البربر أمة، و شمالها القبط و الفرنج؛ ثم الهند و الزنج أمة، و شمالها العرب و الشام و العراق و فارس؛ ثم الصين و صين الصين أمة، و شمالها الخطا و الترك و يأجوج و مأجوج؛ ثم اليونان و الروم أمة، و شمالها الروس؛ و الصقلب أمة. فكانت الروم و اليونان الوسط، فلذلك كانوا حكماء يحققون الأشياء دون غيرهم: كأبقراط، و جالينوس في الطبّ و المحسوس الطبيعي، و كأرسطو، و أفلاطون في المعقولات و الإلهيات، و كأقليدس، و فيثاغورس في الهندسة و الرياضيات، و كإقليمون، و إيلوس في الفراسة و العلامات.

و هذا مثال ما ذهب [صاعد الأندلسي] إليه من تقسيم الأمم بنصف الكرة، و الله أعلم بذلك:

هذه النسخة مرادة لنا من العمارة عليه من ماكن الأمم  
سفرابا وهذه منه الجنوب وقبلة أمر الشام ونا الأسترا



هذه الشمال وما تحت القطب الشمالي

در مورد دوم نیز سخن از طبقه‌بندی ملت‌هاست و اینکه چه زیر مجموعه‌هایی از اقوام در تحت کدام مجموعه از ملت‌ها قرار دارند و نظر قاضی صاعد بدین‌گونه نقل گردیده است:

و عدّ صاحب الأندلس [ظ: صاعد الأندلسی] فیهم [الترک]، الخزر، و البلغار، و البرطاس.

این دو مورد، در کتاب: التعريف بطبقات الأمم موجود نیست و شمس‌الدین دمشقی هم، چنان‌که ملاحظه می‌شود، مأخذ خود را ذکر نکرده است؛ ولی از روی موضوع که در مورد نخست به صورت نقل قول مستقیم و در مورد دوم به شکل غیرمستقیم نقل شده، بخوبی در می‌یابیم که مطلب به طور قطع از همین کتاب جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم برگرفته شده است.

به علاوه از متن نقل شده آشکار می‌شود که دقیقاً موضوع کتاب قاضی صاعد شناخت ملت‌ها و دسته‌بندی آنان و بررسی در تاریخ و جغرافیای ایشان بوده و مزید بر آن قاضی صاعد هر کجا لازم دیده، برای نشان دادن دقیق توزیع مکانی ملل و اقوام بشری، نقشه‌هایی جغرافیایی نیز ارائه داده است.

همچنین وی در این کتاب خود نیز، همان‌طور که در التعريف بطبقات الأمم عمل کرده، هم از تأثیر محیط طبیعی بر فرهنگ ملت‌ها سخن گفته و هم به ذکر شمه‌ای از احوال دانشمندان ایشان پرداخته است. این نکته در نمونه‌ای هم که ابن حیّان در باب وصف طلیطله از قول وی آورده، موجود است؛ آنجا که در پایان، ابن حیّان متذکر شده که قاضی صاعد، فقیهان، عابدان و زاهدان طلیطله را با نام و کنیه ذکر کرده است؛<sup>۱</sup> ولیکن در مورد یکم نخبه الدهر این هر دو امر محسوس‌ترند. چنان‌که در باب تأثیر محیط طبیعی بر روی اقوام و ملت‌ها گفته است: «فكانت الروم و اليونان الوسط، فلذلك كانوا حکماء یحققون

۱. ابن حیّان، ۲۸۰/۵.

الأشیاء دون غیرهم» و سپس از دانشمندان و فرزندگان ایشان، همچون: بقراط، جالینوس، أرسطو، أفلاطون، أقلیدس و ... نام برده است.

بنابر آنچه از مجموع موارد پنجگانه فوق دریافت می‌کنیم قاضی صاعد در همین کتاب بوده که آرای اصلی خود را در مبانی و اصول دانشهای مردم شناسی<sup>۱</sup> و قوم‌شناسی<sup>۲</sup> بیان کرده و این دانشها را پی افکنده است و آن را پیش از التعریف بطبقات الأمم تألیف کرده و آنچه در این زمینه در کتاب اخیر آورده، در حقیقت فشرده‌ای موجز و سایه‌ای کم‌رنگ از مطالب همان کتاب مفصل خویش است که بر تحوّل علوم و معرفت در میان ملل و اقوام جهان، در این یکی بیشتر پافشاری کرده است.<sup>۳</sup>

از مورخان بعدی، صفدی آن را با عنوان أخبار الأمم من العرب والعجم<sup>۴</sup> و مقری با عنوان کتاب جامع أخبار الأمم<sup>۵</sup> ولیکن حاجی خلیفه<sup>۶</sup> به همان شکل کاملی که خود قاضی صاعد ذکر کرده و با عنوان جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم، از آن نام برده‌اند.

از معاصران، آلدومیه‌لی، در باب آن چنین گفته است که قاضی صاعد تاریخی عمومی نیز تألیف کرده است<sup>۷</sup>؛ ولی سارتون<sup>۸</sup> به اشتباه از آن با عنوان تاریخ علمای مسلمان و بربر نام برده و اشتباهتر اینکه گفته است: «ممکن است قسمتی از اثر قبلی (التعریف بطبقات الأمم) باشد<sup>۹</sup>؛ و اما دیگران<sup>۱۰</sup> همه از آن با همان عنوان کاملی نام برده‌اند که خود قاضی صاعد ذکر کرده است؛ فقط فروخ افزوده که بجز کتاب التعریف بطبقات الأمم همه آثار دیگر قاضی صاعد از بین رفته‌اند<sup>۱۱</sup>؛ اما اگر این سخن در باب

1. Antropology.

2. Ethnology.

۳. نک: ابن حیان، ۲۷۸/۵ - ۲۸۰؛ دمشق، ۲۵ - ۲۶، ۲۶۲؛ زیدان، طبقات الأمم، ۴ - ۵.

۴. ۲۳۲/۱۶. ۵. ۱۲۳/۲.

۶. ۶۳۶/۲. ۷. ص ۳۶۱. ۸. ۸۹۰/۱.

۹. سارتون، همان جا.

۱۰. بستانی، ۲۸۰/۳؛ زرکلی، ۱۸۶/۳؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ کخاله، ۳۱۷/۴؛ بروکلیمان، GAL'S, I/586.

۱۱. فروخ، همان جا.



برخی از این آثار صادق باشد، به نظر نمی‌رسد که در باب همه مخصوصاً در باب جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم درست بوده باشد؛ زیرا چنان که ملاحظه کردیم، شمس‌الدین دمشقی در سده هشتم هجری / چهاردهم میلادی که در شام می‌زیسته آن را در اختیار داشته است و بنابراین احتمال دستیابی بدان کتاب در کتابخانه‌های آن منطقه و منطقه آسیای صغیر، یک احتمال عقلایی است و جای امیدواری هست که به خواست خدا روزی پیدا گردد.

### ج - مقالات أهل الملل و النحل:

از این کتاب، قاضی صاعد در کتاب التعريف بطبقات الأمم فقط در یک مورد، نام برده است؛ اما در همین یک مورد، عبارتی که قبل از نام بردن آن آورده، بهترین دلیل بر مفصل بودن و جامعیت آن در زمینه تاریخ ادیان و مذاهب و نقد آرا و عقاید است و آن عبارت چنین است:

... و ایشان [هندیان] در زمینه زمانهای بازگشت و چرخه‌ها و دوره‌های اختران و نابودی تمامی پدید آمده‌های عنصرهای چهارگانه در هنگام هر اجتماعی که اختران هفتگانه در آغاز برج حمل داشته باشند، و هم در باب بازگشت پدیده‌ها در هر چرخه، رأیهای بسیار و روشهایی گوناگون دارند؛ آن چنان که در کتاب خودمان: المؤلف فی مقالات أهل الملل و النحل، آنها را بیان کرده‌ام.

اگر چه قاضی صاعد از این اثر فقط یک بار نام برده، ولی از روی اطلاعات فشرده دیگری که در همین کتاب، وی پیرامون ادیان ملت‌ها و اقوام و در باب تاریخ تحولات دینی ایشان ذکر کرده، به تخصص کامل علمی وی در زمینه تاریخ و فلسفه ادیان پی می‌بریم و هم از طرز بیان او در همین یک مورد در می‌یابیم که این اطلاعات را به صورت فشرده و موجز از همان کتاب مقالات أهل الملل و النحل خویش که آن را پیش از التعريف بطبقات الأمم تألیف کرده بوده، در اینجا به صورت خلاصه و نتیجه نقادی شده همه اقوال آورده است.

بوعنوان ترجیح داده است که مقالات أهل الملل و النحل قاضی صاعد را کتابی همانند اثر ابن حزم در همین زمینه موسوم به الفصل فی الأهواء و الملل و النحل بدانند<sup>۱</sup> ولیکن با توجه به روش قاضی صاعد که به طور کلی مبتنی است بر تبیین علمی و طبیعی پدیده‌ها و همچنین با توجه به اینکه وی در تبیین و تفسیر امور، به طور کلی از اصل مقایسه و از اصل تشابه استفاده می‌کند و از همه مهمتر اینکه به فلسفه تاریخ در هر پدیده، نظر دارد، به نظر می‌رسد که کار وی در مقالات أهل الملل و النحل متکی بر روش علمی بوده و به مفهوم امروزی تاریخ و فلسفه ادیان بیشتر نزدیکی داشته و بدان از نظرگاه مردم‌شناسانه می‌نگریسته است، در حالی که ابن حزم در الفصل خود، اگر چه از این مقوله‌ها چندان دور نیافتاده ولیکن پیوسته بر کتاب او، دیدگاه کلامی غلبه داشته است.<sup>۲</sup>

از قدما، صفدی<sup>۳</sup> از کتاب مقالات أهل الملل و النحل نام برده است و معاصران نیز عموماً آن را ذکر کرده‌اند<sup>۴</sup> و آلدومیه‌لی در باره آن چنین گفته است: «وی (قاضی صاعد) تاریخ ادیانی هم تألیف کرده که در اختیارمان قرار نگرفته است».

از وجود این سه کتاب قاضی صاعد در کتابخانه‌های جهان، که خودش از آنها نام برده و هر سه را پیش از التعریف بطبقات الأمم تألیف کرده بوده، تا به حال هیچ گزارشی به دست نیامده است.

## ۲. آثاری که دیگران به قاضی صاعد نسبت داده‌اند

### الف - أخبار الحكماء:

یاقوت در سه جا از قاضی صاعد مطلب نقل کرده و مأخذ خود را أخبار الحكماء نامیده است.<sup>۵</sup>

۱. ص ۱۵

۲. نک: الفصل، ج م.

۳. بستانی، ۲۸۰/۳، زرکلی، ۱۸۶/۳؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۲/۴؛ بروکلیمان، GAL I/419, GAL'S I/586.

۴. معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۸، ۸۲/۶.

ب - تاريخ الإسلام:

غزیری<sup>۱</sup> و برخی دیگر<sup>۲</sup>، آن را جزو آثار قاضی صاعد ذکر کرده‌اند.

ج - تاريخ الأندلس:

غزیری و برخی دیگر، آن را جزو آثار قاضی صاعد ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup>

د - تاريخ الحكماء:

از آن فقط کبری زاده در مفتاح السعادة نام برده است.<sup>۴</sup>

ه - تاريخ صاعد:

سرکیس<sup>۵</sup> نسخه‌ای از آن را در کتابخانه بودلین موجود دانسته و زرکلی و دهخدا<sup>۶</sup> هم قول وی را تکرار کرده‌اند. تحقیق این امر، به علت عدم وجود فهرستهای کتابخانه بودلین به صورت کامل در کتابخانه‌های ایران، میسر نگردید و فهرست کتب عکسی آیه‌الله مرعشی، فهرست نسخ خطی مؤسسه الفرقان لندن، تألیف زکی یمانی و فهرس الفهارس کتانی و آثار دیگر نیز در این زمینه کارساز نیفتادند.

و - تاريخ صوان الحكمة:

از این کتاب نیز فقط کبری زاده نام برده است.<sup>۷</sup>

ز - صوان الحكم في طبقات الحكماء:

حاجی خلیفه<sup>۸</sup> و برخی دیگر از آن نام برده‌اند.<sup>۹</sup>

ح - طبقات الأطباء:

فقط در یک نسخه بدل از کتاب وفيات الأعیان ابن خلکان از آن نام برده شده

1. II/241.

۲. زرکلی، ۱۸۶/۳؛ شیخو، تعلیقات، ۴؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ کخاله، ۳۱۷/۴.

۳. همان جا. ۴. ۲۱۸/۱. ۵. ۱۱۸۲/۲.

۶. ۷۰/۲۶. ۷. همان جا. ۸. ۷۸۸۰/۲، ۷۸۹۳.

۹. زرکلی، ۱۸۶/۳؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴؛ دهخدا، ۷۰/۲۶؛ بروکلیمان، GAL'S, 1/586.

است.<sup>۱</sup>

### ط - طبقات الحكماء:

ابن خلکان در دو مورد از وفیات الأعیان خود، آن را ذکر کرده است.<sup>۲</sup> از این تہ مورد، بروکلیمان احتمال داده است که دو مورد: یکی أخبار الحكماء و دیگری صوان الحكم فی طبقات الحكماء یکی بوده باشند<sup>۳</sup>؛ اما به نظر می رسد که نه تنها این دو مورد با هم یکی هستند، بلکه این هر دو با موردهای: طبقات الاطباء، و طبقات الحكماء و همه این چهار مورد نیز روی هم با التعریف بطبقات الأمم یکی هستند؛ یعنی، در حقیقت اینها همه نامهای مختلفی هستند که ناقلان، بر همان یک کتاب اطلاق کرده اند و دلایل زیر این موضوع را اثبات می کنند:

- یاقوت در همان کتاب<sup>۴</sup>، تاریخ فوت و تولد ابن حزم اندلسی را از قول قاضی صاعد نقل کرده و از مأخذ خود به عنوان أخبار الحكماء نام برده و مطالبی را که نقل کرده، عیناً در کتاب التعریف بطبقات الأمم می یابیم؛

- همو در همان کتاب<sup>۵</sup>، در خلال شرح حال سیبویه نحوی از کتاب أخبار الحكماء و از قول قاضی صاعد، مطالبی را نقل کرده که آنها نیز عیناً در کتاب التعریف بطبقات الأمم<sup>۶</sup> موجودند.

- ابن خلکان<sup>۷</sup> بتفصیل زندگی نامه فارابی را از قول قاضی صاعد نقل کرده و از کتاب مأخذ خود به عنوان طبقات الحكماء نام برده است؛ و تمامی مطالب نقل شده، حرف به حرف در التعریف بطبقات الأمم موجودند؛

- نیز همو، در همان اثر خود<sup>۸</sup>، باز هم مطالبی از قول قاضی صاعد نقل کرده و مأخذ خود را طبقات الاطباء و در نسخه ای دیگر طبقات الحكماء نامیده است و مطالب نقل

۱. ۱۵۶/۵. ۲.

۱. ۱۵۶/۵.

3. GAL'S, 1/586.

۶ همین کتاب.

۵. معجم الأدباء، ۸۲/۶.

۴. معجم الأدباء، ۸۶/۵.

۸. وفیات الأعیان، ۱۵۶/۵.

۷- (وفیات الاعیان، ۱۵۴/۵)

شده عیناً، کلمه به کلمه در التعريف بطبقات الأمم موجودند.  
 با توجه به این دلایل، در می‌یابیم که به طور قطع، نامهای مختلف: أخبار الحكماء،  
 صوان الحكم في طبقات الحكماء، طبقات الأطباء و طبقات الحكماء، همه نامهای دیگری  
 هستند که در این منابع بر همین کتاب التعريف بطبقات الأمم قاضی صاعد اطلاق شده  
 است و در این امر جای هیچ‌گونه شکّی نیست.  
 همچنین در مورد عناوین: تاریخ الحكماء، تاریخ صاعد، تاریخ صوان الحكمة نیز به  
 نظر می‌رسد که محتملاً، امر از همین قرار بوده باشد؛ ولیکن به علت اینکه نمونه‌های  
 نقل شده‌ای از آنها در دست نداریم، داوری قطعی امکان‌پذیر نیست.

### التعريف بطبقات الأمم تنها اثر پیدا شده قاضی صاعد

#### صحت انتساب و نامهای مختلف

در حال حاضر تنها کتاب پیدا شده قاضی صاعد همین کتاب التعريف بطبقات الأمم  
 است که در صحت انتساب آن به وی، جای هیچ شکّی نیست؛ زیرا در متن خود کتاب،  
 در نه مورد در همه نسخه‌ها نام وی آمده است، بدین ترتیب:  
 نخست در آغاز کتاب به صورت: «قال القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن  
 صاعد» و سپس هشت مورد دیگر در خلال کتاب به شکل: «قال صاعد».  
 علاوه بر این، مورخان بزرگ علم در جهان اسلام، یعنی، قفطی (د: ۶۴۶ق /  
 ۱۰۵۴م، ابن ابی‌اصیبه (د: ۶۶۸ق / ۱۰۷۶م)، ابن العبری (د: ۶۸۵ق / ۱۰۹۲م) و  
 دیگران که عموماً از مطالب آن نقل کرده‌اند، کتاب را از قاضی صاعد اندلسی دانسته‌اند و  
 بنابراین در اینکه کتاب التعريف بطبقات الأمم تألیف شخص قاضی صاعد است، جای  
 هیچ‌گونه شکّی نیست؛ اما در باب نام کتاب اختلاف زیادی وجود دارد که به نظر  
 می‌رسد، از عدم نامگذاری صریح خود قاضی صاعد بر این کتاب، نشأت گرفته است؛  
 زیرا خود او به طور اشاری و با توجه به موضوع و هدف، از کتاب خود یاد کرده است؛

چنان که در جایی گفته است: «و كان قصدنا التعريف بعلومهم [طبقات الأمم] و التنبیه علی علمائهم» و یا در پایان کتاب گفته است: «فهذه ما خطر فی حفظی من تسمية علماء الأمم و التعريف بنبذ من توالیفهم و أخبارهم».

بدین ترتیب، عالمان بعد از قاضی صاعد که نسخه‌ای از کتاب را به دست می‌آوردند و از آن مطلب نقل می‌کردند، آن را به اختصار التعریف بطبقات الأمم نامیده‌اند<sup>۱</sup> و معنای این تعبیر با توجه به موضوع کتاب و تعابیر خود قاضی صاعد، همان التعریف بعلوم طبقات الأمم و التنبیه علی علمائهم بوده است که گاهی نیز عموماً، فقط از آن به عنوان اختصاری طبقات الأمم تعبیر کرده‌اند<sup>۲</sup> و برخی هم مانند یاقوت<sup>۳</sup> آن را أخبار الحکماء و ابن خلکان<sup>۴</sup> طبقات الحکماء و یا حتی طبقات الأطباء نامیده‌اند که خود، موجب پیدایش توهم تعدد آن گردیده است و نیز به همین لحاظ بوده است که مقری در عین حالی که در جایی از اثر خود، نفع الطیب، آن را طبقات الأمم نامیده است، در جای دیگری از همان اثر<sup>۵</sup>، از آن کتاب، با عنوان کاملتر التعریف بأخبار علماء الأمم من العرب و العجم یاد کرده است که به نظر می‌رسد، رساترین و صحیحترین نامی باشد که بر آن کتاب اطلاق شده است.

### موضوع اصلی و تقسیمات کتاب

موضوع اصلی کتاب التعریف بطبقات الأمم تاریخ جهانی علوم است. قاضی صاعد در آغاز، همه اقوام و ملت‌های کره زمین را بر اساس تفاوت‌های زبانی در درجه نخست و بر پایه تفاوت در قلمرو حکومتی و سرزمین در درجه دوم، به هفت دسته عمده تقسیم می‌کند که البته امکان دارد، وی اندیشه عوامل مؤثر در پیدایش اقوام

۱. حاجی خلیفه، ۳۱۸/۲، کخالد، ۳۱۷/۴، بروکلیمان، GAL'S, 1/586.

۲. صفدی، ۲۳۲/۱۶، مقری، ۶۴۹/۲، فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۳/۴، زرکلی، ۱۸۳/۳، سرکس، ۱۱۸۲/۲، بسطامی،

۳. ۲۸۰/۳ معجم الأدباء، ۸۶/۵، ۸۲/۶ ۴. وفیات الأعیان، ۱۵۴/۵، ۱۵۶.

۵. ۱۲۳/۲.

و ملل، مثل زبان، کشور یا سرزمین مشترک و نیز تأثیر آب و هوا و محیط طبیعی و جغرافیایی در تکوین صفات جسمانی و نفسانی را؛ آن طور که برخی از محققان معاصر معتقدند<sup>۱</sup>، از مسعودی گرفته باشد و این موضوع، همان امری است که بعداً ابن خلدون آن را با تفصیلی بیشتر، مورد توجه و بحث خود قرار داده است.<sup>۲</sup>

هفت دسته عمده اقوام باستانی در تقسیم‌بندی آغازین قاضی صاعد عبارت‌اند از: نخست: ایرانیان، که از نظر وی یک سرزمین (ایران) و یک زبان (فارسی) داشته‌اند؛ دوم: کلدانیان که اقوام سریانی، بابلی، کربانی، آسوری و جرمقیان، یعنی، اهل موصل، و نبطیان‌اند، یعنی، همه ساکنان سواد عراق، شام و شبه جزیره عربستان که زبانشان سریانی بوده و سپس زبان عبری و عربی از آن اشتقاق یافته است و عبرانیان همان بنی اسرائیل‌اند که بر شام تسلط یافته و در آنجا اقامت گزیده‌اند و قوم عرب هم بر سرزمین معروف به جزیره العرب سلطه یافته‌اند؛

سوم: یونانیان، رومیان، افرنگان، جلیقیان، وارگها، صقلاییان، روس، بلغار، آلان و اقوام دیگری هستند که همه در اصل یک مملکت و یک زبان داشته‌اند؛

چهارم: قبطیان‌اند که اهل مصر و اهالی جنوب افریقا و انواع سیاهان حبشه، نوبه، زنگبار و نیز اقوام مغرب افریقا که همه بربر هستند، از ایشان‌اند و مسکنهای ایشان تا اقیانوس اطلس ادامه داشته و زبانشان در اصل یکی بوده و مملکتشان نیز یکی بوده است؛

پنجم: اقوام ترک بوده‌اند که زبانشان از یک ریشه و همه اهل یک سرزمین بوده‌اند؛ ششم: هندیان و سندیان و اقوام وابسته به آنان بوده‌اند که نیز یک زبان و یک مملکت داشته‌اند.

هفتم: چینیان و اقوام وابسته به ایشان بوده‌اند.

سپس قاضی صاعد همه این ملت‌های هفتگانه را بر اساس درجه‌های معرفتی که در

۲. المقدمة، ۷۱.

۱. خالدی، 89-90.

ادوار تاریخی خود بدانها دست یافته‌اند یا به تعبیر امروزی بر پایه توسعه علمی یا عدم توسعه به دو طبقه کلی تقسیم کرده است.

طبقه نخست ملت‌هایی هستند که به دانش توجه کرده‌اند و انواع علوم از ایشان آشکار شده و همه شاخه‌های معرفت از آنان ریشه گرفته و ایشان هشت ملت‌اند، بدین ترتیب: هندیان، ایرانیان، کلدانیان، یونانیان، رومیان، اهل مصر، قوم عرب و مسلمانان و عبرانیان.

آن‌گاه طبقه دوم را که به علوم توجه نکرده‌اند، مطرح می‌کند و در باب ایشان چنین می‌گوید:

ایشان به چهارپایان زبان بسته شبیه‌ترند، تا به آدمی زادگان؛ زیرا کسانی از ایشان که در سرزمین شمال در بین آخر اقلیم‌های هفتگانه تا پایانه کره زمین در شمال، ساکن‌اند، زیادی دوری خورشید از فرازنا‌ی سرهایشان موجب سردی آب و هوا و غلظت جو ایشان گشته و از این رو مزاجهای ایشان سرد و اخلاق ایشان خشن و بدنهایشان درشت شده و نادانی و کودنی بر ایشان غلبه یافته است.

این مطلب، یعنی، تاثیر آب و هوا و موقعیت جغرافیایی بر روی اخلاق و فرهنگ همان چیزی است که بعدها مورد توجه و تأکید عبدالرحمن بن خلدون قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد سپس در باب اینان چنین افزوده است که اینان اندیشه‌های خود را در حکمت به کار بسته و جانهای خود را با یادگیری فلسفه ریاضت نداده‌اند. وی در میان اقوام این طبقه از اهل چین و ترکان به عنوان ملت‌هایی یاد می‌کند که در سطح بالایی از معرفت تجربی و مهارت دستی قرار گرفته‌اند و می‌گوید که چین سرزمینی پرجمعیت و بزرگ است. این ملت صنعت‌های عملی و حرفه‌های تجسمی را به



استواری و با مهارت می شناسند؛ اما ملت ترک نیز قلمروی بزرگ و جمعیتی انبوه دارند و به انواع جنگها و جنگ ابزارها می پردازند. این هر دو ملت با مهارتهای عملی که نیروهای نفس جانوری می توانند با آنها ورزیدگی یابند، ممتاز می گردند.

قاضی صاعد، به طور آشکار و قطعی فقط خرد و جلوه های آن را به عنوان تنها عامل جداکننده انسان از حیوان می ستاید و به نظر وی آدمی هر اندازه سطح خردورزی خود را بالاتر ببرد، به کمال نزدیک تر می شود. در دیدگاه او عقل، فصل مقوم نوع انسان و همان نفس ناطقه است و از این جهت به نظر وی، توجه به علوم نقطه عطف قاطعی به شمار می رود که موجب تمایز ملتها و در عین حال، عامل اصلی تکامل تاریخی ایشان است.

بدین قرار قاضی صاعد، سیر تاریخ و تحولات آن را از روی توجه افرادی از هر ملت معرفی می کند که به علوم وی آورده اند که در رقم زدن سرنوشت و تکامل هر ملت، وی آنها را علوم اصلی و عوامل اساسی به شمار می آورد.

از نظر قاضی صاعد، هشت ملتی که به علوم توجه کرده اند، ملتهای برگزیده اند که از مرحله بالیدن به نیروهای جانوری فراتر رفته اند و ایشان «... چراغهای درخشان در تاریکی و پرچمهای راهنمایی و سروران نوع آدمی و بهترین همه ملتهایند».

قاضی صاعد سپس شرح سیر تاریخی علوم در میان ملتهای هشتگانه را با بحث از ملت هند آغاز می کند و نخست آن ملت را در چهارچوب تاریخی، جغرافیایی و دینی قرار می دهد و سپس نظر خود را در باب آن به طور صریح، قاطع و موجز چنین بیان می کند: «هند کانسار فرزاندگی و سرچشمه دادگری و سیاست است».

قاضی صاعد در حقیقت با عبارت فوق به پرسشی که پیوسته در تاریخ علوم باستانی مطرح بوده و اندیشمندان اسلامی خاور و باختر جهان اسلام در باب منشأ علوم باستانی به کند و کاو آن می پرداخته اند و خود برای ایشان یک مسأله تاریخی و فرهنگی مهم به شمار می رفته، پاسخ داده است و حتی در پی آن از مقدار تأثیرپذیری فرهنگ

اسلامی از فرهنگهای دیگر نیز پرده برداشته است.<sup>۱</sup> البته تأثیرپذیری فرهنگ اسلامی از فرهنگ یونانی با اینکه از سوی برخی از عالمان اسلام با هجومی خشن روبرو شده، مورد انکار قرار نگرفته است و نیز گذار فرهنگ یونانی از خلال مسیحیت بیزانسی به جهان اسلامی، مانند تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی با احتیاط پذیرفته شده است و حتی در این مورد اخیر یک گزارش یونانی نیز در نزد عالمان مسلمان معروف بوده است، مبنی بر اینکه اسکندر مقدونی پس از حمله به ایران، علوم ایرانیان را به سرزمین یونان انتقال داده است ولی پیوسته اندیشه رایج برخی از سرخیلان فکری اسلامی تا پیش از قاضی صاعد نیز بر این اعتقاد استوار بوده است که هندیان در اصل بنیانگذار همه یا بیشتر علوم بوده‌اند و سپس از ایشان در میان ملل دیگر انتشار یافته است. جاحظ (۲۵۵ ق / ۸۶۸ م)، مسعودی (۳۴۵ ق / ۹۵۶ م) و یحیی بن عدی (۳۶۴ ق / ۹۷۵ م) از این سر حلقگان بوده‌اند.<sup>۲</sup>

قاضی صاعد سپس می‌افزاید که ملت هند دارای آرمانها و نظریه‌های فاضلانه و مثلهای رایج و نتیجه‌های شگفت هستند و ایشان با بهره‌مندی از فضیلت فرزاندگی نخستین پادشاه خود، «برهمای بزرگ»، توانستند اصول علم نجوم و مبانی رصدگری و اندیشه تأثیر اختران در پیدایش جانداران و نیز تأثیر آنها را بر روی هسته مبدأ نخستین که از آن همه موجودات، هستی یافته‌اند، را کشف کنند.

همچنین قاضی صاعد در جایی دیگر، از تأثیرگذاری دینی هندیان بر روی اندیشه و گرایش دینی ایرانیان و نیز از انتقال اصول علم نجوم از ایشان به مسلمانان بدین ترتیب سخن گفته است که بوداسف پیش از ظهور زردشت آیین ستاره‌پرستی را از هند به ایران آورده است و اصول علم نجوم هندیان در کتابی موسوم به سندهند موجود است که در اختیار ما قرار گرفته و جمعی از دانشمندان اسلامی از راه و رسم آن، تبعیت کرده و آن را مورد توجه خود قرار داده‌اند.

۱. بوعلوان، تعلیقات، ۱۸. ۲. نک: (جاحظ، ثلاث رسائل، ج ۴؛ رزنال، «کنک»، ۶۹-۷۴.

قاضی صاعد سپس از شطرنج که از ابتکارهای مهم هندیان بوده، بحث کرده و آن را از لحاظ تربیتی یک بازی بسیار مفید می‌شمارد: «... زیرا راههای گریز از دشمنان و غلبه بر ایشان را یاد می‌دهد».

نکته‌ای که در این قسمت وجود دارد و از لحاظ علوم اجتماعی بسیار مهم است، تفسیری است که قاضی صاعد از سازمان‌بندی مهره‌ها در بازی شطرنج ارائه داده و سپس با تکیه بر اصل تشابه آن را متشابه یا متناسب با ساختارهای طبقاتی جامعه هندی و سازمان‌بندی اجتماعی ایشان وصف کرده است.<sup>۱</sup>

به طور کلی قاضی صاعد، در هنگام سخن گفتن پیرامون ملت هند، به عدم معرفت کامل خود نسبت به سیر تحوّل علم، در میان ایشان اعتراف می‌کند و اظهار می‌دارد که قسمتی از دانستیهای خود، در باب حکمت عملی و اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس در میان ایشان را از کتاب کلیله و دمنه فرا گرفته است و نیز آن طور که خود ذکر کرده، قسمت مهمی از اطلاعات خود در این زمینه را از کتاب الألف، تألیف ابومعشر جعفر بن عمر بلخی، گرفته است.

قاضی صاعد در این قسمت، از اهمیت هندیان در زمینه موسیقی نیز بحث کرده و اظهار داشته است که کتابی در باب اصول و مبانی دستگاهها و در زمینه آهنگ‌سازی از آثار هندیان به نزد ایشان در اندلس، راه یافته که نام آن نافر است و معنای این واژه هندی به نظر وی میوه‌های فرزادگی است.

نافر چنان که در اکثر نسخ کتاب التعريف بطبقات الأمم آمده با «نون» در اول، درست است؛ نه یافر با «یاء» که بوعنوان آن را برگزیده<sup>۲</sup> و آن واژه با النفر به معنای: بوق و شیپور، هم خانواده است و با توجه به توضیح قاضی صاعد، به نظر می‌رسد که اصل آن ساز، از اختراعات هندیان بوده و همراه با نام هندی خود به میان قوم عرب و مسلمانان راه یافته و از طریق ایشان وارد اسپانیا گشته و حتی به همین معنی در زبان اسپانیولی به

۱. همین کتاب.

۲. ص ۵۷.

شکل النفیل<sup>۱</sup> در آمده و از طریق مسیحیان اهل ذمه در شبه جزیره ایبریا که با مسلمانان از راه قراردادهای همزیستی مسالمت آمیز در تماس بودند و در اسپانیا مستعرب<sup>۲</sup> نامیده می شدند، به فرهنگ مسیحی و به کشورهای دیگر اروپایی راه یافته است.<sup>۳</sup>

در اینجا اهمیت نظر قاضی صاعد، بیشتر از هر چیز در این است که وی از ارتباط، اقتباس و تأثیرپذیری اروپائیان از موسیقی هندی با وساطت مسلمانان پرده برداشته است.

از مجموع این قسمت چنان بر می آید که قاضی صاعد ملت هند را سرچشمه کهن و اصلی فلسفه، علوم طبیعی، الهیات و هنر می داند و همین امر را مهمترین ویژگی و امتیاز ایشان نسبت به ملتهای دیگر جهان می شمارد.

قاضی صاعد سپس از ایرانیان به عنوان دومین ملت نقش آفرین در تاریخ علم و معرفت بحث می کند: «ملتی که با شاهنشاهان بزرگ خود و با سیاست، کیاست، مدیریت، هنر پزشکی، احکام نجوم و دانش رصد خویش مشهورند».

مآخذ وی در باب ایرانیان، یکی کتابی است از تألیفات خود وی موسوم به جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم که ما قبلاً در مورد آن سخن گفتیم و دیگری کتابی از آثار ابومعشر بلخی به نام تاریخ الکبیر و سوم کتاب الزیج تألیف حسین بن محمد بن حمید، معروف به ابن آدمی.

در نظر قاضی صاعد ملت ایران، مخصوصاً با فلسفه سیاسی و مدنی خویش از ملتهای دیگر تمایز می یابند؛ زیرا اصل عدالت و ارتباط میان ولایت و دیانت نخستین بار در نزد شاهنشاهان ایشان پدید آمده است. این نظر قاضی صاعد بویژه از لحاظ علم تاریخ مفاهیم سیاسی - اجتماعی بسیار اهمیت دارد.

همچنین به اعتقاد قاضی صاعد روابط میان حکومتگران ایرانی با رعیت خود،

1. Anafil.

2. Mozarabicchant.

۳. نک: الخولی، ۲۰-۲۴.

پیوسته مبتنی بر اصول عدالت، پرهیزگاری و اخلاق بوده است و به نظر می‌رسد که وی در میان ایرانیان و یونانیان، حکمتی متشابه را پیدا کرده که سیاست اجرایی فرمانروایان و شاهان ملتهای دیگر باستانی را رهبری می‌کرده‌اند و بتدریج روش و سیره سیاسی ایشان در اداره امور جوامع انسانی به شکل یک فلسفه سیاسی و یا به صورت اصول علم سیاست در آمده که به دست دانشمندان صاحب نظر افتاده و ایشان در آثار خود به کمک آن به تبیین سیر تحولات تاریخی جهان پرداخته‌اند و البته این امر یادآور توضیحی است که افلاطون (۳۴۷ ق.م) در باب جامعه آرمانی و رهبر آرمانی در کتاب جمهوریت خود ارائه داده و به نظر مسعودی، فلسفه سیاسی شاهنشاهان ایران با آن انطباق داشته است.<sup>۱</sup> ملت سومی که از نظر قاضی صاعد پا به میدان تاریخ علوم نهاده‌اند، کلدانیان‌اند: «... ملتی با شاهانی آگاه و سیادتی کهن» که وی ایشان را در پیشبرد علم نجوم، حرفه‌های آموزشی، علوم ریاضی و الهی، علم انواع طلسمها و علم کیمیاگری برجسته می‌شناسد و آن ملت را برخوردار از تلاشهای دانشمندی می‌بیند که امروزه به عنوان قهرمانانی اسطوره‌ای شناخته می‌شوند، همچون: هرمس و برخی دیگر و مأخذ وی در باب سیر علوم در میان این ملت علاوه بر قرآن مجید، کتابهای سرائر الحکمة و الأکلیل از تألیفهای ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب، معروف به ابن ذی‌الدین (۲۸۰-۳۳۴ ق/ ۸۹۳-۹۴۵ م) و نیز کتاب الألوف ابو معشر بلخی و هم المجسطی تألیف بطلمیوس قلوذی است.

به طور خلاصه از نظر قاضی صاعد، کلدانیان نخستین ملتی بوده‌اند که بعد از توفان نوح (ع) به تأسیس حکومت و بنای شهرها و احداث راهها و به علوم کشاورزی و ساخت و حفر کانالهای آبرسانی در عراق پرداخته‌اند و ایشان به طور فشرده نخستین معماران، نخستین کشت‌کاران و نخستین عالمان نجوم بوده‌اند.<sup>۲</sup>

سپس قاضی صاعد از یونانیان به عنوان چهارمین ملت بحث می‌کند:

۱. خالدی، 92. ۲. همان جا؛ خان، «فصلی پیرامون علوم کلدانیان باستانی»، 35-12.

ملتی که در میانه ملل دیگر دارای منزلتی عظیم است و نامش در هر کرانه پیچیده، با شاهانی بزرگ که در نزد همه ساکنان اقلیمها معروفاند.

قاضی صاعد آن گاه پیرامون فیلسوفان یونان چنین می گوید:

... ایشان بلند مرتبه ترین مردم و بزرگ ترین دانشمندانند؛ زیرا توجه درست به فنون<sup>۱</sup>

۱. «فنون»، در ۱۰ مورد از کتاب التعریف بطبقات الأمم به کار رفته است و در تمام این موارد به معنای «اقسام» است؛ همچون: «فنون المعارف»، «فنون الحکمة»، «فنون الفلسفة»، «فنون العلم» و «عشرة فنون». این معنا برای «فنون، جمع فن» در متون اسلامی از دیرباز تا همین روزگار اخیر، معنایی متداول و حقیقی بوده است. (نک: القاموس المحيط، ذیل: «الفن»؛ معجم متن اللغة، ذیل: «الفن»؛ ابن عبد ربه، العقد الفريد، ۲/۷؛ عقاد، ساعات بین الکتب، ۳۴۰ و...) .

«فن» به معنای «هنر» برای این واژه، معنایی است جدید و در فرهنگهای معاصران نیز تحت تأثیر همین مفهوم نوپدید، چنین می خوانیم: «الفن: جملة القواعد الخاصة بحرفة أو صناعة و جملة الوسائل التي يستعملها الإنسان لإثارة المشاعر و العواطف و بخاصة عاطفة الجمال كالتصوير و الموسيقى و الشعر و هو مهارة يحكمها الذوق و المواهب» (المعجم الوسيط، ذیل: «الفن»).

در متون قدیم به جای این واژه در بیان این مفهوم جدید از واژه «الصناعة» استفاده می کرده اند؛ چنان که ابوهلال عسکری کتاب معروف خود در زمینه هنر نگارش و سرایش را الصناعین: النظم و الشر، نامیده است و ابن عبد ربه هنگامی که در باب دستگاههای موسیقایی سخن گفته از آن هنر به عنوان الصناعة نام برده است (نک العقد الفريد، ۲/۷). قلقشندی هم کتاب مشهور خود در هنر نگارش را صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء نامیده و در متن آن کتاب نیز در هر جا سخن از «هنر فرهیختگی» یا «هنر نگارش» رفته، وی از اصطلاح «الصنعة» و جمع آن «الصنائع» استفاده کرده است؛ (نک: ۳۶، ۷/۱). همچنین در کتاب نهاية الارب فی فنون الأدب نویری نیز اصطلاح صناعة الکتاب را مخصوصاً در مقدمه همان کتاب می بینیم و نیز در مقدمه تألیف معروف ابن خلدون، این کاربرد را به شکلی گسترده و مخصوصاً در فصل مربوط به هنرها یا به تعبیر وی: «الصنائع» مشاهده می کنیم وی بخصوص در همان قسمت از «صناعة الغناء و البناء»، یعنی، «هنر موسیقی و هنر معماری» بحث کرده است (ص ۴۰۸-۸۰۷).

در التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد نیز این اصطلاح با همین مفهوم و ساند قدری گسترده تر به کار رفته است. مثل: «الصنائع العملية»، «الصنائع العجیبة»، «صناعة الهندسة»، «صناعة الطب»، «صناعة الطب»، «صناعة النجوم»، «صناعة السحر»، «صناعة البرهان من سائر الصنائع المنطقية»، «صناعة المنطق»، «صناعة الكيمياء»، «صناعة العدد»، «صناعة التحليل»، «صناعة المنطق»، «صناعة الفلسفة»، «صناعة الأحكام»، «صناعة التعديل»، «الصنائع الدقيقة»، «صناعة أحكام النجوم»، «صناعة الشعر و البلاغة»، «صناعة الموسيقى»، «صناعة الجدل و المناظرة» و...

حکمت از ایشان آشکار گشته است.

و سپس در همین قسمت با تفصیل بیشتری از زندگانی امپدوکلس، فیثاغورس، سقراط و افلاطون سخن می‌گوید و بعد وارد شرح احوال و نقد آثار ارسطو می‌گردد و آنگاه از فیلسوف-پزشکان یونانی، همچون: بقراط<sup>۱</sup> و از ریاضیدانان بزرگی، همچون: اقلیدس<sup>۲</sup> و ارشمیدس<sup>۳</sup> و دیگران بحث می‌کند و سپس وارد نقد احوال و آثار عالمان نجوم، از قبیل بطلمیوس<sup>۴</sup> می‌شود و آنگاه به مکتبهای فلسفی یونان در می‌آید و آنها را یکی یکی شرح می‌دهد و ویژگیهای هر کدام را بر می‌شمارد و در نهایت به نقد خط مشی فلسفی و آرای محمد بن زکریای رازی (د: ۳۱۱ ق / ۹۲۳ م)، پزشک-فیلسوف جهان اسلام می‌پردازد که بر ارسطو خرده گرفته و از آموزشهای مکتب فیثاغورس پیروی می‌کرده است.

قاضی صاعد در این قسمت نیز مانند بخشهای دیگر از مسعودی بسیار استفاده و مخصوصاً نهضت ترجمه و تفسیر و توضیح کتب یونانی در میان مسلمانان را از وی نقل کرده و افزوده است که فلسفه در حقیقت همان فلسفه یونانی است و یونانیان خود مؤسسان اصلی پاره‌ای از علوم هستند که در واقع ارزش علمی-تاریخی دارند و البته به اعتقاد وی این علوم در اصل زاده اندیشه خود یونانیان نبوده، بلکه ملت‌های دیگری، همچون: ایرانیان و هندیان در تأسیس اصلی آنها نقش اساسی را داشته‌اند؛ ولیکن یونانیان در فلسفه و علوم پیشرفت کرده‌اند؛ در حالی که پیشرفت ایرانیان در سیاست و

→

در باب معنای «صناعة» که در متون کهن و فرهنگهای قدیم و در کتاب قاضی صاعد در گفتگو از آوازخوانی، احکام نجوم، شعر و بلاغت، موسیقی، معماری، فلسفه، جدل و مناظره، طب، منطق، هندسه، کیمیاگری و حتی علم نجوم به شکلی گسترده‌تر به کار رفته پیدا است که از آن مفهوم «هنر» را اراده می‌کرده‌اند و منظور از «هنر» هر کاری بوده است که پیوسته همراه با نوعی خلاقیت و مهارت و ظرافت صورت پذیر بوده است، چه کارهای دستی باشد و چه به زبان ارتباط بیابد. در این زمینه، برای آگاهی بیشتر، نک: الشامی، ۱۵ - ۲۰.

1. Hippocrate.

2. Eucleides.

3. Arkhimesdes.

4. Ptolemee.

پیشرفت هندیان در حکمت و عدالت بوده است.

بر این اساس به نظر قاضی صاعد، ملت یونان میراث فرهنگی ملل دیگر را جذب کرده و بخشهایی از آن را به عالیتترین درجه کمال در دنیای کهن، رسانیده است، چنان که پس از ظهور آیین مقدس اسلام، مسلمانان نیز همان علوم و معارف را از طریق ترجمه جذب فرهنگ خویش کرده‌اند.

در این مقوله به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در صدد برآمده است، تا پیوندی تاریخی میان موارث فرهنگی و علمی ملت‌های باستانی با فرهنگ اسلامی برقرار سازد و نتیجه‌گیری کند که سیر علوم در اسلام نیز به نوبه خود، نوعی جذب فرهنگی یا انتقال میراث فلسفی یونانی به جهان اسلامی بوده است و البته این نظریه تا حدود زیادی همان نظریه مسعودی و نیز فارابی در این زمینه بوده است.<sup>۱</sup>

به طور خلاصه می‌توان گفت که این قسمت کتاب التعریف بطبقات الأمم بهترین بخش پر محتوای اثر قاضی صاعد است که مزید بر هر چیز، ما را به طور مستقیم در نهضت ترجمه و در میدان تلاش و توجه مسلمانان به دانش‌های ملل باستانی وارد می‌سازد و در عین حال فشرده کاملاً هم از جنبش علمی-فلسفی یونان در اختیارمان می‌گذارد.<sup>۲</sup>

سپس قاضی صاعد، رومیان را به عنوان پنجمین ملت مطرح می‌کند و می‌گوید که «مملکتی پهناور و شاهانی بزرگ» دارند و بنیانگذار این مملکت پهناور، رومانس لاتینی بوده که مملکت بدو منسوب شده است.

به اعتقاد وی، رومیان در آغاز پیرو دیانت صابئی و ستاره‌پرست بوده‌اند؛ تا اینکه قسطنطین پسر هیلانی دیانت مسیحیت را در میان ایشان برپا داشته و رایج ساخته است. دیانت صابئی و دیانت مسیحی که رومیان هر دو را تجربه کرده‌اند، در نظر قاضی صاعد نقطه اتکای فرهنگ اقوام رومی را تشکیل می‌دهند و از این رو وی دانشمندان

۲. بوعلوان، ۲۳.

۱. خالدی، 97-98.



حرّانی و جندی‌شاپوری سده سوم هجری / نهم میلادی را به عنوان نمایندگان آن فرهنگ در نهضت ترجمه و انتقال علوم از ایشان به جهان اسلام، بر می‌شمارد و به طور مستقیم شرح احوال بزرگ مترجمان، فیلسوفان و پزشکان صابئی و نسطوری عصر هارون (د: ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م) و مأمون (د: ۲۱۸ ق / ۸۳۳ م) را از روی الفهرست ابن‌الندیم (د: ۴۳۸ ق / ۱۰۴۷ م) و ترجمه‌ها و آثار حنین بن اسحاق (د: ۲۶۰ ق / ۸۷۳ م) و کتاب المذاکرات ابومعشر بلخی نقل کرده است.

قاضی صاعد بعد از رومیان، نوبت را به ملت مصر داده و ایشان را ششمین ملت و «... صاحبان مملکتی عظیم و عزّتی قدیم در روزگاران گذشته و زمانهای پیشین» شمرده است.

شناخت قاضی صاعد در پیرامون مصر باستانی و سیر علوم در آن سرزمین پر از شگفتی، تا حدودی سطحی به نظر می‌رسد. دانشمندان اسکندریه را به شکلی بسیار فشرده مطرح کرده و در گزارشهای اسکندرانی مربوط به هرمس و دانایان دیگر مصری تشکیک وارد ساخته است.

به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در این سرزمین با ملّتی کهن روبرو شده که تا حدود زیادی، وضعیتش پیچیده است و او در هنگام وصف این سرزمین باستانی بسیار تلاش می‌کند، تا به یک تبیین علمی برای توضیح نیروی خارق‌العاده‌ای که آن ملت را پیش برده، پیدا کند، همان نیرویی که وی آن را موجب امتیاز ملت باستانی مصر نیز، دانسته است.

قاضی صاعد در زمینه عقاید دانشمندان مصر باستانی مطالبی را از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف الوصیفی / الوصفی نقل کرده است و به نظر می‌رسد که این عنوان در نسخه‌های موجود در کتاب التعریف بطبقات الأمم تحریف شده «المسبحی» در نسخه اصلی، بوده باشد.

عزّالملک المسبحی (۳۶۷-۴۴۲ ق / ۹۷۷-۱۰۲۹ م) مورّخ، دانشمند و فرهیخته‌ای بوده است، از تباری حرّانی که در مصر تولّد یافته و در همان جا در گذشته

است و در دربار الحاکم بأمرالله عهده دار کارهای مهمی، همچون سرپرستی سازمان بیت المال شده و کتبی چند نیز تألیف کرده است، همچون: التلویح والتصریح در ادبیات و معانی شعر و المؤلف فی أخبار مصر در تاریخ مصر که بخشهای پیدا شده آن به چاپ رسیده است.

طرز سخن قاضی صاعد نیز به گونه‌ای هست که نقل مطلب از یک شخصیت معاصر و شناخته شده مثل المسبّحی را می‌رساند و مخصوصاً اگر به روابط علمی و فرهنگی وی با اسماعیلیانی که در رصدخانه طلیطله با او همکاری داشته‌اند، توجه کنیم، این احتمال به یقین نزدیکتر می‌شود.

اگر الوصیفی را تحریف شده المسبّحی ندانیم، هیچ گونه اطلاعی از چنان شخصیتی در دست نداریم و ممکن است، مانند بوعلوان<sup>۱</sup> به غلط، وی را ابراهیم بن وصیف شاه (د: ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م) بپنداریم! بی آنکه از خود بپرسیم، چگونه ممکن است که قاضی صاعد متوفای ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م، از کسی مطلب نقل کرده باشد، که در ۱۳۷ سال بعد از او درگذشته است؟!

سپس قاضی صاعد از قوم عرب به عنوان هفتمین ملت یاد می‌کند و امت اسلامی را نیز تابع آن قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که قوم عرب را به عنوان مقدمه‌ای برای طرح تاریخ علوم در میان ملت‌های اسلامی مطرح ساخته است و گرنه در میان ایشان چیزی از علوم که در خور ذکر باشند، نیافته است.

قاضی صاعد برای معرفی قوم عرب، از شاهان جبار آن قوم نام می‌برد و چنان به نظر می‌رسد که می‌خواهد عظمت مادی ایشان را از روی توانمندی شاهان ایشان مورد ارزیابی قرار دهد. گاهی هم چادر نشینان و بیابان‌گردان این قوم را به نیرومندی و رسا سخنی وصف می‌کند و چنان می‌نماید که معتقد است: زندگی در صحراها به ذهن ایشان گستردگی در تخیل را ارزانی داشته است.

۱. تعلیقات، ۱۰۶.

به نظر قاضی صاعد، قوم عرب در عصر جاهلیت، در شناخت زبان و لغت خود، و هم در سرودن شعر و در سخنوری برجسته بوده‌اند و مزید بر آن «دانای به رویدادها و کانسار شناخت سرگذشتها و شهرها».

به اعتقاد وی ساکنان شهر مکه برای امر بازرگانی به شهرها و سرزمینهای دیگر سفر می‌کردند و از این راه رویدادهای اقوام و ملل دیگر را می‌شناختند، و ساکنان حیره که در مجاورت ایرانیان می‌زیستند، از تاریخ ایشان با خبر بودند، و اما ساکنان شام از اخبار روم، بنی اسرائیل و یونانیان آگاهی داشتند، چنان که ساکنان بحرین از اقوام نابود شده عرب، مثل: وبار، طسم، جدیس و دیگر قبایل نابود شده، آگاه بودند ولیکن ساکنان یمن از تاریخها و رویدادهای همه ملت‌ها خبر داشتند؛ چون سرزمین ایشان محل شاهان قبیله حمیر بود که پیوسته در خاور و باختر و جنوب و شمال می‌گشتند.

همچنین به نظر وی، قوم عرب، نجوم و زمانهای مربوط به اختران را می‌شناختند؛ ولی شناخت ایشان، صرفاً از نیاز مایه می‌گرفت و در اساس، هیچ جنبه علمی نداشت. قاضی صاعد سپس عربستان را در چهارچوبه جغرافیایی-تاریخی قرار می‌دهد و اندازه‌های شهرهای مهم آن سرزمین را بیان می‌کند و درست در اینجا است که مفهوم گسترده تاریخ و تاریخ‌نگاری قاضی صاعد را با وضوحی کاملتر مشاهده می‌کنیم و بخوبی درمی‌یابیم که تاریخ در نظر وی، فقط نگارش وقایع و ضبط و ثبت خبرهای مربوط به شاهان، خاندانها و فرمانروایان و جنگها و ... نیست، بلکه تاریخ در ذهنیت وی، مفهومی بسیار فراگیرتر دارد، به طوری که همه عوامل تحوّل و تکامل تاریخی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ مثل عوامل طبیعی، جغرافیایی، فکری، اجتماعی و فرهنگی و این گستردگی مفهوم تاریخ، همان ویژگی مهمی است که در آثار اندیشمندان و مورخان دیگر اسپانیای اسلامی، مثل: ابن حزم و ابن حیّان که معاصر وی بوده‌اند، نیز مشاهده می‌شود، اما بی‌گفتگو ایشان در این باب به گرد قاضی صاعد نمی‌رسند.

ظهور حضرت رسول (ص) در میان قوم عرب از نظر قاضی صاعد، بزرگترین نقطه عطف تاریخی عظیمی به شمار می‌رود، که «تکروان آن قوم را به جمع پیوند داد و

گریزندگان ایشان را رام ساخت». بت پرستی قوم عرب با پیروی از آیین مقدس اسلام دگرگون شد و این تحوّل بزرگ، نتایج تاریخی خود را به دنبال آورده آثاری از خود بر جای نهاد و نیز فرهنگ ملّتهای باستانی و پیش از اسلام به همان اندازه که جذب فرهنگ اسلام شدند و بدان خدمت کردند، از هدایت اسلامی برخوردار شدند و قاضی صاعد در این خدمات متقابل و جذب و انجذابهای فرهنگی، عامل دین در برقراری توازن فرهنگی و تعالی معرفت و علوم را از یاد نبرده و آن را مطرح کرده و گفته است که اسلام به همه این علوم ملل پیشین جهت داده و آنها را به کمال بیشتر رهبری کرده است.

دوره خلفای راشدین از نظر قاضی صاعد، دوران تقوا، نیرومندی و توسعه زبان عربی و شریعت اسلام بود. «ایشان در سرزمینها هراس افکنده، بر شاهان غلبه کرده، مملکتها را به تصرف در آوردند»، و اما علمی که در آن فاصله زمانی انتشار یافت، مزید بر زبان عربی و شریعت اسلامی، هنر پزشکی بود.

دوره خلافت اموی (۴۰-۱۳۲ ق / ۷۴۹ م) از دیدگاه قاضی صاعد در تاریخ علوم دوره بسیار مهمی به شمار می رود. او از خالد پسر یزید بن معاویه (د: ۹۰ ق / ۷۰۸ م) به برجستگی در پزشکی و کیمیاگری یاد کرده است و برتری او و منصور عباسی و اهمیت عصر آن دو و تأثیر خود ایشان را در پیوستگی تکامل فرهنگی مورد تأکید قرار داده است.

قاضی صاعد آن گاه از سیر تحوّل علوم در دوره خلافت عباسی سخن گفته از منصور و توجه وی به فقه، فلسفه و علم نجوم یاد می کند و احترام گذاری او به دانشمندان، مخصوصاً به منجمان را می ستاید و سپس از عوامل و علل پیشرفت بی مانند علوم در زمان مأمون و از انگیزه های پیدایش نهضت ترجمه و طرق جذب فرهنگی و راههای انتقال فلسفه و علوم ملل پیشین به جهان اسلام بحث می کند.

قاضی صاعد در این قسمت، مخصوصاً تذکر می دهد که ذکر قوم عرب صرفاً به عنوان مدخلی است برای مطرح سازی ملّتی عظیم که از برکت ظهور اسلام پدید آمده و عبارت است از مؤلفه اقوام و ملل که اسلام در میان ایشان راه یافته و اینک یا خود

مسلمان‌اند و یا به شکل اقلیتهای دینی و تحت عنوان اهل ذمه در زیر پرچم اسلام، از همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان برخوردارند و از هر نژادی که هستند چه عرب و چه غیر عرب در خلافت عباسی در امر پیشبرد فلسفه و علوم با یکدیگر همکاری می‌کنند. از نظر قاضی صاعد، هم دوره اموی و هم دوره اول خلافت عباسی، دورانی است که در آن، کاخ رفیع فلسفه و علوم در فرهنگ اسلامی با استحکامی کامل پی‌ریزی شد و اگر این استحکام آغازین و بنیادین برای پایه‌های علم و فرهنگ نمی‌بود، فرهنگ اسلامی از شکوفایی عظمای بعدی برخوردار نمی‌شد و یا در صورت برخورداری، در مدتی طولانی و چشمگیر و در گستره جغرافیایی بزرگی، از خوارزم تا اسپانیا، استمرار و انتشار نمی‌یافت.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد در هنگام بحث از دولت عباسی شگفت‌زدگی و سپاسگزاری خود را نسبت بدان دولت که آن همه به فلسفه و علوم و همه جلوه‌های متعالی فرهنگ توجه نشان می‌داد، ابراز می‌کند؛ ولیکن در عین حال از علل ضعف و سقوط آن که به اعتقاد وی، از سال ۳۰۰ هجری / ۹۱۳ میلادی به علت چیرگی زنان و نفوذ اقوام ترک در کارهای حکومتی آغاز شده است، نیز غفلت نمی‌کند و هم می‌افزاید که از آن زمان به بعد، توجه مردم به علم فروکش کرده به جای آن گرفتار آشوبهای اجتماعی و آشفتگیهای متراکم روزافزون گردیدند تا آنجا که دیگر در عصر خود وی و در زمان تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) نزدیک می‌بیند که توجه به علم در جهان اسلام، بکلی از میان برود.

قاضی صاعد پس از این گشت و گذار طولانی در میان ملل و اقوام جهان به زادبوم خود، اندلس، می‌رسد و در باب این سرزمین اظهار می‌دارد که این سرزمین تا زمان فتح اسلام، یعنی تا رمضان ۹۲ ق / ۷۱۱ م از علم و معرفت تهی بوده و به جز پاره‌ای از طلسمها که آنها هم به اتفاق نظر مورخان از آثار شاهان رومی بوده، هیچ نشانی در آنجا از

۱. آبوت، 19, 21, 27؛ خان، «قاضی صاعد...»، 153-159.

دانش وجود نداشته است.

به نظر وی، پس از اینکه مسلمانان آنجا را گشودند، نیز اهالی تا مدتی به علوم توجه نمی‌کردند و جز به علم شریعت اسلامی و زبان عربی نمی‌پرداختند؛ تا اینکه حکومت بنی‌امیه در آنجا استقرار یافت.

قاضی صاعد سپس اندلس را در چهارچوب جغرافیایی و تاریخی خود قرار می‌دهد و آن‌گاه دانشمندان آنجا را به ترتیب توجه ایشان به علوم باستانی، بخصوص یونانی، بر می‌شمارد و پیش از آن به صورت عارضی پاره‌ای از سرگذشتها و رویدادهای تاریخی را مطرح می‌سازد و پیداست که از تاریخ به عنوان ابزاری برای رسیدن به دانشهایی که از نظر وی در میان علوم مهمتر به شمار می‌روند، استفاده می‌کند.

در مجموع به نظر می‌رسد که قاضی صاعد به علوم عقلی بیشتر از علوم نقلی اهمیت می‌دهد و در هنگام بررسی زندگانی دانشمندان اندلس وقتی که به ابن حزم می‌رسد، ضمن ابراز شگفت‌زدگی از دانش او که خود از آن بهره‌ها برده و هم از شاگردی او و از روش علمی وی استفاده کرده، این امر از اینکه او را مورد انتقاد قرار دهد، مانع نمی‌شود؛ بلکه به نقد کتاب *التقریب لحدود المنطق* او می‌پردازد و بی‌پرده اظهار می‌دارد که ابن حزم با ارسطو به گونه‌ی کسی که هدف وی را نفهمید، باشد، به مخالفت پرداخته و از این جهت کتابش پر از اشتباه است.

انتقاد قاضی صاعد در اینجا از ابن حزم و نیز هجومش به رازی و دفاعش از ارسطو، بی‌گفتگو پرده از یک جریان ارسطوگرایی در میان دانشمندان اسپانیای اسلامی بر می‌دارد که با قاضی صاعد شروع شده و در نزد ابن رشد و ابن خلدون به اوج خود رسیده است.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد پس از آنکه عالمان «برهان» را بر می‌شمارد به کمبود عالمان علوم طبیعی و الهیات در اندلس اشاره می‌کند و در باب علم طب می‌گوید که اندلسیان در آغاز

۱. رنان، ابن رشد و الرشیدیه، ج. م.

این هنر را به طور کامل فرا نگرفته‌اند، بلکه هدف ایشان از آن دانش فقط خدمت به پادشاهان بوده است؛ مگر از زمان امیر محمد بن عبدالرحمن اوسط اموی که احمد بن ابای قرطبی در زمان وی صناعت طب را به خاطر شرافت ذاتی آن فرا گرفت.<sup>۱</sup>

اندلسیان پیش از ابن ابا، به نظر قاضی صاعد در طب بر گروهی از مسیحیان تکیه داشتند که نه در آن باب و نه در زمینه علوم دیگر هیچ تخصص، تحقیق و اطلاعی نداشتند و فقط به یکی از کتابهای مسیحیان که در اختیار داشتند به نام الابریم<sup>۲</sup> به معنای «جامع و مجموع» مراجعه می‌کردند.

قاضی صاعد از بازگویی اهمیت مشرق اسلامی برای اکتساب علوم اندلسیان نیز غافل نگشته و متذکر شده است که دانشوران اندلسی برای دانش‌افزایی و یادگیری علوم پیوسته بدانجا سفر می‌کردند و از آن سرزمین با مشقت پر، به اندلس باز می‌گشتند و کتابهای گوناگون و جامعی تألیف می‌کردند که از سویی میراث فرهنگی مشرق زمین را که خود آمیزه‌ای از موارث ملل گوناگون بود، در بر داشتند و از دیگر سو، جامع میراث

۴

۱. ص ۲۶۱.

۲. در نسخه‌های مختلف التعريف بطبقات الأمم، نام این کتاب به صور مختلفی آمده و نمی‌توان بدقت مشخص کرد که چه کتابی بوده است. شیخو (تعليقات، ۷۸) آن را «البرشیم» خوانده در حالی که در نسخه «البریم» محسوستر است. اما بلاشر در ترجمه خود (P. 120) آن را به صورت AL-Ibrisim برگردانیده که نه در چاپ قاهره که مورد استفاده وی بوده، آمده و نه حتی در یکی از نسخه‌های مختلف دیگر و سپس وی (همان جا) دو احتمال را مطرح می‌کند: یکی اینکه این کتاب همان الابرسیم تألیف یحیی بن اسحاق وزیر عبدالرحمن الناصر بوده باشد و دیگر اینکه منظور کتاب الفصول بقراط بوده باشد که (Aphorism) نام داشته است. البته دقت در خود متن کتاب قاضی صاعد هر دو احتمالی را که بلاشر مطرح کرده، مردود می‌سازد؛ زیرا اولاً وی زندگی یحیی بن اسحاق را شرح داده و از کتاب وی به عنوان «کناشی در طب که پنج بخش دارد و وی در آن روش رومیان را در پیش گرفته» یاد کرده است؛ ولی زمان وی بعد از دوره‌ای است که مورد بحث قاضی صاعد است، یعنی وی دوره قبل از حکومت امیر محمد بن عبدالرحمن دوم را می‌پژوهد، نه دوره بعد از عبدالرحمن الناصر را و بنابراین اگر به فرض کتابی به نام الابرسیم هم تألیف کرده باشد، ارتباطی به مورد بحث پیدا نمی‌کند؛ ثانیاً وصفهایی که قاضی صاعد از آن کتاب داده، بسیار واضح و قاطع‌اند: آن را از کتابهای مسیحیان می‌شمارد، در حالی که فصول بقراط چنین نبوده و معنای لغوی آن را «جامع و مجموع» دانسته که باز هم ارتباطی با فصول بقراط نمی‌یابد (نک: رینولد، 234). بنابراین به نظر می‌رسد که این نام همان «البریم» تحریف شده «هرباریم» به معنای «مجموعه گیاهان طبی» بوده باشد.

اسپانیای اسلامی بودند که در قرطبه، طلیطله، اشبیلیه، غرناطه و دیگر فرهنگ-شهرهای شبه جزیره ایبریا پدید آمده بود و مهر مشخص خود را داشت، یعنی مهر و نقش اندلس را.

بعد از آن قاضی صاعد، بنی اسرائیل را به عنوان هشتمین و آخرین ملت مطرح می‌کند که به اعتقاد وی در فلسفه هیچ‌گاه نامبردار نگشته‌اند؛ ولیکن در علوم شریعتها و سرگذشتها و تاریخ پیامبران و آغاز پیدایش، کسانی از ایشان مشهور شده‌اند و حتی در این زمینه‌ها از دانایان مسلمان، کسانی همچون: عبدالله بن عباس (د: ۶۸ ق / ۶۸۷ م) و کعب الأحبار (د: ۳۲ ق / ۶۵۲ م) و وهب بن منبه (د: ۱۱۴ ق / ۷۳۲ م) از ایشان فرا می‌گرفته‌اند.

آن‌گاه قاضی صاعد از روش ویژه محاسباتی و تقویم مخصوص یهودیان که از آن برای نگهداری تاریخ شریعت و محاسبه ماههای قمری و برجهای شمسی خود استفاده می‌کنند، با شناختی دقیق و کامل و توجهی مخصوص یاد می‌کند و بعد می‌افزاید:

... این ملت، منزلگاه پیامبری و کانسار رسالت در میان آدمی‌زادگان‌اند و عموم پیغامبران از میان ایشان برخاسته‌اند.

بعد از آن وی، ملت یهود را نیز در چهارچوبه تاریخی و جغرافیایشان قرار می‌دهد و سپس از پراکندگی آن قوم بعد از اینکه عمر بن خطاب (م: ۲۳ ق / ۶۴۴ م) آنان را به استناد حدیث نبوی (ص): «لایبقین دینان فی أرض العرب»، از عربستان بیرون راند، سخن می‌گوید و نیز از اینکه آن قوم چگونه بعد از آوارگی به کسب علوم روی آوردند. آگاهی قاضی صاعد در باره دانایان مشرقی قوم یهود، به پایه اطلاع وی از دانشوران اندلسی آن قوم نمی‌رسد که هم بخوبی از تاریخشان مطلع است و هم از آثارشان آگاه. در اینجا قاضی صاعد شرح زندگی حسدای پسر اسحاق از کارگزاران حکم اموی را آورده و توضیح داده که وی چگونه برای یهودیان اندلس دروازه‌های علم فقه و تاریخ آن قوم را گشوده است، در حالی که پیش از وی ناچار می‌شدند که در باب تاریخ دین و



سالهای تاریخ و اوقات جشنهای خود، به یهودیان بغداد مراجعه کنند و به ایشان در هر باب پناه ببرند؛ همچنین وی در همین جا از زندگی و آثار بزرگانی از قوم یهود، مثل: ابن فوآل، و ابن جناح و دیگر دانشمندان یهودی اندلسی که پیش از ابن میمون می زیسته‌اند، اطلاعات جالبی به دست داده است.

### موضوعهای فرعی در کتاب التعريف بطبقات الأمم

چنان که دریافتیم، موضوع اصلی التعريف بطبقات الأمم در باره تاریخ جهانی علوم است؛ ولیکن در کنار این موضوع اصلی و به منظور کمک به تفهیم کاملتر آن، قاضی صاعد، از طرح چند موضوع دیگر نیز، به عنوان ابزارهای کمکی برای توضیح و تبیین جامع موضوع استفاده کرده است، که هر کدام از آنها به سهم خود و با توجه به نقشی که در تبیین موضوع اصلی ایفا می‌کنند؛ بسیار مهم و عبارت‌اند از:

#### ۱. قوم شناسی<sup>۱</sup> و مردم شناسی<sup>۲</sup>

نخست، قوم شناسی و مردم شناسی و حتی شناخت روحیه و خلیات ملت‌هاست و این موضوع در سرتاسر کتاب مورد توجه دقیق قاضی صاعد بوده است، ولی در بخشهای نخستین آن به صورتی محسوستر و کاملتر به چشم می‌خورد؛ زیرا در آنجا به طبقه‌بندی اقوام و نژادهای مختلف و تقسیم و دسته‌بندی ملت‌های بشری مخصوصاً از لحاظ توسعه قوای ذهنی پرداخته است.

چون در باب این موضوع قبلاً تا حدودی بحث کرده‌ایم، بیش از این بدان نمی‌پردازیم.

#### ۲. جغرافیای ملل جهان

دومین موضوع جغرافیا است که قاضی صاعد در هر قسمت، به قصد تعیین دقیق

1. Ethnology.

2. Anthropology.

جایگاه و موقعیت جغرافیایی هر قوم و ملتی آن را مطرح و نیز از توزیع مکانی جمعیت ایشان و مهاجرت‌هایشان گفتگو می‌کند و در این زمینه به قدری روشن و دقیق و کامل بحث کرده که برخی از استادان معاصر را به اشتباه واداشته است؛ به طوری که به خطا موضوع اصلی این کتاب را جغرافیا دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

قاضی صاعد در بخشهای نخست کتاب از جغرافیای ملتهای باستانی، همچون: سرزمین ایرانیان، کلدانیان و... گفتگو و سپس مخصوصاً از ایران بزرگ و نیز از سرزمین عربستان بحث کرده و به تعیین مرزهای آنها پرداخته و حتی از استانها و شهرستانهای مهم و بزرگ هر یک نام برده است.

همچنین وی جایگاه جغرافیایی کلدانیان را بدقت و تفصیل تعیین، ولی از سرزمینهای اقوام دیگر به اختصار بحث کرده است.

نیز او پس از اینکه به تعیین کلی حدود چین و سرزمین اقوام ترک پرداخته، هم حد و حدودی کلی از سرزمینهای اقوام وحشی و ابتدایی و عقب مانده به دست داده و هم از علل طبیعی و تأثیر محیط جغرافیایی در عقب ماندگی و توحش گفتگو کرده است.

وی در هنگام تعیین موقعیت هند نیز از تأثیر علت‌های طبیعی و وضعیت جغرافیایی در این زمینه بحث، و مزید بر آن آرای احکام نجومیان را نیز در این باب نقل کرده است.<sup>۲</sup> همچنین در هنگام بحث از تاریخ علوم در میان یونانیان، موقعیت جغرافیایی سرزمین ایشان را نیز بدقت بیان کرده و سپس به رومیان که رسیده بتفصیل به بیان مرزهای آن امپراتوری وسیع پرداخته است.

همچنین وی ویژگیهای جغرافیایی سرزمین مصر و حدود آنجا را بیان کرده و فواصل حدود اصلی با یکدیگر را نیز شرح داده است و علاوه بر آن از عظمت آثار باستانی موجود در آن سرزمین سخن گفته است.

قاضی صاعد در خلال بحث از قوم عرب نیز از تأثیر عوامل محیطی، جغرافیایی و طبیعی در پیدایش فرهنگ و زبان و تحولات آنها بحث کرده است و به علاوه از توزیع

۱. نک: عنان، تعلیقات بر کتاب الإحاطة، ۱۰۱/۱.

۲. ص ۱۵۳.

جغرافیایی قبایل عرب و تأثیر مکان استقرار هر کدام در تکوین معارف و فرهنگ ایشان، سخن گفته است و آن گاه با دقت حدود و تقسیمات شبه جزیره عربستان را مطرح کرده و در بیان این تقسیمات نیز به توزیع جغرافیایی قبایل عرب نظر دوخته است.

قاضی صاعد در بیان جغرافیای اندلس معرفتی دقیقتر ارائه داده و حتی طول و عرض جغرافیایی شهرهای آن سرزمین را گاه دقیق و گاه به تقریب علمی بیان کرده، به طوری که به نظر می رسد خود وی در تعیین نقطه مختصات و موقعیت این شهرها سهیم بوده و به طور عملی در تهیه نقشه آنها نقشی بر عهده داشته است. البته در همین باب وصفی که وی از رود تاجه و شهر طلیطله به دست داده که ابن حیان آن را نقل کرده<sup>۱</sup> و نیز آنچه دمشقی<sup>۲</sup> از او در باب تقسیم و طبقه بندی و توزیع مکانی ملل همراه با نقشه آورده است، مؤید این نظریه می تواند بود.

قاضی صاعد در باب قوم یهود، به ذکر شام به عنوان نخستین مکان ایشان بسنده کرده و سپس توزیع جغرافیایی ایشان را در تمام معموره کره زمین دانسته و معتقد است که بعد از آنکه تیتوش، شاه رومی، ایشان را از آن سرزمین بیرون رانده، در همه مملکتها چنان پراکنده شده اند که هیچ مملکتی نمی توان یافت، چه در خاوران و باختران و چه در شمال و جنوب معموره، مگر اینکه جمعی از ایشان در آنجا هستند، بجز جزیره العرب که عمر بن خطاب به استناد حدیث نبوی (ص) «لایبقین دینان فی أرض العرب ایشان را به طور کامل از آنجا بیرون رانده است.

بدین ترتیب در مجموع می توان گفت که ارزش علمی کتاب التعريف بطبقات الأمم به لحاظ اشتغال بر مطالب جغرافیایی طبیعی و سیاسی و اجتماعی در سطح بالایی است و در خور توجه است.

### ۳. تاریخ سیاسی و عمومی عالم

قاضی صاعد در ارتباط با هر قوم و ملتی، تاریخ عمومی و سیاسی وی را نیز مطرح

ساخته است و در این زمینه از اقوام ماقبل تاریخ، وحشی و بدوی که بگذریم، از میان ملت‌های پیشرفته‌ای که آنها را مورد بحث قرار داده است، در باب ملت هند، اعتراف به نقصان اطلاعات خویش کرده و آن را ناشی از چند علت، از جمله: فاصله مکانی زیاد و عدم امکان دسترسی به کتابها و آثار ایشان ذکر کرده و گفته است که بدین لحاظهاست که از تاریخ آنان اطلاع کاملی ندارد؛ اما به ایران که می‌رسد، چنین به نظر می‌رسد که گویا می‌خواهد آن نقیصه را جبران کند؛ زیرا بر خلاف سبک نگارش خود در این کتاب که بر مبنای ایجاز و اختصار است، بتفصیل، اما فقط صحیحترین آرا و اقوال را از کتاب مفصل خود جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم برگزیده و آورده است و مدت حکومت ایرانیان را از زمان کیومرث تا کشته شدن یزدگرد پسر شهریار در سال ۳۲۲ ق / ۶۵۳ م در زمان خلافت عثمان، سه هزار و صد و شصت و چهار (۳۱۶۴) سال تعیین کرده است.

همچنین وی در باب تاریخ عمومی اقوام کلدی و آشور از پیدایش حکومت نمرودان در میان ایشان تا حمله و غلبه ایرانیان به سرزمین آنان، نکته‌های مهم و در خور توجهی را مطرح ساخته است.

قاضی صاعد از تاریخ عمومی و سیاسی یونانیان و نیز از فتوحات اسکندر مقدونی، بخصوص از فتح ایران و کشتن داریوش سوم هخامنشی به دست وی و هم از مراسلاتی که میان وی و ارسطو مبادله شده و نیز از به حکومت رسیدن سلسله بطلمیوسیان در اسکندریه مصر و از قدرت و عظمت ایشان بحث کرده است.

قاضی صاعد در باب تاریخ دولت روم و بیزانس، یا امپراتوری روم غربی و شرقی هر دو، مطالب ارزنده‌ای ارائه داده است. او در این باب گاهی از رومانس لاتینی، بنیانگذار شهر رم در ۷۵۴ ق.م و نخستین امپراتور مشهور روم، سخن می‌گوید و زمانی از اوگوست و زمانی از کنستانتین کبیر، پسر هیلانی، که شهر قسطنطنیه را تأسیس کرده و همت خود را به انتشار دیانت حضرت مسیح (ع) معطوف کرده است.

او سپس از اقوام تازه به دوران رسیده و نو دولت یافته‌ای از قبیل اسلاوها و وارگها آغاز سخن می‌کند که به دوره ملوک الطوائف اروپایی شکل داده‌اند و هم از قبایل ترک

چادرنشینی که در فاصله مکانی رم-قسطنطنیه، چنان ایجاد ناامنی کرده بودند که از حدود ۳۴۰ ق/ ۹۵۱ م به بعد، سفر از هر یک از این دو شهر به دیگری، از راه خشکی ناممکن گشته بود.

قاضی صاعد از تاریخ عمومی مصر، اطلاع چندانی به دست نداده است؛ اما در باب تاریخ طبیعی انواع جانوران و اصل تنازع بقا و برآمدن نوع انسان از میان آنها، از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف مورّخی موسوم به الوصیفی / الوصفی [ظ: المسبّحی، عزّالملک]، مطالب بسیار مهمّی را نقل کرده که مورد اعتقاد دانشمندان مصر باستانی بوده است؛ لیکن با نقدی که از آن مطلب کرده، نشان داده است که خود به اهمّیت این آرای ارزشمند، وقوفی ندارد.

در عوض، وی تاریخ عمومی و سیاسی قوم عرب را بتفصیل و نسبتاً کامل بیان کرده و از عرب انقراض یافته (بائده)، همچون: عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمالقه و جرهم و از عرب باقی مانده (باقیه)، چه عدنانی و چه قحطانی سخن گفته و تاریخ دوره جاهلیت و دوره اسلام هر کدام را شرح داده و ایشان را به طور کلی به دو دسته شهرنشین و کوچ نشین یا صحراگرد تقسیم و همچنین از تاریخ مهاجرتهای بزرگ و نیز از توزیع مکانی و جغرافیایی قبایل عرب بحث و تفصیل بیشتر در این زمینه را به کتاب دیگر خود، جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم احاله کرده است.

قاضی صاعد، از آن پس، با طرح مبعث حضرت رسول (ص) به عنوان یک نقطه عطف تاریخی عظیم در میان قوم عرب، شمّه‌ای از تعالیم آن حضرت را باز می‌گوید و سپس به بیان اجمالی تاریخ خلفای راشدین، امویان و عباسیان می‌پردازد.

نکته بسیار جالب توجه در اینجا، طرح نمودارگونه‌ای است که قاضی صاعد از ظهور تا سقوط تمدن اسلامی ارائه داده و بدین ترتیب خود را به پایگاه بلند یک فیلسوف-مورّخ بالا برده است. او در این طرح از ظهور آیین مقدّس اسلام و توسعه و پیشرفت فرهنگ و تمدن اسلامی و سیر صعودی آن تا رسیدن به نقطه اوج منحنی در سال ۳۰۰ ق/ ۹۱۳ م و سپس از شروع سیر نزولی آن از همان تاریخ به بعد، تا زمان

خویش و سال تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) که آن زمان را تاریخ تقریبی سقوط کامل می‌بیند، بحث کرده است.

نکته جالبتر در همین زمینه این است که وی به صورتی فشرده و موجز در همین طرح ترسیمی، هم علل پیشرفت را گنجانیده و هم از علل سیر نزولی منحنی، تا سقوط را مطرح ساخته است.

به نظر قاضی صاعد، از جمله عمده‌ترین علل شروع سیر نزولی و سقوط تمدن اسلامی، از سویی دخالت زنان در کار حکومت و از سویی دیگر غلبه اقوام ترک از تاریخ ۳۰۰ ق / ۹۱۳ م به بعد، بر دستگاه خلافت بوده است.

قاضی صاعد در باب تاریخ عمومی و سیاسی اسپانیا در دوره پیش از اسلام، از ورود اقوام باستانی، همچون: ایرها و واندالها بدان سرزمین به صورت اشاری و با تعبیر «أمة بعد أمة» یاد می‌کند؛ ولی از حکومت رومیان و گوتها بصراحت نام می‌برد و مخصوصاً دوران حکومت گوتها را بر آنجا تا ورود مسلمانان در تاریخ رمضان ۹۲ ق / ۷۱۱ م بدانجا در حدود سیصد سال تعیین می‌کند و از شهر باستانی طالق در مجاورت اشبیلیه به عنوان پایتخت رومیان و از شهر طلیطله نیز از شهرهای باستانی آن سرزمین، به عنوان پایتخت گوتها و از شهر قرطبه به عنوان پایتخت مسلمانان، تا سقوط بنی‌امیه و شروع دوران ملوک الطوائف در آنجا، یاد می‌کند.

همچنین قاضی صاعد، از دوره حکومت امیران عرب بر اندلس به طور اشاری یاد کرده؛ ولیکن دوره خلافت امویان اندلس را دوره استحکام بنیان حکومت و شروع پیشرفتهای اجتماعی و فرهنگی و علمی در آن سرزمین می‌شمارد و آن را به طور دقیقتر، از وسط سده سوم هجری / نهم میلادی و در دوران حکومت امیر محمد بن عبدالرحمن دوم تعیین می‌کند و این روند توسعه را تا حدود وسط سده چهارم هجری / دهم میلادی برقرار و رو به افزایش و انتشار می‌بیند و نقطه اوج منحنی پیشرفت اجتماعی و فرهنگی را به زمان عبدالرحمن الناصر و پسرش، حکم المستنصر، می‌رساند؛ اما می‌افزاید که چون حکومت به هشام المؤید، نوجوانی نابالغ، رسید زمام امر حکومت به دست

پرده‌دار او، المنصور بن ابی عامر افتاد که برای دلخوشی عوام اندلس، درهای کتابخانه‌های خلافتی و گنجینه‌الحکم را به روی عالمان دینی گشود؛ تا هر کتابی را که در مذهبهای اندلسی خواندنش مباح شمرده نمی‌شد، جدا کردند و بدین ترتیب ایشان کتابهای ادبیات و فقه و حدیث و... را برگزیدند و بقیه کتب را که به علوم باستانی، همچون: فلسفه، نجوم، ریاضی، منطق، هیأت و... مربوط می‌شدند، همه را یا سوزانیدند و یا در چاههای کاخ خلافتی انداخته، بر روی آنها خاک و سنگ ریختند و یا به هر طریق ممکن دیگر، همه را نابود کردند و این فاجعه خود، نقطه شروع سقوط تمدن و فرهنگ اسلامی در اسپانیا به شمار می‌رود.

قاضی صاعد از آن پس، سقوط دولت اموی را مطرح می‌کند و اظهار می‌دارد که بعد از آن دولت عامری هم قادر نشد در جلو قدرتهای تازه به دوران رسیده و نو دولتان تازه پیدا شده ملوک الطوائف ایستادگی کند، زیرا ایشان به کاخهای خلافتی ریخته، همه ذخایر نفیس، اعم از کتابها و یا نفایس دیگر را چپاول کرده، به بهای ناچیز و ثمن بخش به فروش رساندند و بدین ترتیب اندکی از آن کتابها و اسناد علمی، بتدریج، به دست سران قبایل و برخی از ملوک طوائف افتاد؛ اما دیگر برای کار علمی و تحقیقی بسیار دیر شده بود؛ زیرا در داخل، پیوسته آشوبها رو به افزایش بودند و ملوک الطوائف با هم در جنگ و از طرف دیگر، مرزها نیز در خطر تهاجم روزافزون اسپانیاییها و مسیحیان شمالی قرار می‌گرفت و این وضع، به کسی فرصت هیچ‌گونه فعالیت فرهنگی و پیشرفت اجتماعی را نمی‌داد و بر این اساس قاضی صاعد، تاریخ سقوط کامل فرهنگ و تمدن اسلامی اندلس را نیز در زمان خود، بسیار نزدیک پیش‌بینی می‌کند.

قاضی صاعد در زمینه تاریخ عمومی و سیاسی قوم یهود، جز آوارگی بزرگ ایشان از شام به دست تیتوش، شاه رومی، و نیز اخراجشان از جزیره العرب به دستور عمر بن خطاب، اطلاع قابل توجهی ارائه نداده است.

#### ۴. دین‌شناسی و تاریخ ادیان / علم ملل و نحل

موضوع فرعی دیگری که در کتاب التعريف بطبقات الأمم به چشم می‌خورد،

دین‌شناسی و تاریخ ادیان و یا به تعبیر قدما و خود قاضی صاعد علم ملل و نحل است و البته عمده‌ترین مأخذ وی در این زمینه، کتاب خود وی، موسوم به مقالات أهل الملل و النحل است.

قاضی صاعد در این کتاب، مباحث دین‌شناسی خود را با مروری فشرده و بسیار موجز بر دیانت‌های هندی آغاز می‌کند.

در نظر قاضی صاعد، هندیان همگی موحد و دور از شرک هستند. او تمامی ادیان آن سرزمین را تحت عنوان دو دیانت کلی: «برهمایی»، و «صابئی» می‌گنجاند. برخی از برهمنان را قائل به حدوث جهان و برخی دیگر را معتقد به قدم آن می‌داند؛ ولیکن همگی آنها را در باطل شماری انواع نبوت‌ها، و حرام‌دانی کشتار جانوران، و ممنوع‌شماری آزاررسانی به حیوانات و خوردن غذاهای حیوانی، متفق می‌شمارد.

قاضی صاعد جمعیت برهمنان را اندک، ولی تبارشان را والا می‌داند و در باب صابئیان می‌گوید که اکثریت و جمهور هندیان را تشکیل می‌دهند و قائل به قدم جهان‌اند و با این حال، آن را معلول ذات علت‌العلل که خالق متعال است، می‌دانند و به ستارگان احترام می‌گذارند و مجسمه‌هایی به نام آنها می‌سازند و همه‌گونه هدیه و نذری به آنها پیشکش می‌دهند.

همچنین قاضی صاعد می‌افزاید که هدف صابئیان از این قربانیها و هدیه‌ها، جلب توجه نیروهای نهفته در هر ستاره است؛ تا بدان وسیله در جهان فرودین و عالم طبیعت، باگزینش آنها و مدیریتشان ایجاد تغییر کنند و ایشان هر یک از این مجسمه‌ها و اشکال مقدس را یک «بودا» می‌نامند.

وی در پایان این مبحث از تأثیر اعتقادات دینی هندیان در نگرشهای نجومی و آرای طبیعی ایشان سخن می‌گوید و بحث تفصیلی در این زمینه را به کتاب دیگر خود: مقالات أهل الملل و النحل احاله می‌دهد.

قاضی صاعد، بعد از آن، به شرح تاریخ ادیان در ایران می‌پردازد و اظهار می‌دارد که ایرانیان به اعتقاد برخی از مورخان در آغاز، یکتاپرست و بر دیانت حضرت نوح (ع)



بوده‌اند و سپس بوداسف<sup>۱</sup> مشرقی به نزد تهمورث، سومین شاهنشاه ایرانیان آمد و دیانت حنفاء را که همان آیین صابئی است بیاورد، بر این اساس قاضی صاعد دیانت حنفاء را با آیین صابئی یا مهرپرستی و آن هر دو دین را با آیین بودایی از یک مقوله به شمار می‌آورد و به نظر می‌رسد که وی این قسمت از مطالب خود را از مسعودی گرفته است.<sup>۲</sup>

سپس قاضی صاعد می‌افزاید که تهمورث آیین بوداسف را پذیرفت و ایرانیان را هم به پذیرش آن وادار ساخت و از آن پس ایشان در حدود یک‌هزار و هشتصد سال بر آن دیانت بودند و بعد از آن در سی سال گذشته از ابتدای شاهنشاهی گشتاسب از سلسله کیانی، زردشت ایرانی ظهور کرده، مردم را به دیانت مجوسی فرا خواند.<sup>۳</sup>

تعالیم زردشت، از نظر قاضی صاعد عبارت بود، از: احترام به آتش و نورهای دیگر، اعتقاد به ترکیب جهان از روشنایی و تاریکی و عقیده به پنج ذات قدیم که عبارتند از: خالق متعال [اهورامزدا]، ابلیس [اهریمن]، هیولا [ماده بی‌شکل نخستین]، زمان و مکان.

بعد از آن قاضی صاعد چنین می‌افزاید که گشتاسب، دیانت زردشتی را پذیرفت و ایرانیان را نیز به قبول آن واداشت، تا آنجا که همگی به زردشت به عنوان پیامبری که از طرف خدای متعال به سوی ایشان مبعوث شده است، اعتقاد یافتند و دیانت صابئی را رها کردند و از آن پس، به مدت ۱۳۰۰ سال و تا سال ۳۲ ق / ۶۵۳ م پیوسته تابع دیانت زردشتی بودند.

در این هنگام در طی جنگهایی که مسلمانان عرب با ایشان در قادسیه، جلولا، نهاوند و... داشتند، خلقی انبوه از آنان کشته شدند و جماعتی از آنان اسلام آوردند و بقیه همچنان به صورت اهل ذمه، مانند اهل ذمه یهودیان و مسیحیان تا زمان تألیف کتاب

1. Bouddha.

۲. نک: مسعودی، مروج الذهب، (۱/۲۶۳، ۲/۳۸۰، ۳/۳۸۲).

۳. همان جا؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲۲۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۱۲.

التعريف بطبقات الأمم (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) به گزارش قاضی صاعد در عراق، اهواز، سرزمین پارس، اصفهان، خراسان و شهرهای دیگر مملکت ایرانیان پیش از اسلام، بر آیین پیشین خود زندگی می‌گذراندند.

در اینجا ملاحظه می‌شود که قاضی صاعد دو نکته مهم از تاریخ دیانت زردشتی را بروشنی بیان کرده است؛ یکی زمان ظهور زردشت است که وی آن را در حدود یک هزار و سیصد سال پیش از قتل یزدگرد سوم تعیین می‌کند و دیگری، گزارش کثرت نسبی جمعیت اهل ذمه از زردشتیان ایران در اواسط سده پنجم هجری / یازدهم میلادی است که از لحاظ بررسی تاریخ اقلیتهای دینی، مخصوصاً اقلیت زردشتی در ایران، امری بس مهم و در خور توجه است.

قاضی صاعد سپس از تاریخ دین در میان کلدانیان سخن می‌گوید و دیانت ایشان را مبتنی بر «هنر جادوگری» اعلام می‌دارد؛ ولی به یونانیان که می‌رسد، دیانت جمهور ایشان را آیین صابئی می‌داند که مثل هندیان به اختران احترام می‌گذارند و به پرستش بتها عادت داشتند.

در این قسمت قاضی صاعد از تأثیر حکمت یونانی بر روی حکمت باطنی اسلام، بخصوص در اسپانیا، از طریق محمد بن عبدالله بن مسرّه جبلی (د: ۲۱۹ ق / ۸۳۴ م) و نیز از تأثیر آن بر روی کلام معتزله، از طریق ابوالهذیل محمد بن هذیل علاّف بصری، بزرگ معتزله در روزگار خود، بحث کرده است.<sup>۱</sup>

وی سپس از دین رومیان باستانی، پیش از گرایش ایشان به آیین مسیحیت در زمان قسطنطین پسر هیلانی بحث می‌کند و آن را صابئی اعلام می‌دارد و مبتنی بر احترام به اختران و پرستش بتان.

وی همچنین مصریان باستانی را صابئی معرفی می‌کند و می‌گوید که ایشان نیز مانند

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نک: مسعودی، مروج الذهب، ۲۱/۵، ابن المرفعی، ۴۴ - ۵۱، نبطی، ۱۶.

ابن ابی‌اصیبه، ۱۱۵، "Abual Hudhayl", EI.

ملل صابئی دیگر، بتها را می‌پرستیدند و برای آنها به ساخت و اداره معابد عظیمی می‌پرداختند و سپس در هنگام انتشار مسیحیت، بدان گرویدند و در هنگام انتشار اسلام و فتح اسلامی مصر، برخی از آنان مسلمان شدند؛ اما بقیه ایشان تا سال تألیف کتاب (۴۶۰ ق / ۱۰۶۸ م) همچنان بر دین مسیحیت باقی مانده‌اند، اما به صورت اهل ذمه و تحت حکومت مسلمین به سر می‌برند.

قاضی صاعد از دیانت قوم عرب پیش از اسلام، مفضلتر از همه اقوام و ملل دیگر بحث کرده است و دینهای ایشان را گوناگون شمرده و با استناد به قرآن مجید<sup>۱</sup> افزوده است که قبیله حمیر خورشید را می‌پرستیده‌اند و بعد از غلبه حضرت سلیمان بر بلقیس و ملوک یمن، یهودی گردیده‌اند.

علاوه بر قبیله حمیر، وی از معبودهای هر یک از قبایل: کنانه، تمیم، لخم، جذام، طی، قیس و بنی اسد سخن گفته است و همچنین از خانه پرستی، کعبه پرستی و حتی پرستش مواد غذایی در میان برخی از قبیله‌ها، مانند: ثقیف، ایاد و بنی حنیفه یاد کرده است و علاوه بر آن، مسیحیت را در میان قبایل: ربیعه، غسان و تیره‌هایی از قضاعه و یهودیت را در میان حمیر و بنی حارث کعب، و کنده شایع شمرده و از رواج زردشتیگری (مجوسیت) در میان قبیله بنی تمیم سخن گفته، و حتی کسانی، از قبیل: زراره پسر عدس؛ فرزندش حاجب؛ اقرع، پسر حابس و ابو سود، نیای وکیع بن حسان بن ابی سود را از زردشتیان آن قبیله نام برده است و همچنین زندقه را در میان قبیله قریش شایع دانسته و گفته است که ایشان آن را از اهل حیره اقتباس کرده بودند.

قاضی صاعد، مزید بر بیان گرایشهای فوق، بت پرستی را در میان تمام قبایل قوم عرب تا ظهور آیین مقدس اسلام، دین رایج و شایع شمرده است؛ اما افزوده که همه بت پرستان عرب، خدای متعال را هم یکتا می‌دانستند. وی در توضیح این مطلب با تکیه بر اصل «تشابه» چنین می‌گوید که بت پرستی ایشان هم، نوعی گرایش به آیین صابئی

۱- (نحل، ۲۴)

بوده است که عبارت بوده از: احترام‌گذاری به اختران و پرستش بتهای تجسم یافته در معابد به عنوان نمادهای آنها.

بدین ترتیب در افکار و آرای قاضی صاعد، در اینجا علاوه بر تاریخ ادیان، با نوعی فلسفه ادیان نیز رو به رو می‌شویم؛ مخصوصاً آن گاه که می‌گوید:

(بت‌پرستی این بت‌پرستان) ... بدان گونه که نادانان نسبت به دیانت‌های ملت‌ها و اندیشه‌های فرقه‌ها می‌پندارند، نبوده است که خیال می‌کنند بت‌پرستان نظرشان این است که بت‌ها خود، خدایان آفریننده جهان‌اند؛ زیرا هرگز هیچ اندیشمندی چنین نپنداشته و هیچ خردمندی بدان اعتقاد نیافته است.

این امر، یعنی، تبیین فلسفی ادیان همان است که قاضی صاعد در باب دیانت هندیان نیز آن را ابراز کرده؛ ولی در اینجا آن را بیشتر توضیح داده و حتی برای اثبات نظریه خود به قرآن مجید<sup>۱</sup> نیز استناد کرده است.

به نظر می‌رسد که قاضی صاعد در این زمینه به اکتشاف روح مقدس موجود و مشترک در تمامی معبودها و اشیا و اشخاص مقدس در تمامی ادیان رسیده و در این مباحث خود، همان را دارد مطرح می‌کند ولیکن نامی را که دین شناسان جدید برای آن روح مقدس، اصطلاح کرده‌اند، یعنی، «مانا» را به کار نبرده؛ اما در عوض به جای آن، مفهوم را با واژه نیروها تعبیر کرده است که چندان هم از تعبیر جدید به دور نیست و بنابراین به نظر می‌رسد که می‌توان قاضی صاعد را مکتشف روح مقدس یا مانا در تاریخ ادیان دانست؛ اگر چه آن را نام‌گذاری نکرده است.

سپس قاضی صاعد، نیز با استناد به تعالیم قرآن مجید، اظهار می‌دارد که با این وصف، عموم قوم عرب به رستاخیز، معاد، کیفر و پاداش و به نبوت حضرت محمد (ص) اعتقاد نداشتند و چنین می‌پنداشتند که جهان، اگر چه مخلوق و نوپدید

۱- (الزمر، ۳)

است؛ اما فانی نیست، ولی می‌افزاید که با این وصف برخی از قبایل به معاد هم اعتقاد داشته و می‌پنداشته‌اند که اگر ماده شتر شخصی را بر روی قبر وی قربانی کنند، در قیامت سواره برانگیخته خواهد شد و پیاده نخواهد بود.

قاضی صاعد در همین بخش، از تاریخ آیین مقدس اسلام نیز سخن گفته و آن را تحوّل بزرگ در تاریخ عقاید دینی قوم عرب به شمار آورده و حتی فشرده‌ای از تعالیم آن آیین گرامی را نیز ارائه داده است.

قاضی صاعد وقتی که به بیان تاریخ ادیان در شبه جزیره ایبریا می‌رسد، اظهار می‌دارد که اهالی اندلس نیز مانند رومیان، پیش از گرایش به مسیحیت، صابئی بوده و بعد از فتح اسلامی در آن سرزمین به آیین اسلام رو آورده‌اند.

وی در نهایت به تاریخ دین یهود پرداخته و مخصوصاً با توجهی ویژه از عنایت ژرف قوم یهود به علوم شریعتها و سرگذشت پیامبران سخن گفته و حتی ایشان را در این باب داناترین همه اقوام و ملل شمرده و افزوده است که حتی دانایان مسلمان، همچون: عبدالله بن عباس، کعب‌الأحبار و وهب بن منبه نیز در این زمینه از آن قوم کسب اطلاع می‌کرده‌اند.

قاضی صاعد به همین جهت در خاتمه این قسمت، از عالمان دینی قوم یهود سخن گفته و اظهار داشته که آمار ایشان در شرق و غرب بسیار بالاست، به طوری که از کثرت به شمار در نمی‌آیند و سپس از میان نامورترین اشخاص ایشان در شرق، شرحی از چند تن، از قبیل: سعید بن یعقوب فیومی، ابوکثیر یحیی بن کاتب طبرانی، داوود قومسی و ابراهیم تستری آورده و همچنین از میان ناموران ایشان در اندلس به ذکر شرح حال: ابو ابراهیم اسماعیل، پسر یوسف کاتب، معروف به «ابن النغریله» (د: ۴۴۸ ق / ۱۰۵۶ م) پرداخته است.

بدین ترتیب دریافتیم که قاضی صاعد در کنار موضوع اختصاصی کتابش، یعنی، در کنار تاریخ جهانی علوم، از تاریخ جهانی ادیان و فلسفه ادیان نیز که در آن ماهر و حتی مکتشف بوده، بحثهای جالبی را مطرح کرده است.

### موضوعهای فرعی دیگر

قاضی صاعد در کتاب التعریف بطبقات الأمم علاوه بر موضوع اصلی و موضوعهای فرعی یاد شده، به موضوعها و جنبه‌های دیگری نیز پرداخته است که در درجه سوم از اهمیت قرار دارند، از قبیل: نقد کتاب، نقد آرای علمی، هنر سرگذشت‌نامه‌نویسی، نقد رجال و ...

همچنین از این کتاب در علوم کتابداری برای فنونی، همچون: کتاب‌شناسی، رده‌بندی کتب و اسناد علمی و فهرست‌نویسی می‌توان استفاده کرد و مثلاً آن طور که از نظام الفهرست ابن ندیم در رده‌بندی معروف به دیوئی<sup>۱</sup> یا (دهگانی) بهره جسته‌اند، از این اثر هم با اندک صرف وقتی می‌توان با توجه به نظام ویژه‌ای که در دسته‌بندی اطلاعات اقوام و ملل ارائه کرده است، نظامی جامع و مناسب عصر قاضی صاعد طرح و استخراج کرد این امر به آسانی با شماره‌گذاری عنوانهای اصلی و فرعی کتاب امکان‌پذیر می‌باشد. این نظریه، در طی گفتگوهایی که با دو تن از استادان مجرب کتاب‌شناسی و فنون کتابداری در ایران آقای عبدالحسین حائری و آقای حسین بنی‌آدم، صورت گرفت، مورد تأیید ایشان نیز واقع گردید.

### منابع قاضی صاعد در تألیف التعریف بطبقات الأمم

قاضی صاعد در تألیف کتاب التعریف بطبقات الأمم پیش از هر مأخذ دیگری، از سه کتاب دیگر خود که آنها را پیش از این کتاب تألیف کرده بهره جسته است، بدین ترتیب:

#### الف - إصلاح حرکات النجوم و التعریف بخط الراصدین

به نظر می‌رسد که بیشترین قسمت مطالب مربوط به تاریخ علم نجوم ریاضی و طبیعی و علم احکام نجوم و نیز اطلاعات مربوط به رصد‌ها و زیج‌ها و نقد و بررسی آنها را، که قاضی صاعد در کتاب التعریف بطبقات الأمم آورده، در حقیقت از همین کتاب

1. Dewey, Melvil (1851-1931).

خویش تلخیص کرده باشد و البته فقط در سه مورد با ذکر نام بدین مطلب تصریح کرده است.

### ب - جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم

قاضی صاعد به طور عمده، بخصوص در زمینه‌های تاریخ، جغرافیا، طبقه‌بندی اقوام و ملت‌ها از همین کتاب خود مطالب بسیار مهمی را به صورت موجز در التعريف بطبقات الأمم آورده؛ ولی مجموعاً بیش از دوبار به نام آن تصریح نکرده است.

### ج - مقالات أهل الملل و النحل

با اینکه قاضی صاعد در التعريف بطبقات الأمم از این کتاب فقط یک بار نام برده، اما چنین به نظر می‌رسد که مباحث مربوط به ادیان اقوام و ملت‌ها را در حقیقت در اینجا، از همین کتاب تلخیص کرده است.

بعد از این آثار شخصی، در میان منابع قاضی صاعد مهم‌ترین مأخذ او، بر استناد به مشاهدات و تأملات شخصی، در خلال سفرها و روابط اجتماعی و فرهنگی خود وی استوار می‌باشد، و بعد از آن نوبت به یادداشتهای بزرگان و گزارشهای شفاهی خود اعلام معاصرش و یا شاگردان و خویشاوندانشان در باره ایشان می‌رسد که مخصوصاً مجموع این استندهای قاضی صاعد، به علت این که گزارش آنها منحصر به دانستیهای شخصی خود وی می‌باشد، بسیار مهم هستند و از ارزش ویژه‌ای برخوردارند. این گزارشها در حقیقت اسناد علمی و فرهنگی هزار سال پیش اندلس یا اسپانیای اسلامی به شمار می‌روند که فیلسوف نقاد و دانشمند تیزهوشی با باریک‌بینی کامل خود در باره معاصران و یا در باب اوضاع و احوال عصر خویش به ثبت و ضبط آنها پرداخته و بدین لحاظ از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار می‌باشند.

همچنین قاضی صاعد از قرآن مجید و حدیثهای نبوی (ص) در کتاب خویش استفاده کرده است و بعد از اینها از آثار مؤلفان بزرگ نسل یا نسلهای پیش از خود، به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم و یا به صورت صریح یا اشاری و یا تلویحی بسیار بهره

جسته است که موارد مستقیم و صریح را می توان به ترتیب ذیل ذکر کرد:

۱. ابن آدمی، کتاب الزیج یا الزیج الکبیر معروف به نظم العقد.
۲. ابن ذی الدمینة، کتاب سرائر الحکمة و نیز کتاب الأکلیل.
۳. ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، کتاب الدیوان شعر وی.
۴. ابن عبد ربّه، سعید بن عبدالرحمن، کتاب الدیوان شعر وی.
۵. ابن قتیبه، اگر چه قاضی صاعد ضمن نقل مطلب از وی، به ذکر هیچ مأخذی نپرداخته؛ اما چون مطلب نقل شده عیناً در کتاب المعارف وی موجود است، بی گفتگو از همین کتاب مطلب را نقل کرده است.
۶. ابن الکتانی، ابو عبدالله بن الحسن بن الحسین، قاضی صاعد مطلب خود را از یکی از تألیفات وی نقل کرده، ولی از آن بصراحت نام نبرده است.
۷. ارسطو، کتاب الحیوان.
۸. اعشی بن قیس بن ثعلبه، کتاب الدیوان شعر او.
۹. اندرزغر، کتاب المؤلف فی الموالد.
۱۰. ابوتمام، حبیب بن اوس الطائی، کتاب الدیوان شعر او.
۱۱. ابوحنیفه، احمد بن داوود دینوری لغوی، کتاب فی الأنواء.
۱۲. ابو معشر بلخی، کتابهای الألف؛ التاریخ الکبیر؛ المذاکرات / المذکرات لشاذان.
۱۳. البتانی، ابو جعفر محمد بن سنان الحرّانی، الزیج.
۱۴. بطلمیوس قلوذی، المجسطی.
۱۵. حنین بن اسحاق الترجمان، از قول وی قاضی صاعد نقل کرده، ولی نام کتاب مشخصی را ذکر نکرده است.
۱۶. رازی، ابوبکر محمد بن زکریا، کتاب فی العلم الإلهی؛ و کتاب فی الطب الروحانی.
۱۷. فارابی، ابونصر محمد بن نصر فارابی المنطقی، إحصاء العلوم و التعریف بأغراضها.



۱۸. الفقعی، جذیمة بن الأشیم، از این شاعر قاضی صاعد شعر نقل کرده و  
محمّل است که دیوان وی را در اختیار داشته است.

۱۹. کلبی، هشام بن محمد، از قول وی، قاضی صاعد در زمینه تاریخ ادیان قوم  
عرب، مطالبی نقل کرده، ولی مأخذ مشخصی را نام نبرده؛ اما به قراین می توان احتمال  
داد که مطالب را از کتاب الأصنام او برگرفته باشد.

۲۰. کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، الرسائل.

۲۱. المثقّب العبدی، از این شاعر نیز قاضی صاعد شعر نقل کرده و احتمال می رود  
که دیوان وی را در اختیار داشته است.

۲۲. المرجیطی، ابوالقاسم مسلمة بن احمد، شرح زیج محمد بن موسی الخوارزمی.

۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، قاضی صاعد در چند مورد، مطالبی از  
قول وی نقل کرده، اما مأخذ خاصی را نام نبرده است، ولی می توان محتمل دانست که از  
کتابهای: التنبیه والإشراف؛ مروج الذهب و مخصوصاً از کتاب مفصل و ناپیدای او به نام  
أخبار الزمان، آنها را نقل کرده باشد.

۲۴. الوصیفی / الوصفی [ظ: المسبّحی]، کتاب المؤلف فی أخبار مصر.

در مورد نام این شخصیت اخیر که قاضی صاعد از وی به شکل یک شخصیت کاملاً  
شناخته شده، یاد کرده، بایستی در نسخه‌هایی که اکنون در دست داریم، تصحیف و  
تحریف رخ داده باشد و به نظر می‌رسد که در نسخه اصلی این نام المسبّحی بوده است  
که هم شناخته شده بوده و هم از بزرگان دربار الحاکم بأمرالله فاطمی در مصر و هم کتابی  
به همین نام: المؤلف فی أخبار مصر دارد که قسمتهای پیدا شده آن به چاپ رسیده است.  
علاوه بر این مأخذ که قاضی صاعد از آنها نام برده و به استفاده از آنها، خود تصریح  
کرده است، در کتاب التعریف بطبقات الأمم با انبوهی کتاب از آثار مختلف ملل و اقوام  
گوناگون جهان روبرو هستیم که قاضی صاعد از آنها نام برده و در باره برخی از آنها  
توضیح داده، یا به معرفی آنها پرداخته و یا آنها را به اصطلاح کتاب‌شناسی و نقد کرده و  
این نقادی در مورد آنها چنان دقیق و باریک‌بینانه است که اصولاً محال به نظر می‌رسد که

آنها را در اختیار نداشته باشد و بدین لحاظ به نظر می‌رسد که وی در کنار رصدخانه معتبر و مجهز خود در طلیطله که قبلاً در باره آن گفتگو کردیم، بایستی به طور مسلم یک کتابخانه تحقیقاتی مجهز و معتبر نیز، مملو از کتب و اسناد علمی ملتهای جهان تا آن زمان، فراهم آورده باشد که در تألیف التعریف بطبقات الأمم و کتابهای دیگرش هم، از همانها استفاده می‌کرده است.

اگر برای قاضی صاعد به وجود چنان کتابخانه‌ای که عرفاً هم در میان دانشمندان اسلامی بسیار شایع و متداول بوده است، اعتراف کنیم، در آن صورت می‌توان احتمال داد که رده‌بندی و فهرست‌نویسی آن همه، بر پایه همان نظامی استوار بوده است که امروزه می‌توانیم طرح آن را از روی سامان کتاب التعریف بطبقات الأمم استخراج کنیم، یعنی، نظامی مبتنی بر اصول کتاب‌شناسی اقوام و ملل جهان که می‌تواند یک کتاب‌شناسی بین‌المللی محسوب شود و قطعاً روشی بسیار کارا و مفید و جامع بوده است و امروزه نیز برای آنان که به عللی نظام رده‌بندی کنگره<sup>۱</sup> و دهگانی<sup>۲</sup> و... را نمی‌پسندند، شاید بتواند سودمند باشد. در این زمینه البته، تحقیقی مستقل باید صورت بگیرد.

### معرفی نسخه‌های خطی، چاپها و ترجمه‌های التعریف بطبقات الأمم

#### الف - نسخه‌های خطی

امروزه از کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد در کتابخانه‌های شرق و غرب نسخه‌های خطی متعددی موجود است، بدین ترتیب:

۱. نسخه خطی موجود در کتابخانه احمد طلعت (د: ۱۹۲۸ م) در استانبول که نسخه‌ای خوب است و سال کتابت آن ۹۷۸ ق و کاتبش عالم معروف، ابراهیم المبلط است که برخی از واژه‌های مشکل را حرکت‌گذاری نیز کرده است. ۵۰ برگه دارد؛ با

1. L.C.

2. Dewey.

سטר بندی ۲۱ سطر در هر صفحه و شماره آن (1821) است و عنوان: طبقات الأمم، للقاضی صاعد بن احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد الأندلسی المتوفى سنة ۴۶۲ را بر روی جلد دارد؛<sup>۱</sup>

۲. نسخه خطی کتابخانه کوپریلی ترکیه به شماره (1105) که دارای سطر بندی ۱۷ سطر در هر صفحه و معدل کلمات در هر سطر ۶ کلمه است و ۹۵ برگه دارد که به خط رقی جدیدی در اندازه ۹/۵×۱۹/۵ Cm کتابت شده، و تاریخ کتابت هم ندارد؛

۳. نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره (ARABE 6735)؛

۴. نسخه خطی کتابخانه راغب ترکیه به شماره (989)؛

۵. نسخه خطی کتابخانه عاشر افندی در استانبول با سطر بندی ۱۶ سطر در هر صفحه و ۷ کلمه در هر سطر به طور متوسط، در اندازه ۱۳/۵×۱۸/۵ Cm که ۹۵ برگه دارد و به خط مغربی روشنی نوشته شده و گرچه تاریخ کتابت ندارد؛ اما وضعیت خوبی دارد و تحت شماره (668) از آن نگهداری می شود؛

۶. نسخه کتابخانه دانشگاه قدیس یوسف در بیروت، به شماره (158)؛

۷. نسخه کتابخانه قاهره، به شماره (2V. 246)؛

۸. نسخه کتابخانه رامپور، به شماره (1/640, 158)؛

۹. نسخه کتابخانه چستربتی به شماره (3950) که مشتمل بر ۶۹ برگه و در هر صفحه ۲۲ سطر و در هر سطر به طور متوسط ۱۲ کلمه دارد، به خط نستعلیق در اندازه ۱۳×۱۸/۵ Cm و در آغاز فصل مربوط به قوم یهود پایان می پذیرد و تاریخ کتابت آن به سده ششم هجری/دوازدهم میلادی مربوط می شود؛

۱۰. نسخه کتابخانه لندن، به شماره (MDIII, Add. 25. 737)؛

۱۱. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (281) به تاریخ کتابت ۹۸۲ ق/ ۱۵۷۳ م؛

۱۲. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (CCIXXXI, Add. 6020)؛

۱. نک: سید، «نوادير المخطوطات في مكتبة طلعت»، مجلة معهد المخطوطات العربية، ۳ (۲) / ۲۰۰۱.

۱۳. نسخه دیگر همان کتابخانه، به شماره (1622) به تاریخ کتابت ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۶۲ م، به خط نسخ شبیه به ثلث در ۶۵ برگ، هر صفحه ۱۷ سطر و هر سطر به طور متوسط دارای ۸ کلمه، در اندازه ۱۴×۲۱ Cm؛

۱۴. نسخه دیگر موجود در همان کتابخانه، به شماره (MDCXXII, Or. 1010)؛

۱۵. نسخه موجود در کتابخانه لیدن هولند، به شماره (754)؛

۱۶. نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی شیخ محمدحسین کاشف الغطا در

نجف اشرف که با نسخه‌ای به تاریخ کتابت ۶۵۰ ق مقابله و از روی آن تصحیح شده اما خود تاریخ کتابت ندارد. دارای ۶۹ برگ یا ۱۳۸ صفحه و در هر صفحه ۱۷ سطر است؛

۱۷. نسخه‌ای خطی کتابت شده با الفبای عبری از متن عربی التعریف بطبقات الأمم

نیز وجود دارد که در حدود ۱۸۸۴ م مورد استفاده فرد<sup>۱</sup>، در نگارش مقدمه بر کتاب الأستقصات تألیف اسحاق بن سلیمان اسرائیلی قرار گرفته است؛

۱۸. نسخه خطی موجود در کتابخانه مدینه منوره

برای دستیابی به تمامی این نسخه‌ها، بجز نسخه کتابت شده با الفبای عبری، توسط

مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی درخواست ارسال گردید و نسخه‌هایی که به اختیار در آمدند، در تصحیح متن التعریف بطبقات الأمم مورد استفاده قرار گرفتند و در کشف الرموز برای هر کدام رمزی که در نظر گرفته شده، توضیح داده‌ایم.

## ب - چاپهای کتاب التعریف بطبقات الأمم

### - چاپ شیخو

لویس شیخو، از کتاب التعریف بطبقات الأمم دو چاپ به عمل آورده است. یکی در

سال ۱۹۱۱ م در ضمن سال چهاردهم مجله المشرق که خود، صاحب امتیاز آن مجله بوده و دیگری چاپ مستقل کتاب در بیروت، المطبعة الكاثولیکية در سال ۱۹۱۲ م.

1.S. Fired.

وی در چاپ نخست بعد از معرفی کتاب، چنین اظهار می دارد:

بخت یاریمان کرد و یک نسخه خطی از کتاب التعريف بطبقات الأمم، در نزد شخصی از کتاب فروشان دمشق پیدا کردیم. سه سال قبل بود، آن را خریدیم و با شوقی فراوان به مطالعه اش پرداختیم و از همان وقت نظرم آن بود که آن را در مجله المشرق انتشار دهیم؛ اما تا این زمان فرصتی مناسب دست نداد. این نسخه بیشتر از ۲۰۰ سال قدمت ندارد و شاید قدمتش کمتر از این هم باشد. به علاوه تاریخ کتابت هم ندارد، ولی با خطی روشن و با قلم فارسی بر روی کاغذ ضخیم مایل به زرد نوشته شده و صحافی و جلدسازی محکم با پوست و ورقهای رنگین دارد که با قابی زرنگار از هر دو طرف آنها را در برگرفته و به زبانه ای به همان گونه نیز آراسته است و نسخه اجمالاً با وجود غلطهایش وضعیت خوبی دارد.<sup>۱</sup>

در چاپ مستقل شیخو که در ۱۹۱۲ صورت پذیرفته، شیخو در پایان بر اصل کتاب، دو عنوان: یکی «روایات علی کتاب طبقات الأمم» و دیگری: «ملحق للإصلاحات» افزوده است.

شیخو در توضیح پیرامون روایات علی کتاب طبقات الأمم گفته است:<sup>۲</sup>

وقتی که ما به کار انتشار دنباله دار این کتاب در مجله المشرق مشغول شدیم، به یکی از مدیران سابق موزه بریتانیا، آقای ا. ج. آس<sup>۳</sup>، نامه نوشتیم و پرسیدیم که چطور می توانیم به نسخه ای از نسخ خطی کتاب که در موزه بریتانیا نگهداری می شوند، دست یابیم؟ جناب مدیر لطف کرده تصویر فتوگرافی در نهایت وضوح از آن اثر، برایمان ارسال کرد و مزید بر آن هم، تصویر دو نسخه دیگر را که در آنها قسمتی از کتاب بود، به همراه آن فرستاد و بدین ترتیب امکان یافتیم که در این چاپ روایتهای هر سه نسخه را

۱. المشرق، سال چهاردهم، ۵۶۶ به بعد.

۲. تعلیقات، ۹۱-۱۲۱.

3. A. G. Ellis.

به هم ملحق سازیم. با حرف (ا) نسخه بدون تاریخ را که ممکن است به سده هفدهم میلادی مربوط باشد، نشان داده‌ایم.<sup>۱</sup>

نسخه دیگر را با حرف (ب) نشان داده‌ام که شماره آن (۲۸۱) و تاریخ کتابت آن ۹۸۲ ق / ۱۵۷۳ م است.<sup>۲</sup>

این هر دو نسخه مثل هم‌اند و کامل نیستند؛ ولی نسخه کامل که جدیدتر است و در سال ۱۲۶۷ ق کتابت شده، آن را با حرف (ج) نشان داده‌ایم.<sup>۳</sup>

و سپس صفحه به صفحه و سطر به سطر یک جا نسخه بدلها را ذکر کرده است.<sup>۴</sup> شیخو بعد از آن در باب عنوان «ملحق...» به توضیح می‌پردازد و می‌گوید:

در این قسمت، اصلاحات ویژه غلطهای موجود در نسخه نشر یافته‌مان به نقل از نسخه‌های سه‌گانه لندن که وصفشان مذکور شد، قرار دارد و به پاره‌ای ملاحظات نیز توجه شده است که آنها را مؤسسان مجله‌های: المقتبس و لغة العرب، مرحمت کرده‌اند و در آنها صفحه‌های کتاب را با ارقام سیاه و سطرهای آن را با ارقام بلند، نشان داده‌ایم.<sup>۵</sup>

وی سپس باز هم صفحه به صفحه و سطر به سطر به ارائه اصلاحات مذکور، ادامه داده است.<sup>۶</sup>

همچنین شیخو برای کتاب: فهرست اعلام اشخاص، فهرست ملل و قبایل و ادیان، فهرست جایها و سرزمینها و یک فهرست اسامی کتابهای مذکور در متن التعریف بطبقات الأمم تدوین کرده و در پایان به زبان فرانسوی نیز دیباچه‌ای ذکر کرده است. در همان سال، در شماره ۷ سال پانزدهم مجله المشرق، به تاریخ تموز ۱۹۱۲ م

۱. نک: ریو، 684، شم: MDIII, Add. 25, 737.

۲. نک: همو، 145، شم: CCLXXXI, Add. 6020.

۳. نک: ریو، 732، شم: MDCXXII, Or. 1010.

۴. شیخو، تعلیقات، ۹۱-۱۲۱

۵. صص ۱۲۱-۱۲۴.

صفحة ۸۷۶، تحت عنوان «کتب شرقی چاپی جدید» آگهی معرفتی کتاب التعريف بطبقات الأمم را با امضای اختصاری لويس شيخو (: ل. ش.)، چنین می خوانیم:

کتاب طبقات الأمم قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی «د: ۴۶۲ ق / ۱۰۷۰ م) که آن را اب لويس شيخو يسوعی انتشار داده و با تعليقات پانویسی کرده و به دنبال آن روایتهای نسخه بدل و فهرستها را آورده، در مطبعة کاتولیکیه به سال ۱۹۱۲ م، در ۱۴۵ صفحه به چاپ رسیده است. این کتاب همان است که آن را قبلاً در المشرق، انتشار داده ایم و همگان به عظمت موقعیت آن پی برده اند؛ زیرا به ۹ سده پیش مربوط می شود و اطلاعاتی در بر دارد که آنها را جز در تعداد کمی از کتابهای عرب پیدا نمی توان کرد و دانشمندان کهن به ارزش آن واقف بوده اند که بسیاری از فصلهای آن را نقل کرده اند؛ مثل جمال الدین ابن قفطی در تاریخ الحکماء و ابن ابی اصیبه در عیون الأنباء و ابن العبری در مختصر تاریخ الدول، و حاجی خلیفه در کشف الظنون. اکنون آن را چاپ مستقل کرده ایم و بر آن ۵۵ صفحه افزوده ایم که در آن نسخه بدلهای نسخه های لندن و اصلاحات پراکنده ای را آورده ایم و سپس پنج فهرست برای موضوعهای کتاب، و اعلام شخصی، و اعلام جغرافیایی و ... ترتیب داده ایم که ارزش این تألیف بی نظیر در نوع خود را نشان می دهند؛ کتابی که پیشرفت قوم عرب اندلس را در سده های میانه باز می گوید.<sup>۱</sup>

چاپ شيخو را بعداً مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

— چاپ مصر

تاریخ چاپ ندارد و از روی همان چاپ شيخو در قاهره افست گردیده و جنبه تجاری دارد و با چاپ شيخو هیچ تفاوتی ندارد.<sup>۲</sup> جز اینکه تعليقات و نسخه بدلها و

۱. المشرق، شماره ۷، سال پانزدهم، تموز ۱۹۱۲ م، ۸۷۶.

۲. نک: سرکیس، ۱۱۸۲/۲؛ فروخ، تاریخ الأدب العربی، ۵۸۴/۴؛ بستانی، ۲۸۰/۳؛ دهخدا، ۷۰/۲۶.

فهارس آن را هم انداخته است.

### – چاپ نجف

این چاپ به کوشش سید محمد بحر العلوم؛ در ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م در ۱۱۶ صفحه، به اضافه نه صفحه مقدمه، توسط المكتبة الحیدریة انتشار یافته است.

بحر العلوم در مقدمه، پس از بیان اهمیت کتاب و مقام مؤلف، چنین اظهار می‌دارد.

برادر فاضل، محمد کاظم کتبی، صاحب مکتبه و مطبعة حیدریه، به کار نیکوی تجدید چاپ این کتاب کمیاب با وجود اینکه دوبار، یا بیشتر چاپ شده است، پرداخت و این چاپ که در برابرمان است بر مبنای همان چاپ مصر، صورت گرفته و از روی یک نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی مرحوم امام شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، در نجف اشرف نیز تصحیح شده است که آن نسخه خود، از روی نسخه‌ای به تاریخ ۶۵۰ هجری استنساخ شده و دارای ۱۳۸ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است.<sup>۱</sup>

وی سپس افزوده است:

هر نسخه بدلی که در این چاپ وجود دارد، آن را از همان نسخه مذکور گرفته‌ایم.

اما در عمل، در این چاپ که در واقع تکرار همان چاپ شیخو و از روی چاپ تجاری قاهره است، تا صفحه ۲۶ فقط چند نسخه بدل بی ارزش داده شده و دیگر هیچ تازه از میان آن چند مورد معدود و بی ارزش نسخه بدل هم، پیوسته تعبیر «و فی نسخه» تکرار می‌گردد که هیچ معلوم نیست، کدام نسخه مورد نظر است.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب در می‌یابیم که این چاپ هم هیچ جنبه تحقیقی ندارد بلکه مانند همان چاپ مصر جنبه بازرگانی دارد و بی ارزش است.

### – چاپ بوعلوان

این چاپ به کوشش حیات بوعلوان، در دارالطلیعة بیروت در ۱۹۸۵ م صورت

۱. بحر العلوم، مقدمه بر کتاب طبقات الأمم.

۲. نک: صص ۱-۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۱.



گرفته است.

بوعلوان پس از نقد چاپ شیخو به معرفی چهار نسخه خطی پرداخته و روش خود را در تصحیح متن، مبتنی بر خواندن و برگزیدن و تلفیق نسخه‌ها و انتخاب کلمه‌ها و تعبیرهای درست برای متن، و ثبت کلمه‌ها و تعبیرهای نادرست در حاشیه ذکر کرده است؛ اما در هنگام تصحیح متن در بیشتر موارد، کاملاً بر عکس عمل کرده و نادرست‌ها را در متن آورده و درست‌ها را که در نسخه‌ها موجودند، یا به غلط تبدیل کرده و در متن آورده و یا اصلاً آنها را در متن نیاورده و احیاناً در حاشیه به ذکر آنها پرداخته است.<sup>۱</sup>

وی سپس شرح حال قاضی صاعد و معرفی کتاب را مطرح کرده که در این قسمت نیز مرتکب اشتباه‌های فاحشی شده است<sup>۲</sup> که بعداً در قسمت نقد و بررسی آن، پاره‌ای از آنها را باز خواهیم گفت.

### ج - ترجمه‌های کتاب التعريف بطبقات الأمم

ع

#### ۱. ترجمه فرانسوی بلاشر<sup>۳</sup>

رژی بلاشر نخست در مجله هسپرس<sup>۴</sup> در سال ۱۹۲۴ م یک مقاله در معرفی کتاب، به عنوان «طبقات الأمم صاعد اندلسی، یک منبع تاریخ علوم قوم عرب»<sup>۵</sup> نوشت و در آن از اهمیت کتاب در زمینه تاریخ جهانی علوم پرده برداشت.

سپس وی در ۱۹۳۵ م ترجمه خود از کتاب طبقات الأمم<sup>۶</sup> به زبان فرانسوی را، همراه با تعلیقاتی مفید در مطبعة لاروس پاریس به چاپ رسانید.

ترجمه بلاشر از آن لحاظ دارای اهمیت به شمار می‌رود که چاپ قاهره را که از

۱. نک: بوعلوان، تعلیقات بر طبقات الأمم، ج. م.

۲. نک: صص. ۱۱-۳۲.

3. Blashere, Regis.

4. Hesperis.

5. Une Source de L'Histoire des Sciences Chez les Arabes, Les Tabakat al- Umam de Said al- Andalusi, Hesperis, 1924, 8/357-361.

6. Livre des Categories des nations, paris, La Rose, 1935.

روی همان چاپ شیخو صورت گرفته بوده و وی آن را در اختیار داشته، از راه مقابله با نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس تصحیح کرده و بدین طریق بسیاری از غلطهای نسخه شیخو را به صورتی توفیق آمیز برطرف کرده است.<sup>۱</sup>

ما بعداً در قسمت نقد کارهای صورت گرفته در باب کتاب التعریف بطبقات الأمم به نقد و بررسی ترجمه بلاشر نیز خواهیم پرداخت.

## ۲. ترجمه فارسی

سید جلال‌الدین تهرانی، از روی چاپ شیخو، کتاب طبقات الأمم را به فارسی ترجمه و در تهران، مطبعة مجلس به ضمیمه گاهنامه ۱۳۱۰ شمسی به چاپ رسانیده است. نثری ثقیل و مغلوط دارد و گاهی عدم درک صحیح متن، نیز موجب لغزشهایی شده و از این راه مترجم بر کاستیها و لغزشهای چاپ شیخو که بعداً به نقد آن خواهیم پرداخت، هم افزوده است و سخن را نامفهوم کرده و نیز در موارد زیادی گفتار عادی مترجم، جزو متن کتاب آمده است.

## نقد و بررسی کارهای انجام یافته و لزوم تحقیق مجدد

### نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر

۱. اولین اشکالی که بر کار شیخو در ارتباط با چاپ کتاب التعریف بطبقات الأمم می‌توان گرفت، این است که وی در این کار تنها بر یک نسخه دست‌نویس که در ۱۹۰۷ م آن را در دمشق به دست آورده، تکیه کرده و آن هم نسخه‌ای قدیمی نبوده، بلکه حداکثر به ۲۰۰ سال قبل مربوط می‌شده است. شیخو برای تصحیح متن اصلاً از نسخه‌های لندن و استانبول استفاده نکرده است.

۱. نک: آلدومیه‌لی، العلم عند العرب، ۳۶۲، ۳۶۴، بستانی، ۲۸۰/۳، بوعلوان، تعلیقات، ۵، بروکلیمان، GAL'S, 1/568.

۲. دومین اشکال چاپ شیخو، در هم آمیخته شدن توضیحات خود اوست با متن کتاب به گونه‌ای که تفکیک آنها غیر ممکن گردیده و نمی‌توان تشخیص داد که کدام متن کتاب است و کدام قسمت توضیح و تفسیر و یا تصحیح شیخو. او موضوعها و عبارتهای مشابه یا تصحیحهایی را از مآخذ دیگر به منظور توضیح و یا تصحیح متن کتاب، به طور کاملاً ناقص و بدون هرگونه جداسازی میان متن اصلی و تفسیر خویش آورده و بدین ترتیب اعتبار متن را از بین برده و با این کار در حقیقت تا حدود زیادی آن را از سندیت انداخته است و این وضعیت در بیشتر صفحه‌های کتاب مشاهده می‌شود.

۳. سومین اشکال چاپ شیخو این است که وی بعد از خاتمه متن کتاب که به انضمام حاشیه‌ها ۸۶ صفحه می‌شود، تعلیقاتی به عنوان «روایات علی الصفحات»، نسخه بدلهایی را از سه نسخه بریتانیایی یک جا آورده است و از میان آنها تعداد زیادی را، بدون هیچ مرجحی، با تذکر ویژه، صحیح معرفی کرده و سپس نیز یک سری تصحیحات و تذکرها را که دو تن از دوستانش برای وی فرستاده‌اند، باز هم یک جا آورده است و بدین ترتیب خواننده برای دستیابی به هر نسخه بدلی در هر سطر از کتاب، دست کم به سه جای مختلف باید نظر بیندازد، تا در نهایت به احتمال از اصل موضوع دور نیافتاده باشد. البته بسیار روشن است که با گذر از این مانعها، دیگر هیچ جایی برای امکان تمرکز بر روی اصل موضوع در ذهن خواننده باقی نمی‌ماند.

۴. چهارمین مشکل این چاپ، فهرست اعلام و فهرست نامهای کتابهاست که در بسیاری موارد، از عنوانهای شهر و یا حتی مشهور نیز استفاده نشده؛ چنان که به طور مثال: ابن حزم تحت عنوان ابومحمد آورده شده و حتی به ابن حزم هم ارجاع داده نشده است. همچنین: ابن زهر تحت عنوان: ابومروان؛ و ابن وافد تحت عنوان: ابوالمطرف؛ و حتی فارابی ذیل عنوان ابونصر آورده شده و از هیچ کدامشان هم به نامهای اشهرشان ارجاع داده نشده است. به علاوه برخی از ارقام مربوط به صفحه‌ها که در مقابل اسامی ذکر شده، کامل نمی‌باشند؛ چنان که به طور مثال: مسعودی، نامش در چندین صفحه متن

تکرار شده ولیکن در این فهرست، از میان آن همه فقط صفحه ۲۸ در جلو نام مسعودی آمده است و مزید بر این اشکال، اساساً برخی از ارقام به نامهای دیگری مربوط اند که به اشتباه در جلو اسم خاص آورده شده و یا اصلاً نام مذکور، در صفحه داده شده، وجود ندارد؛ چنان که به طور مثال در جلو ابومروان عبدالملک بن ... زهر الإشبیلی ارقام ۸۴ و ۸۵ ارائه شده، در حالی که نام وی فقط در صفحه ۸۴ وجود دارد و در صفحه ۸۵ وجود ندارد؛ همچنین شماره‌های موجود در جلو نام: ابومروان عبدالله بن خلف البجانی در فهرست اعلام عبارت‌اند از: ۸۵ و ۸۴ و چون به صفحه ۸۵ مراجعه می‌کنیم، اصلاً این نام را نمی‌یابیم، ولیکن به جای آن، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حامد التجانی المعروف بابن النبّاش وجود دارد که خود در تحت عنوان ابن النبّاش آورده شده است. سپس در صفحه ۸۴ به جستجو می‌پردازیم و در آنجا نیز، نام ارجاعی را اصلاً نمی‌یابیم و به جای آن با نامهایی، همچون: ابی محمد عبدالله مسعود التجانی و ابی مروان التجانی روبرو می‌شویم که هیچ ارتباطی با نام مذکور ندارند.

بر این اساس، آیا نمی‌توان پرسید که یک چنین کتابی با چنان تصحیحی و چنین فهرستهایی، اصلاً چطور از نظر شخصی مانند اب لویس شیخو، اثری قابل انتشار به شمار رفته است؟!

۵. کاش وضعیت نشر شیخو، در همین حد می‌بود؛ اما فاجعه‌آمیزتر این است که وی در بسیاری از موارد، متن را از آنچه بوده، خرابتر کرده است. به طور مثال در صفحه ۲۱ سطر ۹، این خراب‌سازی بوضوح دیده می‌شود. در نسخه خطی مورد استفاده شیخو بخوبی واژه ابن مسرّة قابل قرائت است، ققطی هم واژه را با همین شکل از کتاب قاضی صاعد که در اختیار داشته، ضبط و نقل کرده است؛<sup>۱</sup> اما شیخو با اینکه کتاب تاریخ الحکمای ققطی را در اختیار داشته، بدان مراجعه نکرده تا صحیح واژه را دریافت کند و بعد با تکیه بر یک غلط چاپی که در کتاب عیون الأنباء ابن ابی اصیبعه واقع شده است،<sup>۲</sup>

۱. نک: تاریخ الحکماء، ۱۶، سطر ۵.

۲. نک: ۳۷/۱، سطر ۱.

این نام را به ابن مرّة به اشتباه تبدیل کرده، در حالی که مصحح کتاب ابن ابی اصیبعه در قسمت تصحیح غلطهای چاپی، صحیح شده آن را به صوت ابن مسرّة آورده است و بدین ترتیب قطعی است که آن یک غلط چاپی بوده است و شیخو با تکیه بر آن، متن را خرابتر گردانیده است.

۶. اگرچه بسیاری از اشتباههای شیخو، در ترجمه بلاشر<sup>۱</sup> بدون اینکه تذکر داده شوند یا مطرح گردند، برای خواننده تصحیح شده‌اند؛ لیکن مواردی هست که بلاشر حقیقتاً بدانها توجه نکرده است. همچنین مواردی نیز هست که هر دو، هم شیخو و هم بلاشر به طور یکسان از کنار آنها رد شده‌اند، بدون اینکه مسائل موجود در آن موارد را از اساس، مطرح کنند.

یکی از این موارد، به طور مثال، جایی است که قاضی صاعد مطلبی را از آخر کتاب ششم، یعنی کتاب سوفستیکا از کتابهای هشتگانه منطقی ارسطو نقل کرده، ولی مشخص نکرده که مطلب نقل شده را از طریق کدام یک از مترجمان آورده است.<sup>۲</sup>

نه شیخو و نه بلاشر، هیچ کدام از اساس در زمینه طرح این مسأله وارد نشده‌اند که مثلاً چه ارتباطی میان مطلب نقل شده با اصل نوشته ارسطو وجود دارد؟ و یا اینکه قاضی صاعد اصلاً چگونه و از طریق کدام مترجم بدان مطلب دست یافته است؟ و این در حالی است که ترجمه‌های عربی کتاب ارغنون یا منطق ارسطو در آن زمان در بخش نسخ خطی عربی کتابخانه ملی پاریس موجود بوده که همه در فهرست آنجا معرفی شده‌اند و این فهرست در دسترس آن هر دو نفر نیز بوده است.

این ترجمه‌ها که بعداً عبدالرحمن البدوی، آنها را از روی نسخ کتابخانه مذکور عیناً در کتاب منطق ارسطو آورده است، متعلق‌اند به: یحیی بن عدی، عیسی بن زرعه و الناعمة که بایستی منظور، عبدالمسیح بن عبدالله بن الناعمة الحمصنی بوده باشد.<sup>۳</sup>

1. R. Blachere.

۳. نک: عبدالرحمن البدوی، منطق ارسطو، چاپ ۱۹۵۲ م، ۱۰۰۹/۳.

۲. شیخو، ۲۶: بلاشر، 39.

با مقایسه میان تعبیرهای نقل شده در متن التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد و هر سه ترجمه یاد شده، معلوم گردید که با هم مطابق نیستند و بنابراین، به طور مسلم وی از آن ترجمه‌ها استفاده نکرده است و در این صورت می‌توان این سؤال را مطرح ساخت که آیا قاضی صاعد، مطلب را به طور مستقیم از اصل کتاب ارسطو نقل کرده است؟ یعنی، آیا وی زبان یونانی می‌دانسته که در التعریف بطبقات الأمم خود نیز، آن زبان را بسیار ستوده و آن را از گسترده‌ترین و شکوهمندترین زبانها شمرده است؟ و یا اینکه وی به احتمال ترجمه‌ای را که به وسیله فارابی یا شخصیت دیگری از منطق ارسطو صورت پذیرفته، در اختیار داشته و مطلب یاد شده را از آن نقل کرده است و آن ترجمه امروزه پیدا نشده و هنوز انتشار نیافته است؟ این مسأله بدون گفتگو در خور تعمق است و البته برای پاسخ به این پرسشها، دست کم یک تحقیق مستقل باید صورت گیرد؛ زیرا این موضوع خود، یکی از مسائل پژوهیدنی است و ارزش مطالعاتی بالایی دارد.<sup>۱</sup>

۷. مسأله مهم دیگری که هم شیخو<sup>۲</sup> و هم بلاشر<sup>۳</sup>، با بی تفاوتی از کنار آن گذر کرده‌اند و حتی متوجه اهمیت تصحیحی که قاضی صاعد از کتاب طبقات الأطباء<sup>۴</sup> سرزده ابن جلجل به عمل آورده است، نشده‌اند، مربوط می‌شود به عنوان کردن شاگردی حنین بن اسحاق در نزد خلیل بن احمد، پدر فرهنگ‌نویسی برای زبان عربی. این امر، اشتباهی است که در اصل از ابن جلجل در کتاب طبقات الأطباء<sup>۴</sup> سرزده است و سپس از طریق وی به آثار مهم و عمده بعدی تاریخ علوم، نیز راه یافته و به طور مثال می‌توان از ابن ابی اصیبعه<sup>۵</sup>، و ابن العبری<sup>۶</sup> نام برد.

ابن ابی اصیبعه، اگر چه این مطلب را در آغاز گفتار خود، در باب حنین، بدون ذکر هیچ مأخذی آورده، اما بعداً<sup>۷</sup> برای تأیید موضوع به اظهارات دو تن از افراد مورد اعتماد

۱. در این زمینه، نک: پلسنر، 244.

۲. ص ۲۶.

3 P. 55

۳. ص ۲۵.

۴. ۱۸۴/۱ ۵.

۵. صص ۶۸-۷۰.

۶. ۱۸۹/۱ ۷.

خود، نیز استناد جسته است. یکی، اظهارات شفاهی شخصی به نام شهاب‌الدین عبدالحق که شناسایی وی دشوار است، البته فقیهی مالکی بدین نام در منابع مذکور است،<sup>۱</sup> ولی او معاصر با ابن ابی‌اصیبه نبوده. دیگری نقل فشرده<sup>۲</sup> مطلب است از اظهارات ابن جلجل، مبنی بر اینکه: «حنین و سیبویه هر دو با هم در نزد خلیل درس می‌خوانده‌اند و این امر ممکن می‌باشد، چون هر دو نفرشان معاصر با مأمون بوده‌اند».<sup>۳</sup> بدون شک قسمت آخر این عبارت، فقط در صورتی صحیح است که سیبویه را تا زمان حیات مأمون زنده فرض کنیم؛ ولیکن گویا وی پیش از به خلافت رسیدن مأمون، مرده است و در عین حال حنین نیز در آن زمان یا در حقیقت یک کودک شیرخوار بوده و یا اینکه هنوز اصلاً به دنیا نیامده بوده است.<sup>۴</sup> به علاوه در صورت ثبوت این شاگردی، عمر حنین را، مجبوریم آن قدر زیاد فرض کنیم که اصلاً پذیرفتنی نیست.<sup>۵</sup>

ابن جلجل که در زمان خلیفه اموی اندلس، هشام دوم (حک: ۳۶۶-۳۹۹ق/ ۹۷۶-۱۰۰۹م)، می‌زیسته، در دنباله مطلب پیش گفته، چنین ادامه داده است که حنین به خاطر شاگردی خلیل به فارس عزیمت کرد؛ زیرا در آنجا زندگی می‌کرد و بدو پیوست و همو بود که کتاب العین خلیل را به بغداد وارد کرد.<sup>۶</sup>

قاضی صاعد از این همه، فقط قسمت آخر عبارت را عیناً تکرار کرده و سپس تذکر داده است که خلیل اصلاً در فارس نبوده، بلکه در بصره زندگی می‌کرده و در ۱۷۰ هجری مرده و میان زمان فوت وی و حنین ۹۰ سال فاصله است که باید بدان توجه کرد، زیرا طبق نوشته ابن‌الندیم در الفهرست<sup>۷</sup>، حنین در ششم صفر ۲۶۰ هجری مرده است.<sup>۸</sup> آنچه ملاحظه می‌شود این است که قاضی صاعد با تیزهوشی خود و با تکیه بر اصل مقایسه که یکی از اصول مورد اتکای وی در سرتاسر کتاب التعريف بطبقات الأمم می‌باشد، متوجه لغزش ابن جلجل شده و آن را تصحیح کرده است و بنابراین در می‌یابیم

۱. بروکلیمان، GAL'S, I/661. ۲. ابن ابی‌اصیبه، ۱۸۹/۱. ۳. پلسنر، ۲۴۴.

۴. همان جا. ۵. ابن جلجل، ۶۸-۷۰. ۶ ص ۲۹۴.

۷. التعريف بطبقات الأمم، ۱۹۲.

که فقط ابن جلجل سازنده تمامی حکایتی بوده است که ظاهراً آن را از خبری احتمالاً صحیح، مبنی بر اینکه حنین متن اصلی کتاب العین خلیل را به بغداد برای نخستین بار وارد کرده است، ساخته و پرداخته<sup>۱</sup> و البته این قسمت اخیر خیلی امکان وقوع هم دارد، زیرا بغداد در زمان حیات خلیل تازه پایه‌ریزی شده و مطمئناً هنوز در بدو شروع و تأسیس، ساکنانی که چندان اشتیاقی به یادگیری مفاهیم زبان عربی از خود نشان دهند، نداشته است؛ اما بعداً و در زمان حنین این احتیاج پیدا شده است.

از اینکه شیخو و بلاشر هر دو از کنار این همه مسائل مهم و حساس، با بی‌اعتنایی گذر کرده‌اند و هیچ بدانها توجه نکرده‌اند، شاید بتوان صرف نظر کرد، اما بدون شک از اینکه شیخو به جای سال ۱۷۰ هجری که در متن نسخه خطی مورد استناد وی هم به صورت صحیح آمده، وی ۲۷۰ هجری را برای سال فوت خلیل گذارده و به علاوه در داخل پرانتز هم ۸۸۳م را به طور واضح به عنوان تاریخ میلادی معادل آن، بر متن افزوده است، به هیچ وجه نمی‌توان صرف نظر کرد؛ زیرا او با این کار خود، اولاً سال فوت خلیل را حتی ۱۰۰ سال بعد از فوت حنین قرار داده! و ثانیاً انتقاد ارزشمند و گرانبهای قاضی صاعد بر مطلب ابن جلجل را بی‌معنی ساخته است! و این هر دو امر از بلاشر نیز به تبعیت از شیخو سرزده است؛ آیا باز هم می‌توان صرف نظر کرد؟

در اینجا ناگفته نباید گذارد که قفطی<sup>۲</sup> نیز همچون ابن ابی‌اصیبه بدین امر توجه نکرده است و به نظر می‌رسد که بروکلیمان هم<sup>۳</sup> این اشتباه را از وی گرفته و حتی در چاپ دوم کتاب خود نیز عیناً تکرار کرده و توجه نکرده که قاضی صاعد در حدود ۱۰۰۰ سال پیش، اشتباه ابن جلجل را پژوهیده و به نقد و رد و تصحیح آن پرداخته است.

۸. اشکال دیگری که در چاپ شیخو به چشم می‌خورد، نقل غلط حدیث مشهور نبوی (ص): «زویت لی الأرض...» است، که وی آن را به شکل الفاظی بی‌معنی در

۱. پلسنر، 215.

۲. نک: ص ۱۷۱.

3. GAL'S, 1/366.



آورده.<sup>۱</sup>

در زمانی که شیخو کتاب التعريف بطبقات الأمم را به چاپ رسانیده، ۱۵ سال از چاپ بیروت متن مصحح التهذيب ابن السکیت در ۸-۱۸۹۶ م توسط گلدزیهر<sup>۲</sup> می گذشته است و ناشر آن کتاب هم خود شیخو بوده است و گلدزیهر، صورت صحیح حدیث را در آنجا با استفاده از منابع مختلف ارائه داده است.<sup>۳</sup>

این حدیث به شکل صحیح خود بسیار مشهور می باشد<sup>۴</sup> و حتی در چاپ قاهره هم که در حقیقت افست همان چاپ شیخو است، آن را به همین لحاظ تصحیح کرده اند و نیز بلاشر هم<sup>۵</sup>، آن را درست با استناد به همان التهذيب ابن السکیت، اما از روی چاپ اول آن که در ۱۹۲۵ م صورت گرفته بود،<sup>۶</sup> تصحیح کرده است.

بنابراین انتظار تصحیح آن از شیخو یک توقع نابجا نیست، ولیکن او این کار را نکرده است.

۹. مورد دیگری که هم بر شیخو<sup>۷</sup> و هم بر بلاشر<sup>۸</sup> اشکالهایی وارد می شود، جایی است که قاضی صاعد از هنر طبابت در اندلس بحث کرده است، بدین مضمون که:

در صناعت طب اندلس کسی که آن را به حد کمال فرا گرفته و به حد پیشگامان رسیده باشد، وجود نداشت و هدف بیشتر کسانی که به دانش پزشکی رو می آوردند، فقط این بود که کناشها، یعنی، مجموعه های پزشکی تألیف یافته در فروع آن علم را بخوانند، نه کتبی، مثل: آثار بقراط و جالینوس را که در اصول و مبانی نظری آن تألیف گردیده

۱. نک: ص ۴۷.

2. Goldziher, I.

۳. ص ۱۷۴.

۴. نک: کنوز السنّة، «زوی»، المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ۵۲/۱ به بعد.

5. P. 74.

6. P. 443.

۷. ص ۷۸.

8. P. 120

بودند و قصد ایشان آن بود که از این طریق هر چه زودتر، به ثمره هنر دست یابند و بدان وسیله برای خدمت به شاهان و فرمانروایان در کمترین مدت ممکن بهره جسته، آماده گردند؛ مگر افرادی از میان ایشان که از این هدف روی گردانیده، هنر را برای خود آن می‌جستند و کتابهای آن رشته را بر طبق رده‌بندی مطالعاتیش می‌خواندند و اولین کسی که از این طریق در اندلس به طبابت مأمور شد، احمد بن ابا از اهل قرطبه بود که در روزگار امیر محمد پسر عبدالرحمن اوسط می‌زیست.

پیش از ابن ابا مردم در پزشکی بر گروهی از مسیحیان تکیه می‌کردند که نه در آن تخصصی داشتند و نه در هیچ یک از علوم دیگر و اعتماد ایشان فقط بر یکی از کتابهای مسیحیان بود که در اختیار داشتند و آن البریم نام داشت که معنای جامع و مجموع می‌دهد.

در اینجا نخست، به چند نکته که از خود متن کتاب قاضی صاعد بصراحت فهمیده می‌شوند، باید اشاره کنیم:

الف - قاضی صاعد کتاب مذکور را مربوط به دوران پیش از حکومت امیر محمد اموی می‌داند، نه بعد از آن؛

ب - وی تصریح می‌کند که آن کتاب از آثار بقراط و جالینوس و امثال ایشان نبوده است؛

ج - او آن را از کناشهایی می‌داند که از کتب مسیحیان بوده و نام آن به معنای مجموعه و جامع است، پس نام اصلی آن واژه متداولی در زبان عربی نبوده و به همین لحاظ قاضی صاعد آن واژه را معنی کرده است؛

د - این کتاب، طبق نظر قاضی صاعد در فروع پزشکی بوده است، نه در اصول و مبانی آن، یعنی، کتابی کاربردی و عملی بوده است، نه نظری؛

ه - نام کتاب در نسخه‌های موجود، به شکل‌های مختلفی آمده، ولی از همه بیشتر، آن را می‌توان البریم قرائت کرد؛ نه الأبریشم که قرائت شیخوست و یا الأبریسیم که

تصحيف بلاشر است.

اکنون بعد از این توضیحاها، متذکر می گردیم که شیخو به طور کلی از کنار این اسم با بی تفاوتی گذر کرده است؛<sup>۱</sup> اما بلاشر، اگر چه بدان توجه ورزیده، ولیکن به گونه ای عمل کرده است که انتظار آن، اصلاً از یک محقق، حتی تازه کار نمی رود، تا چه رسد به شخصیتی همچون بلاشر!

وی نخست عنوان البریم را که برایش نامفهوم و گنگ بوده، به الأبریسیم<sup>۲</sup> تبدیل کرده است، که در هیچ کدام از نسخه ها وجود ندارد، حتی در نسخه قاهره هم که مورد استفاده وی بوده، موجود نیست.

سپس او گفته است:

کتابی به همین نام تألیف یحیی بن اسحاق وزیر عبدالرحمن الناصر، چنان که لکلرک از الإحاطة ابن الخطیب نقل کرده، وجود داشته است و محتمل است که این کتاب همان اثر یحیی بوده باشد.<sup>۳</sup>

بلاشر در اینجا توجه نکرده است که تأخر زمانی یحیی بن اسحاق از روزگار مورد بحث قاضی صاعد، این احتمال را به طور قطع منتفی می سازد و علاوه بر آن، خود قاضی صاعد شرح حال یحیی بن اسحاق را آورده است و در ضمن آن از کتاب وی به عنوان «کناشی در طب»، دارای پنج بخش که وی در آن روش رومیان را در پیش گرفته است یاد کرده و هیچ نام خاصی بر آن ننهاد و بدین موضوع هم هیچ اشاره ای نکرده است و بنابراین هم، احتمال مذکور کاملاً منتفی و بی معنی است.

احتمال دیگری که بلاشر در این زمینه مطرح ساخته است، پیشنهاد شناخت نام مذکور، به عنوان تصحیف کتاب Aphorism است که نام یونانی کتاب الفصول بقراط بوده است. البته این احتمال هم به جهات ذیل مردود است:

۱. نک: ص ۷۸.

2. Al-Ibrism.

3. P. 120.

الف - خود قاضی صاعد چنان که قبلاً ذکر کردیم، آن کتاب را از آثار مربوط به اصول پزشکی ندانسته و تصریح کرده است که از کتابهای مؤلفان سرشناسی، همچون: بقراط و جالینوس نبوده است؛ بلکه اثری عملی و کاربردی و از مجموعه‌های دم دستی مسیحیان بوده است؛

ب - چنان که رینود<sup>۱</sup>، نیز گفته است:

این احتمال به طور کلی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا در زبان عربی، کتاب بقراط، همیشه به عنوان الفصول نامیده و شناخته می‌شده است.<sup>۲</sup>

ج - کتاب بقراط، از مجموعه‌های مسیحیان نبوده است و مزید بر آن از نظر قاضی صاعد هم کتابی بوده، شناخته شده.

بلاشر علاوه بر آن احتمالها، بدون اینکه در باب واژه مذکور، توضیحی بتواند ارائه کند، می‌افزاید که ممکن است، این کتاب از متون درسی پزشکی در اسپانیای دوره ایزیدریوسی بوده باشد.<sup>۳</sup> که البته سخن وی بیش از یک احتمال نیست و هیچ ارزش دیگری ندارد.<sup>۴</sup>

۱۰. البته سخن را بیش از این، در نقد چاپ شیخو و ترجمه بلاشر دیگر به درازا نمی‌کشانیم؛ ولی یادآوری این نکته ضروری است که بلاشر، برای تصحیح متنی که می‌خواسته ترجمه کند، دست کم به نسخه ملّی پاریس و یا به نسخه‌های معرفی شده توسط بروکلیمان در ۱۸۹۸ م، یعنی چاپ نخست کتابش و یا به نسخه‌های لندن و استانبول که توسط خود شیخو معرفی شده بودند، می‌بایستی مراجعه می‌کرد؛ تا از راه مقابله نسخه‌ها به تصحیح نسبی متن تاریخی علمی عظیمی دست می‌یافت که هم از اعلام ناشناخته زیادی پر است و هم از اهمیت جهانی و سندیت تاریخی ارزشمندی

1. Renaud, H. P. J.

2. P. 234.

۴. همان جا.

۳. پلسنر، 247.

برخوردار می باشد؛ چنان که خود او در بیان اهمیت آن گفته است:

این اثر حاضر، کتابی است که آن را صاعد در زمینه توسعه عمومی تاریخ علوم پدید آورده است.<sup>۱</sup>

بلاشر، مخصوصاً، در بخش مربوط به قوم یهود، برای تصحیح اسامی موجود در کتاب و مطالب دیگر می توانست، به ترجمه انگلیسی کاملی که از همین قسمت در ۸-۱۹۲۷، یعنی ۷ سال پیش از اینکه وی ترجمه فرانسوی خود را انتشار دهد، توسط فینکل<sup>۲</sup> صورت گرفته بود<sup>۳</sup>، مراجعه کند و یا اگر بدان دسترسی نداشته است، به کمک دائرةالمعارف قوم یهود<sup>۴</sup>، شکل صحیح بسیاری از این اعلام و کلمه های دیگر را می توانست به دست بیاورد.

#### نقد چاپ بوعلوان

بوعلوان در ۱۹۸۵ م اقدام به چاپ این کتاب کرده است. وی در مقدمه<sup>۵</sup>، روش تصحیح خود را تلفیقی از چهار نسخه ای که در اختیار داشته، ذکر کرده و افزوده است که: «هر چه را صحیح تشخیص بدهم، آن را در متن می آورم و بقیه را در پاورقی»؛ اما در عمل ثابت کرده است که قدرت وی در تشخیص صحیح بسیار ضعیف بوده و حتی در موارد زیادی به جای انتخاب اصلح، وی بی گفتگو افسد را برگزیده و از این راه متن را بسیار خراب و پر از اغلاطی کرده است که به شمّه ای از آنها ذیلاً اشاره می کنیم:

۱. بوعلوان از مقدمه گرفته تا پایان کتاب مرتکب خطاهای فاحشی شده و حتی ارجاعاتی را که در مقدمه به متن کتاب داده است، رقم صفحه هیچ کدام درست نیست و

1. P. 28.

2. Finkel, J.

۳. پلسنر، همان جا.

4. Jewish Encyclopaedia.

۵. ص ۷.

در حالی که کل کتاب بیش از ۲۱۶ صفحه ندارد، در میان آنها ارجاع به صفحه‌های ۲۳۹-۲۴۰ و امثال آن به چشم می‌خورد که واقعاً گمراه‌کننده و خنده‌دار است.<sup>۱</sup> البته ممکن است، کسی فکر کند که شاید این ارجاعها به چاپ دیگری مثل چاپ شیخو، قاهره و یا نجف باشد؛ نه به چاپ خود بوعلوان، اما به دو دلیل چنین احتمالی مردود است: یکی اینکه ارجاعهای مذکور با هیچ کدام از چاپهای کتاب التعریف بطبقات الأمم نمی‌خوانند، دوم اینکه خود بوعلوان در همان مقدمه بصراحت گفته است:

در هر ارجاعی به طبقات الأمم، که ذکر چاپ شیخو نکرده‌ایم، منظور همین متن تصحیح شده خودمان است.<sup>۲</sup>

۲. اشکال دیگری که در همان مقدمه چاپ بوعلوان به چشم می‌خورد، این است که وی بدون ذکر هیچ مأخذی، قاضی صاعد را از شاگردان: ابو محمد قاسم ابوالفتح بن محمد بن یوسف نامی می‌شمارد<sup>۳</sup> و سپس شرح حال این شخص را با استناد به بغیة الوعاة سیوطی<sup>۴</sup> و الأعلام زرکلی<sup>۵</sup>، چنین می‌آورد:

وی قاسم بن نصیر بن وقاص، معروف به ابن ابی الفتح متوفای (۳۳۸ ق / ۹۵۰ م)، شاعری اندلسی از اهل شذونه و خطیب اهل قلسانه<sup>۶</sup> و پیشنهادشان بود که در آخر عمر از دنیا کناره‌گیری کرد و دیوان شعری دارد که بیشتر آن در زمینه زهد است.

بوعلوان این شرح حال را نقل کرده ولیکن هیچ از خود نپرسیده است که قاضی صاعد که متولد ۴۲۰ ق است، چطور شاگردی کسی را کرده که در ۳۳۸ ق، یعنی، تقریباً در حدود یک قرن قبل از تولد او، فوت کرده است!؟

۳. ص ۱۲

۲. ص ۸

۱. نک: مقدمه، ۱۲-۳۱.

۵. ۱۸۶/۵

۴. ص ۱۲.

همچنین وی در همان مقدمه<sup>۱</sup> تاریخ زندگی بطلمیوس را از حدود ۹۰ پیش از میلاد تا ۱۶۸ بعد از میلاد تعیین کرده است، یعنی بر این اساس عمر وی را در حدود ۲۵۸ سال شمرده، که بدون شک خطایی فاحش است.

از اینها رسواتر، اشتباه بوعلوان در جایی است که قاضی صاعد از کتاب المؤلف فی أخبار مصر تألیف مورّخی به عنوان الوصیفی / الوصفی [ظ: المسبحی] مطالبی را در باره آرای قدمای مصریان نقل و آنها را نقد کرده است.<sup>۲</sup>

بوعلوان در توضیح و معرفی این الوصفی که قاضی صاعد از وی مطلب نقل کرده، با استناد به کشف الظنون حاجی خلیفه و معجم المؤلفین کحاله این شرح حال را برای وی آورده است:

الوصیفی: ابراهیم بن وصیف شاه متوقای ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م است که مورّخ بوده و کتاب: جواهر البحور و وقائع (عجائب) الدهور فی (و) أخبار الدیار المصریة و أخبار مدینة السوس، از اوست.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که بوعلوان، اساساً هیچ‌گونه درکی از زمان نداشته است؛ زیرا این الوصفی همان طور که خود وی هم ذکر کرده در ۵۹۹ق / ۱۲۰۳م، یعنی درست ۱۳۷ سال بعد از فوت قاضی صاعد (د: ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م) در گذشته است، بنابراین چطور امکان‌پذیر است که قاضی صاعد از مورّخی که یک قرن و نیم بعد از او زندگی سپری کرده است، مطلب نقل کرده باشد؟!

به علاوه کتاب المؤلف فی أخبار مصر، اگر نام اثر الوصفی بوده باشد، کجا؟ و کتاب جواهر البحور و وقائع (عجائب) الدهور فی (و) أخبار الدیار المصریة، و أخبار مدینة السوس، کجا؟!

همچنین بوعلوان در معرفی حسن بن الصبّاح مذکور در متن کتاب التعریف بطبقات

الأمم<sup>۱</sup> باز هم عدم درک زمانی خود را به نمایش گذاشته و او را با حسن بن صباح بن علی اسماعیلی مذهب (۴۲۸-۵۱۸ق / ۱۰۳۷-۱۱۲۴م) اشتباه گرفته و شرح حال وی را از الکامل ابن اثیر<sup>۲</sup> و صبح الأعشى تألیف قلقشندی<sup>۳</sup> و الأعلام زرکلی<sup>۴</sup> برای شخصیت مذکور در متن آورده است، که بدو هیچ ارتباطی ندارد و خطایی است فاحش. از اینها گذشته، وی در شرح زندگانی یحیی بن ابی منصور<sup>۵</sup> نیز همین امر را نشان داده و چنین گفته است:

یحیی بن ابی منصور فارسی، ابوعلی سردودمان آل منجم است که در میان موالی مأمون عباسی پرورش یافت و به فضل بن سهل پیوست که در احکام نجوم بر طبق نظر وی عمل می کرد. مأمون وی را برگزید و به اسلام آوردن تشویق کرد و از که زردشتی بود، به دست وی اسلام آورد. از جمله کتابهایش: الزیج الممتحن، و مقالة فی عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدینة السلام، است. وی در سال ۶۱۶ق / ۱۲۱۹م درگذشته است.

شگفتا! عصر مأمون عباسی کجا و سال ۶۱۶ق / ۱۲۱۹م کجا؟!!

طبیعی است تاریخی که بوعلوان برای فوت یحیی بن ابی منصور آن هم همراه با معادل میلادی، ذکر کرده، اشتباه است، اشتباه خود وی که به غلط آن را به ابن ندیم و قفطی هم اسناد داده است. در حالی که ابن ندیم که در الفهرست<sup>۶</sup> شرح حال یحیی بن ابی منصور را آورده است و نیز قفطی در أخبار الحکماء<sup>۷</sup>، هیچ کدام مرتکب چنین اشتباهی نشده اند؛ بلکه این اشتباه خود اوست و نشان دهنده این است که او چون هیچ درکی از کلیات تاریخ و از مفهوم زمان ندارد، برایش فرقی نمی کند که زمان مأمون عباسی و فضل بن سهل و یحیی بن ابی منصور را، یک باره، از سده سوم هجری بکند و در سده

۱. صص ۱۴۳-۱۴۴.  
 ۲. ذیل حوادث سال ۴۹۴ق به بعد.  
 ۳. ۱۲۱-۱۲۰/۱.  
 ۴. ۲۰۸/۲.  
 ۵. صص ۱۲۳.  
 ۶. نک: صص ۱۴۲، ۲۷۵.  
 ۷. نک: صص ۲۳۴.



هفتم قرار بدهد و یا بر عکس ابراهیم بن وصیف شاه را از سده ششم هجری بردارد و در سده‌های پیشتر از آن قرار دهد.<sup>۱</sup> اصلاً برای کسی که هیچ درکی از زمان ندارد، سده و هزاره و... چه تفاوتی با هم می‌توانند داشته باشند؟! اما وقتی تصحیح یک کتاب علمی-تاریخی مطرح می‌شود، در کنارش بحث صلاحیت تصحیح مطرح است و قطعاً کسی که درک زمانی نداشته باشد، هیچ صلاحیتی برای به انجام رسانیدن چنین کاری نخواهد داشت.

۳. اشکال اصولی دیگری که در چاپ بوعلوان وجود دارد، به عدم درک جغرافیایی او مربوط می‌شود که به طور مثال در این زمینه به مواردی اشاره می‌کنیم. یکی از این موارد، توضیح افتضاح آمیز وی در مورد واژه اطرار الشام<sup>۲</sup> است که به فتح اول، جمع مکسر طره و به معنای برجستگیها و حدود سرزمین شام می‌باشد و اصلاً یک اسم خاص جغرافیایی نیست. بوعلوان از آنجا که معنای آن را نفهمیده، نخست آن واژه را در متن کتاب به ضم اول ضوابط گذاری کرده و سپس در پاورقی با استناد به معجم البلدان یا قوت<sup>۳</sup> چنین توضیح داده است:

نام شهری استوار و ولایتی گسترده در سرآغاز مرزهای ترکان ماوراءالنهر، کناره رود سیحون، در نزدیک فاراب و برخی آن را، اترار می‌گویند.

همچنین وی در مورد «طبرستان» که در متن کتاب آمده،<sup>۴</sup> چنین توضیح داده است: طبر، در زبان فارسی: تبر / ابزار / است و ستان: درخت است. نیز وی در مورد «موقان» که در متن کتاب آمده،<sup>۵</sup> چنین گفته است:

آن شهری است در خراسان و از توابع توس. از آبادترین شهرهاست که مرقد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در آنجاست و در روزگار سلسله طاهریان دارالاماره خراسان

۱. نک: ص ۱۰۶.

۲. نک: ص ۱۲۳.

۳. ۲۱۸۱.

۴. ص ۳۴.

۵. ص ۳۵.

بوده است.<sup>۱</sup>

۴. چهارمین اشکال بنیادین موجود در چاپ بوعلوان به عدم درک علمی او مربوط می‌شود. از این رو، وی اصطلاحهای علمی را نفهمیده و در باب هر کدام توضیحی خواسته است بدهد، مرتکب اشتباه شده و به همین لحاظ در متن هم غلطهایی وارد ساخته که بعداً بدانها با تفصیلی بیشتر خواهیم پرداخت و اکنون فقط به مواردی از اشتباههای فاحش وی در این زمینه اشاره می‌کنیم؛ بدین ترتیب:

الف - بوعلوان از آنجا که اصطلاح نجومی الخمسة المتحيرة را که عبارتند از: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد<sup>۲</sup>، درک نکرده، آن را به الخمس المتميزة تبدیل کرده<sup>۳</sup> که نه در نسخه‌ها موجود است و نه صحیح است.

ب - همچنین وی نام کتاب الأدوية المفردة تألیف ابن الجزار را که در عین حال در حکم یک اصطلاح پزشکی و داروشناسی است، نفهمیده و آن را سرخودانه و بدون اینکه در نسخه‌های التعریف بطبقات الأمم چنین نسخه بدلی موجود باشد، به الأدوية المفيدة تبدیل کرده است.<sup>۴</sup>

ج - همچنین وی اصطلاح تعدید علوم را که به معنای تقسیم و دسته‌بندی علوم است، نفهمیده و آن را به صورت غلط تعدیل علوم تبدیل کرده است که متن را بی‌معنی ساخته<sup>۵</sup> و در جای دیگر اصطلاح آراء شاذة را نفهمیده و لذا آن را به ارشادات بدل و معنی عبارت قاضی صاعد را معکوس کرده است.<sup>۶</sup>

د - نیز وی چون متوجه اصطلاح علم الأنواء نشده، آن را به صورت علم الأنواع، با «عین» به جای «همزه» در آخر کلمه، در آورده است که هم اشتباه و هم برخلاف ضبط نسخه‌هاست.<sup>۷</sup>

۱. نک: ص ۳۵. ۲. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ۲۲۵. ۳. ص ۱۴۳. ۴. ص ۱۵۴. ۵. ص ۱۶۸. ۶. نک: ص ۱۹۷.

۷. نک: ص ۱۲۰.

هـ- بوعلوان در توضیح اصطلاح نجومی جوزهرات نیز مرتکب اشتباهی سخت شده و گفته است:

شاید آن: الهازرونات، باشد که مفردش: الهازروان، به معنای نگهدارنده و چرخاننده نیروهای اشیاست.

وی سپس برای تأیید نظر غلط خود، به مروج الذهب مسعودی<sup>۱</sup> ارجاع داده و از قول مصحح آن کتاب<sup>۲</sup>، در توضیح الهازروان چنین آورده است:

احتمال می‌رود که منظور مسعودی از الهازروان همان چیزی باشد که برهمنان آن را کلیت و قوم عرب سال سندهند می‌نامند و این سال معادل با ۴,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰ سال از سالهای دنیا می‌شود.

علاوه بر اینکه استنباط بوعلوان اشتباه بوده، در اینجا در نقل مطلب هم واژه کلبه<sup>۳</sup> = کلبه را به کلیه = کلیت تبدیل کرده است و آن هم از عدم درک اصطلاح نجومی مذکور نشأت گرفته.

کافی بود که بوعلوان برای دریافت و پی بردن به معنای صحیح اصطلاح جوزهرات به کتابی مانند: مفاتیح العلوم خوارزمی<sup>۴</sup> مثلاً مراجعه کند، تا معنای این اصطلاح را دریابد، که چنین گفته است:

الجوزهر، هو النقطتان اللتان تتقاطع عليهما الدائرتان من الأفلاك، تسميان العقدتين. و الجوزهر كلمة فارسية و هي كوزچهره، أي: صورة الجوز و قيل: كوی چهر، أي: صورة الكرة و الأول أصح و يسمى أيضاً التین و هذه صورته في الأصل و إحدى العقدتين تسمى الرأس و الأخرى الذنب و هذا في كل فلكين يتقاطعان فإذا أطلق له هذا الإسم،

۳. نک: مسعودی، ۸۶/۱.

۲. همان جا.

۱. ۸۶/۱.

۴. ص ۲۲۰.

عنی به جوزهر القمر خاصه و هذا الذی یثبت حسابہ فی التقویم.<sup>۱</sup>

۵. پنجمین مورد از اشکالهای موجود در چاپ بوعلوان از کتاب التعریف بطبقات الأمم، مجموعه اشتباههای وی‌اند، که از عدم شناخت وی نسبت به تاریخ علوم و از ناآشنایی او با نام کتابها و سرگذشتنامه‌ها و اعلام تاریخی و دانشمندان و رجال علم و نیز از عدم آشنایی وی با فرهنگ اسلامی منشأ گرفته است و در این مورد به خصوص اشتباههای وی بی‌شمارند، در اینجا فقط به ذکر کمی از آنها بسنده می‌کنیم:

#### الف - تحریف نامهای کتابها

۱. نام کتاب کليلة و دمنه را که در همه نسخه‌ها به همین ترتیب آمده و بسیار هم مشهور است، وی به شکل کتاب دمنه و کليلة آورده است<sup>۲</sup>؛
۲. نام کتاب شرح الثمرة تألیف احمد بن یوسف را که در نسخه‌ها وجود دارد، وی بی‌دلیل کلاً از متن انداخته است.<sup>۳</sup>
۳. نام کتاب السموم از تألیفات اسحاق بن عمران را نیز بر خلاف وجود آن در نسخه‌ها بی‌جهت از متن حذف کرده است.<sup>۴</sup>
۴. همچنین وی، نام کتاب المفروضات اقلیدس را که در همه نسخ نیز به همین شکل آمده و حتی خود بوعلوان هم برخی از آنها را در پاورقی ذکر کرده، بی‌دلیل به شکل مفلوط و بی‌معنی المعروضات در آورده است.<sup>۵</sup>
۵. او همچنین در گزینش نام کتابی هندی در موسیقی که در بیشتر نسخه‌ها به صورت النافر با «نون» آمده و صحیح به نظر می‌رسد، آن را به شکل الیافر با حرف «یاء» آورده، در حالی که از دو لحاظ ترجیح با شکل نخست است: یکی وجود النافر در بیشتر نسخه‌ها و دیگر اینکه در عربی اندلسی همین واژه وجود دارد و به شکل «النفیر» به معنای سازی بادی از قبیل: شیپور، است و به علاوه از زبان عربی مسلمانان اسپانیا به

۳. ص ۱۴۶.

۲. ص ۵۷.

۱. خوارزمی، همان جا.

۵. ص ۸۶.

۴. ص ۱۵۳.

شکل «النفیل»<sup>۱</sup> وارد زبان اسپانیولی شده و هنوز هم در آن سرزمین به همین معنی به کار می‌رود.<sup>۲</sup>

۶. نیز وی نام کتاب معروف ابن الجزار، موسوم به الأدوية المفردة را به شکلی نسنجیده و بر خلاف وجود آن در نسخه‌ها به الأدوية المفيدة تغییر داده است.<sup>۳</sup>

۷. همچنين بوعلوان در چاپ خود، نام کتابی را که مسیحیان اسپانیا در امر تداوی و طبابت تا پیش از زمان احمد بن ابا در روزگار محمد بن عبدالرحمن اوسط، بدان تکیه می‌کردند و حکم کناش یا مجموعه‌ای جامع را داشت و در اکثر نسخه‌ها بوضوح به صورت البریم آمده، چون این نام برایش نامفهوم و گنگ بوده، کار را از شیخو و بلاشر هم در گذرانیده و آن را یک‌باره به صورت الأبریشم در آورده<sup>۴</sup> که در هیچ یک از نسخه‌ها نیست و سپس خیلی راحت از کنار آن بدون هیچ‌گونه توضیحی گذر کرده است.<sup>۵</sup>

۸. نیز وی نام کتاب باری ارمیناس را به شکل غلط باری مانیاس در آورده است.<sup>۶</sup>

### ب - تحریف نامهای نویسندگان و مشهوران تاریخ

بوعلوان علاوه بر تحریفهای بسیاری که در مورد نامهای کتب در متن کتاب التعریف بطبقات الأمم روا شمرده، همین اشتباه را در مورد اسامی بزرگان و رجال علم و مشهوران سیاسی و تاریخی نیز مرتکب شده است که اندکی از آن انبوه را به طور مثال ذکر می‌کنیم.

۱. وی نام عبدالملک المروروذی را به صورت عبدالمروروذی؛ نام سند بن علی را به صورت سید بن علی<sup>۷</sup>؛ نام ذی‌الدینة<sup>۸</sup> را به صورت ابن ذی‌الدینة؛ ذی‌نواس را به صورت ابی‌نواس<sup>۹</sup>؛ محمد بن ابراهیم الفزاری را به شکل محمد بن الهیثم الفزاری<sup>۱۰</sup>؛

1. Anafil.

۲. نک: الخولی، ۲۰-۲۴؛ قس: التعریف بطبقات الأمم چاپ بوعلوان، ۵۷.

۳. نک: ص ۱۵۴. ۴. ص ۱۸۶. ۵. همان جا.

۶. نک: ص ۱۳۰. ۷. نک: ص ۱۴۶. ۸. ص ۱۴۷.

۹. ص ۱۴۸. ۱۰. ص ۱۵۰.

ماشاءالله اليهودی را به صورت ماشاءالله الهندی<sup>۱</sup>؛ اردشیر بن بابک را به صورت اردشیر بن بابل<sup>۲</sup>؛ ذومقراطیس را به شکل ذومقراطیس<sup>۳</sup>؛ افریقس را به صورت ابومعین<sup>۴</sup>؛ ابوبکر بن ابی عبس را به صورت ابوبکر بن ابی عیسی<sup>۵</sup>؛ ابومروان سلیمان بن عیسی بن علی الناشی را به شکل ابومروان محمد بن عبس بن الناشی در آورده، یعنی: هم سلیمان را به محمد و هم عیسی را به عبس تبدیل و هم علی را از نسبش حذف کرده است؛ و همچنین وی ابن وافد را به بن وافد تغییر داده است.<sup>۶</sup>

همچنین وی به جای عیسی بن احمد بن القاسم به غلط عیسی بن احمد العالم آورده است.<sup>۷</sup>

۲. نیز در ارتباط با همین غلط آوردن نامهای ناموران کیقباد را به نظر خود در پانویس، می خواهد تصحیح کند. پس آن را به نقل از مسعودی<sup>۸</sup>، به شکل کیقباوس در می آورد که نه تنها چنین اسمی در کتاب مسعودی به چشم نمی خورد،<sup>۹</sup> بلکه به نظر نمی رسد که در قوطی هیچ عطاری هم پیدا شود!

۳. همچنین وی در بسیاری از موارد، با انداختن حرف عطف از میان دو اسم خاص، آنها را با هم یکی کرده است؛ به طور مثال خرمیدس و ابوسندریوس را به خرمیدس ابوسندریوس تبدیل کرده.<sup>۱۰</sup>

۴. همچنین با بدخوانی متن نسخه‌ها، عبارتهای صحیح را به صورتی سراسر غلط در آورده و بسیاری از نامها را با هم در آمیخته است؛ چنان که به طور مثال این عبارت صحیح و موجود در همه نسخه‌ها را: «و من مشاهیر تلامید ابی القاسم أحمد بن عبدالله بن الصفار: ابن برغوث، والواسطی، و ابن شهر، و القرشی الأفتس المروانی، و ابن العطار»، به شکل تمام غلط و بی معنی ذیل در آورده است، بدین ترتیب: «و من

۱. ص ۶۱	۲. ص ۶۱	۳. ص ۸۲
۴. ص ۱۱۲	۵. ص ۱۶۶	۶. صص ۱۷۰، ۱۹۵
۷. ص ۱۸۰	۸. مروج الذهب، ۱/ ۲۲۴	۹. نک: مسعودی، همان جا
۱۰. ص ۸۷		

مشاهير تلاميذ أبي القاسم أحمد بن عبدالله بن الصفار بن برغوث و الواسطي و ابن شهر القرشي الأفسس المرواني و ابن العطار»<sup>۱</sup>

۵. همچنين وی در مورد أبو مسلم بن خلدون قرشي، صفت المعروف بالصلاح عند العلماء بإشبيلية را که در همه نسخه‌ها هست و صحيح می‌باشد، نتوانسته است درست بخواند؛ با اینکه در مقدمه کتاب اظهار داشته است که در کار قرائت نسخه‌ها، استادانی از دانشگاه امریکایی بیروت، همچون: دکتر احسان عباس، و دکتر اسعد ذبیان، و خانم دکتر و داد القاضي به وی کمک کرده‌اند؛ با این وصف وی آن را به شکل غلط و نامفهوم «المعروف بالصلاح بقية العلماء بإشبيلية» خوانده و در متن نیز آورده است.<sup>۲</sup>

۶. همچنين در مورد دیگری بر سر أبو مروان عبدالملک بن أحمد یک ضمير «هو» در آورده که در هیچ نسخه‌ای نیست و با این افزایش نابجا، این شخصیت را با أبو جعفر أحمد معروف به ابن الصفار، یکی گردانیده است.<sup>۳</sup>

۷. نیز عبارت صحيح موجود در نسخه‌ها را که بدین صورت است: «و من مشاهير اصحاب ابن برغوث: ابن الليث، و ابن حئی، و ابن الجلاب»، به عبارت غلط و ناموزون: «و من مشاهير أصحابه ابن برغوث ابن الليث و ابن الجلاب و ابن حئی» تبدیل کرده<sup>۴</sup> که هم مفاهیم را بر هم زده و هم نظمی را که قاضی صاعد در ساماندهی و رده‌بندی کتاب خود و طبقات رجال مذکور در آن، در سرتاسر کتابش، سخت بدان پای بند است، بر هم زده است.

۸. همچنين وی، وقتی که در قرائت نام دانشمند احکام نجومی: الأندرزغر، نتوانسته است راه به جایی ببرد، آن را در متن به شکل: الاندورعر و در نسخه بدلها به صورتهای: الاندرغرة، و الاندوز آورده است،<sup>۵</sup> در حالی که این نام در اصل اندرزگر فارسی است که به صورت الأندرزغر تعریب شده و در بسیاری از متون کهن تاریخ اسلام به شکل اسمی

۳. همان جا.

۲. ص ۱۷۵.

۱. ص ۱۷۳.

۵. ص ۱۱۰.

۴. ص ۱۷۶.

خاص، زیاد تکرار شده<sup>۱</sup> و در کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد هم واژه، الأندرزغر است که نام دانشمندی ایرانی و مؤلف کتاب المؤلف فی الموالید بوده است.

۹. بوعلوان نه که با حذف حرف عطف از میان اسمها، چند نفر را با هم یکی کرده، بلکه گاهی هم با افزودن یک واژه، مثل: «بن» در میان کنیه و اسم یک شخص، وی را به دو نفر تبدیل کرده است. چنان که به طور مثال، این بلا را به سر ثابت بن قره که کنیه اش ابوالحسن است آورده و او را به ابوالحسن بن ثابت بن قره دگرگون ساخته است.<sup>۲</sup>

۱۰. از همه خطا تر جایی است که جابر بن حیّان الصوفی متن کتاب را چون نشناخته، وی را همان جابر بن یزید جعفری کوفی (د: ۱۲۸ ق / ۷۴۶ م) به اشتباه معرفی کرده است.<sup>۳</sup>

### ج - اشکالهای ناشی از ناآشنایی بوعلوان با فرهنگ اسلامی

۱. یکی از اموری که در میان نویسندگان اسلامی و کاتبان و نسخه‌نویسان از قدیم معمول بوده و امروزه نیز هست، به حکم «کَلَّ امر ذی بال لم یبدأ بسم الله فهو أبتَر» شروع آثار با عبارت متبرک «بسم الله الرحمن الرحیم» است. خوشبختانه این امر معمول و متداول در فرهنگ کتاب‌نویسی اسلامی و در میان مسلمین در بسیاری از نسخه‌های کتاب التعریف بطبقات الأمم قاضی صاعد نیز رعایت شده است و اکثر آنها با تسمیه و تحمید آغاز شده‌اند؛ لیکن معلوم نیست، چرا بوعلوان، هم تسمیه و هم تحمید را از آغاز کتاب حذف کرده است و یا چرا اساساً کتاب را از مقدمه خود گرفته تا متن اصلی بدون اینها آغاز کرده است؟<sup>۴</sup>

در چاپ بوعلوان عدم وجود «بسم الله الرحمن الرحیم» در آغاز مقدمه مصحح و هم در آغاز متن اصلی کتاب التعریف بطبقات الأمم تألیف شخصیت اسلامی عظیمی، همچون: قاضی صاعد اندلسی، مخصوصاً با توجه به وجود آن در نسخه‌های خطی

۱. نک: طبری، تاریخ، ۳/۳۵۳، ۳۵۴، ۴۵۲، ابن اثیر، الكامل، ۲/۳۸۷.

۲. ص ۱۰۳.

۴. نک: صص ۵، ۲۳.

۳. ص ۱۵۲، پاورقی.



موجود، بسیار بر خلاف ذوق و کاملاً امری غیر معمول در میان مؤلفان مسلمان است.  
 ۲. در همین راستا، بوعلوان به علت عدم آشنایی با فرهنگ اسلامی، حدیث مشهور نبوی (ص): «زویت لی الأرض...» را مانند سلف خود، شیخو، به صورتی غلط و نامفهوم آورده است.<sup>۱</sup>

۳. شاید فاجعه آمیزترین اشتباههای موجود در چاپ بوعلوان، گزینش واژه‌های غلط و یا بیشتر اوقات ارتکاب غلطهای فاحش ادبی و صرفی و نحوی بوده باشد که این امر ضمن اینکه بی اطلاعی وی را در زمینه ادب می‌رساند، موجب وارد ساختن بزرگترین ضربه به متن کتاب التعريف بطبقات الأمم نیز گردیده است و این اشکالها چنان انبوه هستند که استقرای کامل آنها موجب دردسر می‌گردد؛ از این رو در این باب نیز اندکی از آن همه را به طور مثال یادآوری می‌کنیم.

#### – تحریفها و غلطهای لغوی در چاپ بوعلوان

بوعلوان از آنجا که روش نوشتاری و سبک بلاغی قاضی صاعد را نشناخته است، گاهی نیم سطر و یا یک سطر کامل بر متن کتاب، بر خلاف روش قاضی صاعد که بر پایه ایجاز استوار است، افزوده<sup>۲</sup> و موجب تکرار عبارتها شده که قاضی صاعد سخت از آن امر گریزان است و آنچه بوعلوان، در این موارد به تکرار آورده، در بیشتر نسخه‌ها هم وجود ندارد.

در عین حال گاهی هم عباراتی در حدود ۴-۵ سطر را از متن انداخته<sup>۳</sup> و یا آنها را به پاورقی منتقل کرده است.<sup>۴</sup>

همچنین وی با کاهش و افزایشهای سرخودانه و نابجا و با تغییر و تبدیلهای بی‌مورد، در بسیاری موارد کتاب را خراب و نامفهوم و یا در پاره‌ای جاها مفاهیم آن را معکوس کرده است؛ به طور مثال: در جایی<sup>۵</sup> بعد از تعبیر «و لا سبیل»، سرخودانه و

۱. ص ۱۲۶. ۲. صص ۵۴، ۱۵۹، ۹۴، ۲۰۱؛ قس: ص ۵۵.

۳. صص ۵۴، ۹۴، ۱۱۹، ۱۹۹. ۴. صص ۱۰۴-۱۰۵. ۵. ص ۱۳۹، سطر ۷.

بی آنکه در هیچ نسخه‌ای باشد «إلا به» را افزوده و در جایی دیگر<sup>۱</sup> به عوض «خالف فیه»، تعبیر غلط «فألف منه» را آورده که کاملاً مفهوم را خراب کرده است.

همچنین وی به جای: «بمائه»، تعبیر غلط «بما به» را آورده است<sup>۲</sup> و یا به جای: «ثقاتهم» که هم درست و هم موجود در نسخه‌هاست، «نفاتهم»<sup>۳</sup>؛ و به جای: «الشریفه»، «الشیعة»<sup>۴</sup>؛ و به جای: «الرومانیون»، «الروحانیون»<sup>۵</sup>؛ و به جای: «تعینی»، «تعین»<sup>۶</sup>؛ و به جای: «بذ»، «قبل»<sup>۷</sup>؛ و به جای: «خاصة»، «صاحبه»<sup>۸</sup>؛ و به جای: «اختصر»، «اختص»<sup>۹</sup>؛ و به جای: «محدوداً»، «مجرداً»؛ و به جای: «اصول»، «امور»<sup>۱۰</sup>؛ و به جای: «عول»، «عدل»<sup>۱۱</sup>؛ و به جای: «کعبه سنداد»، «کعبه شداد»<sup>۱۲</sup>؛ و به جای: «و تحمداً إلیهم»، «عمداً إلیهم»<sup>۱۳</sup>؛ و به جای: «إختیار»، «أخبار»، و به جای: «یبلغون»، «یلقون»؛ و به جای: «بحث»، «کتب»<sup>۱۴</sup>؛ و به جای: «لم یلق»، «لم یبق»<sup>۱۵</sup>؛ و به جای: «الجار و جدّة»، «و البحار و احدة»؛ و به جای: «فونکة»، «قونکة»؛ و به جای: «نافداً»، «ناقذاً»<sup>۱۶</sup>؛ و به جای: «أثیراً»، «أسیراً»؛ و به جای: «کردجات»، «کردخات»؛ و به جای: «دمثاً»، «دقیقاً»<sup>۱۷</sup>؛ و به جای: «فالكاتب»، «فالأمر»<sup>۱۸</sup>؛ و به جای: «شربون»، «شریون»؛ و به جای: «حظیاً»، «خطیباً»؛ و به جای: «عبر عمّا»، «غیرهما»؛ و... که اینها پاره‌ای از انتخابهای ناصحیح و یا غلطهای لغوی بوعلوان اند و اما غلطهای دستوری وی نیز بسیار انبوه‌اند، و به عنوان نمونه به چند مورد اکتفا می‌کنیم.

### – غلطهای دستوری در چاپ بوعلوان

بوعلوان نه صرف سرش می‌شود، نه نحو. در کار وی اصلاً سنجیدگی بی‌معنی

۱. ص ۱۴۱	۲. ص ۱۲۷	۳. صص ۹۵، ۱۱۲
۴. ص ۱۱۲	۵. ص ۱۰۰	۶. ص ۱۰۵
۷. ص ۱۳۸	۸. ص ۱۳۸	۹. ص ۱۰۹
۱۰. ص ۱۴۹	۱۱. ص ۱۳۲	۱۲. ص ۱۱۶
۱۳. ص ۷۵	۱۴. ص ۷۵	۱۵. ص ۱۹۲
۱۶. صص ۱۲۳، ۱۹۳، ۲۰۰	۱۷. ص ۱۹۹	۱۸. ص ۱۳۰

است. همچنان که قبلاً ملاحظه شد که اشخاص را از سده‌ای به سده یا چند سده بعد یا قبل، به جلو یا عقب می‌برد و یا به صورت دلبخواهی و بدون علت چند سطر را از کتاب حذف می‌کرد و یا بر آن چند سطر می‌افزود و یا لغتها را به صورتی که غلط‌تر از آن امکان ندارد، دگرگون می‌کرد و تغییرشان می‌داد، در اینجا هم زیر پا نهادن قواعد املائی، صرفی برای وی یک امر عادی است. در هم آمیختن مذکر و مؤنث، مفرد و مثنی و جمع و... کمترین اشتباههای دستوری بوعنوان هستند که فقط چند مثال از آنها را ذکر می‌کنیم. بوعنوان اصلاً به نسخه‌ها و تعبیرهای موجود در آنها هیچ کاری ندارد؛ بلکه وی همواره کار خود را به انجام می‌رساند، یعنی متن التعريف بطبقات الأمم را از غلطها و اشتباههای خود می‌آکند، به طور مثال:

«فی الأخذ عنه» را به «فی الأخذ علیه»<sup>۱</sup>؛ «فلم نجد» را به «فلم یجد»<sup>۲</sup>؛ «لم یعتقد» را به «لم نعتقد»<sup>۳</sup>؛ «کان تعلم» را به «کان یعلم»<sup>۴</sup>؛ «بما حضرهم» را به «بما حضره»<sup>۵</sup>؛ «ساعده حال» را به «ساعده حال»<sup>۶</sup>؛ «و یحتج علی ذلک» را به «و یحج من ذلک»<sup>۷</sup> تبدیل و در مواردی نیز کلماتی را اضافه یا حذف کرده که معنی را به طور کلی معکوس و یا خراب و عوض ساخته است مثل: حذف «خنوخ بن» بعد از «العبرانیون»<sup>۸</sup> و یا افزودن «لا» بعد از کلمه «ارسالا»<sup>۹</sup>.

### ضرورت تحقیق و تصحیح مجدد کتاب طبقات الأمم و روش کار پژوهش

بدین ترتیب دریافتیم که کلیه کارهایی که تا کنون در باب کتاب ارزشمند قاضی صاعد یعنی، کتاب التعريف بطبقات الأمم صورت پذیرفته‌اند، بیش از آنکه چهره حقیقی کتاب را نشان دهند، با غلط‌کاریها و اشتباههای خود، اثر مذکور را از سندیت و اعتبار انداخته‌اند و البته کار شیخو با همه کاستیها و کمبودهایش از لحاظ اصول و مبانی تحقیق

۱. ص ۱۷۸. ۲. ص ۸۰. ۳. ص ۱۱۷.  
 ۴. ص ۱۲۷. ۵. ص ۱۲۸. ۶. ص ۱۹۹.  
 ۷. ص ۱۷۵. ۸- (ص ۱۰۷ سطر دوم). ۹. ص ۷۵، سطر ۲.

نسبت به کار بوعلوان که تابع هیچ اصلی نیست، خیلی بیشتر قابل تحمل است و البته اگر شیخو هیچ کاری نمی‌کرد، بجز همین که برای اولین بار، نسخه‌ای از التعریف بطبقات الأمم را، هر چند مغلوپ، به چاپ رسانیده است، کارش در خور ستایش می‌بود؛ اما بوعلوان چنان این متن گرامی را تباه ساخته و این کاخ رفیع تاریخ جهانی علوم را ویران کرده است که هیچ نقطه مثبتی در آن باقی نگذاشته و با این کار در حقیقت نامه اعمال خود را سیاه کرده است.

بدین لحاظ هنگامی که استاد گرامی و دانشمند فرهیخته جناب آقای دکتر هادی عالم‌زاده - دام ظلّه - تحقیق در احوال و آثار قاضی صاعد اندلسی را مطرح کردند، پس از مروری در چاپهای مختلف به مغلوپ و نامطمئن بودن تمامی آنها پی بردم و برای دستیابی به آرای صحیح قاضی صاعد، دریافتم که نخست، بایسته و ضرور است که از متن کتاب وی، خود نسخه‌ای تصحیح شده پدید و فراهم آورم و بدین منظور تلاش اصلی تهیه و تدارک نسخه‌های خطی موجود کتاب در کتابخانه‌های مختلف جهان را مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به عهده گرفت و علاوه بر نسخی که بدین طریق در اختیار درآمد، از مطالبی هم که در خلال قرون و اعصار، مورخان بزرگ اسلامی و دیگر دانشمندان و کتاب‌شناسان، همچون قفطی، ابن ابر اصیبه، ابن سعید اندلسی، ابن العبری، مقری، حاجی خلیفه و... در آثار خود از کتاب التعریف بطبقات الأمم به شکل‌های مستقیم یا غیر مستقیم، صریح یا اشاری و تلویحی نقل کرده بودند، استفاده شد و جمیع نسخه‌ها و کتب مورد استفاده در تصحیح متن با حروف الفبا رمزگذاری گردید و شرح هر یک از آن رمزها و معرفی هر نسخه یا کتاب مربوط به هر رمز در تحت عنوان «کشاف الرموز» آورده شد.

روش تصحیح متن بر پایه بازخوانی همزمان تمامی نسخه‌ها در بازیابی و تصحیح هر عبارت بوده است و هر کلمه در هر عبارت که صحیح تشخیص داده شده برای بازسازی متن برگزیده شده و کلمه‌های دیگر که وجودشان در متن ارجحیت نداشته، همه به صورت نسخه بدل در پاورقی آورده شده‌اند.

بدین گونه بود که این کتاب به ترتیبی که تقدیم می شود، سامان یافت. در خاتمه از: استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر هادی عالمزاده که کار پژوهش را پیوسته هدایت کردند و نیز از سرپرست علمی و سر ویراستار مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی جناب آقای سید کاظم موسوی بجنوردی - دام ظلّه - که به فراهم سازی نسخه های خطی و تأمین منابع و مآخذ لازم عنایت ورزیدند، و همچنین از فاضل گرامی جناب آقای اکبر ایرانی، مسؤول محترم دفتر نشر میراث مکتوب که پیگیرانه امر چاپ کتاب را سامان دادند، بی نهایت سپاسگزارم.

تهران، پاییز ۱۳۷۴ شمسی

غلامرضا جمشیدنژاد اول

الصفحة الاخيرة لكتاب « التعريف بطبقات الامم » من النسخة المحفوظة بمكتبة  
باريس الوطنية برقم ( Arabe 6735 )

(Arabe 6735)

كتاب تاريخ الامم لدب القيسر صاعد بن محمد بن

صاعد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد بن

عشاق ابن ريثق العلبي

ولد بالمرية من ساحل الاندلس سنة عشرين وارب

ماية وتوفي رحمه الله بمدينة طليطلة

وهو القاضى برباط سنة

اثنى وستين واربعمائة

٢٢

صفحة العنوان من النسخة المحفوظة بمكتبة باريس الوطنية المرقمة برقم (Arabe 6735)

والملاحظ أن فيها سمى كتاب « التعريف بطبقات الامم » باسم: « كتاب تاريخ الامم ».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على  
 نبينا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين قال ابو القاسم  
 هاشم بن احمد بن هاشم اعلم ان جميع الناس في  
 مشارق الارض ومغاربها وجنوبها وشمالها  
 من كانوا نوعاً واحداً فانهم يميزون بثلاثة  
 اشياء وزعم من عني باخبار الامم وبمحت من  
 سير الاجيال ونخص عن طبقات القرون ان  
 الناس كانوا في سالف الدهور قبل تشعب  
 القبائل واقتراق اللغات سبع امم فالاجلة الاولى  
 الفرس

الصفحة الاولى لكتاب « التعريف بطبقات الامم » من النسخة المحفوظة بمكتبة

باريس الوطنية برقم ( Arabe 6735 )

في هذه الصفحة تنتهي نسخة مكتبة باريس الوطنية و قد امتزجت من العلامة التي وضعناها،  
اي : ( ... لطلب ) [ القتل ... ) بنسخة من كتاب مفاتيح العلوم للخوارزمي.

بيريانا وتفرقوا في اقطارها سدر مدرس فليس  
في سمور الارض مملكة الديو فيل منهم في  
شارق الارض ومفاربها وجنوبها وشمالها  
الامالكان من جزيرة العرب فان عمر بن هو  
الخطاب رضي الله عنه اجلا هم عنرا لاصر  
النبى صلى الله عليه وسلم بذلك لا يتبين  
زمان بارضا العرب فلا تفرقوا في البلاد وولغوا  
الادم تحركت هم قليل منهم لطلب [ القتل دون  
القاتل او يرونه والعقل هو هذه الدينة  
العزة ديه الجحير وكعند اقامة القاملان  
يوجد قتل بين ظهراني قوم يملضوا خمسين  
بيناً للرعين انهم لم يقتلوه ونسقط الدينة  
عنهم ويملضوا المدعون فيستحقون الدينة الله



بسم الله الرحمن الرحيم ورفعت  
 الفخر ابو العزم جاعد بن احمد بن جاعد  
 الازدي سر رحمة الله عليه ان جميع الناس  
 في مشارق الارض ومغاربها وفيها وسماها  
 وان كانوا نوعا واحدا فانهم يتميزون بثلاثة اشياء  
 الاطلاق والصورة واللغات ويطبق من عجم  
 باخبار الامم وكهنت عن سير الاحبار ونقص  
 عن طبقات النفوس ان اناس كانوا في سالف  
 الدهور وقبل نشوب القبائل واقراق اللغات  
 سبع امم زارة الاول العوس وكانت  
 مساكنهم وسط المعمور وحدثها ثم اجبل  
 الذي في شمال العراق المختل بعقبه حلوان  
 المدن في الكاهات وانكرج وادي بنور  
 وهدان وشم وغانستان وغيرها الى بلاد  
 اريسنه واسب الابواب المختل بحر

لما

الصفحة الاولى لكتاب « التعريف بطبقات الامم » من نسخة « ج » المحفوظة

في المتحف البريطاني برقم ( 1010 )

فتبع توفي سنة ثمان واربعين واربع مائة  
سنة ما حضر في حفظه في نسبه عليه السلام  
والتعريف بنسبه في النعم واجبا لهم

مما في التعريف

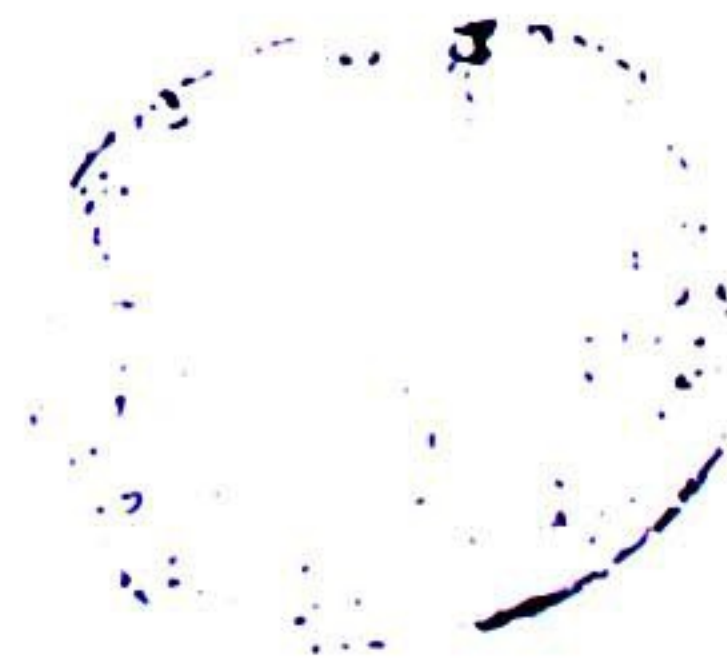
مطبوعات الامم واكتفائه

وهو من عمل

سيد محمد

لا يبرهنه

بكم



الصفحة الاخيرة لكتاب « التعريف بطبقات الامم » من نسخة « ج » المحفوظة

في المتحف البريطاني برقم ( 1010 )



## كشّاف رموز التحقيق

- «أ»: نسخة المتحف البريطاني برقم (25737).
- «ب»: نسخة المتحف البريطاني برقم (6020).
- «ج»: نسخة المتحف البريطاني برقم (1010).
- «د»: نسخة مكتبة شستريتي (Chester Beatty Library) في دبلن برقم (3950).
- «س»: نسخة مكتبة عاشر افندى في اسطنبول برقم (668).
- «ش»: رواية الأب لويس شيخو لكتاب، التعريف بطبقات الأمم، المطبوع سنة ١٩١٢م، في المطبعة الكاثوليكية للأباء اليسوعيين، في بيروت.
- «ص»: رواية موفّق الدّين أبى العباس أحمد بن قاسم بن أبى أصيبعة (٦٠٠-٦٦٨ق / ١٢٠٤-١٢٧٠م) عن كتاب التعريف بطبقات الامم، في كتابه عيون الأنباء في طبقات الأطباء، المطبوع في بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٦٤م.
- «ع»: رواية و تحقيق حياة بوعلوان لكتاب التعريف بطبقات الأمم، المطبوع في بيروت، دار الطليعة للطباعة والنشر، ١٩٨٥م.
- «ق»: رواية جمال الدين أبى الحسن على القفطى (٥٦٨-٦٤٦ق / ١١٧٣-١٢٤٨م) عن كتاب التعريف بطبقات الأمم، في كتابه تاريخ الحكماء المطبوع ببغداد، مكتبة المثني، لا. ت.
- «ك»: نسخة مكتبة كوبريلى (Koprulu) في تركيا برقم (1105).

«ل»: نسخة مكتبة المتحف البريطاني برقم (1622).

«م»: نسخة المكتبة الوطنية في باريس برقم (6735).

«ن»: رواية على بن موسى بن سعيد المغربي (٦١٠-٦٨٥ق/

١٢١٤-١٢٨٤م) عن كتاب التعريف بطبقات الأمم في كتابه نشوة الطرب

في تاريخ جاهلية العرب بتحقيق الدكتور نصرت عبدالرحمن، مكتبة

الأقصى، عمان، الأردن، ١٩٨٤م؛ و النسخة المخطوطة الموجودة منه، في

مكتبة مركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى بطهران.

«ي»: نسخة المكتبة الشرقية في جامعة القديس يوسف في بيروت برقم

(158).

«-...»: الكلمة أو العبارة التي تذكر بعد هذه العلامة في التعليقات، ليست

موجودة في النسخة أو النسخ المذكورة قبلها.

«+...»: الكلمة أو العبارة التي تذكر بعد هذه العلامة، موجودة إضافة على

النص، في النسخة أو النسخ المذكورة قبلها.<sup>٤</sup>

«[...]: الإضافات التي هي من عند المحقق للتصحيح و التكميل و التوضيح

للنص، أو للكلمة أو العبارة المنقولة عن النسخ الأخرى في التعليقات،

تذكر دائماً بين هاتين المعقوفتين.

## التعريف بطبقات الأمم

العلامة القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد الأندلسي  
(٤٢٠-٤٦٢ ق / ١٠٢٩-١٠٧٠ م)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
رَبِّ يَسَّرْ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد  
و على آله و صحبه أجمعين

قال القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد<sup>٢</sup>: إعلم أن جميع الناس في مشارق  
الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها، و إن كانوا نوعاً واحداً، فإنهم يتميرون<sup>٣</sup> بثلاثة أشياء:  
بالأخلاق و الصور و اللغات.<sup>٤</sup>

[الباب الأول: الأمم القديمة]<sup>٥</sup>

و زعم من عنى<sup>٦</sup> بأخبار الأمم، و بحث في سير<sup>٧</sup> الأجيال<sup>٨</sup>، و فحص<sup>٩</sup> عن طبقات

١. ب [قبل البسملة]: + تعليقات من كتاب التعريف بطبقات الأمم تأليف القاضي أبي القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد  
الأندلسي و كان صاحب قضاء مدينة طليطلة رحمه الله ج: + هذا كتاب طبقات الأمم من تأليف صاعد عليه رحمه  
الله ل: + هذا كتاب طبقات الأمم من تأليف صاعد عليه الرحمة م: كتاب تاريخ الأمم لأبي القاسم صاعد بن أحمد بن  
صاعد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد بن عثمان بن وثيق الثعلبي ولد بالمريّة من ساحل الأندلس سنة عشرين و  
أربع مائة و توفى رحمه الله بمدينة طليطلة و هو القاضي بها في شوال سنة اثنين و ستين و أربع مائة  
٢. ب: + الأندلسي رضى الله عنه ج: + رحمه الله م: - القاضي [و عبارة التعميد جئت في هذه النسخة فقط]  
٣. ج، ل: متميرون.  
٤. ش [في الحاشية]: + و زد عليها رابعاً الأديان م: - بالأخلاق و الصور و اللغات  
٥. [ما بين المعقوفتين عن المحقق و ليس من متن الكتاب]  
٦. ج، ل: و زعم ابن يحيى  
٧. ش: سائر م: و بحث عن  
٨. ج، ل: الأخبار  
٩. أ: و محض



القرون: أن الناس كانوا في سالف الدهور و قبل تشعب القبائل<sup>١</sup> و افتراق اللغات سبع أمم:<sup>٢</sup>

فالأمة الأولى: الفرس و كانت مساكنها<sup>٤</sup> في وسط<sup>٥</sup> المعمور و حد بلادها من الجبل الذي في شمال العراق، و المتصل بعقبة حلوان، الذي فيه الماهان<sup>٦</sup>، و الكرج<sup>٧</sup>، و الدينور<sup>٨</sup>، و همذان، و قم، و قاشان، و غيرها، إلى بلاد<sup>٩</sup> أرمينية و الباب و الأبواب المتصل ببحر الخزر<sup>١٠</sup>، إلى بلاد آذربيجان، و طبرستان<sup>١١</sup>، و موقان<sup>١٢</sup>، و البيلقان، و الران<sup>١٣</sup>، و الشابران<sup>١٤</sup>، و الري، و الطالقان، و جرجان، إلى بلاد خراسان كنيسابور، و المروين<sup>١٥</sup>، و سرخس، و هراة<sup>١٦</sup>، و خوارزم، و بلخ، و بخارا، و سمرقند، و فرغانة، و الشاش<sup>١٧</sup>، و غيرها من بلاد خراسان، إلى بلاد سجستان، و كرمان، و فارس، و الأهواز، و أصبهان<sup>١٨</sup>، و ما اتصل بكل هذه البلاد<sup>١٩</sup>. كانت مملكتها<sup>٢٠</sup> واحدة، ملكها واحد، و لسانها واحد، فارسي. إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات، و يجتمعون في عدد الحروف و صورة تأليفها، و لا يخرجهم<sup>٢١</sup> اختلافهم بعد ذلك في سائر الأشياء من تلك اللغة، كالفهلوية، و الدرية<sup>٢٢</sup>،

١. ب: و اختلاف.

٢. ج: مساكنهم.

٣. ك: الكابات. م: المتصل.

٤. س: الأمم. م: في سالف الدهور قبل.

٥. المسعودي، التبيه و الإشراف، ص ٧٧ و ما بعدها.

٦. س: - في وسط. ش: في الوسط.

٧. م: و الكرخ.

٨. ب: [«الدينور»، تركت مهملة].

٩. ش: من البلاد إلى. م: و همذان و قفقاسان و غيرهم إلى بلاد.

١٠. ب: ببحر آذربيجان. ش: ببحر آذربيجان.

١١. س: طبرستان. م: إلى بلاد آذربيجان و طبرستان.

١٢. اب: و بوقان. ج: و توقان. د: [الكلمة مطموسة]. ش: و مولتان. م: و موقار.

١٣. ش: أرزن. س: و الوان. ك: و ابدان. ل: واران. م: و البيلقان و الوان.

١٤. ب: و مروين. ش: كنيشابور و المرو.

١٥. ج: و السابران. ك: و السامران. م: و السايثران.

١٦. س: و سرسرس و هواه. م: و سرجس و هراة.

١٧. ب: و إصفهان.

١٨. اب، س، ك، ل: و ما اتصل بذلك كل هذه البلاد. ش: و ما اتصل بها كل هذه البلاد.

١٩. ك: كانت مملكة واحدة.

٢٠. ب: و مخرجهم. ش: و يخرجهم.

٢١. ج: و الدرية. ش: و الزرية.

و غيرهما من لغات الفرس<sup>١</sup>.

و الأمة الثانية: الكلدانيون، و هم السريانيون، و البابليون. و كانوا شعوباً<sup>٢</sup>، منهم: الكرثانيون، و الآثوريون، و الأرمنيون<sup>٣</sup>، و الجرامقة، و هم أهل الموصل، و النبط، و هم أهل سواد العراق. و كانت بلادهم في وسط المعمور أيضاً، و هي العراق، و الجزيرة التي ما بين دجلة و الفرات المعروفة بديار ربيعة و مضر، و الشام، و جزيرة العرب اليوم التي<sup>٤</sup> هي الحجاز، و نجد، و تهامة، و الغور، و اليمن كلها ما بين زبيد إلى صنعاء و عدن و العروض و الشحر و حضرموت و عمان و غيرها<sup>٥</sup> من بلاد العرب. كانت البلاد كلها<sup>٦</sup> مملكة واحدة<sup>٧</sup>، ملكها واحد، و لسانها واحد، سرياني، و هو اللسان القديم، لسان آدم<sup>٨</sup>، و إدريس، و نوح، و إبراهيم، و لوط<sup>٩</sup>، و غيرهم. ثم تفرعت اللغة<sup>١٠</sup> العبرانية و العربية من اللغة السريانية. فغلب العبرانيون، و هم بنو إسرائيل، على الشام فسكنوها، و غلبت العرب على البلد المعروف بجزيرة العرب المتقدم ذكرها، و على الجزيرة<sup>١١</sup> المعروفة بديار<sup>١٢</sup> ربيعة و مضر، فسكنوا جميع ذلك. و انكشمت<sup>١٣</sup> بقية السريانيين إلى العراق و كانت دار مملكتهم العظمى<sup>١٤</sup> مدينة كلواذا<sup>١٥</sup>.

و الأمة الثالثة: اليونانيون، و الروم، و الأفرنجة<sup>١٦</sup>، و الجلالقة، و برجان<sup>١٧</sup>، و الصقالبة،

١. ج: فارس. ش: و غيرها من لغات فارسون. م: و غيرها من لغات الفرس.

٢. ا، ب، س: شعباً.

٣. اب: الكتانيون و الاتوريون. ج: الكونانيون و الانوريون. س: الكنانيون و الامورمون و الارمانون ك ل الكونانيون و

الاشوريون و الارمانيون. ٤. ش، ك: - اليوم. ش: التي بين الحجاز.

٥. ع، م: و غير ذلك، [و هو غلط، لأن مرجع الضمير مؤنث].

٦. س، ش، ك: - كلها. م: كانت هذه البلاد كلها.

٧. ش: و كانت هذه البلاد واحدة. س: و ملكها.

٨. ش: + عليه السلام

٩. د، م: المقدم المذكور

١٠. د، س، ل: هذه اللغة.

١١. ا، ب: و المعروف بديار ربيعة. ج: و على الجزيرة التي هي ديار ربيعة. س: - و على الجزيرة ك: المتقدم ذكرها التي إلى

١٢. ش، م: + منها

١٣. ج، م: و انكشمت

١٤. د، م: - و الجلالقة معمور الأرض

١٥. ا، س: كلواذا. ب: كلوادا. ج، ش: كلوادى. ك: كلوادا. م: كلوايا

١٧. ش: و البرجان.

والروس، والبرغرا<sup>١</sup>، واللان، وغيرهم من الأمم التي حوالى بحر نيپش<sup>٢</sup>، وبحيرة مايطس<sup>٣</sup> وغيرها من المواضع التي فى الربع الغربى الشمالى<sup>٤</sup> من معمور الأرض، كانت مملكتهم واحدة و لغتهم واحدة.

والأمة الرابعة: القبط، وهم أهل مصر و أهل الجنوب، وهم أصناف السودان من الحبشة، والنوبة، والزنج، وغيرهم، و أهل المغرب<sup>٥</sup>، وهم البرابر، و من اتصل بهم إلى بحر اقيانس المغربى<sup>٦</sup> المحيط، لغتهم واحدة و ملكهم واحد.

والأمة الخامسة: أجناس الترك، من الكرلوك، و كيماك، و الطفرغز<sup>٧</sup>، والخزر و السرير، و جيلان، و جرزان<sup>٨</sup>، و طلسان<sup>٩</sup>، و كشك<sup>١٠</sup>، و برطاس، كانت<sup>١١</sup> لغتهم واحدة، و مملكتهم واحدة.

والأمة السادسة: الهند و السند<sup>١٢</sup>، و من اتصل بهم<sup>١٣</sup>. لغتهم واحدة، و ملكهم واحد.

والأمة السابعة: الصين<sup>١٤</sup> و من اتصل بهم من سكان بلاد عامورين يافث بن نوح. مملكتهم واحدة، و لغتهم واحدة.

فهذه الأمم السبعة كانت محيطة بجميع البشر. و كانوا جميعاً صابئة: يعبدون الأصنام تمثيلاً بالجواهر العلوية، والأشخاص الفلكية، من الكواكب السبعة وغيرها. ثم افتقرت<sup>١٥</sup> هذه الأمم السبعة، و تشعبت لغاتهم، و تباينت أديانهم.

١.٢. ب: نيپش.

١.١. ا: والبرغز. ب: ع: والبرغز. ج: والبوعر.

١.٣. ب: مانطس. ج: مايطش. ١.٤. ب: المغربى الشمالى. ج: الغربى الشمالى. ش: الغربى والشمال.

٥. ش: من أهل المغرب. م: و أهل المغرب و هم البرابى.

٦. ب: الغربى. ج: ك: بحر قابس الغربى. ش: بحر أقنابس الغربى.

٧. ب: من الخرلنخية. ا: و كماك و الطفرغز. س: ك، ل: من الجرلجية و كيماك. ش: م: من الجريجية.

٨. ب، ج: - و توران. ش: ع: و خوزان. ي: و طوران، [و قرأ شيخو هذه الكلمة «حوران»، والصحيح ما أثبتناه]. م: و كوزان.

٩. ب: طيلشان. د: ش: طيلسان. م: و جلسان. ١٠. ج، س: و كسل. م: و كنسك.

١١. س: و كانت. ١٢. ب، ج، م: السند و الهند و البند. د: السند و البند. س: السند و السرو.

١٣. ب: و ما اتصل بهم. ١٤. م: الصابئة. ١٥. اب: افترقوا.

## [ الباب الثاني: إختلاف الأمم و طبقاتها بالأشغال ]

قال<sup>١</sup> صاعد: و وجدنا<sup>٢</sup> هذه الأمم على كثرة فرقههم و تخالف<sup>٣</sup> مذاهبهم طبقتين:  
 فطبقة عنيت بالعلم، فظهرت منها ضروب<sup>٤</sup> العلوم، و صدرت<sup>٥</sup> عنها فنون المعارف<sup>٦</sup>.  
 و طبقة لم تعن بالعلم عناية يستحقّ منها اسمه و تعدّ بها من أهله<sup>٧</sup>، فلم ينقل عنها فائدة  
 حكمة<sup>٨</sup> و لا دؤن<sup>٩</sup> لها نتيجة فكرة.

فأما<sup>١٠</sup> الطبقة التي عنيت بالعلوم فثمانى<sup>١١</sup> أمم<sup>١٢</sup>:

الهند، و الفرس<sup>١٣</sup>، و الكلدانيون<sup>١٤</sup>، و اليونانيون، و الروم، و أهل مصر، و العرب،  
 و العبرانيون.

و أما الطبقة التي لم تعن بالعلوم<sup>١٥</sup> فهي بقية الأمم، بعد من ذكرنا، كالصين<sup>١٦</sup> و يأجوج  
 و مأجوج، و الترك، و برطاس، و السرير، و الخزر<sup>١٧</sup>، و جيلان<sup>١٨</sup>، و طلسان<sup>١٩</sup>، و موقان<sup>٢٠</sup>،  
 و كشك<sup>٢١</sup>، و اللان، و الصقالبة، و البرغر<sup>٢٢</sup>، و الروس، و برجان، و البرابر<sup>٢٣</sup>، و أصناف  
 السودان، من الحبشة، و النوبة، و الزنج، و غانة، و غيرهم.

- |   |   |                               |
|---|---|-------------------------------|
| ١. ا، ب: + القاضي.  | ٢. ع، م: وجدنا.                                       | ٣. ج، ل: و إختلاف ك و خلال    |
| ٤. ك: صروف. م: منه ضروب.                                    | ٥. ا، ب، ج، ل: و سارت. س، ي: و صارت                   |                               |
| ٦. س: ضروب العلوم.  | ٧. ا، ب: - و تعدبها من أهله ل من أهل - ي بعد من امثله |                               |
| ٨. ا: فلم تنقل عنها حكمة. م: فلم ينقل عنها فائدة حكمة       | ٩. د، ك، ل، ي: و لا روي د فهي أمم                     |                               |
| ١٠. ا، ب: أما. ع: و أما.                                    | ١١. ي: فثمانية  | ١٢. ج: أمم منهم               |
| ١٣. د: - الهند و الفرس. م: الهند و السند.                   |   |                               |
| ١٤. ي: و اللكدانيون و العبرانيون و اليونانيون.              |   | ١٥. د، م: بالعلم              |
| ١٦. س، ك، ل: من الصين.                                      | ١٧. ي: و الجزر.                                       | ١٨. م: و حيلان ي و حوران      |
| ١٩. ا، ب، ج: و طيلشان. د، م: و طيلسان. ي: - و طلسان         |   | ٢٠. ج، ك: و برفان ي - و موقان |
| ٢١. ج: و كسل. د، ك، ي: و كشل. م: و كنسل.                    |   |                               |
| ٢٢. ا، ب، ع: و البرغر. ج: و البرغر. ش: و البرغر (و البلغر). |   | ٢٣. ك، ل: و البربر            |

## [ الباب الثالث: الأمم التي لم تعن بالعلوم ]

و أنه<sup>١</sup> هذه الأمم التي لم تعن بالعلوم: الصين والترك.  
فأما الصين فأكثر الأمم عدداً، وأفخمها مملكة، وأوسعها داراً، و مساكنهم بمشارك<sup>٢</sup>  
الأرض<sup>٣</sup> المعمور، ما بين خط معدّل النهار إلى أقصى الأقاليم<sup>٤</sup> السبعة في الشمال. و  
حظهم من المعرفة التي<sup>٥</sup> بدؤوا فيها سائر الأمم<sup>٦</sup>: إتقان الصنائع العملية، وإحكام المهن  
التصويرية<sup>٧</sup>. فهم أصبر الناس على مطاولة التعب، و تجويد<sup>٨</sup> الأعمال، و مقاساة<sup>٩</sup> النصب  
في تحسين<sup>١٠</sup> الصنائع.

و أما الترك فأمة كثيرة العدد أيضاً، فخمة المملكة. و مساكنهم<sup>١١</sup> ما بين مشارق  
خراسان من مملكة الإسلام، و بين مغارب الصين، و شمال الهند إلى أقصى المعمور في  
الشمال<sup>١٢</sup>. و فضيلتهم<sup>١٣</sup> التي برعوا فيها و أحرزوا<sup>١٤</sup> فضلها<sup>١٥</sup>، معاناة الحروب و معالجة  
آلاتها، فهم أحذق الناس بالفروسية و الثقافة<sup>١٦</sup>، و أبصرهم بالطعن و الضرب و الرماية.  
و أما سائر هذه الطبقة التي لم تعن بالعلوم، فهم أشبه بالبهائم منهم بالناس، لأن من  
كان منهم موغلاً في بلاد الشمال ما بين آخر الأقاليم السبعة<sup>١٧</sup> إلى نهاية المعمور في

١. د: والله. ش: و أنسب. م: و بقية هذه من الأمم.

٢. ش: بأقصى المشارق. م: محيطة بمشارك.

٣. ش: الأرض.

٤. ب: أقاليم. ٥. ش: التي. م: التي بدؤا.

٦. د: سائر العلوم أعمال الأمم. ش: مناجد الأمم. م: سائر العلوية أعمال الأمم.

٧. ي: التصويرية. ٨. د، م: في تجويد.

٩. ج: و نعاياة. م: و مقاسات.

١٠. ا، ب: تحصين. ا: [صححت إملاء الكلمة في الهامش].

١١. د: ما بين ... الإسلام. ع: بين مشارب خراسان. م: ما بين ... الإسلام و بين.

١٢. ي: المعمور الشمالي. ١٣. م: فضيلتهم. ي: فضيلتهم.

١٤. ا، ب، ج، س، ك، ل: و أخذوا.

١٥. ا، ب: حصلها. ش: خصلتها. م: حصلها.

١٦. ج: و النفاقة. م: الحروب ... منهم بالناس.

١٧. ي: السبعة التي هي نهاية.

الشمال، فإفراط بعد الشمس<sup>١</sup> عن مسامتة رؤوسهم، برّد هواءهم<sup>٢</sup> وكثّف جوهم، فصارت لذلك أمزجتهم باردة، وأخلاقهم<sup>٣</sup> فجّة، فعظمت أبدانهم، وابتيخت ألوانهم، وانسدلت<sup>٤</sup> شعورهم، فعدموا بهذا دقة الأفهام و ثقوب<sup>٥</sup> الخواطر، و غلب عليهم الجهل والبلادة، و فشا فيهم العمى والغباوة<sup>٦</sup>، كالصقالبة، والبرغز<sup>٧</sup>، و من اتصل بهم. و من كان منهم<sup>٨</sup> ساكناً قريباً من خطّ معدّل النهار و خلفه<sup>٩</sup> إلى نهاية المعمور في الجنوب، فطول<sup>١٠</sup> مقاربة الشمس لسمت<sup>١١</sup> رؤوسهم أسخن هواءهم، و سخن<sup>١٢</sup> جوهم، فصارت لذلك أمزجتهم حارّة و أخلاقهم<sup>١٣</sup> محترقة<sup>١٤</sup>، فاسودّت ألوانهم و تغلغلت<sup>١٥</sup> شعورهم، فعدموا بهذا<sup>١٦</sup> رجاحة<sup>١٧</sup> الأحلام<sup>١٨</sup>، و ثبوت البصائر، و غلب عليهم الطيش و فشا فيهم النوك<sup>١٩</sup> والجهل، مثل<sup>٢٠</sup> من كان من السودان ساكناً بأقصى بلاد الحبشة،<sup>٢١</sup> والنوبة، والزنج، و غيرها.

و أمّا الجلالقة، والبرابر<sup>٢٢</sup> و سائر<sup>٢٣</sup> سكّان أكناف المغرب<sup>٢٤</sup> من هذه الطبقة، فأمم خصّها<sup>٢٥</sup> الله، عزّ و جلّ،<sup>٢٦</sup> بالطغيان والجهل<sup>٢٧</sup> و عمّها<sup>٢٨</sup> بالعدوان والظلم؛ على أنّهم لم يوغلوا في الشمال فتلحقهم آفة البلاد<sup>٢٩</sup> و لا تمكّنوا<sup>٣٠</sup> في الجنوب، فتفضى<sup>٣١</sup> إليهم

١. ج. ل: إفراط الشمس بعد الشمس.  
 ٢. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: هواءهم حلف جوهم.  
 ٣. ش: و أخلاطهم.  
 ٤. ب: واستدلت. م: واستسبلت.  
 ٥. د: و نفوذ. م: و تغور.  
 ٦. ش: العمى و الغباوة. م: و قسى فيهم العمى و العداوة.  
 ٧. ا. ب: و البرغز. ع. م: و البلغر.  
 ٨. د. م. - منهم.  
 ٩. ش: و خلفه. م: و حلفه.  
 ١٠. ع. م: ل طول.  
 ١١. ا. ب. ج. ع: مقاربة الشمس رؤوسهم. م: مقارنته.  
 ١٢. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: و سخن جوهم. م: استمر هواءهم و سخن جوهم.  
 ١٣. س. ش. ك. م: أخلاطهم.  
 ١٤. ش: محترقة.  
 ١٥. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: و تغلغلت.  
 ١٦. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: و رجاحة.  
 ١٧. م. ي: رجاحة.  
 ١٨. د. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: و البصائر.  
 ١٩. ك. ل: النوك. م: - النوك.  
 ٢٠. ج: قبل من.  
 ٢١. ج. ك: الحبشة. م: مثل من كان السودان ساكناً بأقصى بلاد الحبشة و النوبة و الزنج و غيرها.  
 ٢٢. ش. ع. م: و البرابرة.  
 ٢٣. ك. ل. - و سائر.  
 ٢٤. ي: سكّان الحنان العرب.  
 ٢٥. ج: فضها.  
 ٢٦. ك. ل. - عزّ و جلّ.  
 ٢٧. د. هـ: و الجمل.  
 ٢٨. ج: عمّها.  
 ٢٩. ب: فيلحقهم آفة البرد. م: آفة البلاد.  
 ٣٠. ش: من الجنوب.  
 ٣١. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ي. ك. ل. م. ن. هـ: فتفضى.

طبيعة الموضع، بل مساكنهم قريبة<sup>١</sup> من البلاد المعتدلة الهواء. و أما الجلالة فمساكنهم في مغارب بعض الأقليم<sup>٢</sup> الخامس و ما يتصل به من بعض الإقليم<sup>٣</sup> السادس. و أما البرابر فمساكنهم في مغارب بعض الإقليم<sup>٤</sup> الثاني و ما يتصل به من الإقليم الثالث و بعض الإقليم الرابع؛ ولكن الله، تعالى<sup>٥</sup>، يخص بفضل من يشاء<sup>٦</sup> و يعدل<sup>٧</sup> بنعمته عمّن يشاء<sup>٨</sup>. و أما سائر من لم أذكره بشيء يخصه<sup>٩</sup> من هذه الطبقة، فهم<sup>١٠</sup> أسوة<sup>١١</sup> هؤلاء في الجهل؛ وإن اختلفت مراتبهم فيه و تباينت قسمهم منه<sup>١٢</sup>؛ لأنهم أجمعين<sup>١٣</sup> مشتركون فيما ذكرنا عنهم<sup>١٤</sup>، من أنهم لم يستعملوا أفكارهم في الحكمة، و لا راضوا أنفسهم بتعلم<sup>١٥</sup> الفلسفة؛ إلا أن جمهرتهم<sup>١٦</sup> مع هذا، و هم أهل المدن و خلانهم<sup>١٧</sup> من أهل البادية<sup>١٨</sup>، لا يخلون<sup>١٩</sup> حيث<sup>٢٠</sup> كانوا من مشارق الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها من سياسة ملوكية تضبطهم و ناموس إلهي<sup>٢١</sup> يملكهم<sup>٢٢</sup>، و لا يشذ<sup>٢٣</sup> عن هذا النظام الإنساني، و لا يخرج عن هذا التأليف العقلي<sup>٢٤</sup>، إلا بعض قطان الصحارى و سكان الفلوات و الفيافي كرعاع<sup>٢٥</sup> البجة، و همج غانة<sup>٢٦</sup>، و غناء<sup>٢٧</sup> الزنج، و من أشبههم<sup>٢٨</sup>.

ع

١. ج: قريب. م: قريباً.  
 ٢. س: الأقاليم.  
 ٣. س: الأقاليم.  
 ٤. س: الأقاليم.  
 ٥. ك: - تعالى.  
 ٦. س، ك، ل: يخص برحمته. ش: يختص برحمته. ك، ل: عن من يشاء.  
 ٧. ج، ل: و تعدى.  
 ٨. ب: من. ج، م: عن من.  
 ٩. ي: - يخصه. م: تخصه.  
 ١٠. أ: فهو.  
 ١١. د: أسوء. م: أسوة بها و لافى الجهل.  
 ١٢. ج، ل: بنيه. د: قسمتهم منهم. م: قسمتهم منه.  
 ١٣. ج، م: أجمعون.  
 ١٤. ش: منهم.  
 ١٥. ك، ل: بتعليم.  
 ١٦. ب، ج: جمهرتهم. س: جمهرتهم. ش، م: جمهورهم.  
 ١٧. ج، م: و خدامهم. ي: خلافهم.  
 ١٨. د، م: البلاد.  
 ١٩. ج: لا يخلون. د: لا تكون.  
 ٢٠. ي: حيثها.  
 ٢١. ج: و فانوس التي. ل: و تانوس التي. م: بضبطهم و ناموس إلهي.  
 ٢٢. ج، ل: يشف. م: لاسند.  
 ٢٣. ج، ك، ل: التألف. ش: التأليف الأليف العقل. ل: التألف الفعلي. م: و لا تخرج عن هذا التأليف العقلي.  
 ٢٤. ج، ك، ل: التألف. ش: التأليف الأليف العقل. ل: التألف الفعلي. م: و لا تخرج عن هذا التأليف العقلي.  
 ٢٥. ش: كرماع. م: و العينا في كرعاع.  
 ٢٦. د: و هم غانه. ش، م: و همج عانه.  
 ٢٧. ج، م: و عناء.  
 ٢٨. ج: و من أستبهم.

## [الباب الرابع: الأمم التي عنيت بالعلوم]

و أمّا الطبقة التي عنيت بالعلم<sup>١</sup> فهم صفوة الله، تعالى<sup>٢</sup>، من خلقه و نخبته من عباده؛ لأنهم صرفوا عنايتهم إلى نيل فضائل النفوس<sup>٣</sup> الناطقة الصانعة لنوع الإنسان<sup>٤</sup>، و المقومة لطبعه<sup>٥</sup> و زهدوا<sup>٦</sup> فيما رغب فيه الصين و الترك و من نزع منزعهم، من التنافس في أخلاق النفس الغضبية، و التفاخر بالقوى البهيمية؛ إذ علموا أن البهائم تشركهم فيها و تفضلهم في كثير منها.

فأمّا<sup>٧</sup> في الصنعة و إحكام التصوير<sup>٨</sup> و إتقان التشكيل<sup>٩</sup> فكالنحل<sup>١٠</sup> المحكمة<sup>١١</sup> لتسديس<sup>١٢</sup> مخازن قوتها<sup>١٣</sup>، و العنكبوت المتقنة خيوط<sup>١٤</sup> بيوتها، و تجويد<sup>١٥</sup> تناسب الدوائر المقاطعة لها، و غيرها من البهائم التي ظهرت منها الصنائع العجيبة، و الأفاعيل الغربية حتى ضربت العرب بها الأمثال، فقالوا<sup>١٦</sup>: «أصنع من سرفة»<sup>١٧</sup>، و هي دودة تكون في الخمص<sup>١٨</sup> و تبلغ<sup>١٩</sup> من صنعتها<sup>٢٠</sup> أنها<sup>٢١</sup> تصنع بيتاً مربعاً من عيدان. و قالوا: «أصنع من تنوط<sup>٢٣</sup>»، و هو طائر يبلغ رفقه في صنعته<sup>٢٤</sup> أن يجعل<sup>٢٥</sup> عشه<sup>٢٦</sup> مدلى<sup>٢٧</sup> من

١. ي: بالعلوم. ٢. س، ك: - تعالى. ٣. س، ك، ي: النفس.
٤. [في الهامش]: + قوله: (الصانعة للنوع الإنساني)، هذا من جملة تعبيراتهم، فإنه قاله إمام المحققين و هو عبد الحكيم السيالكوتي الهندي. ٥. ك، ل: لطبيعتة.
٦. ك: - و زهدوا... في كثير منها. م: و زندوا في شهبوات نفسوهم [و سقط منها «الصين و البرك» المبهمة].
٧. د: «فأمّا... التي ظهرت منها»، غير واضحة. م: أمّا.
٨. ب: التشكيك. ج، ع: الشكل. ٩. ب: التشكيل. ج، ع: الشكل. ١٠. ي: فكل النحل.
١١. ل: المحكم. ١٢. ي: لتسديش. ١٣. س: فوقها. م: مونها.
١٤. س، م، ي: لحيوط. ١٥. ج، ل: و تجريد. م: و تحويد. ١٦. ش: فقالت.
١٧. د: سرفة. م: سرفة. ي: السرفة. ١٨. ش، م: في الحمص، [بالحاء المهملة و هو غلط].
١٩. ي: و يبلغ. ٢٠. د، ي: من صنعها ان. ج: في صنعتها. م: من صبغها إلى أن تصنع.
٢١. ب، د، ي: أن تصنع. ٢٢. ي: من دقائق العيدان. ٢٣. ب: تنوطه. ج، ل: بيوط. ي: فنوط.
٢٤. د، م: صنيعته. ي: صنعه. ٢٥. ي: - يجعل. ٢٦. ج: عشه. [و هو مخفف].
٢٧. ج: يدلى. ي: متدلياً.



الشجرة<sup>١</sup>.

و أمّا في<sup>٢</sup> الجرأة والشجاعة فكالأسد، والنمر، وغيرهما من السباع التي لا يتعاطى<sup>٣</sup> الإنسان<sup>٤</sup> إقدامها ولا يدعى بسالتها؛ وكذلك<sup>٥</sup> أيضاً سائر القوى الحيوانية من الجود، والبخل<sup>٦</sup>، وغيرهما، فإنّ لبعض البهائم فيها مزية على الإنسان<sup>٧</sup>، ولذلك<sup>٨</sup> ضربت<sup>٩</sup> العرب بها<sup>١٠</sup> الأمثال. فقالت: «أسخى<sup>١١</sup> من ديك»، و «أختل<sup>١٢</sup> من ذئب»، و «أجرأ من ليث و من ذباب<sup>١٣</sup>»، و «أخب<sup>١٤</sup> من ثعلب و من ضب<sup>١٥</sup>»، و «أظلم من حيّة»، و «أكسب من ذرّة و من نملة و من ذئب<sup>١٦</sup>»، و «أند<sup>١٧</sup> من نعامة»، و «أهدى من قطاة»، و «أحذر من غراب<sup>١٨</sup>»، و «أبخل من كلب» و «ألح من خنفساء<sup>١٩</sup>» و «أجبن من صفرد<sup>٢٠</sup>» و «أروغ من ثعلب»، و «أصبر من عود» و «أحنّ من شارف<sup>٢١</sup>».

وكذلك أيضاً<sup>٢٢</sup> قوى الأجسام و صدق الحواس، لا ينكر أحد أنّ حظّ<sup>٢٣</sup> بعض البهائم منها<sup>٢٤</sup> أوفر من حظّ الإنسان<sup>٢٥</sup>؛ ولذلك<sup>٢٦</sup> قالت العرب في أمثالها: «أبصر من عقاب و من فرس»، و «أصحّ<sup>٢٧</sup> من ذئب و من ظليم»، و «أضبط من نملة»، لأنها<sup>٢٨</sup> تجرّ النواة و هي

## ع

١. ا، ب: من شجرة. د، م: من الشجر.  
 ٢. ج، ك، ل: - في.  
 ٣. م: لا يتعاطى. ي: التي تغاضى الإنسان.  
 ٤. ك: الإنسانى.  
 ٥. د: و كذاك.  
 ٦. ع: الجولة و النخيل.  
 ٧. ك: الإنسانى. م: فإنّ بعض البهائم فيها مزية على الإنسان.  
 ٨. ش، ع، م: و كذلك.  
 ٩. ل: ضرب.  
 ١٠. ا، ب، ج: العرب الأمثال بها. ي: - بها.  
 ١١. د: أجهل. ي: أنخى.  
 ١٢. ا: أحيل. م: أحيل من ديك.  
 ١٣. ا، ب، س، ك: - و أجرأ من ليث و من ذباب. م: و أجرأ من ليث و من ربان و أحيل من ديب. ي: [جاءت العبارة فيها قبل «و أختل من ذئب»].  
 ١٤. ش: أخبث. م: و أخب.  
 ١٥. ا: أجمع و أخشع. س: أجوع من كلب و أجمع من لهب. م، ي: أخشع.  
 ١٦. ي: و من دب.  
 ١٧. ا، ب: و أنخب. ج، ك، ل: و أنجب. د، س، م: و أبحث.  
 ١٨. س، ش، ك، ل: من عقق. ج: من الخفاء. ش: من الحمى. م: و ألحج من خنفساء.  
 ١٩. ا، ب، ج، س، ك، ل: من صرد. د: و أصبر من صرد. م: و أخبر من صرد.  
 ٢٠. ا، ب، ج، ل: من باب. د، م، ي: من ناب. ٢١. ك، م، ي: - أيضاً. ٢٢. ب: - حظ. م: حيط.  
 ٢٣. ا، ب: [«منها»، لاتقرأ]. ج، ل: فيها. ٢٤. ك: الإنسانى. ٢٥. ي: و لذلك و كذبك. ٢٦. ج: [«أصحّ»، بالخاء المعجمة]. ٢٧. س، ل، ي: فإنها. ٢٨.

أضعافها، و «أسمع من قراد<sup>١</sup> و من سمع و من فرس<sup>٢</sup> في غلس»، و «أسمع من دلدل<sup>٣</sup> و هو القنفذ الضخم<sup>٤</sup>، و «اشأى<sup>٥</sup> من فرس»، و سوى هذا مما ضربوا فيه الأمثال بأنواع البهائم.

فلهذا<sup>٦</sup> الغرض الشريف و المقصد<sup>٧</sup> الكريم من حب<sup>٨</sup> القوى الإنسانية، و الكلف بالفضائل الشريفة<sup>٩</sup>، و الأنفة من مشاكلة<sup>١٠</sup> البهائم، و الإيانة<sup>١١</sup> من مشابهة السباع<sup>١٢</sup> كان أهل العلم مصابيح<sup>١٣</sup> الدجى و أعلام الهدى و سادة البشر و خيار الأمم، الذين فهموا غرض البارى، تعالى، منهم، و عرفوا الغاية المنصوبة لهم<sup>١٤</sup>. فصلوات الله عليهم، و يا وحشة الدنيا لفقدهم!

و إذ قدّمنا أن<sup>١٥</sup> هذه الطبقة التي عنيت بالعلم ثمانى أمم، و كان قصدنا التعريف بعلومهم، و التنبيه<sup>١٦</sup> على علمائهم، فلنشرع<sup>١٧</sup> فى ذلك على<sup>١٨</sup> حسب ما نذهب<sup>١٩</sup> إليه من الإيجاز و الإختصار، إن شاء الله تعالى<sup>٢٠</sup>.

### [الفصل الأول: العلم فى الهند]

أما الأمة الأولى، و هم<sup>٢١</sup> الهند، فأمة كثيرة العدد<sup>٢٢</sup>، عظيمة القدر<sup>٢٣</sup>، فخمة الممالك.

١. ا، ب: [«من قراد»، لانقرأ]. د، م: من قرد.  
 ٢. ا، ب، ي: من فرس بيهماء. د: فرفوس سيمافى. م: + سيماء. ي: - فى غلس.  
 ٣. د، م: من دارك. س: من ذكر له.  
 ٤. ي: الضخم.  
 ٥. د: [«اشأى»، مطموسة]. م: - و اشأى من فرس. ي: و أسرع.  
 ٦. د: و المقصد. س، ي: و القصد. ٨. ع: حيث.  
 ٩. د، ك، ل، د، ي: البسود.  
 ١٠. ج، ل: مشاكلى.  
 ١١. ج، ي: و الإيانة.  
 ١٢. ي: السباع و كان.  
 ١٣. س: تصابيح. م: مصابيح الدجا.  
 ١٤. ج: [«فصلوات... لفقدهم»، ناقصة لانقرأ]. ك، ل: - فصلوات... لفقدهم. ي: فصلا.  
 ١٥. ي: - أن.  
 ١٦. د: [«والتنبيه»، مطموسة]. ١٧. ي: فنشرع.  
 ١٨. ا، ب: - على.  
 ١٩. ا، م: يذهب.  
 ٢٠. ب: [«إن شاء الله تعالى»، لانقرأ].  
 ٢١. ل، ي: و هى.  
 ٢٢. ي: القدر.  
 ٢٣. ي: العدد. م: عظيمة القدر فخيمة الممالك.

قد اعترف لها بالحكمة، و أقر لها بالتدبير<sup>١</sup>، في فنون المعرفة<sup>٢</sup>، جميع الملوك السالفة<sup>٣</sup> والقرون الخالية<sup>٤</sup>.

وكان ملوك الصين يقولون: «إن ملوك الدنيا خمسة، و سائر الناس أتباع لهم<sup>٥</sup>». فيذكرون<sup>٦</sup>: «ملك الصين<sup>٧</sup>، و ملك الهند، و ملك الترك، و ملك الفرس<sup>٨</sup>، و ملك الروم<sup>٩</sup>». و كانوا يسمّون ملك الصين ملك الناس؛ لأن أهل الصين أطوع الناس للمملكة<sup>١٠</sup>، و أشدهم انقياداً للسياسة.

وكانوا يسمّون ملك الهند ملك<sup>١١</sup> الحكمة؛ لفرط<sup>١٢</sup> عنايتهم<sup>١٣</sup> بالعلوم و تقدّمهم<sup>١٤</sup> في جميع المعارف.

وكانوا يسمّون ملك الترك<sup>١٥</sup> ملك السباع؛ لشجاعة الترك و شدة<sup>١٦</sup> بأسهم. و كانوا يسمّون ملك الفرس ملك الملوك؛ لفخامة مملكته، و جلالته، و نفاسة قدرها<sup>١٧</sup>، و عظم شأنها؛ و لأنها حازت<sup>١٨</sup> على الممالك<sup>١٩</sup> وسط معمور<sup>٢٠</sup> الأرض، و احتوت دون سائر الممالك<sup>٢١</sup> على أكرم الأقاليم. و كانوا يسمّون ملك الروم ملك الرجال، لأن الروم أجمل الناس و جوهراً، و أحسنهم أجساماً، و أشدهم أسراً<sup>٢٢</sup>.

١. ا، ب، ج: بالتبريز. ك، ل: التبريز. ي: بالتبرز. م: - في فنون ... الدنيا خمسة.

٢. ي: المعارف. ٣. س: الفلول السابعة. ٤. ي: الماضية.

٥. ي: - لهم. ٦. ك، ل: و نذكرون. ٧. د: [«ملك الصين»، مطموسة].

٨. م، ي: - ملك الفرس. ٩. د: [«ملك الهند... الروم»، غير واضحة].

١٠. ا، ب: للملك. ١١. د: بملك. م: بتلك. ١٢. س: بفرط.

١٣. م: غايتهم. ي: عنايته. ١٤. د، م: و تعرفهم. ١٥. ك، ل: ملك الفرس.

١٦. د: فشدة. م: فشدت. ١٧. ا، ب، د، س، م: خطرهما. ج، ل: - نفاسة قدرها.

١٨. ج: جازت. س: حازت. ع، م: جارت. ١٩. ع، م، ي: الملوك.

٢٠. م: - معمور. ي: «المعمور من».

٢١. س، ي: الملوك. م: الممالك على أكثر الأقاليم.

٢٢. ا، ب: [«و أشدهم أسراً»، لاتقرأ]. ج، ل: و أسرهم أسراً. د: و أكثرهم أسراً. م: و كانوا يسمّون ملك الروم الرجال.

وكان<sup>١</sup> الهند عند جميع الأمم على مرّ<sup>٢</sup> الدهور، و تقادم الأزمان<sup>٣</sup>، معدن الحكمة، و ينبوع العدل والسياسة، و أهل الأحلام الراجحة و الآراء الفاضلة و الأمثال السائرة و النتائج الغريبة و اللطائف العجيبة.<sup>٤</sup> و هم، و إن كانت ألوانهم في أول مراتب السواد<sup>٥</sup> فصاروا<sup>٦</sup> بذلك<sup>٧</sup> من جملة<sup>٨</sup> السودان، فقد جنبهم الله، تعالى، سوء<sup>٩</sup> أخلاق السودان، و دناءة شيمهم<sup>١٠</sup>، و سفاهة<sup>١١</sup> أخلاقهم<sup>١٢</sup> و فضلهم على كثير<sup>١٣</sup> من السمر و البيض. و لبعض أهل العلم بأحكام النجوم في هذا تعليل. و ذلك<sup>١٤</sup> أنهم زعموا أن زحل و عطارد يتوليان بالقسمة لطبيعة<sup>١٥</sup> الهند<sup>١٦</sup>. فلولاية زحل لتدييرهم، اسودّت ألوانهم، و لولاية عطارد لذلك، خلصت<sup>١٧</sup> عقولهم و لطفت أذهانهم، مع مشاركة زحل في صحة النظر و بعد الغور. فكانوا لهذا حيث هم<sup>١٨</sup> من صفاء القرائح، و سلامة<sup>١٩</sup> التمييز و خالفوا بذلك سائر السودان، من الزنج<sup>٢٠</sup>، و النوبة، و الحبشة<sup>٢١</sup>، و سواهم. فلهذا<sup>٢٢</sup> التحقوا<sup>٢٣</sup> بعلم<sup>٢٤</sup> العدد<sup>٢٥</sup>، و الإحكام بصناعة<sup>٢٦</sup> الهندسة، و نالوا<sup>٢٧</sup> الحظّ الأوفى، و القدح المعلى من معرفة حركات<sup>٢٨</sup> النجوم، و أسرار الفلك و سائر العلوم الرياضية.

و بعد هذا، فإنهم أعلم الناس بصناعة<sup>٢٩</sup> الطبّ، و أبصرهم بقوى<sup>٣٠</sup> الأدوية، و طبائع

- |  |   |                                       |
|--|---|---------------------------------------|
| ١. د، م: فكان.                               | ٢. د، ك، ل، م، ي: على ممرّ.   | ٣. ا، ب: «و تقادم الأزمان»، لا تقرأ [ |
| ٤. ا، ب: «و اللطائف العجيبة»، ناقصة [        | ٥. ا، ب: السودان.   |                                       |
| ٦. ب: - فصاروا... السودان.                   | ٧. م: من ذلك. ي: في ذلك.  | ٨. د: - من جملة. س: من جيله.          |
| ٩. ك، ل: - سوء. م: فقد خصهم الله تعالى بسوء. | ١٠. ك، ل: مجسمهم م: و رناه تشبيههم.                                       |                                       |
| ١١. س: و شهامة.                              | ١٢. ك، ل، ي: أخلاقهم.   | ١٣. ي: على أمم كثيرة.                 |
| ١٤. د: - و ذلك.                              | ١٥. ج، د: بالقسمة الطبيعية. م: و عطارد أثبتوا لبيان القسمة الطبيعية الهند |                                       |
| ١٦. س: السند.                                | ١٧. د: خلفت.  | ١٨. س: نفسهم ك، ل: جسم م: جنبهم.      |
| ١٩. د، ل: - سلامة. م: و سلامة التمييز.       | ٢٠. ل: من الفرنج.   |                                       |
| ٢١. س، ك، ل، ي: و الحبشان.                   | ٢٢. ج: و للهند ك: و الهند م: فللهند.                                      |                                       |
| ٢٣. ج، ك: التحقيق. ع، م: التحقّق.            | ٢٤. د، م: بعلوم.  | ٢٥. ج، ل: المعدود.                    |
| ٢٦. ج، ك: و صناعة. م: بصناعة الهندية.        | ٢٧. ج، ع، م: - نالوا.   |                                       |
| ٢٨. د، م: أحكام.                             | ٢٩. ع: بصنعة.   | ٣٠. د: لقوى.                          |

المولّدات، و خواصّ الموجودات و لملوكهم السير<sup>١</sup> الفاضلة<sup>٢</sup>، والملكات المحمودة<sup>٣</sup>، والسياسات الكاملة<sup>٤</sup>.

و أمّا العلم الإلهي، فهم مجمعون<sup>٥</sup> على التوحيد لله، سبحانه<sup>٦</sup>، والتنزيه له عن الإشراف<sup>٧</sup> به. ثمّ إنهم<sup>٨</sup> مختلفون بعد ذلك<sup>٩</sup> في سائر أنواعه. فمنهم براهمة، و منهم صابئة. فأما البراهمة، و هي<sup>١٠</sup> فرقة قليلة<sup>١١</sup> العدد فيهم<sup>١٢</sup>، شريفة<sup>١٣</sup> النسب عندهم، فمنهم من يقول بحدوث العالم، و منهم من يقول بأزليته<sup>١٤</sup>؛ إلاّ أنّهم مجمعون<sup>١٥</sup> على إبطال النبوات، و تحريم ذبح<sup>١٦</sup> الحيوان، و المنع من إيلامه و أكل أقواته<sup>١٧</sup>. و أمّا الصابئة، و هي<sup>١٨</sup> جمهور الهند و معظمها<sup>١٩</sup>، فإنها تقول بأزل العالم<sup>٢٠</sup>، و إنّه معلول<sup>٢١</sup> لذات<sup>٢٢</sup> علة العلل<sup>٢٣</sup>، التي هي الباري، جلّ و عزّ، و تعظم الكواكب، و تصوّر بها<sup>٢٤</sup> الصور<sup>٢٥</sup>، تمثّلها بها<sup>٢٦</sup> و تتقرّب إليها بأنواع القرابين على حسب ما علموا<sup>٢٧</sup> من طبيعة كلّ كوكب منها؛ ليستجلبوا<sup>٢٨</sup> بذاك قواها و يصرّفوا في العالم السفلي على اختيارهم<sup>٢٩</sup> تدابيرها<sup>٣٠</sup>، و يسمّون كلّ صورة من هذه الصور<sup>٣١</sup> بدأ<sup>٣٢</sup>.

و لهم في أزمان<sup>٣٣</sup> العودة<sup>٣٤</sup> و أدوار الكواكب و أكوارها، و فساد<sup>٣٥</sup> جميع

- |   |  |   |
|---|--|---|
| ١. ج، ل، ك: السمرة. م: السر.  | ٢. ج، ل: الفاضل.                                   | ٣. ك: محمودة.   |
| ٤. ج، ل: الكامل.  | ٥. ج، ل: مجتمعون. م: + منه.                        | ٦. ج، د، س، م: عزّ و جلّ.                               |
| ٧. ج: الإشراف.  | ٨. ك: منهم. س، ل: هم.                              | ٩. س، ك، ل، ي: - بعد ذلك.                               |
| ١٠. ع: فهي. م: البراهمية و هي.  | ١١. ل: قليل.                                       | ١٢. ك، ل: - فيهم.                                       |
| ١٣. ي: شريفة.   | ١٤. ي: بأزلة.                                      | ١٥. ج، ل: مجتمعون.                                      |
| ١٦. د: - و تحريم ذبح الحيوان. ك، ل: - ذبح. م: - و تحريم ذبح ... و أكل أقواته. ي: ذبائح. | ١٧. س، ي: - و أكل أقواته.                          | ١٨. س، ي: و هم. م: و أمّا الصابئية فهم جميعاً الهند.    |
| ١٩. س: - و معظمها.  | ٢٠. ج: ما يزل. م: تقول بالتوحيد لله و تصرفوا.      | ٢١. د: - و إنّه معلول. م: - بأزل العالم ... بذاك قواها. |
| ٢٢. ي: بذات.  | ٢٣. أ: الفلك. ي: العالم.                           | ٢٤. ي: لها.   |
| ٢٥. ي: صوراً.   | ٢٦. ي: بها.  | ٢٧. ج: عملوا.   |
| ٢٨. ج، ك: ليستميلوا. ي: ليستحبوا.   | ٢٩. د: [«بذاك ... على اختيارهم»، مطموسة]. ي: بذلك. | ٣٠. ا، ب، ج: و تدبيرها. م: بتدبيرها.                    |
| ٣١. ع: - و يسمّون ... هذه الصور.  | ٣٢. م: - بدأ. ي: بأسماء.                           | ٣٣. د، م: زمان.   |
| ٣٤. ا، ب: البددة. ج، ك، ل: البدو. س: البردة. م: - العودة. و ي: البدارة.                 | ٣٥. ع: و فاسد.                                     |   |

المولّدات<sup>١</sup> من العناصر الأربعة عند كلّ اجتماع يكون للكواكب<sup>٢</sup> السبعة<sup>٣</sup> في رأس الحمل<sup>٤</sup> وفي عودة<sup>٥</sup> المولّدات في<sup>٦</sup> كلّ دور، آراء كثيرة و مذاهب مفترقة<sup>٧</sup>، على حسب ما بيّناه<sup>٨</sup> في كتابنا: المؤلف<sup>٩</sup> في مقالات أهل الملل والنحل<sup>١٠</sup>.

و<sup>١١</sup> لبعدها الهند من بلادنا، واعتراض الممالك بينهم و بيننا، قلّت عندنا تواليهم، ولم يصل<sup>١٢</sup> إلينا إلاّ طرف من علومهم، ولا وردت علينا إلاّ نبذ من مذاهبهم، ولا سمعنا إلاّ بالقليل من علمائهم.

فمن مذاهب الهند في علم<sup>١٣</sup> النجوم: المذاهب الثلاثة المشهورة عنهم، وهي<sup>١٤</sup>: مذهب السندهند<sup>١٥</sup>، و مذهب الأرجبهد<sup>١٦</sup>، و مذهب الأركند. ولم يصل إلينا على التحقيق<sup>١٧</sup> إلاّ مذهب السندهند. و هو المذهب الذي تقلّده جماعة<sup>١٨</sup> من علماء<sup>١٩</sup> الإسلام، و ألفوا فيه<sup>٢٠</sup> الزيجة<sup>٢١</sup>؛ كمحمد<sup>٢٢</sup> بن إبراهيم الفزاري<sup>٢٣</sup>، و حبش<sup>٢٤</sup> بن عبد الله البغدادي، و محمد بن موسى الخوارزمي، و الحسين بن محمد بن حميد<sup>٢٥</sup>، المعروف بابن الأدمي، و غيرهم.

و تفسير السندهند: «الدهر الداهر<sup>٢٦</sup>». كذلك حكى الحسين<sup>٢٧</sup> بن محمد<sup>٢٨</sup> بن

- |   |                                    |                               |
|---|------------------------------------|-------------------------------|
| ١. د، م: المولودات.   | ٢. س: الكواكب.                     | ٣. س: السبعة.                 |
| ٤. د، ك، ل، م: و.   | ٥. ج: عود.                         |                               |
| ٦. ج: و كلّ. ك: وفي كلّ. م: المولودات في.   | ٧. س: معترفه د. ي: مفترقة.         |                               |
| ٨. ك، ي: ما بيّنا ل: ما هنا.  | ٩. د، ك، ل، م، ي: المؤلف.          | ١٠. ع: النحل و الملل.         |
| ١١. د: و.   | ١٢. ج: فلم يصل ش. ي: فلم تصل.      |                               |
| ١٣. ي: علوم.  | ١٤. ي: و هو.                       |                               |
| ١٥. ج، ع: + و معناه: الدهر الداهر. م: و هي مذهب السندهند و الهند.                               |                                    |                               |
| ١٦. ج، ك، ل: الأزجيه. د: الأرجير. م: الأرجير. ي: الأزجير.                                       |                                    |                               |
| ١٧. س، ك، ل: على التحصيل. م: إلينا منها على التحصيل إلا مذهب السندهند و هو ي: منهم على التحصيل. |                                    |                               |
| ١٨. ك: جماعة.   | ١٩. ي: علماء.                      | ٢٠. د، ك، ي: مند د و الفوائد. |
| ٢١. م: الرحبة. ي: الأزياج.  | ٢٢. ج، م: لمحمد.                   | ٢٣. د: الفزاري م: العرلدي.    |
| ٢٤. ج، ل: و قيس. د: م: و حسن. س، ي: و حنش.  | ٢٥. ج، م: لمحمد.                   |                               |
| ٢٦. ج، ك، ل: و تفسير... الداهر. م: للدهر الداهر.  | ٢٧. د، ك: الحسن م: لذلك حكى الحسن. |                               |
| ٢٨. ك، ي: محمد. م: بن.  |                                    |                               |

الآدمى فى زيجه.

و يقول<sup>١</sup> أصحاب السندهند: إن الكواكب السبعة، وأوجاتها، و جوزهراتها تجتمع كلها فى رأس الحمل؛ خاصة فى كل أربعة آلاف ألف<sup>٢</sup> سنة و ثلاثمائة ألف ألف سنة و عشرين ألف سنة<sup>٣</sup> شمسية<sup>٤</sup>. و يسمون هذه المدة مدة العالم؛ لأنهم يزعمون: أن الكواكب، و أوجاتها، و جوزهراتها، متى اجتمعت فى رأس الحمل، فسد جميع المكونات فى الأرض، و بقى العالم السفلى خراباً، دهنراً طويلاً، حتى تتفرق<sup>٥</sup> الكواكب، والأوجات، و الجوزهرات فى البروج<sup>٦</sup>. فإذا كان ذلك بدء<sup>٧</sup> الكون و عادت حالة<sup>٨</sup> العالم السفلى إلى الأمر الأول، هكذا يبدأ إلى غير غاية<sup>٩</sup> عندهم. و لكل واحد من الكواكب، و الأوجات، و الجوزهرات أدوار ما<sup>١٠</sup> فى هذه المدة التى هى عندهم مدة العالم<sup>١١</sup>، قد ذكرتها فى كتابى: المؤلف فى إصلاح<sup>١٢</sup> حركات النجوم.

و أمّا أصحاب الأرجبهد<sup>١٣</sup>، فإنهم وافقوا أصحاب السندهند؛ إلا<sup>١٤</sup> فى عدد مدة العالم. فإن مدتهم التى ذكروا<sup>١٥</sup> أن الكواكب، و أوجاتها، و جوزهراتها، تجتمع عندها<sup>١٦</sup> فى رأس الحمل هى جزء من ألف<sup>١٧</sup> من مدة السندهند، و ذلك عندهم تفسير الأرجبهد. و أمّا أصحاب الاركند، فإنهم خالفوا الفرقتين الأوليين<sup>١٨</sup> فى حركات<sup>١٩</sup> الكواكب و فى مدة العالم، خلافاً لم تبلغنى<sup>٢٠</sup> حقيقته.

٢. د، م: - ألف ألف.

١. د: فيقول. م: فى تاريخه فيقول. ي: تقول.

٥. ج: يتفرق.

٤. ج: تسنيمه.

٣. ي: - سنة.

٧. د: «بدء»، مطموسة. م: بدل كون ي: بدأ.

٦. س: البرج.

٩. ك: ثمان. م: هكذا يبدأ إلى غير نهاية.

٨. ج، ل: فان. ع: حال. م: إعادة حال.

١١. ك: - ما.

١٠. د: «و لكل»، مطموسة. م: - و لكل واحد ... هى عندهم.

١٢. ي: لإصلاح.

١٢. د: «مدة العالم»، مطموسة.

١٤. ي: الازجير.

١٤. ج، ك، ل: الازجير. د: «الأرجبهد»، مطموسة. س: الاجيهد. م: الارجهر. ي: الازجير.

١٦. ك، ل، ي: «ذكروها».

١٥. م: و أفوا أصحاب السندهند إلا فى عذر مدة العالم. ي: - فى.

١٨. ج، ك: ألف جزء.

١٧. م، ي: عندهم.

١٩. م: و أمّا أصحاب الارفيد فإنهم خالفوا الفريقين الأولين. ي: الأولتين.

٢١. م: خلافاً لمن يبلغنى حقيقه. ي: لم يبلغنى.

٢٠. ي: من حركات.

ومما<sup>١</sup> وصل إلينا من علومهم، في الموسيقى: الكتاب المسمى بالهندية نافر<sup>٢</sup> و تفسيره: ثمار الحكمة. فيه<sup>٣</sup> من<sup>٤</sup> أصول اللحن و جوامع تأليف النغم.  
ومما وصل إلينا من علومهم، في إصلاح الأخلاق، و تهذيب النفوس: كتاب كليله و دمنة، الذي جلبه برزويه الحكيم الفارسي من الهند إلى أنوشروان بن قباد<sup>٥</sup> بن فيروز<sup>٦</sup>، ملك الفرس، و ترجمه له من الهندية إلى الفارسية<sup>٧</sup>. ثم ترجمه في الإسلام، عبدالله بن المقفع الخطيب<sup>٨</sup>، من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية، و هو كتاب<sup>٩</sup> شريف الغرض، جليل المنفعة.

و مما وصل إلينا من علومهم في العدد: حساب الغبار، الذي بسطه أبو جعفر محمد بن موسى الخوارزمي، و هو أوجز حساب، و أصغره<sup>١٠</sup>، و أقربه<sup>١١</sup> تناولاً<sup>١٢</sup>، و أسهله<sup>١٣</sup> مأخذاً و أبدعه تركيباً، يشهد للهند بذكاء الخواطر<sup>١٤</sup>، و حسن التوليد<sup>١٥</sup>، و براعة الاختراع.

و مما وصل إلينا من نتائج فكرهم الصحيحة، و مولدات عقولهم السليمة<sup>١٦</sup>، و غرائب صنائعهم الفاضلة<sup>١٧</sup>: الشطرنج.

وللهند مما<sup>١٨</sup> يتركب من بيوتها من الأعداد المضاعفة رموز<sup>١٩</sup>، و أسرار يعتقدونها، من تقدمت المعرفة و غوامض يتحلونها<sup>٢٠</sup> من القوى الخارجة عن الطبيعة. و لعمرى! إن

١. د: ممتن. م: و مما وصل إليه من علومهم الحكيم.

٢. ج: بنافر. ش: تنافر. ع: يافر. م: - في الموسيقى... الذي جلبه.

٣. د: [من أصول... ملك الفرس، مطموسة].

٤. س: ميرون.

٥. ج، ل: - ثم ترجمه... من اللغة الفارسية. م: - له.

٦. ج، ل: - ثم ترجمه... من اللغة الفارسية. م: - له.

٧. د، م: و أقربه. ش: و أحضره.

٨. د، م: و أسهله.

٩. ج: السند. م: و أبرعه تركيباً يشهد للهند بذكاء الحنات.

١٠. د، م: و براعة... عقولهم السليمة.

١١. ج: الفاضلي. د: - و غرائب صنائعهم الفاضلة. م: - الصحيحة... و غرائب صنائعهم.

١٢. ج، س، ك، ل: رموز بأسرار. ش: - و.

١٣. م: بحلونها. ي: يتحلونها.



فيما يظهر عند استعمالها، ويبدو<sup>١</sup> بتصريف قطعها<sup>٢</sup> من<sup>٣</sup> حسن التأليف، و عجيب الترتيب لغرضاً جليلاً و مقصداً<sup>٤</sup> فخماً لما في ذلك من التنبيه<sup>٥</sup> على وجوه<sup>٦</sup> التحرز<sup>٧</sup> من الأعداء، و الإشارة إلى<sup>٨</sup> صورة الحيلة<sup>٩</sup> في التخلص من المكاره، و كفى بهذا فائدة جمّة و ثمرة نافعة<sup>١٠</sup>.

و ممّن<sup>١١</sup> بلغنا ذكره من علمائهم بهيئة العالم<sup>١٢</sup>، و تركيب الأفلاك، و حركات النجوم كنكة<sup>١٣</sup> الهندي. فإنّ أبا معشر، جعفر بن محمد<sup>١٤</sup> بن عمر البلخي ذكر في كتاب الألوّف: «إنّهُ المقدم في علم<sup>١٥</sup> النجوم عند جميع العلماء من الهند في سالف الدهر». و لم يبلغني تحديد عصره، و لا شيء من أخباره؛ غير ما ذكرنا عنه<sup>١٦</sup>.

### [الفصل الثاني: العلم في الفرس]

و أمّا الأمة الثانية و هي الفرس، فأهل الشرف<sup>١٧</sup> الشامخ<sup>١٨</sup>، و العزّ<sup>١٩</sup> الباذخ<sup>٢٠</sup>، و أوسط الأمم داراً، و أشرفها<sup>٢١</sup> إقليماً، و أسوسها<sup>٢٢</sup> ملوكاً، و لانعلم أمة غيرهم<sup>٢٣</sup> دام لها الملك، و كانت لهم<sup>٢٤</sup> ملوك تجمعهم، و رؤوس تحامى عنهم<sup>٢٥</sup> من ناوهم<sup>٢٦</sup>، و تغالب<sup>٢٧</sup> بهم<sup>٢٨</sup> من عاداهم<sup>٢٩</sup>، و تدفع<sup>٣٠</sup> ظالمهم عن مظلومهم، و تحملهم<sup>٣١</sup> من الأمور على ما فيه حظهم<sup>٣٢</sup> على

- |   |  |                                      |
|---|--|--------------------------------------|
| ١. م: و يبدو. ي: - و يبدو.                        | ٢. س: فكرها.   | ٣. ع: - من.                          |
| ٤. د: - و مقصداً. م: لغرض جليلاً و مقصداً فخيماً. |  | ٥. د، ل: التنبه. م: لما في ذاك.      |
| ٦. ي: وجه.  | ٧. د: الحذر.   | ٨. ج: في. م: إلى صغيرة.              |
| ٩. ج: الحلى. ي: الجبل.                            | ١٠. د: - و ثمرة نافعة.                               | ١١. د: فما. م، ي: و ممّا.            |
| ١٢. ج: الأقاليم.                                  | ١٣. د: كيكّة. م: كيكّة.                              | ١٤. ي: - بن محمد.                    |
| ١٥. ك، ل: علوم.                                   | ١٦. د: [«ذكرنا عنه»، طمست]. ش: ذكرناه عنه. م: - عنه. |                                      |
| ١٧. ع، م: العزّ.                                  | ١٨. ي: الباذخ.                                       | ١٩. ع، م: والشرف.                    |
| ٢٠. ي: الشامخ.                                    | ٢١. س: و أشرفهم.                                     | ٢٢. ا، ب: و أسوسهم. م: و أسيسها.     |
| ٢٣. ي: غيرها.                                     | ٢٤. د: [«لهم»، مطموسة].                              | ٢٥. ا: نالهم. ب: ناو لهم. س: نازلهم. |
| ٢٦. ل: و تغالب. م، ي: و تغلب.                     | ٢٧. د، م: عليهم.                                     |                                      |
| ٢٨. ا: من غزاهم. م: من عازهم. ي: من غارهم.        |  | ٢٩. س: و ترفع. م: و يدفع.            |
| ٣٠. ع، م: و يحملهم.                               | ٣١. ع: + و. م: حصم و.                                |                                      |

اتصال<sup>١</sup> و دوام و أحسن التثام<sup>٢</sup> و انتظام؛ يأخذ ذلك آخرهم عن أولهم، و غابرههم عن سالفهم.

قال صاعد: و لأهل العلم بتواريخ<sup>٣</sup> الأمم تنازع في مدة مملكة الفرس، ليس هذا موضع ذكره. و قد أتينا باختلافهم في ذلك في كتابنا: في جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم. و أصح ما قيل في ذلك: «إن<sup>٤</sup> من ابتداء ملك كيومرث<sup>٥</sup> بن أميم<sup>٦</sup> بن لاود<sup>٧</sup> بن سام بن نوح، أبي الفرس كلها، الذي هو عندهم آدم<sup>٨</sup> أبوالبشر<sup>٩</sup>، إلى ابتداء ملك منوشهر، أول ملوك<sup>١٠</sup> الطبقة الثانية من ملوك الفرس، نحو<sup>١١</sup> ألف سنة كاملة. و من ملك<sup>١٢</sup> منوشهر إلى ابتداء ملك كيقباد<sup>١٣</sup> بن رع<sup>١٤</sup>، أول ملوك الطبقة الثالثة، من ملوك الفرس، قريباً<sup>١٥</sup> من مائتي سنة<sup>١٦</sup>. و من ملك كيقباد<sup>١٧</sup> إلى ابتداء ملوك<sup>١٨</sup> الطوائف<sup>١٩</sup>، و هي الطبقة الرابعة من ملوك الفرس؛ و ذلك عند قتل<sup>٢٠</sup> الإسكندر لدارا بن دارا آخر ملوك الطبقة الثالثة من ملوك الفرس نحو ألف سنة. و من أول ملوك<sup>٢١</sup> الطوائف إلى ابتداء ملك أردشير<sup>٢٢</sup> بن بابك<sup>٢٣</sup> الساساني، أول ملوك بني ساسان<sup>٢٤</sup>؛ و هي الطبقة الخامسة من ملوك الفرس، خمس مائة سنة و إحدى و ثلاثين<sup>٢٥</sup> سنة. و من ابتداء<sup>٢٦</sup> ملك أردشير<sup>٢٧</sup> بن بابك<sup>٢٨</sup> إلى انقضاء دولة الفرس من الأرض؛ و ذلك عند قتل يزيدجرد بن شهريار<sup>٢٩</sup>، زمان خلافة عثمان بن عفان،

- |  |                        |                          |
|--|------------------------|--------------------------|
| ١. د. م: إيصال.  | ٢. ع. م: القيام.       | ٣. ي: بتاريخ.            |
| ٤. د. م: - إن. ك: أي.  | ٥. ع. م: كيومرث.       | ٦. ج. ل: أسم.            |
| ٧. م: لازرين سام. ي: الاد.   | ٨. د. م: + و           | ٩. ي: + عليه السلام.     |
| ١٠. ج. ل: - الطبقة الثانية من ملوك م: أنوشهر أول ملوك              |                        | ١١. ج: من                |
| ١٢. د: ملوك. م: و من ملك أنوشهر.                                   |                        | ١٣. م: كنعان ي: كيقباد   |
| ١٤. ج: رع. د: نع. م: بزغ ي: روع.                                   |                        | ١٥. ي: فرس               |
| ١٦. ي: عام.  | ١٧. م: كنعان ي: كيقباد | ١٨. ع. م: ي: ملك         |
| ١٩. ع: ساسان. م: - الطوائف... أول ملوك بني                         |                        | ٢٠. ي: فصل               |
| ٢١. ع. ي: ملك.   | ٢٢. ي: أردشير          | ٢٣. ع. ي: بابل           |
| ٢٤. ي: بني إسرائيل.  | ٢٥. ي: و نلتون         | ٢٦. د: [«ابتداء» مطموسة] |
| ٢٧. ي: أردشير.   | ٢٨. م. ي: بابل         |                          |
| ٢٩. د: [«عند قتل... بن عفان» مطموسة]. م: عند فيلزيدجرد ابن سنهوناز |                        |                          |

رضى الله عنه<sup>١</sup>، في<sup>٢</sup> سنة اثنتين<sup>٣</sup> و ثلاثين من الهجرة، أربع<sup>٤</sup> مائة سنة و ثلاث و ثلاثون<sup>٥</sup> سنة، فذلك ثلاثة<sup>٦</sup> آلاف<sup>٧</sup> سنة، و مائة و أربع<sup>٨</sup> و ستون سنة.  
و إنما ذكرنا مدة ملكهم، و إن لم يكن<sup>٩</sup> من غرض هذا الكتاب، ليدل<sup>١٠</sup> بذلك على<sup>١١</sup> فخامة شأنهم<sup>١٢</sup> و عظم سلطانهم. و لهذا و مثله<sup>١٣</sup> من سائر جلالته<sup>١٤</sup>، استحق ملوكهم عند سائر الملوك أن يقال لهم: «ملوك الملوك»، على حسب ما قدمنا قبل هذا.  
و أعظم فضائل ملوك الفرس<sup>١٥</sup> التي اشتهروا بها، حسن السياسة و جودة<sup>١٦</sup> التدبير؛ لا سيما ملوك بني ساسان منهم. فكان<sup>١٧</sup> منهم ملوك لم يكن في سائر الأعصار و سالفها<sup>١٨</sup> مثلهم رجاحة<sup>١٩</sup> أحلام<sup>٢٠</sup>، و كرم سيرة، و اعتدال مملكة<sup>٢١</sup>، و بعد صيت.  
و من<sup>٢٢</sup> خواص الفرس عناية بالغة بصناعة الطب، و معرفة ثاقبة<sup>٢٣</sup> بأحكام النجوم و بآثارها في العالم السفلى. و كانت لهم أرصاد للكواكب قديمة و مذاهب في حركاتها مختلفة. فمن ذلك، المذهب الذي ألف عليه أبو معشر<sup>٢٤</sup> جعفر بن محمد بن<sup>٢٥</sup> عمر البلخي، زوجه<sup>٢٦</sup> الكبير و ذكر أنه مذهب العلماء المتقدمين من أهل فارس، و كثير من علماء سائر النواحي، و حكى أن مدة العالم عندهم جزء من اثني عشر ألفاً من مدة السند هند، و ذلك ثلاث<sup>٢٧</sup> مائة ألف سنة و ستون<sup>٢٨</sup> ألف سنة، و أن هذه المدة عندهم<sup>٢٩</sup> هي المدة<sup>٣٠</sup> التي تجتمع فيها أوساط الكواكب، خاصة في رأس الحمل، من غير أن يكون معها

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ١. د. - رضی اللہ عنہ. م: رضی اللہ تعالیٰ عنہ.         | ٢. د، س، م: وفي.                     |
| ٣. ج، ع، م: اثنتين.                                   | ٥. ی: ثلث و ثلاثون.                  |
| ٤. د: و أربع.   | ٨. ج: و أربعة. م: و مائة سنة و أربع. |
| ٦. ج: ثلث.  | ١١. ی: - علی.                        |
| ٧. س: ألف.  | ١٤. ج، د، س: جلالهم.                 |
| ٨. ی: لتري.   | ١٨. م: و سالفهم. ی: - و سالفها.      |
| ٩. س: لم تكن.   | ٢١. د، ک، ل: ملكه.                   |
| ١٠. س: و مثله. ل: و مثل.                              | ٢٤. ی: أبو المعشر.                   |
| ١١. ل: الفارس.  | ٢٧. ج، ک، ل: ستمائة ألف.             |
| ١٢. م: لاستیما بنی ساسان منهم فكان فيهم. ی: - كان من. | ٣٠. ی: - المدة.                      |
| ١٣. ی: وجود.  |                                      |
| ١٤. ی: رجاجة.   |                                      |
| ١٥. م: و لخواص.                                       |                                      |
| ١٦. د: أكلام. م: أخلاق.                               |                                      |
| ١٧. ج، ع، م: و لخواص.                                 |                                      |
| ١٨. ج، ک، ل: شافية.                                   |                                      |
| ١٩. ع، م: تاريخه.                                     |                                      |
| ٢٠. ی: - بن عمر.                                      |                                      |
| ٢١. ک، ل: عندهم.                                      |                                      |
| ٢٢. ع: و ستين ألف.                                    |                                      |

أوجاتها، و جوزهراتها. و أثنى أبو معشر على هذا المذهب و قال: إنَّ أهل الحساب من فارس، و بابل، و الهند، و الصين، و أكثر الأمم ممَّن كانت<sup>٢</sup> له معرفة بصناعة النجوم، و خاصة كنيكة الهندي، المقدم عند جميع العلماء من أهل الهند في سائر الدهور<sup>٣</sup>، مجمعون على أنَّ أصحَّ الأدوار أدوار<sup>٤</sup> هذه الفرقة و كانوا يسمونها «سني العالم»، و بهذا الإسم كانت تسميها الأمم<sup>٥</sup> الخالية من أهل هذه<sup>٦</sup> الصناعة على قديم الدهور، فأما أهل زماننا فإنهم يسمونها «سني أهل فارس»<sup>٧</sup>.

و للفرس كتب جليلة في أحكام النجوم. منها: كتاب<sup>٨</sup> صور درجات<sup>٩</sup> الفلك، ينسب إلى زرادشت<sup>١٠</sup>، و كتاب التفسير<sup>١١</sup>، و كتاب جاماسب<sup>١٢</sup>، و هو جليل جداً. و ذكر بعض علماء<sup>١٣</sup> الأخبار: أنَّ الفرس في أوَّل أمرها كانت موحدَّة على دين نوح، عليه السلام، إلى أن أتى بوداسف<sup>١٤</sup> المشرقي إلى طهمورث<sup>١٥</sup>، ثالث ملوك الفرس، بمذهب الحنفاء، و هم الصابئون<sup>١٦</sup>، فقبله منه<sup>١٧</sup> و قسر<sup>١٨</sup> الفرس على التشريع<sup>١٩</sup> به، فاعتقدوه نحواً من<sup>٢٠</sup> ألف سنة و ثمان مائة سنة؛ إلى أن تمجسوا جميعاً. و كان سبب تمجسهم أنَّ زرادشت الفارسي ظهر في زمان فستاسب<sup>٢١</sup>، ملك

١. د: و قال لأهل. م: و أتى أبو معشر.  
 ٢. ع. م: كان.  
 ٣. م: يجمعون على. ي: - و خاصة... في سائر الدهور.  
 ٤. د، س، ل: للأمم. م: تسميتها للأمم.  
 ٥. د، س، ل: فأما... أهل فارس. م: سني أهل الفرس.  
 ٦. ك، ل: - فأما... أهل فارس. م: سني أهل الفرس.  
 ٧. د: دركات. م: صورة درجات.  
 ٨. د، س، م: أرداوست. ي: زردشت.  
 ٩. ج: و كتاب الغمر. ل: و كتاب التعمر.  
 ١٠. د، س، ك، م: جاماسف. ي: جاماستف.  
 ١١. د: [«علماء»، مطموسة]. م: علماء الأخيار.  
 ١٢. ك: كوداسف. م: يوداسف المستشرفي. ي: بوداسف.  
 ١٣. ج: طهمورس. ك: جهمورش. ع: طهمورت.  
 ١٤. م: المنعة و هم الصابئون. ي: الصابئون.  
 ١٥. ي: قهر.  
 ١٦. ي: التسرع.  
 ١٧. س: ففله فد.  
 ١٨. ي: نحو ألف.  
 ١٩. ج: بشتاسف الملك. د: فستاسف الملك. ع: بستاسف. ي: يستاسب.

الفرس، لثلاثين<sup>١</sup> سنة خلت من ملكه<sup>٢</sup>، و دعا إلى دين المجوسية: من تعظيم النار، و سائر الأنوار<sup>٣</sup>، والقول بتركيب العالم من النور، والظلام، واعتقاد القدماء الخمسة<sup>٤</sup>، التي هي عندهم: الباري<sup>٥</sup>، تعالى عما يقولون، وإبليس، والهيولة<sup>٦</sup>، والزمان، والمكان؛ و غير ذلك من شريعة المجوسية. فقبل ذلك منه فستاسب<sup>٧</sup> و قام بدينه و قاتل<sup>٨</sup> الفرس عليه حتى انقادوا جميعاً إليه، و رفضوا دين الصابئة، واعتقدوا بزرادشت<sup>٩</sup> نبياً مرسلًا من عند الله، عز وجل، إليهم<sup>١٠</sup>، و لم يزالوا على دينه، و ملته<sup>١١</sup>، و ملتزمين<sup>١٢</sup> لشريعته، قريباً من ألف سنة و ثلاث مائة سنة، إلى أن ضعضع<sup>١٣</sup> ملكهم عمر بن الخطاب، رضى الله عنه، و احتوى على المدائن، قاعدة<sup>١٤</sup> عزهم و ملكهم، و طردهم عن بلاد<sup>١٥</sup> العراق، و ما يتصل بها إلى بلاد خراسان.

ثم استأصل بقية<sup>١٦</sup> ملكهم عثمان<sup>١٧</sup> بن عفان - رضى الله عنه - و قتل يزدجرد بن شهریار<sup>١٨</sup>، آخر ملوكهم، فى خلافته و ذلك فى سنة اثنتين<sup>١٩</sup> و ثلاثين من الهجرة. و باد منهم خلق كثير<sup>٢٠</sup> فى الحروب الواقعة بينهم و بين<sup>٢١</sup> المسلمين فى يوم القادسية، و يوم جلولاء<sup>٢٢</sup>، و يوم نهاوند، و غيرها. و أسلم منهم جماعة، و بقيت بقيتهم على دين المجوسية إلى الآن أهل ذمة كذمة اليهود، و النصارى؛ بالعراق، و الأهواز، و بلاد فارس، و

١. م: - قبله منه ... لثلاثين. ي: و لثلاثين.  
 ٢. ل: ملكى.  
 ٣. ك: الأدوار. م: والقول يتركب من النور والظلام.  
 ٤. ع: - الخمسة.  
 ٥. م: + جلّت قدرته و.  
 ٦. م: و الهيولى.  
 ٧. ج: يشتابسب. م: منك ليستأنف. ي: يستاسب.  
 ٨. ع، م: + أهل.  
 ٩. د، م: دارست.  
 ١٠. ع، م: مرسلًا إليهم من عند الله تعالى.  
 ١١. ع، ي: - و ملته.  
 ١٢. ك، ل، م: ملتزمين.  
 ١٣. م: ضعف.  
 ١٤. د: فدعن. م: رحنى الله تعالى عنه و احتوى على المدائن فدعن.  
 ١٥. ع، م، ي: - ملكهم. ك: قاعدة ملكهم و عزتهم. ي: - بلاد.  
 ١٦. ج، ك، ل: - بقية.  
 ١٧. ل: - رضى الله عنه. م: + تعالى. ي: - عثمان ... رضى الله عنه.  
 ١٨. م: و قتل بروجرز بن سهریان. ي: بقتل.  
 ١٩. د: ست و ثلاثين. ع: اثنين و ثلاثين. م: فى سنة و ثلاثين.  
 ٢٠. ج: و من المسلمين.  
 ٢١. ك: جلودا. م: حلولا.  
 ٢٢. د، م، ي: عظيم.

أصبهان و خراسان، و غيرها من مملكة الفرس قبل الإسلام.

### [الفصل الثالث: العلم عند الكلدان]

و أمّا الأمة الثالثة، و هم<sup>١</sup> الكلدانيون، فكانت أمة قديمة الرئاسة، نبهة الملوك<sup>٢</sup>. كان منهم النماردة<sup>٣</sup> الجابرة، الذين كان أولهم النمرود<sup>٤</sup> بن كوش بن<sup>٥</sup> حام، باني المجدل<sup>٦</sup>، الذي ذكره الله، تعالى<sup>٧</sup>، في القرآن<sup>٨</sup> فقال<sup>٩</sup>: «قد مكر الذين من قبلهم، فأتى الله بنيانهم من القواعد، فخرّ عليهم السقف من فوقهم، و أتاهم العذاب من حيث لا يشعرون»<sup>١٠</sup>.

و حكى أبو محمد الحسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني، المعروف بابن ذي المدينة<sup>١١</sup>، صاحب كتاب سرائر الحكمة، و<sup>١٢</sup> الإكليل، و غيرهما: أن ارتفاع سمك<sup>١٣</sup> المجدل كان<sup>١٤</sup> فيما ذكر<sup>١٥</sup> أهل العلم خمسة آلاف ذراع، و<sup>١٦</sup> كان عرضه ألفاً<sup>١٧</sup> و خمس مائة ذراع.

و يزعم البابليون: أن هذا النمرود البابلي، باني الصرح، كان أول ملوك الأرض بعد الطوفان.

و كان منهم، نمرود ابراهيم - عليه السلام - و هو النمرود بن كنعان بن سنحاريب بن النمرود الأكبر، صاحب<sup>١٨</sup> الصرح و بانيه.

١. د، م: و هي.  
٢. د: نبهة. م: قديمة الرئاسة منهم الملك المشهور.  
٣. ب: النماردة. ج: كان النماردة.  
٤. ج: بن كنعان كوش.  
٥. ج: باني أعجول. ل: باني الحجول. م: باني المجدل.  
٦. ج، ب، ج، س، ك، ل: - تعالى.  
٧. ج، ك، ل: في كتابه العزيز.  
٨. ج، ك، ل: في قوله.  
٩. ج، ك، ل: في قوله.  
١٠. النحل، ٢٦.  
١١. ذي المدينة. ج: ذي الذممة. م: ذي الرمة.  
١٢. ب: أسرار الحكمة.  
١٣. م، ي: + كتاب. م: سنة.  
١٤. ك، ل: كان.  
١٥. ج، ل: - وكان... ذراع. م: زراع [في كلا الموضعين].  
١٦. ج، ل: ذكره.  
١٧. ب: ألفي ذراع. د، ك، م: ألفين.  
١٨. أ: هو الذي بنى الصرح و كان. س، ك، ل: - صاحب الصرح و بانيه و كان. م: و هو نمرود بن كنعان بن سنحاريب بن نمرود الأكبر. ي: - و بانيه و.

وكان منهم بخت نصر بن فيروزادان<sup>١</sup> بن سنحاريب من ولد النمرود الأصغر بن كنعان، الذي غزا بني إسرائيل، و قتل منهم خلقاً عظيماً، و سبى بقيتهم، و غزا مصر، و افتتحها؛ و روع<sup>٢</sup> كثيراً<sup>٣</sup> من البلاد<sup>٤</sup>، و لم يزل ملك بخت نصر<sup>٥</sup> و جميع بلاد<sup>٦</sup> الكلدانيين إلى أن ظهر عليهم الفرس، و غلبوهم على مملكتهم، و بادوا كثيراً منهم، فدرست<sup>٧</sup> أخبارهم، و طمست آثارهم.

وكان من الكلدانيين علماء جلّة<sup>٨</sup>، و حكماء و فضلاء يتوسعون في فنون المعارف من المهن التعليمية، و العلوم الرياضية، و الإلهية و كانت لهم<sup>٩</sup> عناية<sup>١٠</sup> بأرصاد الكواكب، و تحقق بعلم<sup>١١</sup> أسرار الفلك، و معرفة مشهورة بطبائع النجوم، و أحكامها<sup>١٢</sup> و خواصّ المؤلّدات، و قواها؛ و هم<sup>١٣</sup> نهجوا لأهل الشقّ الغربي<sup>١٤</sup> من معمور الأرض، الطريق إلى تدبير<sup>١٥</sup> الهياكل<sup>١٦</sup> لاستجلاب قوى الكواكب و إظهار طبائعها، و طرح شعاعاتها<sup>١٧</sup> عليها بأنواع القوانين<sup>١٨</sup> الموافقة لها و ضروب التدابير المخطوطة لها<sup>١٩</sup>. فظهرت منهم الأفاعيل الغريبة، و النتائج الشريفة<sup>٢٠</sup>، من إنشاء الطلسمات، و غيرها من صناعة السحر.<sup>٢١</sup> و أشهر علمائهم عندنا، و أجلّهم: هرمس<sup>٢٢</sup> البابلي، و كان في عهد سقراط

١. ا. ب: فيروزادان. ج، ك: فيروزدان. د، ل: بن فيروزا. م: مروزا. ي: مروزادان.

٢. د: و رّح. م: و روح. ي: و دوّح. ٣. ب: كثير. ج، م: كسرى.

٤. ا، ب، د، م: آل بخت نصر. ي: + بابل.

٥. د: [« و غلبوهم ... فدرست »، مطموسة]. م: - على مملكتهم ... و الإلهية.

٦. ا، ب، ج: أجلة. د: [« جلّة ... و الإلهية »، مطموسة]. ي: من أجلّ الناس فضلاً و حكماً متوسعون.

٧. س: [« و كانت لهم »، مطموسة].

٨. ج: و علم بتحقيق. س ك ل: و بعلم تحقيق.

٩. ل: و منهم. ١٠. ا، ب، د، م: و أكوامها. م: و أكوامها.

١١. ل: و منهم. ١٢. ا، ب، د، م: و أكوامها.

١٣. ل: و منهم. ١٤. ي: الشقّ الآخر.

١٥. ي: الهيكل. ١٦. ا، ب، د، م: و أكوامها.

١٧. ع: القرايين. م: القرانين. ي: القرايين المؤلفة لها.

١٨. ع: المحفوظة لها. م، ي: المخصوصة بها.

١٩. د، م: التدبير. س: تدمير. ك: تدمر.

٢٠. ا، ب، ج: [« الشريفة »، ناقصة لاتقراً]. ي: العجبية.

٢١. ي: أبوهرمس. ك: أبوهرمس.

الفيلسوف اليوناني.

و<sup>١</sup> ذكر عنه أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي<sup>٢</sup> في كتاب الألوفا: أنه هو الذي صحح كثيراً من كتب الأوائل في علم<sup>٣</sup> النجوم، وغيره<sup>٤</sup> من أصناف الفلسفة<sup>٥</sup> مما كان فسد، وأنه صنّف كتباً كثيرة في علوم شتى<sup>٦</sup>.

قال أبو معشر: الهرامس<sup>٧</sup> جماعة: أولهم<sup>٨</sup> الذي كان قبل الطوفان، الذي يزعم العبرانيون أنه خنوخ<sup>٩</sup> النبي، وهو إدريس، عليه السلام، وكان بعد<sup>١٠</sup> الطوفان منهم عدّة ذوو معرفة وتمييز، وكان المقدم<sup>١١</sup> منهم اثنان: أحدهما البابلي<sup>١٢</sup> الذي ذكرنا، والآخر تلميذ فيثاغورس<sup>١٣</sup> الحكيم، وكان<sup>١٤</sup> من سكّان مصر.

قال صاعد: وقد وصل<sup>١٥</sup> إلينا من مذاهب<sup>١٦</sup> هرمس البابلي ما دلّ على تقدّمه في العلم. من<sup>١٧</sup> ذلك مذهبه في مطارح شعاعات الكواكب، ومذهبه في تسوية بيوت الفلك، ومن ذلك<sup>١٨</sup> كتبه في أحكام النجوم؛ مثل كتاب الطول، وكتاب العرض، وكتاب قضيب<sup>١٩</sup> الذهب.

ومن علماء الكلدانيين<sup>٢٠</sup> بعد هرمس، أبرخس<sup>٢١</sup> صاحب كتاب أسرار النجوم في معرفة الملل<sup>٢٢</sup> والدول والملاحم.

١. د: - وذكر عنه أبو معشر. ٢. ب: - جعفر... البلخي. ج، ل: وذكر عنه أبو جعفر بن م: - في كتاب صحح علوم. ٣. ي: علوم. ٤. ي: وغيرها. ٥. ل، ي: الفلاسفة. ٦. ب: - أنه... شتى. ٧. ج، د، ي: والهرامس. ٨. د: أولهم هرمس. م: منهم الهرمس. ي: جماعة شتى منهم الهرمس. ٩. ج، ك: أخنوخ. م: زعم العبرانيون أنه خنوخ. ١٠. ش: وكان بعد الطوفان. ١١. ج، ك، ل: - منهم... المقدم. م: ذو معرفة وتمييز. ١٢. د، م: هذا البابلي. ١٣. د، س: فوتاغوريوس. م: فوناعورس. ١٤. ب، ي: - وكان. ١٥. س: وقد وصلت. م: وكان قد وصل. ١٦. ي: من مذهب. ١٧. ك، ل: ومن ذلك. ١٨. ع، م: ومن دليل. ١٩. م: قضيب. ٢٠. ي: ومن علمائهم. ٢١. ع: أبرخس د: فرخس ك، ل، ي: برجس م: فرخس. ٢٢. م: الملك. ي: الفلك.



و منهم واليس، صاحب كتاب الصور و صاحب كتاب [البزیدج<sup>١</sup>] المؤلف في  
المواليد و تحاويلها و المدخل إلى ذلك. و كان ملكاً<sup>٢</sup>.  
و منهم إصطفين<sup>٣</sup> البابلي، له كتاب جليل في أحكام النجوم. و كان عند شعيب<sup>٤</sup>  
النبي<sup>٥</sup>، عليه السلام<sup>٦</sup>.  
و لم يصل إلينا من مذاهب<sup>٧</sup> البابليين في حركات النجوم، و صورة هيئة<sup>٨</sup> الفلك  
مذهب مستقصى، و لا جملة كافية<sup>٩</sup>، و لا عندنا من آرائهم<sup>١٠</sup> في ذلك، و لا من أرصادهم  
غير الأرصاد التي نقلها عنهم بطليموس<sup>١١</sup> اليوناني القلوذي<sup>١٢</sup> في كتاب المجسطي<sup>١٣</sup>، فإنه  
اضطرَّ إليها في تصحيح حركات النجوم<sup>١٤</sup> المتحيرة؛ إذ لم يجد لأصحابه اليونانيين في  
ذلك<sup>١٥</sup> أرصاداً يثق بها.

### [الفصل الرابع: العلم في اليونان]

و أمّا الأمة الرابعة، و هي<sup>١٦</sup> اليونانيون<sup>١٧</sup>، فكانت<sup>١٨</sup> أمة عظيمة القدر في الأمم،  
طائرة<sup>١٩</sup> الذكر في الآفاق، فخمة الملوك عند جميع أهل الأقاليم.  
منهم الإسكندر بن فيلفوس<sup>٢٠</sup> المقدوني<sup>٢١</sup>، المعروف<sup>٢٢</sup> بذي القرنين، الذي غزا

١. ا، ب، ي: اليرندج. ج، ك، ل: الرندج. د: اليريدج. س: البرمرمج. ع: البريدج (الزبرج). م: اليزدخ.

٢. ج، ل: ملوكاً. ٣. ج، ك، ل: إصطفان. م: إصطقبل. ي: إصطفن.

٤. د، ق، م: مبعث. ٥. ق: رسول الله. م: النبي. ٦. د، س، ق، م: صلى الله عليه وسلم.

٧. ي: مذهب. ٨. ع: البابلي. م: النابايس في حركات النجوم و صغره هند الفلك.

٩. ي: كافية. ١٠. ي: آدابهم. ١١. ي: بطلميوس.

١٢. ج: المفلودى. م: ي: القلوذي. ١٣. م: المحيطى. ١٤. م: الخيرة إذا. ي: الكواكب.

١٥. ا، ب: [في ذلك]، ناقصة غير مقرونة. م: أرصاداً يثق بها. ١٦. ج: و هو: ي: و هم.

١٧. ب: اليونانيين. ١٨. ج: و كانت. ١٩. ق: ظاهرة.

٢٠. د: بليقوس. ع: ابن فيليوس. م: الإسكندر بليقوس. ي: فيلبوس.

٢١. ب: المقدومى. ج: القدونى. ق: الماقدونى. م: المصروى.

٢٢. د: [المعروف ... داره «مطموسة»]. م: المعروف ... على بعضهم.

دارا بن دارا، ملك الفرس في عقر داره. فثَلَّ عرشه<sup>١</sup>، و مزَّق ملكه، و فرَّق جمعه<sup>٢</sup>، ثمَّ تخطَّاه قاصداً إلى ملوك المشرق<sup>٣</sup> من الهند، و الترك، و الصين؛ فتغلب على بعضهم، و انقاد له جميعهم<sup>٤</sup>، و تلقوه بالهدايا الفخمة، و استكفوه بالأتاوات<sup>٥</sup> الجزلة، و لم يزل متردداً في أقاصى الهند، و تخوم الصين، و سائر أكناف<sup>٦</sup> المشرق؛ حتى أجمع<sup>٧</sup> ملوك الأرض طراً على الطاعة لسلطانه، و الخضوع لعزته، و الإقرار بأنه<sup>٨</sup> ملك الأقاليم، و الإعراف بأنه رئيس الأرض<sup>٩</sup>.

و كان بعده من الملوك<sup>١٠</sup> اليونانيين جماعة يعرفون بالبطالسة<sup>١١</sup>، و احدهم بطليموس<sup>١٢</sup>، دانت<sup>١٣</sup> لهم الممالك<sup>١٤</sup>، و ذلت لهم الرقاب. و لم يزل ملكهم متصلاً إلى أن غلبتهم<sup>١٥</sup> عليه<sup>١٦</sup> الروم، فانقرض<sup>١٧</sup> ملكهم من الأرض، و انتظمت مملكتهم<sup>١٨</sup> مع مملكة الروم؛ فصارت مملكة واحدة رومية<sup>١٩</sup>، كما فعلت<sup>٢٠</sup> الفرس لمملكة<sup>٢١</sup> البابليين؛ حين استولت عليها و صيرت<sup>٢٢</sup> المملكتين مملكة واحدة فارسية.

و كانت بلاد اليونانيين في الرِّبع الغربي<sup>٢٣</sup> الشمالي من الأرض، و يحدها<sup>٢٤</sup> من جهة الجنوب: البحر الرومي، و الثغور الشامية، و الثغور الجزرية<sup>٢٥</sup>؛ و من جهة<sup>٢٦</sup> الشمال<sup>٢٧</sup>: بلاد اللان، و ما حاذا<sup>٢٨</sup>ها من ممالك الشمال؛ و من جهة المغرب: تخوم بلاد أمانية<sup>٢٩</sup> التي قاعدتها مدينة رومية؛ و من جهة المشرق<sup>٣٠</sup>: تخوم<sup>٣١</sup> بلاد<sup>٣٢</sup> أرمينية، و الباب و

١. ش: و ثلَّ. ي: قبل عرسه.	٢. ع: جمعهم. ي: جميعه.	٣. ي: ملوك الشرق.
٤. ج، ك، ل: جمعهم.	٥. ا: بالأتاوات. م: بالأتاوات.	٦. ج: الحناف.
٧. د، ل، م، ي: اجتمع.	٨. ك: أنه.	٩. ب: الأرض.
١٠. ع، م: من ملوك.	١١. د، س، م: بالبطالسة.	١٢. ا، ب: بطليموس.
١٣. ق: دان.	١٤. ق: الملك.	١٥. ي: غلبتهم.
١٦. د، م: عليه.	١٧. م: فانقرض.	١٨. د: مملكتهم.
١٩. م: رومانية.	٢٠. ا: فعل.	٢١. د: مملكة م: بمملكة.
٢٢. ج: و حيرت.	٢٣. ي: الغربي.	٢٤. ب: و حدها و. م: فحدها.
٢٥. ا، ب: الخزرية. م: الحرية. ي: الخزروية.	٢٦. م: الشمال.	٢٦. ج، ع، م: بلاد.
٢٧. ا: الشام. م: بلاد.	٢٨. ج: ما حاذها. م: و ما حازها.	٢٩. ش: أمانية. ي: رومانية.
٣٠. ج، ك، م: الشرق.	٣١. س، ك، ي: تخوم.	٣٢. ي: مدينة.

الأبواب<sup>١</sup>، و الخليج المعترض<sup>٢</sup> ما بين بحر الروم، و بحر نيطش<sup>٣</sup> الشمالي بوسط<sup>٤</sup> بلاد اليونانيين<sup>٥</sup>، فيصير القسم الأعظم منها في حيز<sup>٦</sup> المشرق منه، والقسم الأصغر منها<sup>٧</sup> في حيز<sup>٨</sup> المغرب منه.

ولغة اليونانيين تسمى الإغريقية، و هي من أوسع اللغات و أجملها.

و كانت عامّة اليونانيين صابئة<sup>٩</sup>، معظّمة للكواكب، دائبة<sup>١٠</sup> لعبادة<sup>١١</sup> الأصنام. و كان علماءهم يسمّون «فلاسفة»، واحدهم فيلسوف؛ و هو<sup>١٢</sup> اسم<sup>١٣</sup>، معناه باللغة اليونانية: «محبّ الحكمة».

و فلاسفة اليونان<sup>١٤</sup> من أرفع الناس طبقة، و أجلّ أهل العلم منزلة؛ لما ظهر منهم من<sup>١٥</sup> الإعتناء الصحيح بفنون الحكمة من العلوم الرياضية، والمنطقية، و المعارف الطبيعية، و الإلهية، و السياسات المنزلية، و المدنية<sup>١٦</sup>.

و أعظم هؤلاء الفلاسفة قدراً عند اليونانيين خمسة: فأولهم زماناً بندقليس<sup>١٧</sup>، ثمّ فيثاغورس، ثمّ سقراط، ثمّ أفلاطون، ثمّ أرسطوطاليس بن نيقوماخوس<sup>١٨</sup>.

هؤلاء<sup>١٩</sup> الخمسة هم<sup>٢٠</sup> المجمع على استحقاقهم اسم الحكمة عند اليونانيين<sup>٢١</sup>.

فأمّا بندقليس<sup>٢٢</sup>، فكان في زمان داود، عليه السّلام، على ما ذكره العلماء بتواريخ الأمم. و كان أخذ الحكمة عن لقمان الحكيم<sup>٢٣</sup> بالشام<sup>٢٤</sup>، ثمّ انصرف إلى بلاد اليونانيين،

- |  |                                     |                          |
|--|-------------------------------------|--------------------------|
| ١. ب، ع: والباب الأبواب.   | ٢. د، م: العرض.                     | ٣. ب، ق: نيطس. م: تيطس.  |
| ٤. ا: المتوسط. د، ي: يتوسط. م: بتوسط.  |                                     | ٥. ي: اليونان.           |
| ٦. د، م: جزء.  | ٧. س: - في.                         | ٨. ي: جنوب.              |
| ٩. د، س، ل: من صابئة. م: صابئة.  | ١٠. م: وانية. ي: دائنة.             |                          |
| ١١. ي: بعبادة.   | ١٢. م: وهم.                         | ١٣. م: - اسم.            |
| ١٤. م: اليونانيون.   | ١٥. د: للإعتناء. ي: - من.           | ١٦. س، ك، ل: - والمدنية. |
| ١٧. ا، ق: «ابيدقليس». م: زمانى فليس نمر.   |                                     |                          |
| ١٨. ا، ب: - بن نيقوماخوس. ج: سوماخس. ك: سوفافرس. ل: ابن سومافوس. م: أرسطوطاليس يربيعواماخوس. |                                     |                          |
| ١٩. ي: - هؤلاء... اليونانيين.  | ٢٠. ا، ب: - الخمسة هم. م: هم الجمع. |                          |
| ٢١. م: أهل اليونان.  | ٢٢. م: بيدمليسي.                    | ٢٣. ي: - الحكيم.         |
| ٢٤. ج: عن لقمان بن السام. م: من لقمان الحكيم بالشام.   |                                     |                          |

فتكلم في خلقه العالم بأشياء تقدح<sup>١</sup> ظواهرها<sup>٢</sup> في أمر المعاد، فهجره لذلك بعضهم<sup>٣</sup>.  
و طائفة من الباطنية تنتمي<sup>٤</sup> إلى حكمته، و تزعم أن له رموزاً قلماً يوقف عليها<sup>٥</sup>. و  
كان محمد بن عبدالله بن مسرة<sup>٦</sup> الجبلي<sup>٧</sup> الباطني من أهل قرطبة كلفاً بفلسفته، دؤوباً على  
دراستها.

و بندقليس<sup>٨</sup> أول من ذهب<sup>٩</sup> إلى الجمع بين معاني<sup>١٠</sup> صفات الله، تعالى، و أنها كلها  
تؤدى إلى شيء واحد، و أنه إن وصف بالعلم، والجودة والقدرة فليس هو ذامعان<sup>١١</sup>  
متميزة تختص بهذه الأسماء المختلفة<sup>١٢</sup>؛ بل هو الواحد بالحقيقة<sup>١٣</sup>، لا يتكرر<sup>١٤</sup> بوجه<sup>١٥</sup> ما  
أصلاً، بخلاف<sup>١٦</sup> سائر الموجودات؛ فإن الوحدات<sup>١٧</sup> العالمية معرضة<sup>١٨</sup> للتكثير<sup>١٩</sup>، إماً  
بأجزائها، وإماً<sup>٢٠</sup> بمعانيها، وإماً بنظائرها<sup>٢١</sup>، و ذات الباري متعالية<sup>٢٢</sup> عن هذا كله. و إلى هذا  
المذهب في الصفات ذهب أبو الهذيل، محمد بن الهذيل العلاف<sup>٢٣</sup> البصرى<sup>٢٤</sup>.

و إماً فيثاغورس، فكان بعد بندقليس بزمان<sup>٢٥</sup>. و أخذ الحكمة عن أصحاب  
سليمان بن داود<sup>٢٦</sup> بمصر، حين دخلوا إليها من بلاد<sup>٢٧</sup> الشام. و قد<sup>٢٨</sup> كان أخذ الهندسة

١. م: باساقى فدح. ي: يقدح. ٢. ج: ي: ظاهرها. ٣. د، س، ل، م: بعضهم م: فهو لذلك  
٤. ي: تنتهى. ٥. د: - وكان... الباطني. م: توقف عليها.  
٦. ش: مره. م: - وكان محمد... الباطني.  
٧. ج: «الجبكي. ا، ب: - الباطني... العلوم في الروم.  
٨. م: - و بندقليس أول. ي: - بندقليس. [و جاءت بدلاً منها: «و كان أول...»]  
٩. ج: وهب. م: مذهب. ١٠. ج: المعاني لصفات. م: - إلى الجميع بين.  
١١. ج، ع، م: ذو معان. م: - والجودة.  
١٢. د: الهامة. م: يختص بها الأسماء المختلفة.  
١٣. د: بالفقه. م: - بالحقيقة لا سكر  
١٤. ج، ل: لا يتكرر. د: لا يتكرر. ي: الذي لا يتكرر.  
١٥. د: بالفقه  
١٦. ع: خلاف.  
١٧. ج: الوحدات. ك، ل: الوحدات  
١٨. ج: متعرضة. ي: معروضة. ١٩. ج: للتكثير. د: للتكثير. ي: بالتكثير  
٢٠. د: أو.  
٢١. ل: أو بنظيرها  
٢٢. ي: الباري تعالى م: معالي  
٢٣. ي: هذيل بن العلاف. ل: هذيل الخلاف. م: العلاق  
٢٤. ي: المصري  
٢٥. د: بن بيان. ك: بن فاني. م: و إماً فساغورس فكان بعد بيتفاس ابن بزمان  
٢٦. ل، ي: + عليه السلام. ٢٧. ج: - إليها من بلاد.  
٢٨. ك: - و قد

قبلهم عن المصريين، ثم رجع إلى بلاد يونان، و أدخل عندهم<sup>١</sup> علم الهندسة، و علم الطبيعة، و علم الدين. و استخراج بذكائه علم الألحان، و تأليف النغم<sup>٢</sup>، و أوقعها تحت النسب<sup>٣</sup> العددية، و ادعى أنه استفاد ذلك من مشكاة النبوة.

و له في نضد<sup>٤</sup> العالم، و ترتيبه<sup>٥</sup> على خواص العدد، و مراتبه رموز<sup>٦</sup> عجيبة، و أغراض بعيدة. و له في شأن المعاد مذاهب قارب فيها<sup>٧</sup> بندقليس<sup>٨</sup>: من أن فوق عالم الطبيعة عالماً روحانياً نورانياً<sup>٩</sup>، لا يدرك العقل<sup>١٠</sup> حسنه و بهاءه، و أن الأنفس<sup>١١</sup> الزكية تشتاق إليه<sup>١٢</sup>، و أن كل إنسان أحسن تقويم نفسه بالتبرؤ<sup>١٣</sup> من العجب و التجبر، و الرياء<sup>١٤</sup>، و الحسد، و غيرها من الشهوات الجسدانية<sup>١٥</sup>، فقد صار أهلاً أن يلحق بالعالم الروحاني، و يطلع على ما يشاء<sup>١٦</sup> من جواهره من الحكمة<sup>١٧</sup> الإلهية؛ و لذا<sup>١٨</sup> الأشياء المملذة<sup>١٩</sup> تأتيه<sup>٢٠</sup> حنيئذ<sup>٢١</sup> إرسالاً<sup>٢٢</sup>، كالألحان الموسيقية الآتية إلى حاسة السمع، فلا يحتاج<sup>٢٣</sup> أن يتكلف لها طلباً<sup>٢٤</sup>. و لفيثاغورس تواليف<sup>٢٥</sup> شريفة في الأرثماطيقى<sup>٢٦</sup>، و الموسيقى، و غير ذلك.

و أمّا<sup>٢٧</sup> سقراط، فكان من<sup>٢٨</sup> تلاميذ فيثاغورس، و اقتصر من الفلسفة على العلوم

ع

١. ج، ك، ل: و أخذ عنهم.
٢. ج، ل: و استخراج من كل له. م: بزكائه علم الكلام و تأليف التقسيم.
٣. ج، ك، ل: النسبة.
٤. ج، ل: نظر. ك: فطر. م: قصد. ي: فصل [و يمكن أن تقرأ: قصد].
٥. م: تورية.
٦. ج، س، ك: أمور.
٧. م: - فيها.
٨. م: بيتقليس.
٩. ج، ع: عالم روحاني نوراني.
١٠. ل: - العقل.
١١. ي: النفس.
١٢. ج، ل: مشتاق إليه. د، م: تساق إليه.
١٣. ج: بالتبريز. ك، ل: بالتبرير. م: بالنيروا.
١٤. ج، ك، ل: - و التجبر و الرياء. م: و الستحر و الربا.
١٥. د: الحيوانية.
١٦. د، م: شاع. ي: شاء.
١٧. ج، ل: كلمة.
١٨. ج: قاليا للأشياء. س: و إلى الأشياء. ك، ل: فبالأشياء. م: و كذا الأنبياء. ي: فإن الأشياء.
١٩. ج، ك، ل: المملذة. م: + للنفس.
٢٠. ج، س، ك، ل: - تأتيه. م: فانبه.
٢١. س: حشر. م: حسن.
٢٢. ع: إرسالاً لا كالألحان. م: الإرساله.
٢٣. ي: و لا يحتاج.
٢٤. ي: طلب.
٢٥. م: و لعيتا عوروس تأليف. ي: تأليف.
٢٦. ش: أرثماطيقى. م: الأرثماطيقى.
٢٧. ل: - و أمّا.
٢٨. ج، ل: فيه. م: من تلاميذ فساغوروس.

الإلهية، و أعرض عن ملاذ الدنيا، و رفضها<sup>٢</sup>، و أعلن بمخالفة اليونانيين في عبادتهم الأصنام، و قابل رؤساءهم بالحجج<sup>٣</sup>، و الأدلة<sup>٤</sup>؛ فتوروا<sup>٥</sup> العامة عليه واضطروا ملكهم<sup>٦</sup> إلى قتله، فأودعه الملك الحبس تحمداً<sup>٧</sup> إليهم<sup>٨</sup> ثم سقاه السم تفادياً من شرهم، بعد مناظرات<sup>٩</sup> جرت له مع الملك محفوظة.

وله وصايا شريفة، و آداب فاضلة، و حكم مشهورة، و مذاهب في الصفات قريبة من مذاهب فيثاغورس، و بندقليس<sup>١٠</sup> إلا أن له في شأن المعاد آراء ضعيفة، بعيدة عن محضر الفلسفة، خارجة عن المذاهب المحققة<sup>١١</sup>.

و أما أفلاطون، فشارك<sup>١٢</sup> سقراط في الأخذ عن فيثاغورس؛ إلا أنه لم يشتهر بالحكمة إلا من<sup>١٣</sup> بعد سقراط. و كان شريف النسب من بيت علم. و احتوى على جميع فنون الفلسفة، و صنّف كتباً كثيرة<sup>١٤</sup> مشهورة في ضروب<sup>١٥</sup> الحكمة، ذهب فيها إلى الرمز و الإغلاق، و خرّج<sup>١٦</sup> جماعة من التلاميذ<sup>١٧</sup>، و كان يعلم الفلسفة و هو ماش<sup>١٨</sup> فعرف هو و تلاميذه بالمشائين. و فوّض<sup>١٩</sup> التعليم و المدارس في آخر عمره إلى ذوى البراعة<sup>٢٠</sup> من أصحابه، و تخلّى عن الناس، و تجرّد لعبادة ربه.

فمن<sup>٢١</sup> كتبه المشهورة<sup>٢٢</sup>: كتاب فادن<sup>٢٣</sup> في النفس<sup>٢٤</sup>؛ و كتاب السياسة<sup>٢٥</sup> المدنية؛ و<sup>٢٦</sup>

- |  |  |
|--|--|
| ١. ج. ل: بلاد.                                     | ٢. ي: وضعها.   |
| ٣. د، س، ص، ي: بالحجاج. م: و قاتل رؤساءهم بالحجاج. | ٤. د: و الأدلة.                                      |
| ٥. ج: فتأمر. ك، ل: فتوافر.                         | ٦. س: بملكهم.  |
| ٧. ج: مخمداً. ع: عمداً. م: الحسن بمداليهم.         | ٨. ك: إليه.  |
| ٩. ج: من سرهم. ص: مع مناظرات.                      | ١٠. م: فساغوروس و سغليس.                             |
| ١١. د، ل: - خارجة... المحققة.                      | ١٢. د: فشاركه.                                       |
| ١٤. ي: - مشهورة... والإغلاق.                       | ١٥. ج، ل: في تعريف الحكمة.                           |
| ١٧. م: من التلامذة. ي: من تلاميذ.                  | ١٦. ي: واشتهر.                                       |
| ١٩. د: و فرض.                                      | ١٨. د، م: - و كان... و هو ماش.                       |
| ٢١. ج، ي: و من.                                    | ٢٠. ك، م: ذوى اليونانية. م: - في آخر عمره من أصحابه. |
| ٢٢. ي: - المشهورة.                                 | ٢٣. ج: مادن. م: فادن.                                |
| ٢٤. م: في التيقن.                                  | ٢٥. ج: لسياسة.                                       |
|  | ٢٦. ج، ك، ل: إلى طيماوس م: كتاب.                     |

طيمائوس<sup>١</sup> الروحاني في ترتيب العوالم الثلاثة العقلية التي هي عالم الربوبية، و عالم العقل، و عالم النفس؛ و كتاب طيمائوس الطبيعي، في تركيب<sup>٢</sup> عالم الطبيعة، كتب هذين الكتابين إلى تلميذ له<sup>٣</sup> يسمّى: طيمائوس.

و أمّا أرسطوطاليس، فهو أرسطوطاليس<sup>٤</sup> بن نيقوماخوس<sup>٥</sup> الجهراشني<sup>٦</sup> الفيثاغوري. و تفسير نيقوماخوس: «قاهر الخصم<sup>٧</sup>»، و تفسير أرسطوطاليس: «تامّ الفضيلة»؛ حكى ذلك أبو الحسن علي بن الحسين<sup>٨</sup> المسعودي.

و كان نيقوماخوس فيثاغوري<sup>٩</sup> المذهب<sup>١٠</sup>، و له تواليف مشهورة<sup>١١</sup> في الأريثماتيقي. و كان ابنه<sup>١٢</sup> أرسطوطاليس تلميذ أفلاطون، و يقال: إنّه لازمه عشرين سنة. و كان<sup>١٣</sup> أفلاطون يؤثّر على سائر تلاميذه، و يسمّيه «العقل<sup>١٤</sup>». و إلى أرسطوطاليس انتهت فلسفة اليونانيين، و هو خاتمة حكمائهم و سيّد علمائهم، و هو أوّل من خلّص صناعة البرهان من سائر الصناعات المنطقية، و صوّرها بالأشكال الثلاثة، و جعلها<sup>١٥</sup> آلة العلوم النظرية؛ حتّى لُقّب بصاحب<sup>١٦</sup> المنطق.

و له في جميع<sup>١٧</sup> العلوم الفلسفية<sup>١٨</sup> كتب شريفة كلية و جزئية. فالجزئية<sup>١٩</sup> رسائله التي يتعلّم منها معنى واحد فقط، و الكلية بعضها<sup>٢٠</sup> تذاكير<sup>٢١</sup> يتذكّر بها<sup>٢٢</sup> و بقراءتها ما قد علم من علمه، و هي السبعون كتاباً<sup>٢٣</sup> التي<sup>٢٤</sup> وضعها لاوفارس. و بعضها تعاليم يتعلّم منها

١. ي: طيمائوس. ٢. د: في سائر كتب عالم الطبيعة.

٣. ج: التي يمدله. م: بهذين الكتابين إلى تلميذ له يسمّى طيمائوس.

٤. ج: نيقوماخوس. ي: نيقوماخوس. م: نيقوماخوس.

٥. د: الخراشي. ص: جراسني. ي: الجهراشي. م: الخهراشي الفناغور.

٦. د، م، ي: بن علي. [التبني و الإشراف، ١١٦].

٧. د، م: بالمذهب. ٨. د: مشهور. م: تأليف مشهور.

٩. س: فكان. م: عشرون سنة و كان.

١٠. د: و حملها. م: آلة للعلوم. ١١. ي: صاحب.

١٢. ل، م: الفلسفة. ١٣. ج، ك، ل: - فالجزئية ... فقط.

١٤. ج: - بعضها. ١٥. ج، ي: تذاكر.

١٦. ج، ك، ل، م: الكتاب. ع: كتاب.

١٧. د: لها. م: - بها.

١٨. ج: الذي.

ثلاثة أشياء: أحدها<sup>١</sup> علوم الفلسفة؛ والثاني<sup>٢</sup> أعمال<sup>٣</sup> الفلسفة؛ والثالث<sup>٤</sup> الآلة المستعملة في علم<sup>٥</sup> الفلسفة وغيره من العلوم.

فالكتب<sup>٦</sup> التي في علوم<sup>٧</sup> الفلسفة، بعضها في العلوم التعليمية، وبعضها في العلوم الطبيعية، وبعضها في العلوم الإلهية. وأما<sup>٨</sup> الكتب التي في العلوم التعليمية فكتابه في المناظر، وكتابه في الخطوط، وكتابه في الحيل؛ وأما الكتب<sup>٩</sup> التي في العلوم الطبيعية، فمنها ما يتعلم منه الأمور التي تعم جميع الطبائع<sup>١٠</sup>، ومنها ما يتعلم منها الأمور التي تخص كل واحد من الطبائع. فالكتب<sup>١١</sup> التي يتعلم منها الأمور التي تعم جميع الطبائع، فهي: كتابه المسمى بسمع الكيان. فهذا الكتاب<sup>١٢</sup> يعرف<sup>١٣</sup> بعدد المبادئ لجميع<sup>١٤</sup> الأشياء الطبيعية، و<sup>١٥</sup> بالأشياء التي كالمبادئ وبالأشياء التوالية للمبادئ، وبالأشياء المشاكلة<sup>١٦</sup> للتوالية.

أما المبادئ، فالعنصر والصورة<sup>١٧</sup>؛ وأما التي<sup>١٨</sup> هي كالمبادئ فليست<sup>١٩</sup> مبادئ<sup>٢٠</sup> بالحقيقة<sup>٢١</sup>، بل بالتقريب، كالعدم<sup>٢٢</sup>؛ وأما<sup>٢٣</sup> التوالية، فالزمان<sup>٢٤</sup> والمكان<sup>٢٥</sup>؛ وأما المشاكلة للتوالية، فالخلاء، و<sup>٢٦</sup> ما لانهاية له؛ وأما التي<sup>٢٧</sup> يتعلم<sup>٢٨</sup> منها الأمور الخاصة<sup>٢٩</sup>،

- |   |  |               |
|---|--|---------------|
| ١. ع: أحدهما.   | ٢. ج: والثانية.  | ٣. د: أعمال.  |
| ٤. ج: والثالثة.   | ٥. ك، ل: علوم.   | ٦. م: والكتب. |
| ٧. م: العلوم.   | ٨. م: فأما.  | ٩. ن: كتبه.   |
| ١٠. د: - وأما الكتب... جميع الطبائع... م: - ومنها ما يتعلم... جميع الطبائع. |  |               |
| ١١. ج، ع: فالأمور.  | ١٢. ك: - فهذا الكتاب... المسمى بسمع الكيان.            |               |
| ١٣. ك: ويعرف.   | ١٤. ل: بجميع... المبادئ.                               |               |
| ١٥. ج، ع: - وبالأشياء التي كالمبادئ... م: التي هي كالمبادئ.                 | ١٦. ج، ك، ل: المساكلي.                                 |               |
| ١٧. ج، ك، ل: فالعنصر بالعنصر... م: والصورة.                                 | ١٨. ك، ل، ن: هي.                                       |               |
| ١٩. م: ولنسب... وليست.  | ٢٠. ن: بمبادئ.   |               |
| ٢٢. ج، ك، ل: - كالعدم... د، س، م، ن: بل بالتقريب.                           | ٢١. ن: حقيقة.  |               |
| ٢٣. ج، ك، ل: كالزمان.   | ٢٤. ج، س، ك، ل: - والمكان.                             |               |
| ٢٥. ج، س، ك، ل: - والمكان.  | ٢٦. س، ك، ل: فالخلاء والملاء وما لانهاية له... م: - و. |               |
| ٢٦. س، ك، ل: فالخلاء والملاء وما لانهاية له... م: - و.                      | ٢٧. ج، ك، ل: أما الأمور التي.                          |               |
| ٢٨. د: الحاضرة... م: الخاصة... ن: الخاصة.                                   | ٢٨. د: الحاضرة... م: الخاصة... ن: الخاصة.              |               |



فبعضها من <sup>١</sup> الأشياء التي لاكون لها، وبعضها في الأشياء المكوّنة <sup>٢</sup>. أمّا التي في الأشياء التي لاكون لها <sup>٣</sup> فالأشياء التي تتعلّم <sup>٤</sup> من المقالتين <sup>٥</sup> الأوّلتين من كتاب السماء والعالم؛ و أمّا التي في الأشياء المكوّنة <sup>٦</sup>، فبعض علمها عامّي وبعضها خاصّي، فالعامّي بعضه في الإستحالات، وبعضه في الحركات؛ أمّا الإستحالات ففي كتاب الكون والفساد؛ و أمّا الحركات، ففي <sup>٧</sup> المقالتين الأخرتين من كتاب السماء والعالم. و أمّا الخاصّي، فبعضه في البسائط وبعضه في المركّبات؛ أمّا الذي في البسائط، ففي كتاب الآثار العلوية؛ و أمّا الذي في المركّبات، فبعضه في وصف كليّات الأشياء المركّبة، وبعضه في وصف <sup>٨</sup> أجزاء الأشياء المركّبة. أمّا الذي في وصف كليّات المركّبات ففي كتاب الحيوان، وفي كتاب النبات. و أمّا الذي في وصف أجزاء المركّبات، ففي كتاب النفس، وفي كتاب الحسّ والمحسوس، وفي كتاب الصّحة والسقم، وفي كتاب الشباب والهرم. و أمّا الكتب التي في العلوم الإلهية، فمقالته <sup>٩</sup> الثلاث عشرة التي في كتاب ما بعد الطبيعة.

و أمّا الكتب التي في أعمال الفلسفة، فبعضها في إصلاح أخلاق النفس، وبعضها في السياسة. فأما التي في إصلاح الأخلاق، فكتابه الكبير <sup>١٠</sup> الذي كتب به إلى ابنه <sup>١١</sup>؛ و كتابه الصغير الذي كتب به إلى ابنه أيضاً <sup>١٢</sup>؛ و كتابه المسمّى أوديميا <sup>١٣</sup>. و أمّا التي <sup>١٤</sup> في السياسة، فبعضها في سياسة المدن <sup>١٥</sup>، وبعضها في سياسة المنزل <sup>١٦</sup> و أمّا الكتب <sup>١٧</sup> التي في الآلة <sup>١٨</sup>

١. ي: في. د: [ « فبعضها من الأشياء »، طمست ]. م: - فبعضها ... أمّا التي.  
 ٢. ج، ل، م: الملوّنة. ٣. م: - التي في الأشياء التي لاكون لها فالأشياء.  
 ٤. م: يتعلّم. ٥. م: الحاليتين. ٦. م: الملوّنة.  
 ٧. د، م: في. ج، ك، ل: هي. ٨. ج، ك، ل: + بعض ... أجزاء ... الذي.  
 ٩. ج: فمقالته. د، س، ك، م: فمقالته. م: الثلاثة عشر. ١٠. د، ل، م: - الكبير.  
 ١١. ك، ل: - و كتابه ... أيضاً. ١٢. ك، ل: - و كتابه ... أيضاً.  
 ١٣. ج، ك، ل: أرديما. د: أويما. م: أوريما. ي: أوديميا. ١٤. ج، ك، ل: الذي.  
 ١٥. د، ك، ل، م: البدن. ١٦. د، م: المدن. ي: المنزلة.  
 ١٧. س: الكتاب.  
 ١٨. ي: في الآلات.

المستعملة في علوم الفلسفة، فهي كتبه الثمانية المنطقية التي لم يسبقه أحد ممن علمناه إلى تأليفها ولا تقدمه<sup>١</sup> إلى جمعها. وقد ذكر ذلك أرسطوطاليس<sup>٢</sup> في آخر الكتاب السادس منها، وهو كتاب سوفسطيقا، فقال: «وأما صناعة المنطق، وبناء السلوجسمات<sup>٣</sup>، فلم نجد<sup>٤</sup> لها فيما خلا<sup>٥</sup> أصلاً متقدماً بنى عليه؛ لكننا وقفنا<sup>٦</sup> على ذلك بعد الجهد الشديد، والنصب الطويل، وهذه الصناعة وإن كنا<sup>٧</sup> ابتدعناها واخترناها<sup>٨</sup>، فقد حصّنا جهتها ورمّمنا<sup>٩</sup> أصولها ولم نفقد شيئاً مما ينبغي أن يكون موجوداً فيها، كما فقدت أوائل الصناعات<sup>١٠</sup>، لكنها كاملة مستحكمة متينة أساسها، مرمومة<sup>١١</sup> قواعدها، وثيق بنيانها، معروفة غاياتها، واضحة أعلامها، قد قدمت أمامها أركاناً ممهّدة<sup>١٢</sup> و دعائم موطّدة، فمن عسى أن ترد<sup>١٣</sup> عليه هذه الصناعة بعدنا، فليغتفر خلا<sup>١٤</sup> إن<sup>١٥</sup> وجده فيها، وليعتبر ممّا بلغته الكلفة من<sup>١٦</sup> اعتداده<sup>١٧</sup> بالمنّة العظيمة واليد الجليّة، ومن بلغ جهده فقد<sup>١٨</sup> بلغ عذره.

و كان أرسطوطاليس معلماً<sup>١٩</sup> للإسكندر الملك بن فيلفوس<sup>٢٠</sup> بن الإسكندر المقدوني<sup>٢١</sup>، وبآدابه عمل في سياسة رعيته وسيرة ملكه<sup>٢٢</sup>. فانقمع<sup>٢٣</sup> به الشرك في بلاد

١. ج، ك، ل: تقدّم. د، س: مقدّمة.

٢. س، ك، ل: - أرسطوطاليس. م: أرسطاطاليس.

٣. ي: السلوجسموس

٤. ع: «فلم يجد». م: فلم أر.

٥. ع: خلى. م: لها ماخذ.

٦. ج، ص: مقدّماً بنى عليه. م: شئى عليه لكننا وقفنا.

٧. ك، ل: «وهذه الصناعة بحق ابتدعناها».

٨. ي: - واخترناها

٩. ج: ذمّمنا. ش: [صوّبها هكذا: «زمننا» بالزاي]. ع: ورقمنا. م: ورعنا أصولها ولم يفقد.

١٠. ج، ك، ل: - الصناعات.

١١. ج، ل: «مرقومة». ش، ي: «مرمومة».

١٢. د: عديدة. م: أذكان متدة. و دعايه موخّدة. ي: ممتدة.

١٣. ك: نرو

١٤. ج: خلا.

١٥. ج، ك، ل: «بها»

١٥. ي: - إن.

١٩. ي: معلّم الإسكندر.

١٨. ي: - فقد.

٢٠. د، ك، ل: فلقوس. س: فليقوس. م: فيلقوس الإسكندري. ي: فليفوس.

٢١. ج: «المقدوني». ي: «المصري».

٢٢. ي: مملكته

٢٣. ج: له.

اليونانيين و ظهر<sup>١</sup> الخير و فاض<sup>٢</sup> العدل. و لأرسطوطاليس<sup>٣</sup> إليه<sup>٤</sup> رسائل كثيرة جلييلة، منها: رسالة<sup>٥</sup> يحضه<sup>٦</sup> فيها على المسير لحرب دارا بن دارا ملك الفرس؛ و منها رسالة<sup>٧</sup> جاوبه بها عن كتابه<sup>٨</sup> إليه من أرض الهند، يصف<sup>٩</sup> ما رآه في بيت الذهب بأعلى أرض الهند، و هو البيت الذي كان فيه البددة<sup>١٠</sup>، و هي<sup>١١</sup> الأصنام الممثلة بالجواهر العلوية. فجاوبه أرسطوطاليس بهذه الرسالة يعظه فيها و<sup>١٢</sup> يزهده في الدنيا و يرغبه<sup>١٣</sup> في النعيم الدائم.

فهؤلاء الخمسة هم سادة الحكماء عند اليونانيين المعتنون بعلم<sup>١٤</sup> الفلسفة. و لهم فلاسفة مشهورون<sup>١٥</sup> غير هؤلاء؛ مثل<sup>١٦</sup> تاليس<sup>١٧</sup> الملقى<sup>١٨</sup>، صاحب فيثاغورس؛ و ذومقراطيس<sup>١٩</sup> القائل<sup>٢٠</sup> بانحلال الأجسام<sup>٢١</sup> إلى جزء لا يتجزأ، و له في ذلك تواليف<sup>٢٢</sup>؛ و أنكساغورس<sup>٢٣</sup>؛ و غيرهم ممن كان قبل أرسطوطاليس و معاصراً له. و كان<sup>٢٤</sup> بعد أرسطوطاليس جماعة سلكوا سبيله<sup>٢٥</sup> و شرحوا كتبه. فمن أجلهم: تامسطيوس<sup>٢٦</sup>؛ و الإسكندروس<sup>٢٧</sup>؛ و فرفوروس<sup>٢٨</sup>، هؤلاء الثلاثة هم أعلم الناس بكتب

ع

١. د: «ظهر الخير ... لأرسطوطاليس»، مضموسة [م: و ظهرت له. ٢. ج: و خاص.
٣. م: - الخير ... إليه. ٤. ج، ك، ل: - إليه. ٥. ي: - منها رسالة.
٦. ج، م: يحضه. ٧. ج: و فيها رسالة. د م: - و منها. م: - بن دارا. ي: و منها رسالته.
٨. ي: عن كتاب. ٩. س: يصفه. ١٠. س: الزودة. م: اليددة. ي: البدرة.
١١. ي: أحد. ١٢. ج، ك: - و يزهده في الدنيا. د، م: و زهده.
١٣. د، م: و يرغبه. ١٤. م: المعنيون يعنون. ي: بفنون.
١٥. د، م: مشهورة. ١٦. ج: قبل. م: غيرها و لا مثل.
١٧. ج، د، م: مالميس. ك، ي: باليس. ل: فاليس. ١٨. ج: اعطى. م: المليطى.
١٩. ع: و ذومقراطيس. ٢٠. د، ل، م: القائلون.
٢١. ل: الأقسام. م: بأن لا للأجسام إلى حد لا ينحني. ٢٢. م: تأليف. ي: تأليف.
٢٣. د: و الكساغورس. ك، ل: انكساغورس. ش: و انكساغوراس. ي: و انكساغوراس.
٢٤. ج، ك، ل: و قد كان. ٢٥. ج: طريقه.
٢٦. ج، د، ك، ل، م: ماسطيوس. ع: تامسطيوس. ٢٧. ي: و الإسكندر الأفرودوسى.
٢٨. س: و فرفوروس.

الفيلسوف<sup>١</sup> و أوحدهم<sup>٢</sup> بكتب علوم<sup>٣</sup> الفلسفة<sup>٤</sup> بعده<sup>٥</sup>.  
و من فلاسفة اليونانيين المتأخرين الذين كانوا في عهد الإسلام و في<sup>٦</sup> مملكة  
بنى العباس، معاصراً ليعقوب بن إسحق الكندي، قسطا<sup>٧</sup> بن لوقا البعلبكي الشامي، مشهور  
التحقّق<sup>٨</sup> بالعدد<sup>٩</sup>، والهندسة، والنجوم، والمنطق، والعلوم الطبيعية، متحقّق بصناعة  
الطبّ.

و له كتب مختصرة بارعة، منها: كتابه في المدخل إلى الهندسة<sup>١٠</sup> المؤلّف<sup>١١</sup> على  
المسألة<sup>١٢</sup> و الجواب، لا نظير له؛ و كتابه في المدخل إلى علم هيئة<sup>١٣</sup> الأفلاك و حركات  
النجوم؛ و كتابه في الفرق بين الحيوان الناطق و الصامت؛ و كتابه<sup>١٤</sup> في الفرق بين النفس و  
الروح؛ و كتابه<sup>١٥</sup> في نسبة الأخلاط<sup>١٦</sup>؛ و كتابه في غلبة الدم؛ و غير ذلك من كتبه<sup>١٧</sup>.  
و أمّا علماءهم<sup>١٨</sup> المشهورون ببعض علوم<sup>١٩</sup> الفلسفة<sup>٢٠</sup> المعنيون<sup>٢١</sup> بجزء<sup>٢٢</sup> من  
أجزائها، فكثير، منهم<sup>٢٣</sup> من المختصّين<sup>٢٤</sup> بعلوم الطبيعة و الطبّ أبقرات<sup>٢٥</sup>، سيّد  
الطبيعيين<sup>٢٦</sup> في عصره، و كان قبل الإسكندر نحو مائة سنة.  
و له في الطبّ تواليف شريفة، موجزة الألفاظ، جليّة المعاني، ككتاب<sup>٢٧</sup> الفصول<sup>٢٨</sup>؛

١. ي: فيلسوف. ٢. د، ع: و أقدهم. ي: و أقصدهم.  
٣. د، ع، م: علم. م: كتب. ي: علوم.  
٤. ج: الفلاسفة.  
٥. ج، ك: بعده.  
٦. د، ك، ل، م: في.  
٧. ج: قسطى. م: ليعقوبيين و هو يعقوب بن إسحق الكندي. فسطا بن لوقا البعلبكي.  
٨. ج، ك، ل، م: التحقيق.  
٩. ك، ل: الحكم بالعدد.  
١٠. ج، ك، ل: في المدخل إلى علم الهندسة. م: منها كتاب.  
١١. ي: و هو المؤلّف.  
١٢. د: الملة. س: المسلة. م: المسألة.  
١٣. ي: علم الهند.  
١٤. ي: و كتاب.  
١٥. ك، ل: و كتابه.  
١٦. ل: في صفاء الأخلاط.  
١٧. م: من كتبه.  
١٨. ج، ع: و هم المشهورون.  
١٩. ك، ل، م: علوم.  
٢٠. ل: الفلاسفة.  
٢١. ي: المعنّون.  
٢٢. ج، ل: بجزء ما م بحر.  
٢٣. ج: فمنهم. د، ي: و منهم ثم. م: منهم ثم المختصّين.  
٢٤. ج: المجتمعين. ي: المحنّس.  
٢٥. د م ي: بقراط.  
٢٦. ي: في عصره... في صناعة الطبّ و غيرها.  
٢٧. ج: كتاب.  
٢٨. ك: ككتاب الفصول. م: الفصول.

و كتاب مقدمة المعرفة<sup>١</sup>؛ و كتابه افيديما<sup>٢</sup>؛ و كتاب ماء<sup>٣</sup> الشعير؛ و كتاب الجنين<sup>٤</sup>؛ و غير ذلك من كتبه.

و منهم جالينوس من أهل مدينة برغمس<sup>٥</sup> من أرض اليونانيين، إمام الأطباء في وقته، و رئيس الطبيعيين في عصره، مؤلف الكتب الجليلة في صناعة الطب و غيرها من علوم<sup>٦</sup> البرهان.

و قد ضمّ جالينوس أسماء<sup>٧</sup> تواليفه<sup>٨</sup> إلى فهرسة<sup>٩</sup> تشتمل على عدّة أوراق، و ذكر مرتبة قراءتها، و نبّه على طريق تعلّمها، و هي مائة و نيف.

و قد قال أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي<sup>١٠</sup>: «كان جالينوس بعد المسيح بنحو مائتي سنة، و بعد أبقراط بنحو ستمائة<sup>١١</sup> سنة، و بعد الإسكندر بنحو خمس مائة و نيف». و لا أعلم<sup>١٢</sup> بعد أرسطوطاليس أعلم بعلم الطبيعة من هذين الفاضلين: أعني أبقراط و جالينوس.

و من الطبيعيين سوى هذين: أسقليادس<sup>١٣</sup> و أرسطرخس<sup>١٤</sup> و لوقس<sup>١٥</sup> و بولس<sup>١٦</sup> و غيرهم، ممّن اشتهر بالعلم الطبيعي، إلا أنّ أكثرهم ضعيف النظر، بعيد عن الصواب، قد نبّه أرسطوطاليس و جالينوس في كتبهما على خطئهم و ردّا عليهم آراءهم بالحجج<sup>١٧</sup> الصحيحة و البراهين الواضحة.

و من علمائهم الرياضيين أبلونيو<sup>١٨</sup> النجار، صاحب كتاب<sup>١٩</sup> المخروطات<sup>٢٠</sup>

١. د، ك: مقدّمة المعرفة. ٢. ج: افديما. م: و كتاب افيدينا. ٣. د، ك، م: ماء.
٤. ج: و كتاب الحبس. م: و كتاب الحس. ٥. ج: فرعاموس. م: برعموس.
٦. د: علم. م: غيرها من علم الطبيعة و علم البرهان. ي: من علماء علوم. ٧. س: من أسماء.
٨. ي: تأليفه. ٩. س: فهرستها. م: فهرسته التي. ي: فهرست.
١٠. [التبنيّة والإشراف، ١٣١]. ١١. ج، ك: بنحو مائة سنة. م: - و بعد أبقراط بنحو ستمائة سنة.
١٢. ي: من بعد. ١٣. ج: أسقليفيا دس. ك، ل: أسقليناوس. م: أسقلاريس. ي: و الشعادليس.
١٤. ج: أراسطوطاطس. د، س، م: أرسطوطاليس. ك، ل: أرسطواخس. ي: أراسطرارطيس.
١٥. د: وروفش. م: و رومش. ي: لوقش. ١٦. ي: لوقش. م: و بوليش. ي: بويس.
١٧. د، ي: لإحجاج. م: بالحجاج. ١٨. ج: ابليئوس. م: ابلسوس. ي: ابولونيو.
١٩. ك، ل، ي: - كتاب. ٢٠. د: المحروكات.

المؤلف<sup>١</sup> في علم أحوال<sup>٢</sup> الخطوط المنحنية<sup>٣</sup> التي ليست بمسقيمة ولا مقوسة. و منهم أقليدس الصوري<sup>٤</sup>، صاحب المدخل<sup>٥</sup> المشهور إلى علم الهندسة، المعروف بكتاب الأركان، و صاحب كتاب المفروضات<sup>٦</sup> و كتاب المناظر<sup>٧</sup>، و كتاب تأليف اللحون<sup>٨</sup>، و غير ذلك.

و قال أبو يوسف يعقوب بن إسحق الكندي، في<sup>٩</sup> رسائله: «إن بعض الملوك<sup>١٠</sup> اليونانيين وجد في خزائن الكتب كتابين منسوبين إلى أبلونيوس النجار، ذكر فيهما صنعة<sup>١١</sup> الأجسام الخمسة التي لا تحيط<sup>١٢</sup> كرة بأكثر منها، فطلب من يفك<sup>١٣</sup> له الكتابين، فلم يجد إلا أقليدس<sup>١٤</sup>، و كان أعلم أهل زمانه بالهندسة، فبسط له أمر<sup>١٥</sup> الكتابين، و شرح له غرض أبلونيوس فيهما<sup>١٦</sup> ثم وضع له صوراً<sup>١٧</sup> للوصول<sup>١٨</sup> إلى معرفة هذه المجسمات الخمسة، فقام من ذلك، المقالات الثلاث عشرة المنسوبة إلى أقليدس، و وصله<sup>١٩</sup> بعد ذلك<sup>٢٠</sup> أقليدس<sup>٢١</sup> بمقالتين ذكر فيهما<sup>٢٢</sup> ما لم يذكره أبلونيوس من نسبة<sup>٢٣</sup> بعض<sup>٢٤</sup> هذه المجسمات الخمسة<sup>٢٥</sup> إلى بعض، و رسم بعضها من بعض<sup>٢٦</sup>.

و منهم أرشميدس<sup>٢٧</sup>، صاحب كتاب المسبّع في الدائرة<sup>٢٨</sup> و كتاب مساحة الدائرة و

- |   |                                     |                              |
|---|-------------------------------------|------------------------------|
| ١. ج، ك، ل: و المؤلف.   | ٢. د، م: - أحوال.                   | ٣. ج، ل: المجسد.             |
| ٤. س، ك، ل: - صاحب... الأركان. م: أوقليدس.                                | ٥. ج: - المدخل... المعروف.          | ٦. م: تأليف اللحون... تأليف. |
| ٦. ع، ي: المفروضات.   | ٧. س: المناظرات.                    | ٨. م: تأليف اللحون... تأليف. |
| ٩. د، م: + بعض.   | ١٠. ك، ل: ملوك.                     |                              |
| ١١. ج: صنفه. م: كتاب منسوب إلى أبلونيوس النجار ذكر فيها صفة.              | ١٢. ج، ك، ل، م: لا يحيط... لا يحيط. |                              |
| ١٣. س: فك. ع: ينقل. م: من يغلب.   | ١٤. ج: أوقليدس.                     |                              |
| ١٥. ج، ك: - أمر. م: من.   | ١٦. ك، ل، ي: منهما.                 | ١٧. ي: صدرا.                 |
| ١٨. ج، س: إلى الوصول. م: الوصول.  | ١٩. ج، ل: و وصل.                    |                              |
| ٢٠. ع، ي: - ذلك.  |                                     |                              |
| ٢١. ج: أوقليدس. م: - و وصله بعد ذلك أقليدس. ي: و وصله بعد أقليدس من وصله. |                                     |                              |
| ٢٢. ع: فيها.  | ٢٣. ل: سيئة. م: نسب.                | ٢٤. ل، ي: - بعض.             |
| ٢٥. ع، ك، ي: الخمس.   | ٢٦. د: في بعض. ق: في بعضها.         | ٢٧. ج، م: أرشميدس. م: كتاب.  |
| ٢٨. ع، م: - في الدائرة.   |                                     |                              |

كتاب الكرة والأسطوانة والمخروط.<sup>١</sup>

و منهم فطون<sup>٢</sup>، صاحب العدد والمساحة، و له فيهما<sup>٣</sup> كتب مشهورة، و كان في آخر مملكة اليونانيين.

و منهم سنبلقيوس<sup>٤</sup>، و كان بعد أقليدس؛ و منهم خرميدس<sup>٥</sup>؛ و<sup>٦</sup> أبوسندرينوس<sup>٧</sup>.  
و منهم طيمالاوس<sup>٨</sup>، الراصد للكواكب، الذي ذكر بطليموس<sup>٩</sup> بعض أرساده في كتابه، و ذكر أن وقته كان متقدماً لوقته بأربع مائة سنة و عشرين سنة.

و منهم منلاوس<sup>١٠</sup>، و تاودسيوس<sup>١١</sup>، صاحب الاكر، و منهم ميطن<sup>١٢</sup>، و أفطيمن<sup>١٣</sup> الراصدان للكواكب بمدينة الإسكندرية من<sup>١٤</sup> بلاد مصر، و كانا<sup>١٥</sup> قبل بطليموس<sup>١٦</sup> بخمس مائة سنة و إحدى و سبعين سنة.

و منهم أبرخس<sup>١٧</sup> الفاضل<sup>١٨</sup>، صاحب الأرصاد الصحيحة والمباحث<sup>١٩</sup> الجليلة، و كان بعد ميطن<sup>٢٠</sup> و أفطيمن<sup>٢١</sup>، بقريب من ثلاث مائة سنة.

و منهم بطليموس القلوذي<sup>٢٢</sup>، صاحب كتاب<sup>٢٣</sup> المجسطي؛ و كتاب الجغرافيا<sup>٢٤</sup>؛ و كتاب

ع

١. د: في المخروط. ي: والأسطوانة و المخروطة.  
٢. ك، ل، م، ي: قتون.  
٣. ع: فيها.  
٤. ج: و سيلقيموس. د: سنيلفهوس. س: سملنيوس. ك: سلقيفوس. ل: سبلقيموس. م: سليفهوس.  
٥. س: خرميوس. م: فرميدش. م: أبوسدينوس. ي: قوميوس. ٦. ع: - و.  
٧. ج: أنوسيدرنيس. د: أبوسدسوس. س: أبوسروبيدش. م: أبوسدينوس. ي: أنوسندونيوس.  
٨. ج: طيموخارس. د، ك، ل: طيموطارس. س، ي: طيمولاوس. م: طيموحارس.  
٩. ي: بعلطيوموس. ١٠. ج: فيلاوس. د، س، ل، م: ميلاوس. ك: قبلاوس. ي: ميلاوش.  
١١. ج: مادوسيوس. ك، ل: مادوسيوس. م: فاودسيوس. ي: تاودوسيوس.  
١٢. ج، ك، ل، ي: منطن. م: منطق.  
١٣. ج: أفطيمن. م: و أفطن الراصد. ي: أفطيمن.  
١٤. ج: و بلاد.  
١٥. ج، ي: و كان. ١٦. ي: بطليميوس.  
١٧. ج: أفرحس. ك، ل: أفرحس م: أبرحس. ي: ابن حسن.  
١٨. ك، ل: المعاصل.  
١٩. ج، ل: و المناقب. ٢٠ - ج، ع، ي: منطن. م: منطق.  
٢١. ج: أفطيمن. ي: أفطيمن.  
٢٢. ج: القلوداني. م: العلاوي. ٢٣. ج، س، ك، ل، ي: - كتاب.  
٢٤. د، ع، م: - و كتاب الجغرافيا.

المناظر<sup>١</sup>؛ وكتاب المقالات الأربع في أحكام النجوم؛ وكتاب الموسيقى؛ وكتاب الأنواء<sup>٢</sup>؛ وكتاب القانون الذي استخرجه من كتاب المجسطي. وكان في أيام أدريانوس<sup>٣</sup>، و أيام أنطونين<sup>٤</sup> من ملوك الروم، وبعد أبرخس<sup>٥</sup> بمائتين وثمانين سنة. وكثير من الناس، ممن يدعى المعرفة بأخبار الأمم، يخيله<sup>٦</sup> أحد<sup>٧</sup> البطالسة<sup>٨</sup> اليونانيين الذين ملكوا بعد الإسكندر، وذلك خطأ بين، وغلط واضح؛ لأن بطليموس ذكر في كتاب المجسطي<sup>٩</sup>، في النوع الثامن<sup>١٠</sup> من المقالة الثالثة منه، الجامعة لجميع حركات الشمس و أرسادها و سائر أحوالها: أنه رصد اعتدالاً خريفياً في<sup>١١</sup> سنة تسع<sup>١٢</sup> عشرة<sup>١٣</sup> من سني<sup>١٤</sup> أدريانوس<sup>١٥</sup>، فذكر أنه تجمّع<sup>١٦</sup> من أول سني بخت نصر، إلى<sup>١٧</sup> وقت هذا الاعتدال الخريفى ثمان مائة سنة و تسع<sup>١٨</sup> و سبعون<sup>١٩</sup> سنة و ست<sup>٢٠</sup> و ثلاثون<sup>٢١</sup> يوماً و ست<sup>٢٢</sup> ساعات. و جزأ<sup>٢٣</sup> هذه السنين، فقال: إنه يجتمع من أول سني بخت نصر إلى موت الإسكندر، و نعنى<sup>٢٤</sup> المقدونى<sup>٢٥</sup>، جد الإسكندر ذى القرنين، أربع مائة سنة و أربع<sup>٢٦</sup> و عشرون سنة مصرية، و من موت<sup>٢٧</sup> الإسكندر إلى ملك أوغسطس<sup>٢٨</sup>، يعنى<sup>٢٩</sup> أول ملوك<sup>٣٠</sup> الروم، مائتا سنة و أربع<sup>٣١</sup> و تسعون سنة<sup>٣٢</sup>، و من أول سنة من سني ملك

١. ج، ل: المناقلة. ٢. ج، د، ك، ل، م: الأنوار.
٣. ج، د، س، ك، ل: أدريانوس. ع، م: أيدريانوس. ق: أندرياسيوس. ي: أندياموس.
٤. ج، س، ك، ل: بطليموس. د: أبلموس. م: أبليموس. ي: أبطينوس.
٥. ج: الوخس. د، ك، ل: أرخس. م: أبرخس. ي: أفرخس. ٦. ج: جعله ع: وضعه ي: جعله
٧. ع: مع. م: - يخيله أحد. ٨. ع، ي: البطالمة. م: وهم البطالمة.
٩. ع، ي: + و. م: المجسطى و. ١٠. ي: الثالث.
١١. ي: في السنة التسع عشرة. ١٢. ج: من سني.
١٣. د، م: أيديانوس. ي: أدريانوس. ١٤. ج: من سني.
١٥. ع: الذي. ١٦. ع، م: تسعة.
١٧. ي: - وست. ١٨. د، م: وستون.
١٩. ج: وجرى. ٢٠. ي: الماقدونى.
٢١. ع: و أربعة. ٢٢. ي: وعشطش.
٢٣. د: [يعنى «، طمست»]. ٢٤. ي: وعشطش.
٢٥. م: ملك. ٢٦. ع، م: و أربعة.
٢٧. ج، م: ملك.



أوغسطس<sup>١</sup> إلى وقت الرصد الخريفي المذكور، مائة سنة<sup>٢</sup> وإحدى و ستون سنة و ستة و ستون يوماً و ساعات<sup>٣</sup>. فبين بطليموس بهذا التفصيل<sup>٤</sup> و التجميل<sup>٥</sup> حقيقة<sup>٦</sup> وقته<sup>٧</sup>، و أنّ عصره كان بعد عصر أوغسطس<sup>٨</sup> بمائة سنة<sup>٩</sup> وإحدى و ستين سنة. و أجمع أهل العلم بأخبار الأمم السالفة، و المعرفة بتواريخ الأجيال الخالية أنّ أوغسطس<sup>١٠</sup> هذا، ملك رومي، و أنّه تغلب على قلوبطرة<sup>١١</sup> آخر ملوك البطالسة<sup>١٢</sup> اليونانيين<sup>١٣</sup>، و سلبها ملكها<sup>١٤</sup>، و أنّه بتغلبه عليها<sup>١٥</sup>، انقراض ملك<sup>١٦</sup> اليونانيين من الدنيا. و في هذا من تبين<sup>١٧</sup> خطأ من زعم أنّه أحد البطالسة<sup>١٨</sup> الملوك ما<sup>١٩</sup> فيه كفاية، إن شاء الله تعالى<sup>٢٠</sup>.

و إلى بطليموس هذا انتهى علم<sup>٢١</sup> حركات النجوم، و معرفة أسرار الفلك، و عنده اجتمع ما كان متفرقاً<sup>٢٢</sup> من هذه الصناعة بأيدي اليونانيين و الروم و غيرهم من ساكني<sup>٢٣</sup> الشقّ المغربي من الأرض، و به<sup>٢٤</sup> انتظم شتيتها<sup>٢٥</sup> و تجلّى غامضها<sup>٢٦</sup>. و ما أعلم أحداً بعده تعرّض لتأليف مثل كتابه المعروف بالمجسطي، و لا تعاطى<sup>٢٧</sup> معارضته؛ بل تناوله بعضهم بالشرح و التبين<sup>٢٨</sup>، كالفضل بن حاتم النيريزي<sup>٢٩</sup>؛ و بعضهم

- |  |                                    |   |
|--|------------------------------------|---|
| ١. ي: أوغسطس.  | ٢. ي: مائتا سنة.                   | ٣. ع، م: ساعتان.                        |
| ٤. س، ك، ل: الفصل.   | ٥. ج، ك: التجميل.                  | ٦. ج، ك، ل: - حقيقة.                    |
| ٧. ج: و مند. ك: و فن. ل: و قبل.  | ٨. ي: أوغسطس.                      | ٩. ي: - سنة.                            |
| ١٠. ي: أوغسطس.   | ١١. ي: قلوبطرا.                    | ١٢. ع، م، ي: البطالمة.                  |
| ١٣. ي: - و سلبها... الدنيا.  | ١٤. ج، ع، م: سلبه ملكه.            | ١٥. د: عليه.                            |
| ١٦. س، ك، ل: ملوك. م: انقراض ملوك.   | ١٧. د: حس. م: سني. ي: ما يبتين.    |   |
| ١٨. ع، م، ي: البطالمة.   | ١٩. ي: و فيه.                      |   |
| ٢٠. د، م: - إن شاء الله تعالى + كفاية ذكر قلوبطرة ولذا ذكر المسعودي: أنها كانت امرأة و أتى بجميع ذكرها في كتاب مروج الذهب. | ٢١. ي: الكلام عن الحركات.          | ٢٢. ج: معترفاً. ك: مفترفاً. ل: معترفاً. |
| ٢٣. ع، م، ي: + أهل.  | ٢٤. د، م: و فيه.                   | ٢٥. م: سنيها. ي: سيئها.                 |
| ٢٦. ج: تحلّى عامضها. م: و يجلى غامضها.   | ٢٧. ج: يقاطي.                      |   |
| ٢٨. د: واليقين.  | ٢٩. د، م، ي: التبريزي. ك: النويري. |   |

بالإختصار<sup>١</sup> و التقريب، كمحمد بن جابر البتاني<sup>٢</sup>.  
 وإنما غاية العلماء بعده التي يجرون<sup>٣</sup> إليها، و ثمرة عنايتهم التي يتنافسون فيها، فهم  
 كتابه على ترتيبه<sup>٤</sup> وإحكام جميع أجزائه على تدرجه<sup>٥</sup>.  
 و لا أعرف كتاباً أُلّف في علم من العلوم قديمها و حديثها<sup>٦</sup>، فاشتمل على جميع  
 ذلك العلم، و أحاط بجميع<sup>٧</sup> أجزاء ذلك الفن<sup>٨</sup>، غير<sup>٩</sup> ثلاثة كتب، أحدها<sup>١٠</sup> كتاب  
 المجسطي هذا في علم هيئة<sup>١١</sup> الفلك و حركات النجوم؛ و الثاني كتاب أرسطوطاليس في  
 علم<sup>١٢</sup> المنطق؛ و الثالث كتاب سيبويه البصري<sup>١٣</sup> في علم النحو العربي. فإنّ هذه الكتب  
 الثلاثة لا يشد<sup>١٤</sup> عن كلّ واحد منها من أصول علمه، و لا من فروعه إلا<sup>١٥</sup> ما لا خطب له. و  
 لله<sup>١٦</sup>، تعالى، وحده مزية<sup>١٧</sup> الإحاطة و فضيلة التمام، لا ربّ غيره.  
 فهؤلاء شمس اليونانيين و مشاهيرهم في الأزمان<sup>١٨</sup> الذين انتفع الناس بأثارهم،  
 واستضاءوا<sup>١٩</sup> بأنوارهم، و اهدوا بأعلامهم.  
 و لليونانيين<sup>٢٠</sup> بعد هؤلاء<sup>٢١</sup> عدّة من الفلاسفة و الحكماء، قد قبل<sup>٢٢</sup> المؤلفون  
 حكمهم و جمعوا نواذرهم<sup>٢٣</sup>.  
 و ذكر حنين بن إسحق الترجمان، و أبونصر محمد بن<sup>٢٤</sup> نصر<sup>٢٥</sup> الفارابي<sup>٢٦</sup>

١. ج: بالإقتصار. م: بالإحصار. ٢. ج: الساس. م: الساي.  
 ٣. ج: لحرون (كذا). د: بعده إلى الحروف إليها. م: العلماء.  
 ٤. د: تدرجه. ٥. ج: و جديدها.  
 ٦. ع. م: الفن. ٧. د: لهف. ع. م: ليفسر عن.  
 ٨. د. م: الهيئة هيئة الفلك. ٩. د. م: أحدهما.  
 ١٠. د. م: الهيئة هيئة الفلك. ١١. د. م: المصنف. ١٢. د. م: المصنف.  
 ١٣. ج: لا يستدعي كلّ. م: الثالثة الأشد.  
 ١٤. س. ي: و الله. ١٥. ج: مريد. ي: مريد.  
 ١٦. ي: و استفادوا. ١٧. م: و اليونانيون. ك: و لليونانيين الفلاسفة.  
 ١٨. ل: بعد هؤلاء. ي: بعد هذا. ١٩. م: قد قبل. ي: قد لّد.  
 ٢٠. ج: بن. م: و ذكر حسن بن إسحق الترجمان و أبونصر محمد بن.  
 ٢١. د: محمد بن محمد. ك. ل: محمد بن نصر.  
 ٢٢. ج: العازبي. م: الفارابي.

المنطقي<sup>١</sup>، و غيرهما من العلماء بالفلسفة: أن فلاسفة اليونانيين سبع فرق سميت بأسماء<sup>٢</sup> اشتقت لها من سبعة<sup>٣</sup> أشياء:

أحدها من اسم الرجل المعلم للفلسفة<sup>٤</sup>؛ والثاني من اسم<sup>٥</sup> البلد<sup>٦</sup> الذي كان<sup>٧</sup> فيه مبدأ ذلك العلم<sup>٨</sup>؛ والثالث من اسم الموضوع الذي كان<sup>٩</sup> يعلم فيه؛ والرابع من التدبير<sup>١١</sup> الذي كان يتدبر به<sup>١٢</sup> والخامس<sup>١٣</sup> من الآراء التي كان يراها<sup>١٤</sup> في علم الفلسفة<sup>١٥</sup>؛ والسادس من الآراء التي كان يراها في الغرض الذي كان<sup>١٦</sup> يقصد إليه في تعلم الفلسفة<sup>١٧</sup>؛ أما الفرقة<sup>١٨</sup> المسمّاة<sup>١٩</sup> من اسم الرجل المعلم للفلسفة فشيعة فيثاغورس؛ وأما الفرقة المسمّاة من اسم البلد الذي كان منه<sup>٢٠</sup> الفيلسوف، فشيعة أرسطيفوس<sup>٢١</sup> من أهل قورينا<sup>٢٢</sup>؛ وأما الفرقة المسمّاة من اسم<sup>٢٣</sup> الموضوع الذي كان يعلم<sup>٢٤</sup> فيه الفلسفة<sup>٢٥</sup>، فشيعة كرسيفس<sup>٢٦</sup>، وهم أصحاب المظلة<sup>٢٧</sup>، سمّوا بذلك لأنّ تعليمهم كان<sup>٢٨</sup> في رواق هيكل مدينة أثينة؛ وأما الفرقة المسمّاة من تدبير أصحابها وأخلاقهم، فشيعة ديوجانس<sup>٢٩</sup>، و يعرفون بالكلاب<sup>٣٠</sup>، و سمّوا بذلك<sup>٣١</sup> لأنهم كانوا<sup>٣٢</sup> يرون أطراح<sup>٣٣</sup> الفرائض المفترضة<sup>٣٤</sup>

ع

- |   |  |                    |
|---|--|--------------------|
| ١. ج، ك: المنطقي.   | ٢. ي: سميت بسبعة أشياء.                                      | ٣. ج: بسله.        |
| ٤. ج، ل: الفلاسفة. س: الفلسفة.                                | ٥. ج: يسمّى.   | ٦. ج: بالبلد.      |
| ٧. ج: - كان.  | ٨. ي: المعلم.  | ٩. ج، ك، ل: - كان. |
| ١٠. ي: - و.   | ١١. ي: من اسم التدبر.  |                    |
| ١٢. س: يدبر له. ع: يتدبره. ل: بتدبيره. م: يتدبره. ي: يدبر به. | ١٣. ي: - و.  |                    |
| ١٤. ي: - كان يراها... الآراء التي.                            | ١٥. ج: الفلاسفة.   | ١٦. ج، ل: - كان.   |
| ١٧. ج، ل: الفلاسفة.   | ١٨. ي: فأما الفرق.   | ١٩. ج: يسمّى.      |
| ٢٠. م، ي: فيه.  | ٢١. د: أرسطقيوس. م، ي: أرسطيقوس.                             |                    |
| ٢٢. م: قورينا. ي: قرادينا.                                    | ٢٣. ك، ل: باسم.  | ٢٤. ج: تعلم.       |
| ٢٥. ج: الفلاسفة.  | ٢٦. ج: كرسيس. س: كوسيفر. ك، ل: كرسيس. ش: كرسفس. ي: كوستيشوش. |                    |
| ٢٧. ي: المظلمة.   | ٢٨. ج، ي: لأنهم كانوا يتعلمون. س، ك، ل: لأنهم كانوا يعلمون.  |                    |
| ٢٩. ج: ديوقانس. د: موخاس. ك: ديوخانس. م: يوخاس. ي: ذيوجانس.   | ٣٠. ش، ق: بالكلابية.   |                    |
| ٣١. ك، ل: بذلك الإسم.   | ٣٢. ع: - كانوا.  | ٣٣. س: اطرادأ.     |
| ٣٤. س، ك، ل: المعترضة في المدن على الناس. ع: المفروضة.        |  |                    |

على الناس في المدن و محبة أقاربهم و بغض<sup>١</sup> غيرهم من سائر الناس، و إنما يوجد هذا الخلق في الكلاب؛ و أما الفرقة المسمّاة من الآراء التي كان يراها أصحابها في الفلسفة، فشيعة فورون<sup>٢</sup>؛ و أما<sup>٣</sup> الفرقة المسمّاة من الآراء التي كان يراها أصحابها في الغرض الذي كان يقصد إليه في تعلّم الفلسفة، فشيعة إفيغورس، و يسمّون أصحاب اللذة<sup>٤</sup>، لأنهم كانوا<sup>٥</sup> يرون أن<sup>٦</sup> الغرض المقصود إليه<sup>٧</sup> في تعلّم الفلسفة اللذة التابعة<sup>٨</sup> لمعرفتها؛ و أما الفرقة المسمّاة من الأفعال التي كانت تظهر عليها، فشيعة أفلاطون و شيعة<sup>٩</sup> أرسطوطاليس،<sup>١٠</sup> و يعرفون بالمشائين، لأن أفلاطون و أرسطوطاليس كانا يعلمان الناس و هما يمشيان،<sup>١١</sup> كيما يرتاض البدن مع رياضة النفس.

فهذه طبقات الفلاسفة اليونانيين، و أجلهم فرقتان: فرقة فيثاغورس و فرقة أفلاطون و أرسطوطاليس، و هاتان الفرقتان هما ركنا الفلسفة، و عموداها<sup>١٢</sup>.

و قد<sup>١٣</sup> كان قداماء<sup>١٤</sup> هؤلاء الفلاسفة<sup>١٥</sup> يتحلون الفلسفة<sup>١٦</sup> الطبيعية التي كان يذهب<sup>١٧</sup> إليها<sup>١٨</sup> فيثاغورس، و تاليس<sup>١٩</sup> الملطي و عوام الصابئة من اليونانيين و المصريين. ثمّ مال متأخروهم إلى<sup>٢٠</sup> الفلسفة<sup>٢١</sup> المدنية<sup>٢٢</sup>، كسقراط<sup>٢٣</sup> و أفلاطون و أرسطوطاليس و أشياعهم<sup>٢٤</sup> و قد ذكر ذلك أرسطوطاليس<sup>٢٥</sup> في كتابه في الحيوان، فقال: «لما كان منذ مائة

١. ج، ع، م: بغضة. ٢. ج: موزون. م: أصحابها في.

٣. ع، م: - و أما... أفيفورس. ي: [العبارة مضطربة]. ٤. د: اللذ.

٥. ج، ي: كانوا. ٦. ج، ي: أن.

٨. ج، س، ك، ل: السابقة. ٩. ج، س، ل، ي: شيعة.

١٠. ج، د، م: - و يعرفون... و أرسطوطاليس. ١١. د، م: - و هما يمشيان.

١٢. س، ك، ل، م: عمودها. ١٣. ج، س، ل، ي: قد.

١٥. ك: الفلسفة.

١٦. ج: الفلاسفة الأولى الطبيعية. د، م: الفلسفة و عمودها و قد كان للأولى الطبيعية. ي: + الأولى.

١٧. ي: كانت تذهب. ١٨. ي: + شيعة. ١٩. د، م: بالس. ي: تاليس.

٢٠. ج: أي. ٢١. ل: الفلاسفة. م: و البصريين من مال متأخريهم إلى الفلسفة.

٢٢. د، م: - المدنية. ٢٣. ج: البقراط.

٢٤. س: - و أشياعهم. ٢٥. د، ك: + و أشياعهم. م: - و قد ذكر ذلك أرسطوطاليس.

سنة، و ذلك منذ زمن<sup>١</sup> سقراط<sup>٢</sup>، مال الناس عن الفلسفة الطبيعية إلى الفلسفة<sup>٣</sup> المدنية.

قال صاعد: و قد صنفت جماعة من المتأخرين كتباً على مذهب فيثاغورس و أشياعه<sup>٤</sup>، و انتصروا<sup>٥</sup> فيها للفلسفة<sup>٦</sup> الطبيعية القديمة. و ممن<sup>٧</sup> صنّف في<sup>٨</sup> ذلك أبو بكر محمد بن زكريا الرازي، و كان شديد الإنحراف عن أرسطوطاليس عائباً<sup>٩</sup> له في<sup>١٠</sup> مفارقتة معلّمه<sup>١١</sup> أفلاطون و غيره من متقدّمى<sup>١٢</sup> الفلاسفة في كثير من آرائهم، و كان يزعم أنه أفسد الفلسفة<sup>١٣</sup> و غير كثيراً من<sup>١٤</sup> أصولها<sup>١٥</sup>. و ما أظن<sup>١٦</sup> الرازي أحقّه<sup>١٧</sup> على أرسطوطاليس<sup>١٨</sup> و حداه على نقضه<sup>١٩</sup> إلا ما أباه<sup>٢٠</sup> أرسطوطاليس و<sup>٢١</sup> دان به الرازي ممّا ضمّنه كتابه في العلم الإلهي، و كتابه في الطب الروحاني، و غير ذلك من كتبه الدالة<sup>٢٢</sup> على استحسانه لمذهب<sup>٢٣</sup> الثنوية في الإشراك و لآراء البراهمة في إبطال النبوة، و لإعتقاد عوام الصابئة<sup>٢٤</sup> في<sup>٢٥</sup> التناسخ. و لو أنّ الرازي وفقه الله، تعالى<sup>٢٦</sup>، للرشد<sup>٢٧</sup> و حبّب إليه<sup>٢٨</sup> نصره<sup>٢٩</sup> الحق<sup>٣٠</sup>، لو صف أرسطوطاليس بأنه<sup>٣١</sup> محض<sup>٣٢</sup> آراء الفلاسفة<sup>٣٣</sup>، و فحص<sup>٣٤</sup> مذاهب

ع

- |  |                           |                                   |
|--|---------------------------|-----------------------------------|
| ١. ج، ي: زمان.   | ٢. ج، ك، ل: بقراط.        | ٣. ج، ل: الفلاسفة [مترتين].       |
| ٤. د: و أتباعه.  | ٥. د، م: و امضوا.         | ٦. ج: للفلاسفة.                   |
| ٧. ل: - ممن.   | ٨. س، ك، ل: - في.         | ٩. س: أبو بكر بن محمد.            |
| ١٠. ج: عائناً. ي: غانياً. ش: [في الهامش]: عائباً. م: غائباً عليه.                                  | ١١. د، م: - في. ك: من.    | ١٢. ع: فعلمه.                     |
| ١٢. ع: فعلمه.  | ١٣. ج: متقدّمين.          | ١٤. ج، ل: الفلاسفة.               |
| ١٥. ع: في.   | ١٦. ج: أصولهم.            | ١٧. ع: لاظنّ. م: + إن.            |
| ١٨. س: افتقد.  | ١٩. ج: أرسطاليس.          | ٢٠. م: تبغيضه. ي: إلى تنقصه.      |
| ٢١. ك، ل، ي: أتاه.   |                           |                                   |
| ٢٢. م: و زاد. ي: [« و دان ... كتابه » مضطربة و قرأته « ش » هكذا: أي أراد الرازي مخاصمته أي كتابه]. |                           |                                   |
| ٢٣. د: الدالّ.   | ٢٤. د، س، م: لمذاهب.      | ٢٥. ج، م: الصابئية.               |
| ٢٦. ي: - في.   | ٢٧. ع: - تعالى.           | ٢٨. ج: المرشد.                    |
| ٢٩. س: و حبه.  | ٣٠. س، ي: نصر. م: - نصره. | ٣١. د، م: فإنه. ع: إنّه. ل: لآته. |
| ٣٢. ج: محتضى. م: بمقر. ي: محص.   |                           | ٣٣. ي: الفلسفة.                   |
| ٣٤. د: و نخل. ل: و تخيل. م، ي: و نخل.  |                           |                                   |

الحكماء، فنفي خبثها وأسقط<sup>١</sup> غثها<sup>٢</sup> وانتقى<sup>٣</sup> لبابها<sup>٤</sup> واصطفى خيارها، فاعتقد<sup>٥</sup> منها ما توجبه العقول السليمة، وتراه<sup>٦</sup> البصائر<sup>٧</sup> النافذة<sup>٨</sup>، وتدين<sup>٩</sup> به النفوس الطيبة، فأصبح<sup>١٠</sup> إمام الحكماء وجامع فضائل العلماء و:

ليس على الله<sup>١١</sup> بمستنكر أن يجمع<sup>١٢</sup> العالم في واحد

### [الفصل الخامس: العلم في الروم]

و أمّا<sup>١٣</sup> الأمة الخامسة، وهي الروم، فأمة ضخمة المملكة، فخمة الملوك وكانت بلادهم مجاورة لبلاد اليونانيين ولغتهم مخالفة للغتهم. فلغة اليونانيين الأخرقية<sup>١٤</sup>، ولغة الروم اللطينية<sup>١٥</sup>.

و حدّ<sup>١٦</sup> بلاد الروم من جهة الجنوب: البحر الرومي الممتدّ طولاً من المغرب إلى المشرق ما بين طنجة إلى الشام؛ و حدّها من جهة الشمال بعض ممالك الأمم الشمالية: من الروس والبرغر<sup>١٧</sup>، وغيرهم، مع طائفة من البحر المغربي<sup>١٨</sup> الأعظم المحيط المعروف بأقيانس<sup>١٩</sup>؛ و حدّها من جهة المشرق تخوم<sup>٢٠</sup> بلاد اليونانيين؛ و حدّها من جهة المغرب في أقصى الأندلس: البحر المغربي<sup>٢١</sup> المعروف بأقيانس<sup>٢٢</sup>.

و كانت هذه المملكة<sup>٢٣</sup> ثلاث<sup>٢٤</sup> قطع، يتميز<sup>٢٥</sup> بعضها من بعض: فأولها<sup>٢٦</sup> من جهة

- |   |                      |                                    |
|---|----------------------|------------------------------------|
| ١. ي: وأسقطه.   | ٢. م، ي: عنها.       | ٣. ج، م: وانتقى.                   |
| ٤. ج، ع، م: لها.  | ٥. ل: واعتقد.        | ٦. ك، ل: و ترأه.                   |
| ٧. ج: والبصائر.   | ٨. ي: النافذة.       | ٩. ج، ك، ل: و تدين به م و تدين له. |
| ١٠. ج: ما أصبح.   | ١١. ع: اللد م: للدد. | ١٢. ي: بأن يجمع.                   |
| ١٣. ا، ب: [من هنا عادتا إلى الكلام] م: و أمّا الأمة الخامسة و هي الروم فإنه فخمة المملكة فخمد الملوك. |                      |                                    |
| ١٤. ج: الأخرقية. م: بلغة اليونانيين الأخرقية.   |                      |                                    |
| ١٥. ج: اللطينية. س: الباطنية. م: الطبيعية.  |                      | ١٦. م: وكان حدّ.                   |
| ١٧. م: والبرغل. ي: والبرغر.   | ١٨. ي: الغربي.       |                                    |
| ١٩. المحيط بأقيانس المعروف. ج: بأفسانس. ي: بأوفسانوس.   |                      | ٢٠. د، م: نحو.                     |
| ٢١. ي: الغربي. ب، ج، م: المحيط. ي: الأعظم.  |                      | ٢٢. ج: بأفانس. ي: بأوفسانوس.       |
| ٢٣. ي: الممالك.   | ٢٤. ي: سبع [وهي غلط] | ٢٥. م: ممتزغ سمتر.                 |
| ٢٦. د: قابلها.  |                      |                                    |

المشرق مما يتآخم بلاد اليونانيين: ١ بلاد أمانية<sup>٢</sup>؛ ثم<sup>٣</sup> أوسطها: بلاد أفرنسة<sup>٤</sup>؛ ثم<sup>٥</sup> آخرها: بلاد الأندلس في أقصى المغرب و طرف المعمور. وكانت<sup>٥</sup> قاعدة هذه المملكة كلها<sup>٦</sup> مدينة رومية العظمى من بلاد أمانية<sup>٧</sup>، وكان بانيتها رومانس اللطينى، وإليه نسبت<sup>٨</sup>، وهو أول<sup>٩</sup> مشهور من ملوك الروم. وكان بنيان رومية قبل مولد المسيح<sup>١٠</sup> بسبع<sup>١١</sup> مائة سنة وأربع وخمسين سنة، فأتصل ملك<sup>١٢</sup> اللطينيين<sup>١٣</sup> في هذه المملكة المحدودة بعد بنيان<sup>١٤</sup> رومية بسبع مائة سنة وخمس<sup>١٥</sup> وعشرين سنة إلى قيام أغسطس<sup>١٦</sup>، أول<sup>١٧</sup> ملوك القياصرة، ثم تغلب أغسطس هذا<sup>١٨</sup> على ملوك<sup>١٩</sup> اليونانيين و أضاف مملكتهم إلى مملكته، فصارتا<sup>٢٠</sup> مملكة واحدة عظيمة الشأن، طولها من المشرق إلى المغرب نحو مائة مرحلة، ما بين<sup>٢١</sup> تخوم بلاد أرمينية إلى أقصى بلاد الأندلس في المغرب، و صارت<sup>٢٢</sup> مدينة رومية قاعدة هاتين المملكتين<sup>٢٣</sup> و مكثت<sup>٢٤</sup> كذلك ثلاث مائة سنة وخمساً<sup>٢٥</sup> و ثلاثين سنة، إلى أن قام قسطنطين بن هيلانى<sup>٢٦</sup> بدين المسيح، و رفض دين الصابئة، وبنى<sup>٢٧</sup> مدينة على<sup>٢٨</sup> الخليج<sup>٢٩</sup> المنسوبة إليه، المعروفة بالقسطنطينية في وسط بلاد اليونانيين، واستوطنها، فصارت من<sup>٣٠</sup> حيثئذ قاعدة ملك الروم إلى وقتنا

- |  |                                    |                            |
|--|------------------------------------|----------------------------|
| ١. ب: اليونانون.   | ٢. ش: ألمانية. م: أماسية.          | ٣. ع: فمن. م: من.          |
| ٤. د: «اليونانيين ... أفرنسة» مطموسة [.                          | ٥. د، م: - وكانت.                  |                            |
| ٦. د، م: - كلها.   | ٧. ش: ألمانية.                     |                            |
| ٨. ا، ب: رومنس. ج: نسب. م: وكان نائبها. ي: تنسب.                 | ٩. ي: + ملك.                       |                            |
| ١٠. م: وكان نائب رومية قبل مولد المسيح. ي: - بسبع ... خمسين سنة. |                                    |                            |
| ١١. ا: - بسبع مائة ... بنيان رومية.                              | ١٢. ي: و تملك.                     |                            |
| ١٣. د، م: الطبعيين.  | ١٤. ي: بناء.                       | ١٥. ع، م: و خمساً.         |
| ١٦. س، ك: أغسطس. م: أغسطس. ي: أغسطس.                             | ١٧. ا: - أول ... أغسطس هذا.        |                            |
| ١٨. ا، س: - هذا.   | ١٩. ج، ع، م: ملك.                  |                            |
| ٢٠. ج: فصار. ع، م: فصارت. م: مملكة واحدة رومية.                  | ٢١. ا، ب، ج: بين تخوم. ي: من تخوم. |                            |
| ٢٢. د: فصارتا.   | ٢٣. ع، م: معاً.                    | ٢٤. ي: و دامت.             |
| ٢٥. ج: و خمس. ع: و خمسة ي: و خمسمائة.                            | ٢٦. د: هلاص.                       |                            |
| ٢٧. د، م: و هى.  | ٢٨. د: فى.                         | ٢٩. ي: و هى المنسوبة إليه. |
| ٣٠. س، ك: - من.  |                                    |                            |

هذا<sup>١</sup> واستخلف من<sup>٢</sup> ذلك ملوك<sup>٣</sup> الروم على مدينة رومية ثقاتهم<sup>٤</sup> من اللطينيين<sup>٥</sup> من الجنسيتين<sup>٦</sup>، فكانوا<sup>٧</sup> عمالهم عليها<sup>٨</sup> متصرفين تحت أمرهم فيها، لا يسمون ملوكاً، ولا يتوجون.

ولم تنزل<sup>٩</sup> ملوك<sup>١٠</sup> الروم على هذه الحالة<sup>١١</sup> من اتصال ملكهم<sup>١٢</sup>، وانتظام أمرهم في هذه البلاد كلها، إلى أن<sup>١٣</sup> خرج بعد زمان<sup>١٤</sup> طويل<sup>١٥</sup> عن طاعتهم، من قوى أمره<sup>١٦</sup> من الأمم<sup>١٧</sup> التي كانت منقادة إليهم من الصقالبة، والبرجان<sup>١٨</sup>، وغيرهم، وتميزت كل أمة بملكها<sup>١٩</sup>. وكان من آخر من خرج عن طاعتهم ملوك<sup>٢٠</sup> رومية، وذلك في سنة أربعين و ثلاث مائة من الهجرة، حين قوى ملكه وكثرت جموعه، فلبس التاج وتسمى ملكاً، وأوفد إليه<sup>٢١</sup> قسطنطين بن اليون<sup>٢٢</sup>، ملك الروم عند ذلك الجيوش، فعادت منكوبة<sup>٢٣</sup>، فكاتبه<sup>٢٤</sup> حينئذٍ ورضى<sup>٢٥</sup> بسلمه. وتميزت منذ<sup>٢٦</sup> ذلك مملكة اللطينيين من مملكة الإغريقين<sup>٢٧</sup> من جهة مغاربها إلى مايلي<sup>٢٨</sup> بلاد القسطنطينية<sup>٢٩</sup>، وبعثت أعمالهم من أعمال رومية. ثم<sup>٣٠</sup> توسط بينهما من فرق الترك المخيمة هنالك<sup>٣١</sup>، والمخربة الكثير<sup>٣٢</sup>

١. ب [في الهامش]: + قول المصنف «إلى وقتنا هذا» يعني: سنة ثمانية والثلاثين بعد الستمائة من الهجرة وكانت إذ ذاك في حكم الروم [و الصواب: بعد الأربعمائة من الهجرة].
٢. س، ك. - من ي: منذ.
٣. أ: ملك الروم. ٤. ع: نفاتهم. م: يعاتبهم.
٥. د: - من اللطينيين. م: من الطبيعيين.
٦. س، ك: وكانوا.
٧. أ، ب، ج، م، ي: - من الجنسيتين.
٨. م: عليها منصرمين. ي: - عليها.
٩. م: ولما تنزل. ي: ولم ينزل.
١٠. س: ملك.
١١. س، ي: هذه الحال.
١٢. ي: تملكهم.
١٣. د: إلى من.
١٤. ب: بعد أن.
١٥. د: - بعد زمان طويل.
١٦. أ، ب، ج، ع، د: و برجان د و سرجان.
١٧. ج: امرأة.
١٨. أ، ب، ج، م، ي: - و تميزت كل أمة بملكها. ي: بمملكته.
١٩. ش: بمملكته. م: - و تميزت كل أمة بملكها. ي: بمملكته.
٢٠. ج، ك، ل: و أنقد. د: و أيفد. س: وانفير. ي: و أنقد.
٢١. ج: اليونان. د: من الفور. ل: اليونان. م: ابن النور. ي: ميلان.
٢٢. أ، ب، ل، م: فكافه. ي: فصالحه.
٢٣. ج: بنكوبة.
٢٤. أ، ب، ل، م: فكافه. ي: فصالحه.
٢٥. ج، ل: و رفي.
٢٦. م: و تميزت من ذلك. ي: و تميزت بذلك.
٢٧. د، م: + وانكثت مملكة الأغرقيين.
٢٨. أ، ب، ج: مما يلي.
٢٩. ج، م: القسطنطين.
٣٠. ك، ل، ي: بمن توسط.
٣١. م، ي: المتاخمة هناك.
٣٢. د: الكثيرة. م، ي: لكثير.



من عمائرهم، فلا يصل أحد اليوم من القسطنطينية إلى رومية إلا في البحر.  
وكانت<sup>١</sup> الروم قديماً<sup>٢</sup> صابئة إلى أن قام<sup>٣</sup> قسطنطين بن هيلاني<sup>٤</sup> باني القسطنطينية<sup>٥</sup>  
بدين<sup>٦</sup> النصرانية، ودعا الروم إلى التشريع<sup>٧</sup> به، فأطاعوه و تنصروا عن آخرهم، ورفضوا  
دينهم: من تعظيم الهياكل، وعبادة<sup>٨</sup> الأوثان<sup>٩</sup>، و غير ذلك من شريعة<sup>١٠</sup> الصابئة. ولم يزل  
دين النصرانية يظهر و يقوى إلى أن دخل فيه أكثر الأمم المجاورة للروم: من الجلالقة و  
الصقالبة و البرجان<sup>١١</sup>، و الروس، و جميع أهل مصر من القبط<sup>١٢</sup>، و غيرهم، و جمهور<sup>١٣</sup>  
أصناف السودان: من الحبشة، و النوبة<sup>١٤</sup>، و سواهم.

و كان للروم<sup>١٥</sup> بمدينة رومية<sup>١٦</sup> و غيرها حكماء جلة<sup>١٧</sup> علماء بأنواع الفلسفة. و كثير  
من الناس يقول<sup>١٨</sup>: إن الفلاسفة المشهورين<sup>١٩</sup> الذين قدّمنا ذكرهم في عداد<sup>٢٠</sup> اليونانيين  
روميون؛ و الصحيح أنهم يونانيون على ما قدّمنا، و لتجاور هاتين الأمتين<sup>٢١</sup>، و تلاصق<sup>٢٢</sup>  
ديارهم<sup>٢٣</sup>، و انتقال الملك من إحداهما<sup>٢٤</sup> إلى الأخرى حتى صار البلدان واحداً، و  
المملكة واحدة، دخل بعضهم في بعض<sup>٢٥</sup>، و اختلط<sup>٢٦</sup> على كثير من الناس خبر علمائهم و  
صعب عليهم تمييز فلاسفتهم. و كلا الأمتين عند<sup>٢٧</sup> أهل التحقيق<sup>٢٨</sup> بعلم الأخبار، و معرفة  
السير مشهور<sup>٢٩</sup> العناية بالفلسفة<sup>٣٠</sup> رفيع<sup>٣١</sup> المحلّ في أهل الحكمة<sup>٣٢</sup>؛ إلا أن لليونانيين من

- |                             |  |                                |
|-----------------------------|--|--------------------------------|
| ١. ي: وكان.                 | ٢. ع، م: قديمة.                              | ٣. ا: قدم. م: - ضابئة. ي: دان. |
| ٤. ي: ميلان.                | ٥. ا، ب، ج، ك، ل: - باني القسطنطينية.        |                                |
| ٦. ج: لدين.                 | ٧. د: التسوع. م: اليسوع.                     | ٨. ج: + الأصنام و.             |
| ٩. ك، ل: + والأصنام.        | ١٠. ج، ك، ل: + عبادة.                        | ١١. ا، ب، ج، ع، م: و برجان.    |
| ١٢. د، م: - من القبط.       | ١٣. ك، ل: - و جمهور... و سواهم. ي: و جميع.   |                                |
| ١٤. ي: و من سواهم.          | ١٥. د، م: الروم.                             | ١٦. ي: في بلاد أفريقية.        |
| ١٧. د: أجلاء. م: أجلاء جلة. | ١٨. ي: يقولون.                               | ١٩. ج: المرصدي.                |
| ٢٠. ع، م، ي: في عدد.        | ٢١. ع: هاتين الملتين.                        | ٢٢. ج: و يلاحق. م: و اختلاط.   |
| ٢٣. ي: دورهم.               | ٢٤. ا، ج، م: أحدهما. ب: إحداهما. ع: إحداهما. |                                |
| ٢٥. ج: بعضاً.               | ٢٦. د: فأخلط. ك: و اخلط. م، ي: فاختلط.       |                                |
| ٢٧. د: عقل.                 | ٢٨. ي: أهل التحقيق.                          | ٢٩. م، ي: مشهورة.              |
| ٣٠. ج، ل: بالفلسفة.         | ٣١. د، م: رفيع. ي: رفيعة.                    | ٣٢. ي: أهل العلم.              |

المزية<sup>١</sup> في ذلك، والفضل<sup>٢</sup> ما لا ينكره الرومانيون<sup>٣</sup>، ولا سواهم، والله<sup>٤</sup> أعلم. وكان في الدولة العباسية من ملك<sup>٥</sup> الإسلام جماعة من النصارى والصابئين علماء بفنون<sup>٦</sup> العلم، لا أعلم<sup>٧</sup> أم من اليونانيين<sup>٨</sup> هم، أو<sup>٩</sup> من الروم أم من غيرهم من الأمم المجاورة لهم؟

فمن النصارى منهم<sup>١٠</sup> بختيشوع وابنه جبريل بن بختيشوع. كانا طبيبين<sup>١١</sup> نبيلين<sup>١٢</sup>. وخدم بختيشوع<sup>١٣</sup> أبا العباس السفاح، وصحبه، وعالجه. ثم خدم أبا جعفر المنصور بعده؛ فلما توفي حلّ ابنه بعده<sup>١٤</sup> محلّه عند ملوك بني العباس ولبختيشوع<sup>١٥</sup> تواليف<sup>١٦</sup> في الطبّ معروفة.

و منهم يوحنا بن ماسويه. خدم في صناعة الطبّ هارون<sup>١٧</sup> والأمين<sup>١٨</sup>، والمأمون وبقى إلى أيام المتوكل وكان قلده هارون ترجمة الكتب القديمة التي وجدت بأنقرة و غيرها من بلاد الروم، حين افتتحها المسلمون. فترجم منها كثيراً. وله<sup>١٩</sup> في الطبّ تواليف<sup>٢٠</sup> عظيمة القدر، كتاب البرهان؛ و كتاب البصيرة<sup>٢١</sup>؛ و كتاب الكمال؛ و كتاب الحميات؛ و كتاب الفصد والحجامة؛ و كتاب الجذام؛ و كتاب الأغذية<sup>٢٢</sup>؛ و كتاب المعدة؛ و كتاب الأدوية المسهلة؛ و الكناش<sup>٢٣</sup> المعروف بالمشجر<sup>٢٤</sup>، وغير ذلك.

٢. د، م: و أفضل حالا سكر

١. م: اليونانيون من المنيرة و المزية.

٣. ا، ب: الروميون. ج، د، ع: الروحانيون.

٤. ا، ب: - ولا سواهم ... العلوم عند المصريين. ي: + تعالى.

٥. ي: ملوك

٦. ل: يفتنون.

٨. ج: من اليونان

٧. ع: لا أعلم.

١١. د: كانا صابئين

١٠. ج، ك، ل، ي: - منهم.

٩. م، ي: أم.

١٣. د: بن خشوع. ي: بختيشوع

١٢. م: - نبيلين. ي: - وابنه ... نبيلين.

١٥. ج: و بختيشوع

١٤. ج، ي: محلّه بعده. م: - محلّه.

١٨. ج، ي: - والأمين

١٧. ج، ي: هارون الرشيد

١٦. م، ي: تأليف.

٢١. ج، ك، ل، ي: كتاب القرّة

٢٠. م: ي: تأليف.

١٩. ي: إذله.

٢٢. ج، ي: و كتاب الحمام. ي: - و كتاب الأغذية. م: + و كتاب إصلاح الأغذية.

٢٤. ل: بالسكر، ي: بالسكر

٢٣. ج، ل: الكباس. ك، م: الكناس. ي: الكناس.

و منهم حنين<sup>١</sup> بن إسحاق، أبو زيد<sup>٢</sup>، تلميذ يوحنا بن ماسويه، أحد مهرة<sup>٣</sup> الترجمة بالإسلام. كان<sup>٤</sup> عالماً باليونانية، و العربية. و تعلم العربية بأرض<sup>٥</sup> فارس من الخليل بن أحمد، و هو أدخل كتاب العين ببغداد.<sup>٦</sup>

و قال أبو معشر<sup>٧</sup> في كتاب المذاكرات<sup>٨</sup> لشاذان<sup>٩</sup>: «حذاق<sup>١٠</sup> الترجمة<sup>١١</sup> في الإسلام<sup>١٢</sup> أربعة: حنين بن إسحاق و يعقوب بن إسحاق الكندي، و ثابت بن قرّة الحرّاني، و عمر بن فرخان<sup>١٣</sup> الطبري».

قال صاعد: و حنين هذا هو الذي أوضح<sup>١٤</sup> بحسن<sup>١٥</sup> ترجمته<sup>١٦</sup> كتب أبقراط و جالينوس، و لخصها<sup>١٧</sup> أحسن تلخيص<sup>١٨</sup>. و له تواليف بارعة<sup>١٩</sup>، و موضوعات<sup>٢٠</sup> شريفة؛ منها: كتابه في المنطق<sup>٢١</sup>؛ و كتابه في الأغذية؛ و كتابه في تدبير الناقهين؛ و كتابه في الأدوية المسهلة،<sup>٢٢</sup> و غير ذلك من كتبه.

و مات حنين<sup>٢٣</sup> في أيام المتوكل، و خلف ولدين يسمّى<sup>٢٤</sup> أحدهما إسحاق، و الآخر

ع

- |   |   |                     |
|---|---|---------------------|
| ١. ك، ل: يوحنا.   | ٢. ج، ك، ل: الفهريد.                    | ٣. ي: أئمة.         |
| ٤. ي: وكان.   | ٥. ي: في البصرة.                        |                     |
| ٦. س [في الحاشية]، ش، ي: + و لم يكن خليل بن أحمد بأرض فارس وإنما كان بالبصرة و توفي بها في سبعين و مائتين و بين وفاته و وفاة حنين المذكور تسعون سنة. ش، ي: + فانظروا ذكر ابن النديم في الفهرست أن حنيناً مات في يوم الثلاثاء لست خلون من صفر سنة ستين و مائتين و هو الضواب و مات إسحاق (بن حنين) في سنة ٢٩٨. [و واضح أن هذه الإضافات ليست من النص بشيء و يظهر أن القاضي صاعد أخذ معلوماته هذه حول الخليل و كتاب العين عن ابن جليل، طبقات الأطباء، ٦٨ - ٧٥]. | ٧. د، م: أبو جعفر معشر.                 |                     |
| ٨. ع: المذكرات.   | ٩. د، م، ي: - لشاذان.                   | ١٠. ج، ي: إن.       |
| ١١. ي: الترجمة.   | ١٢. ي: بالإسلام.                        |                     |
| ١٣. ج: عمرو الفراق. ل: عمرى الفرخان. ي: فرحان.  | ١٤. ج: مجس. م: - صاعد.                  |                     |
| ١٥. ي: - بحسن.  | ١٦. ي: ترجمة.                           | ١٧. ج: لحضها.       |
| ١٨. ج: تلخيص.   | ١٩. ج: بازغة.                           | ٢٠. ج، ل: و موضوعة. |
| ٢١. ي: كتابه في المنطق و كتابه في مدخل المنطق.  | ٢٢. د: و غير ذلك من كتبه. م: - من كتبه. |                     |
| ٢٣. س [في الحاشية]: + ذكر ابن النديم في الفهرست أن حنيناً مات في يوم الثلاثاء و لست خلون من صفر سنة ستين و مائتين و هو الضواب.  | ٢٤. ي: سمي.                             |                     |

داود. فأما إسحق<sup>١</sup> فخلف<sup>٢</sup> أباه علي<sup>٣</sup> الترجمة و كان بارعاً<sup>٤</sup> فيها، و مقدماً في العلوم الرياضية<sup>٥</sup>؛ و أمّا داود، فطبيب محسن.

و منهم مسيح بن حكم<sup>٦</sup>، صاحب الكناش<sup>٧</sup> المشهور.

و منهم نسطاس<sup>٨</sup> بن جريج<sup>٩</sup> المصري، و كان<sup>١٠</sup> في دولة الإخشيد، محمد بن<sup>١١</sup> طنج<sup>١٢</sup>، و كان عالماً بالطب بارعاً فيه.

و من الصابئين منهم، أبو الحسن<sup>١٣</sup> ثابت بن قرّة<sup>١٤</sup> الحرّاني، فيلسوف، متوسّع في العلوم، متفنّن في ضروب الحكمة<sup>١٥</sup>، متقلّد<sup>١٦</sup> لجوامع<sup>١٧</sup> الفلسفة<sup>١٨</sup>. و له<sup>١٩</sup> تواليف حسنة في المنطق، والعدد، والهندسة، والنجوم و غير ذلك. و كان معاصراً ليعقوب بن إسحق الكندي، و قسطابن لوقا<sup>٢٠</sup> و كانوا ثلاثتهم<sup>٢١</sup> أعلم<sup>٢٢</sup> من كان<sup>٢٣</sup> في مملكة الإسلام بعلم الفلسفة<sup>٢٤</sup> في وقتهم.

و لثابت<sup>٢٥</sup> أرصاد حسنة<sup>٢٦</sup> للشمس، تولاها بيغداد في<sup>٢٧</sup> خلافة المأمون<sup>٢٨</sup>، جمعها في كتاب يبيّن فيه<sup>٢٩</sup> مذهبه<sup>٣٠</sup> في سنة الشمس<sup>٣١</sup> و ما أدركه بالرصد في<sup>٣٢</sup> مواضع<sup>٣٣</sup>

١. س [في الحاشية]: + مات إسحق المذكور في سنة ثمان و تسعين و مائتين.

٢. د: - فخلف. ٣. د: في. ٤. ج: بازغاً.

٥. ج ع م: في علوم الرياضة. ٦. ج، ل، ي: حكيم. د، س، ك، م: حسن.

٧. ج، م: الكناش. ٨. ج، د، م: فسطاس. ك، ل: قسطاس.

٩. ع: جريج. م: حريج. ١٠. س، ك، م، ي: كان.

١١. س، ك، ل: محمد. ١٢. ج: طنج. س، م: طنج. ع: طنج.

١٣. س [في الحاشية]: + ذكر ابن النديم في كتاب الفهرست إن ثابت بن قرّة مولده سنة إحدى و عشرين و مائتين.

١٤. ج: لجميع م بجوامع. ١٥. د، م، ي: الحكم. ١٦. ج: يتقلّد.

١٧. ج: لجميع م بجوامع. ١٨. ج: الفلاسفة. ١٩. ك، م، و: -.

٢٠. ج: قسطابن لوقا. ٢١. ج، ل: ولايتهم. د: بما سمي. ٢٢. ج، ل: أعلى. ي: إعلماً.

٢٣. س: كان. ي: من كان. ٢٤. ج، ل: الفلاسفة. ٢٥. د: ولنا من.

٢٦. ج: حسان. د، م: حسن. ٢٧. د: في زمان.

٢٨. س [في الحاشية]: + لم يدرك ثابت خلافة المأمون بل ولد في صدر خلافة المعتصم و صاعد سيصخج ذلك فيما بعد.

٢٩. م: تبين فيه. ي: - فيه. ٣٠. ي: مذاهبه. ٣١. ي: في السنة الشمسية.

٣٢. ل، ي: من. ٣٣. د، ل، م، ي: موضع.

أوجها، و مقدار سنيها<sup>١</sup>، و كمية حركتها، أو<sup>٢</sup> صورة<sup>٣</sup> تعديلها.  
وكان له ابن يسمّى سنان بن ثابت<sup>٤</sup>، عالم بالعدد، و الهندسة، و الطبّ. و ابنه ثابت<sup>٥</sup> بن  
سنان بن ثابت، أحد المتحقّقين<sup>٦</sup> بصناعة الطبّ؛ كان في أيام المطيع لله في<sup>٧</sup> أماره  
أحمد بن بويه الديلمي<sup>٨</sup> الأقطع، المعروف بمعزّ الدولة.<sup>٩</sup> و ذكر ابن النديم في كتابه  
الفهرست: أن ثابت بن قرّة مولده سنة إحدى و عشرين و مائتين و توفي سنة ثمان و ثمانين  
و مائتين و لم يدرك ثابت خلافة المأمون بل ولد في صدر خلافة المعتصم و مات سنان  
سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة و مات ابنه، ثابت، سنة خمس و ستين و ثلاث مائة.

### [الفصل السادس: العلم عند المصريين]

و أمّا<sup>١٠</sup> الأمة السادسة، و هي أهل مصر، فكانوا<sup>١١</sup> أهل ملك عظيم، و عزّ قديم، في  
الدهور الخالية، و الأزمان<sup>١٢</sup> السالفة. يدلّ<sup>١٣</sup> على ذلك آثارهم في عمائرهم، و هياكلهم، و  
بيوت علمهم، الموجود أكثرها في الإقليم إلى يومنا هذا. و هي آثار أجمع أهل الأرض أنه  
لا مثل لها في إقليم من الأقاليم؛ فأما ما كان قبل الطوفان، فجهل خبره، و بقي أثره، مثل  
الأهرام، و البرابي، و المغاور المنحوتة في جبال الإقليم، إلى غير ذلك من الآثار  
الموجودة؛ و أمّا بعد الطوفان، فقد صار<sup>١٤</sup> أهل الإقليم<sup>١٥</sup> أخلاطاً<sup>١٦</sup> من الأمم، ما بين

١. ي: سنتها. م: سنيها و كبير حركتها.  
٢. د: صغيرة. م: صغير.  
٣. س [في الحاشية]: + إنه توفي سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة. ك، ل: - بن ثابت.  
٤. س [في الحاشية]: + و مات ابنه ثابت في سنة خمس و ستين و ثلاث مائة.  
٥. م، ي: المحققين. ٧. ك، ي: و في. ٨. ل: الديلم. م: بن نوبه الديلمي.  
٩. ا، ب، ج، د، ص، ع، ق، ك، ل، م، ن: - و ذكر ابن النديم... و ثلاث مائة.  
١٠. ا، ب: [من هنا عادت إلى الكلام]. ١١. ع: و كانوا. م: كانوا. ١٢. د: و الزمان.  
١٣. ا، ب، ج، د، س، ص، ع، ك، ل، م، ن، ي: - يدلّ... بعد الطوفان. ق: [أتى بها مصرحاً بنقله عن كتاب طبقات الأمم لصاعد  
و قد اعتمد «ش» على «ق» في تصحيح نسخة «ي»، و قد أصاب]. ١٤. ا، ب، ج، ع، م: و كانوا.  
١٥. ا، ب، ج، ع، م: - أهل الإقليم. ١٦. د: خلالها.

قبطي، و يوناني، و رومي، و عمليقي<sup>١</sup>، و غيرهم؛ إلا أن جمهرتهم قبط. و إنما صاروا اخلاطاً<sup>٢</sup> لكثرة من تداول ملك مصر من الأمم السالفة من العمالقة، و اليونانيين، و الروم؛ فاختلطت<sup>٣</sup> الأمم فيها. لذلك تعيى<sup>٤</sup> على الناس تخليص أنسابهم، فاقصروا<sup>٥</sup> من التعريف بهم<sup>٦</sup> على نسبتهم إلى موضعهم<sup>٧</sup> من بلد<sup>٨</sup> مصر.

و حدّ بلاد مصر، في الطول من برقة التي<sup>٩</sup> هي<sup>١٠</sup> جنوب البحر الرومي، إلى ايلة<sup>١١</sup> من<sup>١٢</sup> ساحل الخليج الخارج<sup>١٣</sup> من بحر الحبشة، و الزنج، و الهند، و الصين. و مسافة ذلك قريبة<sup>١٤</sup> من أربعين يوماً.

و حدّها في العرض من مدينة أسوان التي بأعلى<sup>١٥</sup> نيل<sup>١٦</sup> مصر، و ما سامتها من أرض الصعيد الأعلى<sup>١٧</sup>، المتآخم لأرض النوبة، إلى مدينة رشيد و ما حاذها من مساقط النيل في البحر الرومي و ما اتصل بذلك. و مسافته قريبة<sup>١٨</sup> من ثلاثين يوماً.

و كان أهل مصر في سالف الأزمان<sup>١٩</sup> صابئة، تعبد الأصنام و تدبّر<sup>٢٠</sup> الهياكل. ثم تنصّروا<sup>٢١</sup> عند<sup>٢٢</sup> ظهور<sup>٢٣</sup> دين النصرانية، و لم تزل على ذلك، إلى أن افتتحها المسلمون. فأسلم<sup>٢٤</sup> بعضهم و بقى سائرهم على دينهم؛ أهل ذمّة<sup>٢٥</sup> إلى اليوم.

و كان لقدماء أهل<sup>٢٦</sup> مصر، الذين كانوا قبل الطوفان، عناية بأنواع العلوم، و بحث عن<sup>٢٧</sup> غوامض الحكم، و كانوا يرون أنه كان في عالم الكون و الفساد قبل<sup>٢٨</sup> نوع الإنسان،

١. ا. ب. و عمليقي.	٢. د. خلاطاً.	٣. ي. و اختلطت.
٤. ج. ك. ل. و مضى. د. و هي. ع. و تعين. م. ي. و خفي.	٥. د. فساقصروا ي. فاقصروا.	٦. ب. بهم.
٦. ب. بهم.	٧. ا. إلى موضع. د. بوصفهم.	٨. ا. من بلاد.
٩. د. م. التي.	١٠. د. م. إلى جنوب.	١١. ج. ايلي.
١٢. ك. ل. من.	١٣. ج. ك. ل. الخارج.	١٤. ا. ب. ج. ع. م. قريب.
١٥. ا. ب. س. على.	١٦. ي. نيل.	١٧. د. و لاعلى.
١٨. ا. ب. ج. ع. م. قريب.	١٩. د. م. الزمان.	٢٠. د. و بدن م. و بدن ي. و بدن.
٢١. د. بصرت. ك. ل. ي. تنصرت.	٢٢. ا. ب. ك. ل. على.	٢٣. د. طمهور.
٢٤. ي. و أسلم.	٢٥. ل. أهل نفة.	٢٦. د. طمهور.
٢٧. ق. على.	٢٨. ع. مثل.	٢٩. ا. ب. ج. ك. أهل.

أنواع كثيرة من الحيوان على صور<sup>١</sup> غريبة، و تراكيب شاذة<sup>٢</sup>، ثم كان نوع<sup>٣</sup> الإنسان، فغلب<sup>٤</sup> تلك<sup>٥</sup> الأنواع، و قاتلها حتى أفنى أكثرها، و شرّد<sup>٦</sup> بقيتها إلى القفار<sup>٧</sup> و الفلوات؛ فمنهم الغيلان، و السعالى<sup>٨</sup>، و غير ذلك ممّا ذكره<sup>٩</sup> عنهم الوصيفى<sup>١٠</sup> [ظ: المُسبّحى] فى تاريخه: المؤلف فى أخبار مصر. فإن كان ذلك حقاً<sup>١١</sup> عنهم فما<sup>١٢</sup> أبعدهم فى هذا الرأى من نظام الحكمة، و قانون الفلسفة<sup>١٣</sup>.

و زعم<sup>١٤</sup> جماعة من العلماء: أنّ جميع العلوم التى ظهرت قبل الطوفان إنما صدرت<sup>١٥</sup> عن هرمس الأول<sup>١٦</sup>، و الساكن بصعيد مصر الأعلى. و هو الذى يسميه العبرانيون: خنوخ<sup>١٧</sup> بن<sup>١٨</sup> يارد بن<sup>١٩</sup> مهلائيل<sup>٢٠</sup> بن أنوش بن شيث<sup>٢١</sup> بن آدم<sup>٢٢</sup>، و هو إدريس النبى، عليه السلام.

و قالوا<sup>٢٣</sup>: إنه أول من تكلم فى الجواهر العلوية، و الحركات النجومية، و أول من بنى الهياكل و مجدّد<sup>٢٤</sup> الله تعالى<sup>٢٥</sup> فيها، و أول من نظر فى علم<sup>٢٦</sup> الطب، و ألف لأهل زمانه قصائد<sup>٢٧</sup> موزونة فى الأشياء الأرضية و السماوية.

و قالوا<sup>٢٨</sup>: إنه أول من أندر بالطوفان، و رأى أنّ آفة سماوية تلحق الأرض من الماء و النار، فخاف ذهاب العلم و دروس<sup>٢٩</sup> الصنائع فبنى<sup>٣٠</sup> الأهرام<sup>٣١</sup> التى<sup>٣٢</sup> فى صعيد مصر

- |  |   |  |
|--|---|--|
| ١. د، س، ك: صورة.                                    | ٢. ج: حاذة.                                   | ٣. ج: نوعى.                              |
| ٤. س: تعلبت. م: بعد.                                 | ٥. د: [« فغلب تلك » مطموهبة]. م: - تلك.       |  |
| ٦. ل: و سرو.   | ٧. ج: القفار. نى: البرارى.                    | ٨. س، ك، ل: و الثعالب. م: و الثعالى.     |
| ٩. ع، م: ذكر.  | ١٠. م: الوصى. ي: الوصفى.                      | ١١. ي: حق.                               |
| ١٢. ي: فى العدم.                                     | ١٣. ج، ل: الفلاسفة.                           | ١٤. ي: و ذكر.                            |
| ١٥. ا، ب، س: صارت.                                   | ١٦. س [فى الحاشية]: و هو إدريس النبى. م: - و. |  |
| ١٧. ب: خنوخ. ج: الخنوخ.                              | ١٨. ع: - خنوخ بن.                             | ١٩. ج: يرد. د: ياود. س: داود. ك، ل: برد. |
| ٢٠. ا، ب، م: مهلال، د: فهلال. س: مهلالا. ع: مهلائيل. | ٢١. د: سب. ع: شيت.                            |  |
| ٢٢. ي: آدم عليه السلام.                              | ٢٣. ج: فقالوا.                                | ٢٤. سلا و عبد.                           |
| ٢٥. ك، ل: - تعالى.                                   | ٢٦. س: - علم.                                 | ٢٧. د، م: فضائل.                         |
| ٢٨. ل: و ذكر.  | ٢٩. ج، ع: و درس.                              | ٣٠. د: فى.                               |
| ٣١. د، م، ي: + و البرابى.                            | ٣٢. د، ي: - التى.                             |  |

الأعلى، و صور فيها جميع الصناعات<sup>١</sup> و الآلات، و رسم فيها<sup>٢</sup> صفات العلوم، حرصاً منه<sup>٣</sup> على تخليدها لمن بعده، خيفة<sup>٤</sup> أن يذهب رسمها من العالم.

قال صاعد: و كان بمصر بعد الطوفان علماء بضروب علوم<sup>٥</sup> الفلسفة<sup>٦</sup> من العلوم الرياضية، و الطبيعية، و الإلهية؛ و خاصة بعلم الطلسمات، و النيرنجيات<sup>٧</sup>، و المرآئي<sup>٨</sup> المحرقة، و الكيمياء، و غير ذلك.

و كانت دار العلم و الملك<sup>٩</sup> بمصر في قديم الدهر مدينة<sup>١٠</sup> منف<sup>١١</sup>، و هي على اثني عشر<sup>١٢</sup> ميلاً من الفسطاط. فلما بنى الإسكندر مدينة الإسكندرية، رغب<sup>١٣</sup> الناس في عمارتها بحسن<sup>١٤</sup> هوائها و طيب مائها<sup>١٥</sup>، فكانت<sup>١٦</sup> دار العلم و الحكمة بمصر، إلى أن تغلب عليها المسلمون، و اختط عمرو بن العاص على نيل<sup>١٧</sup> مصر مدينته المعروفة بفسطاط عمرو<sup>١٨</sup>، فانسرب<sup>١٩</sup> أهل مصر، و غيرهم<sup>٢٠</sup> من<sup>٢١</sup> العرب و العجم إلى سكانها<sup>٢٢</sup>. فصارت قاعدة<sup>٢٣</sup> مصر من<sup>٢٤</sup> حينئذ إلى اليوم<sup>٢٥</sup>.

فمن<sup>٢٦</sup> قدماء العلماء بمصر: هرمس الثاني، و كان فيلسوفاً جوالاً<sup>٢٧</sup> في البلاد، طرّافاً على المدائن، عالماً بنصبها<sup>٢٨</sup> و طبائع أهلها. و له كتاب جليل في صناعة الكيمياء؛ و كتاب في الحيوانات ذوات السموم.

- |   |                                 |                    |
|---|---------------------------------|--------------------|
| ١. ي: الصنائع.  | ٢. س، ل: منه. ك: منها.          | ٣. د، م: منها.     |
| ٤. ي: و خيفة.   | ٥. د، م: علم. ي: علوم.          | ٦. ج: الفلاسفة.    |
| ٧. ج، ق: و النيرنجيات. ع: و النيريجات.                      | ٨. ي: و المرآي.                 |                    |
| ٩. ي: دار الملك و العلم.                                    | ١٠. ي: بمدينة.                  |                    |
| ١١. ج: منوف. ك، ل: منون. م: من فات فاد.                     | ١٢. ا، ب: عشرة.                 |                    |
| ١٣. ع: رغب.   | ١٤. د: فحسن. ي: لحسن.           | ١٥. ج: مائها.      |
| ١٦. ا، ج: و كانت.   | ١٧. د: في نيل.                  | ١٨. ي: بفسطاط مصر. |
| ١٩. ج: فأنشرت. د: فانتهدت. س: فأيسرت. ع: فأنسرت. م: فأبشرت. | ٢٠. ج: و تمزهم.                 |                    |
| ٢١. ج: فيد. س: - من العرب... ذوات السموم.                   | ٢٢. ج، م: إلى سكانها.           |                    |
| ٢٣. ق: قائدة.   | ٢٤. ي: - من.                    |                    |
| ٢٥. ا، ب: - فمن قدماء... [العلوم عند العرب].                | ٢٦. ج: ممن. ي: و ممن.           |                    |
| ٢٧. ج: حوالاً.  | ٢٨. م: - نصبها و ي: بنصب أهلها. |                    |



و من علمائهم بعده بصناعة العدد<sup>١</sup>، بروكلوس<sup>٢</sup> الإسكندراني<sup>٣</sup>، صاحب المقالات الأربع في طبيعة العدد وخواصه.

و من علمائهم بالهندسة، و علم هيئة الأفلاك، و حركات النجوم ثيون<sup>٤</sup> الإسكندراني<sup>٥</sup>، صاحب كتاب الأفلاك<sup>٦</sup>، و كتاب القانون. أما كتاب الأفلاك، فذكر فيه هيئة الأفلاك، و عددها<sup>٧</sup>، و كمية حركات الكواكب<sup>٨</sup>، ذكراً<sup>٩</sup> مرسلأ مجرداً من البرهان على ما ذهب إليه بطليموس في كتاب المجسطي<sup>١٠</sup>؛ و أما كتاب القانون، فإنه اختصر<sup>١١</sup> فيه تعديل<sup>١٢</sup> الكواكب، و صورة<sup>١٣</sup> تقويمها<sup>١٤</sup> على رأى أصحاب بطليموس، و زاد فيه حساب حركة<sup>١٥</sup> إقبال الفلك و إدباره على رأى أصحاب الطلسمات.

و من علمائهم: روشم<sup>١٦</sup>، صاحب الكتب الجليلة في صناعة الكيمياء. و منهم<sup>١٧</sup>: الإسكندرانيون الذين اختصروا كتب جالينوس الحكيم، و ألفوها<sup>١٨</sup> على المسألة و الجواب. و دلّ حسن اختصارهم لها<sup>١٩</sup> على معرفتهم بجوامع الكلم<sup>٢٠</sup>، و إتقانهم لصناعة الطب. و كان رئيسهم أنقيلادوس<sup>٢١</sup> الذي جمع من منثور كلام جالينوس ثلاث عشرة مقالة في أسرار الحركات، ألفها في من جامع و به علة مزمنة، فذكر ما يولد<sup>٢٢</sup> عليه ذلك و ما يدفع به<sup>٢٣</sup> ضرره.

و من علمائهم بأحكام النجوم واليس<sup>٢٤</sup>، صاحب الكتاب المعروف بالبريدج<sup>٢٥</sup>

١. د. م: العاد.

٢. د: موفسطوس. س: بومسطوس. ق، ك، ل: برقطوس. م: يوفطوس. ي: بوقطوس.

٣. ج، ك، ل: الإسكندر بن. م: - صاحب المقالات ... و عددها و كمية. ٤. ج: ثيون. د: فتنون. ي: بيون.

٥. ك، ل: الإسكندر. ٦. ي: - و كتاب ... كتاب الأفلاك.

٧. ج: وعددها. ٨. د: القوالب. ٩. د: ذكراً.

١٠. د: القطبي. ك: مجسطي. ١١. د، م: أحضر. ع: اختس.

١٢. م: و صورته. ي: و صور. ١٣. ج: تقديمها.

١٤. ج: دوسم. م: و صورته. ي: و رؤسهم. ١٥. د، م: - و منهم.

١٦. د، م: - لها. ٢٠. ع: الكلام.

٢١. ج: أنقيلادس. ك: أنقيلادوس. م: أنقيلادوس. ي: يول عليه. ٢٢. ج، ك: - به.

٢٣. ج، ك، ل: واليش. ٢٤. ج: الزندج. د، س: البريدج. ك، ل: الرندج. م: البردندج.

الرومي المؤلف في المواليد<sup>١</sup> و ما يتقدمها<sup>٢</sup> من المدخل<sup>٣</sup> إلى علم أحكام النجوم. و ذكر عنه<sup>٤</sup> [الاندرزغر<sup>٥</sup>] في كتابه المؤلف في المواليد: أن كتبه العشرة في المواليد، جامعة لقوة<sup>٦</sup> سائر الكتب، و أن واليس قال: إن<sup>٧</sup> كل علم يزعمون أنه ليس في كتبه هذه فلا أصدق [ظ: فلا يُصدق] إنه كان أو يكون.

و لا أعلم لأحد ممن ذكرت من علماء الإسكندرية زماناً محدوداً<sup>٨</sup>، و لا خيراً<sup>٩</sup> مستقصى<sup>١٠</sup>، و لا وصل إلينا من حكمتهم<sup>١١</sup> إلا القليل النزر<sup>١٢</sup> بالإضافة<sup>١٣</sup> إلى ما تشهد به آثارهم بصعيد مصر، و مصانعهم الجليلة بسائر<sup>١٤</sup> نواحيها من عجائب البرابي و غرائبها الدالة على سعة علمهم و المنبّهة على نفاسة<sup>١٥</sup> أخطارهم.

### [الفصل السابع: العلم عند العرب]<sup>١٦</sup>

الأمّة<sup>١٧</sup> السابعة، و هم<sup>١٨</sup> العرب، فهي<sup>١٩</sup> فرقتان: فرقة بائدة، و فرقة<sup>٢٠</sup> باقية. فأما الفرقة البائدة، فكانت أمماً<sup>٢١</sup> ضخمة كعاد، و ثمود، و طسم، و جديس، و العمالقة<sup>٢٢</sup>، و جرهم. أبادهم الزمان و أفناهم الدهر، بعد أن سلف لهم<sup>٢٣</sup> في الأرض ملك جليل و خبر مشهور. و لا ينكر لهم ذلك أحد من أهل<sup>٢٤</sup> العلم بالقرون الماضية و الأجيال<sup>٢٥</sup> الخالية<sup>٢٦</sup>. و لتقادم انقراضهم ذهب<sup>٢٧</sup> عنا<sup>٢٨</sup> حقائق أخبارهم، و انقطعت عنا

- |   |  |                             |
|---|--|-----------------------------|
| ١. د: في التواليد.                              | ٢. د: ما تقدمها.                                 | ٣. ج: منه المدخل.           |
| ٤. ج: - عنه... في المواليد.                     | ٥. ع: الاندورعري: ايذغر: م: الاندورعري: الاندور. |                             |
| ٦. ع: بقوة.                                     | ٧. ج: قال: إن: م: واليس: ي: قال: وإن.            |                             |
| ٨. ج، ع: مجرداً.                                | ٩. ج: و لاجزاً.                                  | ١٠. د: مستقصى ك: ع: مستقصى. |
| ١١. د: حكمهم. م: حكمتهم.                        | ١٢. ع: القليل الذي م: القليل النذر.              |                             |
| ١٣. ج: بالإضافة. م: بالإضافة إلى ما يشهد به.    | ١٤. ي: في سائر.                                  |                             |
| ١٥. س، ك، ل: على تعاسة. م: و المشهور على نفاسة. | ١٦. ا، ب: [عادنا من هنا إلى الكلام]              |                             |
| ١٧. ي: و أمّا الله.                             | ١٨. ي: و هي.                                     | ١٩. ي: فمنهم.               |
| ٢٠. ي: - و فرقة.                                | ٢١. ا: أمت.                                      | ٢٢. د، م: و المعالفه.       |
| ٢٣. د، س، ل، م: - لهم.                          | ٢٤. د، ل، م: - أهل.                              | ٢٥. ا، ب: و الأخبار.        |
| ٢٦. ج: الحالية. ي: - الخالية.                   | ٢٧. ج: و هنب: ل: و هبت.                          | ٢٨. ي: - عنا.               |

أسباب العلم بآثارهم.

و أما الفرقة الباقية، فهي متفرعة<sup>١</sup> من جذمين<sup>٢</sup> قحطان و عدنان<sup>٣</sup>. و يضمهما<sup>٤</sup> جميعاً حالان: حال<sup>٥</sup> الجاهلية و حال<sup>٦</sup> الإسلام.

فأما حال العرب في الجاهلية، فحال<sup>٧</sup> مشهور<sup>٨</sup> عند الأمم من العز<sup>٩</sup> و المنعة و كان ملكهم في قحطان. ثم في سبع قبائل منها، و هي: حمير، و همدان، و كندة، و لخم<sup>١٠</sup>، و دوس، و جفنة<sup>١١</sup>، و مذحج.

و كان بيت<sup>١٢</sup> الملك العظيم<sup>١٣</sup> فيهم، بنو الصوار<sup>١٤</sup> بن<sup>١٥</sup> عبد شمس بن وائل بن الغوث<sup>١٦</sup> بن حيران<sup>١٧</sup> بن<sup>١٨</sup> قطن<sup>١٩</sup> بن عريب<sup>٢٠</sup> بن زهير بن أيمن<sup>٢١</sup> بن الهميسع<sup>٢٢</sup> بن حمير<sup>٢٣</sup>، و سائر الملوك أتباع<sup>٢٤</sup> لهم<sup>٢٥</sup>.

و كان من بني الصوار<sup>٢٦</sup>، الملوك السادة<sup>٢٧</sup> و الجبابة و<sup>٢٨</sup> التبابعة، أهل الشرف<sup>٢٩</sup> القديم، و العزّ التليد، و الملك الموطد<sup>٣٠</sup>، و المجد المؤئل، الذين دوخوا البلاد، و وضعوا<sup>٣١</sup>

ع

١. ع: منوعة. ك: متفرعة. م: متنوع. ي: متفرقة.

٢. ا: جزئين. ب: جزمين. ج: حذين. م: حرس.

٣. ب: و نظمهما. ج: و يضمها. د: و لتحميها. ك: و يعتمها. ل: ن: و يضمها. م: و تعميمهما.

٤. ع، م: حالة. ٥. د، م: - و حال.

٦. ا، ب، ج، ك، ي: مشهورة. ٧. ا: من العزة.

٨. م: و حفته. ي: - و جفنة. ٩. ج: بيت.

١٠. ا، ب: بنو الصوار. ج، ك، ل: بنو الصوان. د: بنو ضرار. ع: بنو صوار. م: هو ضرار.

١١. ج: من. ١٢. د، م: الغوث.

١٣. ا، ب: خيران. ج، ك، ل: جيلان. م: حيدان. ي: حبران.

١٤. ا: قطر. ي: قيطان. ١٥. ج: غريب. د [في الحاشية]: وهيب.

١٦. ا: غن. ب: أعن. ج: أنمي. د: أغيب. ك، ل: أنمن. م: أغينب.

١٧. ج: حميه. ١٨. ا: أخبار.

١٩. ج، س، ك، ل: بنو الصوان. د، م: بنو الضرار.

٢٠. ا، ب، ج: - و. ٢١. ا: الشرف.

٢١. ا، ب: و ضعفوا. ج، ك، ل: و صعقوا. م: درجوا البلاد و وضعوا.

الممالك، و تركوا الآثار العظيمة، و الأخبار الشريفة<sup>١</sup>، في مشارق الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها؛ كيعرب بن قحطان، و سبأ بن يشجب<sup>٢</sup>، و الحارث<sup>٣</sup> الرائي<sup>٤</sup>، و أبرهة ذى المنار، و عمرو<sup>٥</sup> ذى الأذعار<sup>٦</sup>، و أفريقس<sup>٧</sup> باني أفريقية، و شمر يرعش<sup>٨</sup> باني سمرقند<sup>٩</sup>، و تبع الأكبر<sup>١٠</sup>، و تبع الأوسط<sup>١١</sup>، و تبع الأقرب<sup>١٢</sup> و اسمه أسعد و يكنى أبا كرب<sup>١٣</sup>، و هو الذي يقول فيه أبو تمام<sup>١٤</sup> حبيب بن أوس الطائي؛ و يصف عمورية<sup>١٥</sup>:

و برزة الوجه قد أعيت رياضتها<sup>١٦</sup>

كسرى و صدت صدوداً<sup>١٧</sup> عن<sup>١٨</sup> أبي كرب

و تبع الأصغر و هو عمرو بن<sup>١٩</sup> حسان<sup>٢٠</sup> بن أبي كرب.

و كان لهؤلاء الملوك مذهب في إثارة<sup>٢١</sup> أحكام النجوم، و ميل إلى معرفة طبائعها. و زعم أبو محمد الحسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني في كتاب الأكليل المؤلف في أخبار حمير و أنسابها أن ملوك حمير لم يكونوا يستعملون من قوادهم، و لا يصرفون من كفاتهم؛ إلا من عرفوا مولده، و وجدوا أدلته من البروج و الكواكب<sup>٢٢</sup> موافقة لأدلتهم<sup>٢٣</sup>، و مشاكلة لها، و أنهم<sup>٢٤</sup> كانوا إذا أرادوا غزو أمة من الأمم، تخيروا<sup>٢٥</sup> لذلك الأوقات السعيدة

١. ب: - الشريفة. ج، ع: الشنيعة. م: الشيعة.

٢. ج، ل: بشهب. ك: يشحب. م: كيعرض بن قحطان و سابين بن يسحب. ٣. د: [هي مطموسة]. ك، ل، م، ي: والحرب.

٤. س: الراسي. ك، ل، م، ي: الرايش.

٥. ب: والعبد. ج، س، ك، ل: والعيل. د، م: والعلاي. ع: و عمر.

٦. ج: ذى الأذعار. ع: ذوالأذعار. م: والعلاي الأذعار. ٧. أ: و أفريقس. ع: و أبومعين. م: و أفريقس.

٨. ب: - يرعش. م: و شهر بن عس.

٩. ب: + و غيرهم من التبابعة. [ثم أسقطنا سائر الأسطر إلى: «قال صاعد» فعدنا هناك إلى الكلام]

١٠. د، س، ك، م: الأقرب. ١١. د، س، ك، م: الأصغر. ١٢. م، ي: - و تبع الأقرب.

١٣. م: و يكنى بالرب. ي: أبا كبر. ١٤. ج، ع، م: - أبو تمام. ١٥. [ديوان أبي تمام، ٢٤]

١٦. د: بهياضها. س، ك، ل: رياضتها. م: و برزة الوجه فلاغنت رياضتها. ١٧. ج: حدت حدوداً.

١٨. د، س، ك، ل: أعيا. م: عن أبي رب. ١٩. ع: عمر.

٢٠. ج: عمرو حسان دين أبي حسان. ٢١. ي: آثار.

٢٢. د، م: - والكواكب. ٢٣. د: موافقة لها و لهم. م: لأوليتم.

٢٤. ي: و إنمّا. ٢٥. د: كثرُوا. م: لخسروا.

و الطوالع المشاكلة لمواليدهم، و الملائمة لنصب دولتهم، و مكثوا في ارتيادها<sup>١</sup> الأزمان الطويلة حتى تمكنهم على اختيارهم<sup>٢</sup>. فكانوا يبلغون<sup>٣</sup> بهذا حيث شأؤوا<sup>٤</sup> من المراتب العلية<sup>٥</sup> و المنازل الرفيعة من الظفر<sup>٦</sup> بالأعداء و بعد الصيت في البلاد.

قال صاعد: و لم تكن<sup>٧</sup> ملوك حمير معنية<sup>٨</sup> بأرصاد الكواكب، و لا باختبار<sup>٩</sup> حركاتها، و لا بإثارة<sup>١٠</sup> شيء<sup>١١</sup> من علوم الفلسفة<sup>١٢</sup> و كذلك كان سائر ملوك العرب في الجاهلية، لم يبلغنا عن أحد منهم<sup>١٣</sup> بحث عن شيء من ذلك.

و أمّا سائر عرب الجاهلية بعد الملوك منهم، فكانوا طبقتين: أهل مدر، و أهل وبر. فأما أهل المدر، فهم أهل<sup>١٤</sup> الحواضر<sup>١٥</sup>، و سكان القرى و كانوا يحاولون المعيشة من الزرع، و النخل، و الكرم<sup>١٦</sup>، و الماشية، و الضرب في الأرض للتجارة، و غير ذلك من ضروب الإكتساب، و لم يكن فيهم عالم مذكور، و لا حكيم معروف<sup>١٧</sup>.

و أمّا أهل الوبر منهم<sup>١٨</sup>، قطان<sup>١٩</sup> الصحارى، و عمّار الفلوات<sup>٢٠</sup>، و كانوا يعيشون من ألبان<sup>٢١</sup> الأيل، و لحومها، و كانوا زمان النخعة و وقت التبدّي<sup>٢٢</sup> يراعون جهات<sup>٢٣</sup> إيماض<sup>٢٤</sup> البروق<sup>٢٥</sup>، و منشأ السحاب، و جلجلة<sup>٢٦</sup> الرعد، فيؤمونها<sup>٢٧</sup> منتجعين<sup>٢٨</sup> لمنابت الكلاء،

٢. د: أختيارهم. ع: أخبارهم. م: اختيارهم.

٤. ج: حيث مساوين. م: بمباحيث ساوى.

٦. د، م: الظفر بالأعداء و بعد النصيب.

٨. ي: معتنية.

٧. ا، ب، ج: و لم يكن. م: و لم تكن مليك حمير.

٩. م: بإخبار. س، ل، ي: باختيار.

١٣. ج، ل، ي: - منهم. ي: أنه.

١٢. ج، ل: الفلاسفة.

١٥. ج: الخواصي. ك، ل: الخواص. ع: المحاضر. م: المواضع. ي: الحضر.

١٤. ا، ب، ج، ك، ل: - أهل.

١٧. م: و لاعليم معروف. ي: مشهور.

١٦. د: الكوم.

٢٠. ا، ب: - و عمّار الفلوات.

١٩. ج، ك، ل: قحطان.

١٨. م، ي: فهم.

٢٢. ا، ب: - وقت التبدّي. م: النخعة و وقت التبرّي.

٢١. ا: ألبان. ل: اللبان.

٢٥. د، م، ي: البرق.

٢٤. ج: اغاص.

٢٣. د: حميات.

٢٧. ج: فيؤمونها. م: فيؤمرونها.

٢٦. ج، ك، ل: و خلخلة. د: و طحلة. م: و طلحة.

٢٨. د: مسمعين. م: سمفت.

مرتادين<sup>١</sup> لمواقع القطر، فيخيمون<sup>٢</sup> هنالك ما ساعدهم الخصب<sup>٣</sup>، و أمكنهم الرعى<sup>٤</sup> يقوِّضون<sup>٥</sup> لطلب العشب<sup>٦</sup>، و ابتغاء المياه، فلايزالون<sup>٧</sup> في حلّ و ترحال<sup>٨</sup>؛ كما<sup>٩</sup> قال المثقّب<sup>١٠</sup> العبدى عن ناقته<sup>١١</sup>:

تقول إذا درأت لها وضيئى<sup>١٢</sup> أهذا دأبه<sup>١٣</sup> أبداً و دينى؟  
أكل الدهر حلّ و ارتحال<sup>١٤</sup> أما تبقى<sup>١٥</sup> على و لا تقينى<sup>١٦</sup>؟

فكان ذلك دأبهم زمان الصيف و القيظ و الربيع، فإذا جاء الشتاء، واقشعرت<sup>١٧</sup> الأرض، و هدأت<sup>١٨</sup>، انكمشوا<sup>١٩</sup> إلى أرياف العراق، و أطراف<sup>٢٠</sup> الشام، و ركنوا<sup>٢١</sup> إلى القرب<sup>٢٢</sup> من الحواضر، و الدنو من القرى، فشتوا هنالك مقاسين جهد<sup>٢٣</sup> الزمان و مضطربين على بؤس<sup>٢٤</sup> العيش و هم خلال ذلك يتواسون<sup>٢٥</sup> بقوتهم و يتشاركون فى بلغتهم<sup>٢٦</sup>، و لا ينامون<sup>٢٧</sup> عن<sup>٢٨</sup> إباء الضيم<sup>٢٩</sup>، و نصره الجار و الذبّ عن الحریم<sup>٣٠</sup>.  
و كانت أديانهم مع ذلك مختلفة. فكانت حمير تعبد الشمس، و دليل ذلك<sup>٣١</sup> حكاية

١. ع: و مرتادين.  
٢. م: فيجتمون. ي: و يختمون. ج: الحيف.  
٣. ج: المرعى.  
٤. ا: يعرضون. ج: يعوضون. ش: يقومون. م: يعوضون.  
٥. د: [طمست العبارة]. م: و ابتغاء الواردون فى.  
٦. ي: و رحال.  
٧. ج: باقية. ي: فى ناقته. [فى قصيدته التى مطلعها: أفاطم، قبل بينك متعيني / او منعك ما سألتك أن تبينى. أنظر الديوان، ١٩٥-١٩٦].  
٨. ج: و صيني. م: تقول إذا دارت لها و صيني.  
٩. ع، م، ي: دينه.  
١٠. ج، ع: يبقى. م: الاما تبع.  
١١. ي: واقشرت.  
١٢. ا، ب، ج، د: أطوار. ع: أطرار. م، ي: ركنوا.  
١٣. ب: إلى القريب. ج، ك، ل: إلى القرى. م: من العرب إلى الحواضر.  
١٤. ج: تعاشى الزمان. ك: ل: - جهد الزمان. ن: لكبد الزمان.  
١٥. ج: معاش العيش. ي: جهد العيش. م: و مضطربين على بؤس العيش.  
١٦. ي: يتواخون. م: يتواسون تقويهم.  
١٧. ي: مدمنون.  
١٨. ع: بلاغتهم.  
١٩. ع: أى ضم.  
٢٠. ي: و دليل ... حمير تعبد الشمس.  
٢١. ش: الحرم. ي: الحرب.

الله، تعالى<sup>١</sup>، في كتابه<sup>٢</sup> عن الهدهد، إذ قال لسليمان، عليه السلام<sup>٣</sup>، واصفاً حال بلقيس الحميرية: «إني وجدتها و قومها يسجدون للشمس<sup>٤</sup> من دون الله»<sup>٥</sup>.  
قال أبو محمد الهمداني<sup>٦</sup>: فلما ملك سليمان بن داود، وتغلب على ملوك<sup>٧</sup> اليمن و غيرها، رفضت حمير عبادة الشمس، و تهوّدت.

وقال هشام بن محمد الكلبي: كانت حمير تعبد الشمس، و كنانة القمر، و تميم<sup>٨</sup> الدبران<sup>٩</sup>، و لحم<sup>١٠</sup>، و جذام<sup>١١</sup> المشتري<sup>١٢</sup>، و طي<sup>١٣</sup> سهيلاً، و قيس الشعري<sup>١٤</sup> العبور، و أسد عطارد<sup>١٥</sup>. و كانت ثقيف و إياد تعبد بيتاً بأعلى<sup>١٦</sup> نخلة، يقال له<sup>١٧</sup> اللات، ثم عبدت إياد و بكر بن وائل كعبة سنداد<sup>١٨</sup>. و كان لحنيقة<sup>١٩</sup> صنم يعبدونه من حيس<sup>٢٠</sup>، فلحقهم<sup>٢١</sup> مجاعة في بعض السنين، فأكلوه، فقال في ذلك بعض الشعراء<sup>٢٢:٢٣</sup>:

أكلت حنيقة ربّها عام التقحّم<sup>٢٤</sup> و المجاعة  
لم يحذروا من ربهم سوء العواقب و التباعة<sup>٢٥</sup>

و قال ابن قتيبة: كانت النصرانية في ربيعة، و غسان، و بعض قضاة. و كانت اليهودية في حمير، و بني الحارث<sup>٢٦</sup> بن كعب، و كندة. و كانت للمجوسية في تميم، منهم: زرارة بن عدس، و ابنه الحاجب<sup>٢٧</sup>، و الأقرع بن حابس<sup>٢٨</sup>، و أبو سود<sup>٢٩</sup> جدّ وكيع<sup>٣٠</sup> بن حسان بن

- |  |  |  |
|--|--|--|
| ١. ك، ل: - تعالى.  | ٢. ع، م: + العزيز.   | ٣. ا، ب: - عليه السلام.                |
| ٤. ا، ب: - للشمس. م: - إني.                                | ٥. [النحل، ٢٤].  | ٦. س، ك، ل: - فلما ملك... محمد الكلبي. |
| ٧. ا، ب، ج: ملك.   | ٨. ا: ميسم. ب: ميشم. ج: بسم.   | ٩. د: الديوان. م: اليزان.              |
| ١٠. ج: و لحم. م: و لحمه.                                   | ١١. ج: و حل. م: و خدام.  | ١٢. ع، م: السهي.                       |
| ١٣. ل: و حل.   | ١٤. ع: - الشعري. م: السعدى.  | ١٥. ج: و عطارد. ع: عطارد.              |
| ١٦. ش: شيئاً ما على. ع: بنياناً على. م: بيتاً ما على عليه. | ١٧. ا، ب، م: لها.  | ١٨. ش، ع: شداد.                        |
| ١٩. د: كتفه. م: كثيفه.                                     | ٢٠. ج: حيس. د، م: خشب.   | ٢١. ي: فلحقهم.                         |
| ٢٢. ب: - بعض الشعراء.                                      | ٢٣. [ابن قتيبة، المعارف، ٦٢١].   | ٢٤. ج، د، س، ك، ل: التعجم.             |
| ٢٥. م: [بيتان مضطربتان]. ن: و الشناعة.                     | ٢٦. ع: بني الحارث من كعب. م: و بني كنانة و بني الحرث ابن كعب. ي: بني الحرث بن كعب. | ٢٧. م، ي: و ابنه حاجب.                 |
| ٢٨. ا، ب: - و أبو سود... بن أبي سود.                       | ٢٩. ج: و أبي سود.  | ٣٠. ج: و كنعى.                         |

أبي سود<sup>١</sup>. وكانت الزندقة في قريش، أخذوها عن أهل الحيرة. وكانت عبادة الأوثان فاشية<sup>٢</sup> في العرب حتى جاء الإسلام.<sup>٣</sup>

قال صاعد: وجميع عبدة الأوثان من العرب موخدة لله<sup>٤</sup>، تعالى، وإنما كانت عبادتهم لها ضرباً من التدين<sup>٥</sup> بدين الصابئة في تعظيم الكواكب والأصنام الممثلة<sup>٦</sup> بها<sup>٧</sup> في الهياكل، لا على ما<sup>٨</sup> يعتقد الجهال بديانات الأمم وبراء<sup>٩</sup> الفرق من<sup>١٠</sup> أن عبدة الأوثان ترى<sup>١١</sup> أن الأوثان هي الآلهة<sup>١٢</sup> الخالقة للعالم، ولم يعتقد<sup>١٣</sup> قط هذا الرأي ذو فكرة<sup>١٤</sup>، ولا دان<sup>١٥</sup> به صاحب عقل. ودليل ذلك قول الله<sup>١٦</sup>، تعالى<sup>١٧</sup>، عنهم<sup>١٨</sup>: «ما<sup>١٩</sup> نعبد<sup>٢٠</sup>هم إلا ليقربونا إلى الله زلفى»<sup>٢١</sup>.

وإنما<sup>٢٢</sup> جاء نص القرآن لمخالفتهم في البعث، والنشور، ونبوة محمد، صلى الله عليه وسلم<sup>٢٣</sup>، فكان<sup>٢٤</sup> جمهورهم ينكر ذلك، و<sup>٢٥</sup> لا يصدق بالمعاد، ولا يقول بالجزاء<sup>٢٦</sup>، ويرى أن العالم لا يخرب ولا يبىد<sup>٢٧</sup> وإن كان مخلوقاً مبتدعاً.

وكان فيهم من يقر بالمعاد ويعتقد أن من<sup>٢٨</sup> نحرقت ناقته على قبره<sup>٢٩</sup>، حشر ركباً، ومن لم يفعل ذلك حشر ماشياً وفي ذلك يقول جذيمة<sup>٣٠</sup> بن الأشيم<sup>٣١</sup> الفقعسي، يوصي ابنه:

- |  |  |                                     |
|--|--|-------------------------------------|
| ١. ج: أبي سود. س: أبي الأسود.  | ٢. ج: فماشية.                                | ٣. [المعارف، ٦٢١]                   |
| ٤. ي: الله.  | ٥. د: المدين. م: اليدين.                     | ٦. س: الممثلة.                      |
| ٧. ع: - بها.   | ٨. د: - ما.                                  | ٩. ب: وإنما الفرق. ي: و آراء الفرق. |
| ١٠. ي: مع أن.  | ١١. د: تبنى.                                 | ١٢. س: - الإلهة. م: الإلهي.         |
| ١٣. ع: ولم نعتقد.  | ١٤. ي: صاحب فكرة. م: ذوى العقول والفكرة.     |                                     |
| ١٥. ب: - ولا دان به صاحب عقل. ش: ولا وار به صاحب العقل.                  | ١٦. ب: قوله.                                 |                                     |
| ١٧. ي: تبارك وتعالى.   | ١٨. ي: - عنهم.                               | ١٩. ب: ج: إنما د: أما.              |
| ٢٠. ب: ج: تعبدهم. ي: تعبدهم.   | ٢١. الزمر، ٢.                                |                                     |
| ٢٢. ي: - إنما.   | ٢٣. ا: - صلى الله عليه وسلم. ب: عليه السلام. |                                     |
| ٢٤. د، م: فكل.   | ٢٥. ي: - و.                                  |                                     |
| ٢٦. ب: - ولا يقول بالجزاء. ج: بنجرا. د: - بالجزاء. م: ولا يقولون.        | ٢٧. د: ولا يعبد. م: - لا يخرب ولا يبىد.      |                                     |
| ٢٨. م: من نجزت. ي: - من.   | ٢٩. ج: على نره.                              |                                     |
| ٣٠. ب: خديمة. ج: جريمة. م: - بن. ي: خزيمة. [ابن حبيب، المحبر، ٢٢٣ - ٢٢٤] |  |                                     |
| ٣١. ج: الأسيم.   |  |                                     |



يا سعد، إمّا<sup>١</sup> أهلكنّ، فإنّني  
لا تتركنّ أباك يعثر<sup>٣</sup> راجلاً<sup>٤</sup>  
واحمل<sup>٩</sup> أباك على بعير صالح  
ولقل<sup>١٢</sup> لي ممّا جمعت<sup>١٣</sup> مطيّة  
فهذه كانت ديانات العرب.

و أمّا علمها الذي كانت تتفاخر به<sup>١٥</sup> و تبارى فيه<sup>١٦</sup>، فعلم لسانها، و أحكام لغتها<sup>١٧</sup>، و  
نظم الأشعار، و تأليف الخطب. و كانت مع ذلك أهل<sup>١٨</sup> علم<sup>١٩</sup> الأخبار<sup>٢٠</sup>، و معدن<sup>٢١</sup>  
معرفة السير و الأعصار<sup>٢٢</sup>.

و قال<sup>٢٣</sup> أبو محمّد<sup>٢٤</sup> الحسن بن أحمد بن يعقوب الهمداني: ليس يوصل إلى خبر من  
أخبار العرب<sup>٢٥</sup> و العجم<sup>٢٦</sup> إلا بالعرب<sup>٢٧</sup> و منهم و ذلك أن من سكن بمكة من العمالقة<sup>٢٨</sup>،  
و جرههم<sup>٢٩</sup>، و آل السميدع بن هوننا<sup>٣٠</sup>، و خزاعة<sup>٣١</sup> أحاطوا بعلم العرب العاربة<sup>٣٢</sup>، و  
الفراعين العاتية<sup>٣٣</sup>، و أخبار أهل الكتاب<sup>٣٤</sup>، و كانوا يدخلون البلاد للتجارات<sup>٣٥</sup>، فيعرفون

ع

١. ج، د، س، ك، ل: إن ما. ٢. ل: أن.  
٣. د، س، ك، ل: أن لا تتركنّ. د، س، ك، ل، ي: يمشى.  
٤. د، س، ك، ل، م، ي: تعباً.  
٥. د، س، ك، ل، م، ي: يجز. ج، س، ك، ل، ي: يخز. م: يجز.  
٦. ج: و يسلب.  
٧. ا، ب، ج، س، ك، ل، م، ي: على اليمين.  
٨. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: إنه هو.  
٩. ي: احمل.  
١٠. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: واثق. ع: وثق. ي: وابق.  
١١. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: ما تركت.  
١٢. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: و لعلّ مالي.  
١٣. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: تفأخر بها. ع: تفأخر به.  
١٤. ع: في الهار. ي: في البهم.  
١٥. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: و تبارى فيها. م: - فيه. ي: و تبارى به.  
١٦. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: أصل.  
١٧. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: معدن.  
١٨. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: الحسن ... يعقوب.  
١٩. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: بالمعرب.  
٢٠. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: هوننا. س: هونز. ك، ل: هوبر. م: هونن. ي: هوننة.  
٢١. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: كراعة.  
٢٢. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: أهل العتاب.  
٢٣. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: العاربية.  
٢٤. ا، ب، ج، د، س، ك، ل، م، ي: للتجارة.

أخبار الناس. وكذلك من سكن الحيرة، و جاور<sup>١</sup> الأعاجم<sup>٢</sup>، من عهد أسعد أبي كرب و بخت نصر، حووا علم الأعاجم و أخبارهم، و أيام حمير و مسيرها في البلاد، و عنهم صدر<sup>٣</sup> أكثر ما رواه عبيد بن شريه<sup>٤</sup>، و محمد بن السائب الكلبي، و الهيثم<sup>٥</sup> بن عدى<sup>٦</sup>. و كذلك من وقع بالشام من سليم<sup>٧</sup>، و غسان<sup>٨</sup> خير<sup>٩</sup> بأخبار الروم، و بنى إسرائيل، و اليونانيين. و من وقع بالبحرين من تنوخ<sup>١٠</sup> و أياد، فعنه أتت أخبار وبار، حسب ما أدركوا<sup>١١</sup> بفرط العناية و طول التجربة، لاحتياجهم لمعرفة<sup>١٢</sup> ذلك في أسباب المعيشة؛ لا على طريق<sup>١٣</sup> تعلم الحقائق، و لا على سبيل التدرّب<sup>١٤</sup> في العلوم.

و لأبي حنيفة أحمد بن داود الدينوري<sup>١٥</sup> اللغوي كتاب شريف في الأنواء<sup>١٦</sup>، تضمّن ما كان عند العرب من العلم بالسماء<sup>١٧</sup>، و الأنواء<sup>١٨</sup> و مهاب<sup>١٩</sup> الرياح، و تفصيل الأزمان، و غير ذلك من هذا الفنّ.

فهذا ما كان عند العرب من المعرفة. فأما<sup>٢٠</sup> علم الفلسفة<sup>٢١</sup> فلم يمنحهم الله، تعالى<sup>٢٢</sup>، شيئاً منه، و لا هيأ<sup>٢٣</sup> طباعهم للعناية به<sup>٢٤</sup>. و لا أعلم أحداً من صميم<sup>٢٥</sup> العرب شهر به، إلا أبا يوسف يعقوب بن إسحق الكندي؛ و أبا محمد الحسن بن أحمد<sup>٢٦</sup> الهمداني<sup>٢٧</sup> و سيأتي ذكرهما في موضعه، إن شاء الله تعالى.

١. ي: و جاوروا.  
٢. ج، ع، م: من عهد... علم الأعاجم.  
٣. ج، ك: صدر. س: سار. ي: صار.  
٤. ج، م: سرية. ي: شربة.  
٥. د، م: و الهاشم.  
٦. ج، ل: بن عبّاد.  
٧. د: سنلم م سلخ ي: من مسارخ غسان.  
٨. ج: و غنتال. م: و غسان.  
٩. ج: خير. م: خير.  
١٠. ج، ل: من تنوخي.  
١١. م، ي: ما أدركوه.  
١٢. ي: إلى معرفة.  
١٣. م: على طريق تعلم العلوم...  
١٤. ا، ب: التديّر. ل: الدرب. م: الحقائق و لا على سبيل التدرّب في.  
١٥. ا، ب، ج، ي: و لأبي حنيفة الدينوري أحمد بن داود.  
١٦. ا، ب، ج: تضمّن... بالسماء. م: يضمن.  
١٧. ا، ب، ج: و مهاب.  
١٨. ل: و الأنواء.  
١٩. ج: و مهاب.  
٢٠. ك، ل، ي: و أمّا.  
٢١. ج، ك، ل: الفلاسفة.  
٢٢. ا، ب، ج، ي: عزّ وجلّ.  
٢٣. ج: و لاهياء.  
٢٤. ج: حميم.  
٢٥. ا، ب، ج، ي: و سيأتي... تعالى.  
٢٦. ا، ب: بن محمد. ي: بن أحمد.  
٢٧. ا، ب، ك، ل: و سيأتي... تعالى.

و أما بلاد العرب، فهي <sup>١</sup> المعروفة <sup>٢</sup> بجزيرة <sup>٣</sup> العرب، سميت جزيرة لأن البحر محيط بها من جهاتها الثلاث التي هي المغرب، والجنوب، والمشرق.  
ففي مغربها <sup>٤</sup> خليج جدّة، والجار، <sup>٥</sup> وأيلة <sup>٦</sup>، والقلزم <sup>٧</sup> الخارج <sup>٨</sup> من البحر الكبير، ببحر <sup>٩</sup> الزنج <sup>١٠</sup> والهند.  
وفي <sup>١١</sup> جنوبها بحر عدن <sup>١٢</sup>، وهو <sup>١٣</sup> بحر <sup>١٤</sup> الهند <sup>١٥</sup> الكبير.  
وفي مشرقها <sup>١٦</sup> خليج عمان، والبحرين، والبصرة، وأرض فارس الخارج <sup>١٧</sup> أيضاً من بحر الهند الكبير <sup>١٨</sup>.

و أما شمال جزيرة العرب، فأطوار <sup>١٩</sup> الشام، و حفاف <sup>٢٠</sup> بلادها الجنوبية، ما بين الحجر، وهو <sup>٢١</sup> بلاد ثمود، إلى دومة <sup>٢٢</sup> الجندل <sup>٢٣</sup> و ما اتصل بها من البلاد المطلّة <sup>٢٤</sup> على السماوة.  
و جزيرة العرب أربعة أجزاء كبار <sup>٢٥</sup>، وهي: الحجاز، و نجد، و تهامة، و اليمن.  
و مسافة جزيرة <sup>٢٦</sup> العرب <sup>٢٧</sup> في الطول، و ذلك ما <sup>٢٨</sup> بين عدن <sup>٢٩</sup> و بين أطوار <sup>٣٠</sup> الشام، نحو من أربعين <sup>٣١</sup> مرحلة و مسافتها في العرض، و ذلك ما بين ساحل بحر أيلته، و الجار، <sup>٣٢</sup> و جدّة <sup>٣٣</sup> و بين العذيب <sup>٣٤</sup> و ما اتصل به <sup>٣٥</sup> من ريف العراق، نحو من خمس و

- |  |                                      |                            |
|--|--------------------------------------|----------------------------|
| ١. ج، ل: وهي.  | ٢. ج: ببحر. ي: معروفة.               | ٣. ج: مرج.                 |
| ٤. د: بمغربها. م: مع مغربها.   | ٥. ع: و بحر.                         | ٤. ج: و أبل.               |
| ٧. د: و الفنسام. م: و القسام.  | ٨. ي: و الخارج.                      | ٩. ا، ج، ي: بحر.           |
| ١٠. ب: - الزنج... الكبير.  | ١١. ع: قى.                           | ١٢. ج، ل: عدل. م: نحو عدن. |
| ١٣. ج: وهي.  | ١٤. ي: البحر.                        | ١٥. ي: - الهند.            |
| ١٦. ج، ي: شرقها.   | ١٧. د: من الخارج. ي: و الخارج.       | ١٨. ي: - الكبير.           |
| ١٩. م، ي: أطراف.   | ٢٠. ا، ب: و حافات. ي: و جهات.        | ٢١. ج: وهي.                |
| ٢٢. ج: دومة. م: إلى بلاد رومية.  | ٢٣. س: الجنوبي.                      | ٢٤. ج: المظلة.             |
| ٢٥. ج: البار.  | ٢٦. ي: الجزيرة.                      | ٢٧. ي: - العرب.            |
| ٢٨. ا، ب، ج، ي: - ما.  | ٢٩. ا، ب: من عدن. ج: من عدل.         |                            |
| ٣٠. د، س: أطوار. ج، ك، ل، ي: أطراف. ع: أطوار [بضم الأول و هو غلط فاحش]. م: عدن أبين و بين أطوار الشام. |                                      |                            |
| ٣١. م: من أربعين رحلة. ي: الأربعين.  | ٣٢. ج: و أبحار. ع: و البحار.         |                            |
| ٣٣. ع: واحدة. م: وهذه.   | ٣٤. د: الغروب. س: العريب. م: الغريب. | ٣٥. ي: - به.               |

عشرين مرحلة.

فأما اليمن، فكانت<sup>١</sup> دار قحطان<sup>٢</sup>، ومقرّ عزّها، ومجتمع شملها<sup>٣</sup> من<sup>٤</sup> زمان يعرب بن قحطان إلى خراب مأرب وما اتصل بها من أرض اليمن، في أيام شمّر يرعش<sup>٥</sup> من ملوك حمير، وفي أيام داود، عليه السلام<sup>٦</sup>، من ملوك بني إسرائيل، وفي أيام كيخسرو الثالث، من ملوك الطبقة الثالثة من ملوك<sup>٧</sup> الفرس. وذلك بعد الطوفان بألفي سنة وستين سنة شمسية.

وكان سبب خراب سدّ<sup>٨</sup> مأرب ما صحّ به الخبر من الطوفان الصغير الذي طما به سيل العرم<sup>٩</sup> على سدّ<sup>١٠</sup> مأرب<sup>١١</sup>، فخرّبه، وأفسد عمائر مأرب<sup>١٢</sup> وكثيراً من البلاد. وكان سكان<sup>١٣</sup> مأرب<sup>١٤</sup> الأزدي ومن<sup>١٥</sup> والاهبا. فلما خربت، تفرّقوا في البلاد<sup>١٦</sup>. فلحقت الأوس، والخزرج، وهم الأنصار<sup>١٧</sup>، بيثرب من أرض الحجاز، وهي مدينة النبي، عليه السلام<sup>١٨</sup>. ولحقت خزاعة بمكة، وما حوالها<sup>١٩</sup> من أرض تهامة. ولحقت وادعة، ويحمد<sup>٢٠</sup>، وخزام<sup>٢١</sup>، وجديل<sup>٢٢</sup>، ومالك<sup>٢٣</sup>، والحارث<sup>٢٤</sup>، والعتيك<sup>٢٥</sup> بعمان؛ فهم<sup>٢٦</sup> أزدي عمان. ولحقت ماسحة<sup>٢٧</sup>، وميدعان<sup>٢٨</sup>، ولهب، وعامر<sup>٢٩</sup> ويشكر، وبارق، وعلي بن

١. ي: وكانت. ٢. ي: - ومقرّ... قحطان. ٣. ج: ل: عملها. ٤. ب: في. ٥. ب: يرعش. ج: شمّر رعش. س: سمر مرعش. ك: ل: شمّر مرعش. م: شم رعش. ٦. ب: عليه السلام. ٧. ي: ملوك. ٨. ب: ع: سدّ. ٩. ب: د، م: العرب. ١٠. ك: سهور. ل: يملور. ١١. ب: فخرّبه. مأرب. ١٢. ج، ك، ل: عمائرها. ١٣. ج، ع، ي: وما. ١٤. د، م: مأرب. ١٥. ب: فلحقت... وعلي بن عثمان. ١٦. ب: صلعم. ١٧. د، م: الأنصار. ١٨. د: ومحمد. ١٩. ج: وحاديل. م: عديد. ٢٠. ج، م: وملك. ٢١. ج، د، م: وحادان. ٢٢. ج، م، ي: والحارث. ٢٣. د: والفيل. س: والعبيد. م: والفيل. ي: وعتيك. ٢٤. ج: ماسحة. ي: ماسخة. ٢٥. ج: منهم. ي: وهم. ٢٦. ج: عامد. ي: غامد. ٢٧. ج: مينعان.

عثمان، و شمران<sup>١</sup>، و الحجر بن الهند<sup>٢</sup>، و دوس بالسراة<sup>٣</sup>؛ و هو جبل عظيم يقطع بلاد العرب طويلاً من تلقاء اليمن إلى أطرار<sup>٤</sup> الشام. و لحق مالك<sup>٥</sup> بن عثمان<sup>٦</sup> بن دوس<sup>٧</sup> بالعراق. و لحقت جفنة، و آل محرّق<sup>٨</sup> بن عمرو بن عامر، و قضاة بالشام.

و في خروج غير من ذكرنا من العرب عن<sup>٩</sup> جزيرة العرب من أياد، و ربيعة إلى الشام، و ديار ربيعة من أرض الجزيرة أخبار ليس هذا<sup>١٠</sup> موضع<sup>١١</sup> ذكرها<sup>١٢</sup>. و قد بينا ما بلغنا منها في كتابنا<sup>١٣</sup> في<sup>١٤</sup> جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم.

فهذه كانت حال العرب في الجاهلية، في علومها<sup>١٥</sup>، و دياناتها، و مساكنها، و معاشها. و أمّا حال العرب في الإسلام، فعلى ما ذكره ههنا<sup>١٦</sup> بأوجز<sup>١٧</sup> ما يمكننا<sup>١٨</sup> و أخصره<sup>١٩</sup>، إن شاء الله<sup>٢٠</sup> تعالى<sup>٢١</sup>.

كانت العرب حين<sup>٢٢</sup> بعث النبي، صلى الله عليه و سلم<sup>٢٣</sup>، قد تفرّق ملكها و تشتت أمرها. فضمّ الله به<sup>٢٤</sup> شاردها<sup>٢٥</sup>، و سكن نافرها، و جمع عليه جماعة ممّن<sup>٢٦</sup> كان بجزيرة العرب من قحطان، و عدنان، فآمنوا به و انقادوا إليه، و رفضوا جميعاً<sup>٢٧</sup> ما كانوا يدينون به من عبادة الأوثان، و تعظيم الكواكب. و أفردوا الله<sup>٢٨</sup>، تعالى، بالتعظيم، و التمجيد<sup>٢٩</sup>، و

١. ا، ب: - و شمران ... من العرب و العجم. م: و سمران.

٢. ج، ك، ل: إبليس. د: الهوا. س: السيد. م: الهبو.

٣. ش: بالشراة. ي: بالسراد.

٤. ج: أصراف. د، م: أطوار. س، ك، ي: أطراف.

٥. د: ملك.

٦. ج: عمان.

٧. ك، ل: أدوس. ي: أوس.

٨. ي: من.

٩. د: الموضوع يليق بذكرها.

١٠. د: [الكلمتان طمستا].

١١. د: يليق بذكرها. م: أخبار ليس هذا الموضوع يليق بذكرها.

١٢. ي: في.

١٣. ي: في علومها و.

١٤. ع، م: هاهنا. ي: هنا.

١٥. ي: أوجز.

١٦. ج، م: و أحضره.

١٧. ي: - إن شاء الله.

١٨. د: حتى.

١٩. ب: عليه السلام. س: - و سلم. ي: - صلى الله عليه و سلم.

٢٠. د، ي: - به. ع: به تعالى.

٢١. ي: ساورها.

٢٢. ج، د، م: من.

٢٣. م: و انقادوا له و رقص دينهم جميعاً بعد.

٢٤. ي: و أقرّوا لله.

٢٥. ي: و التحميد.

الربوبية، و التوحيد. والتزموا<sup>١</sup> شريعة الإسلام<sup>٢</sup> من اعتقاد حدث العالم و خرابه، والبعث والنشور<sup>٣</sup> و الجزاء، و من<sup>٤</sup> العمل بالطاعات من<sup>٥</sup> الصلاة<sup>٦</sup> والصيام<sup>٧</sup> والزكاة والحج<sup>٨</sup> والجهاد<sup>٩</sup> والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وغير ذلك من شريعة الإسلام. ثم لم يلبث رسول الله، صلى الله عليه وسلم، إلا قليلاً حتى توفي<sup>٩</sup>، وخلفه أصحابه: أبو بكر<sup>١٠</sup>، ثم عمر<sup>١١</sup>، ثم عثمان<sup>١٢</sup>، ثم علي<sup>١٣</sup>، صلوات الله عليهم، فهدوا<sup>١٤</sup> البلاد، و غلبوا الملوك، واحتوا على الممالك، و بلغت مملكة الإسلام في أيام عثمان من الجلالة و السعة إلى حيث<sup>١٥</sup> نبه<sup>١٦</sup> النبي، عليه السلام<sup>١٧</sup>، في قوله: «زويت<sup>١٨</sup> لي<sup>١٩</sup> الأرض<sup>٢٠</sup>، فأريت<sup>٢١</sup> مشارقها و مغاربها<sup>٢٢</sup>، و سيبلغ ملك أمتي ما زوى<sup>٢٣</sup> لي منها» فأباد الله، تعالى، بدولة الإسلام<sup>٢٤</sup> دولة الفرس بالعراق و خراسان و غيرها من ديار الفرس، و دولة الروم بالشام، و دولة القبط بمصر و نواحيها. و جعل الله، تعالى، بالنبي محمد<sup>٢٥</sup>، صلى الله عليه وسلم، ملك العرب في عدنان، ثم في عمارة<sup>٢٦</sup> النبي، عليه السلام<sup>٢٧</sup>، و هي<sup>٢٨</sup> قريش، حكماً<sup>٢٩</sup> من الله، تعالى<sup>٣٠</sup>، قاضياً<sup>٣١</sup> و قضاء منه<sup>٣٢</sup> نافذاً. و تلك عادته في الأمم، و سنته

١. ج، ل: و أشرفوا. ٢. ا، ب: من اعتقاد... شريعة الإسلام.
٣. د، س، م: - والنشور. ٤. ج، ك، ل: - و من.
٥. ي: - من. ٦. ي: و الصلاة.
٧. ي: والصيام. ٨. ي: - والجهاد.
٩. ا، ب: + عليه الصلاة و السلام. د، م: ثم توفي. ي: فتوفي.
١٠. ج، ع، ك، ل: + الفاروق. ١١. ج، ع، ك، ل: + الشهيد.
١٢. ج، د، م: فمهدوا. ي: فملكوا. ١٣. ج: - ثم علي.
١٤. ا، ب، ج، د، م: فمهدوا. ي: فملكوا. ١٥. د إلى جنب.
١٦. ي: نبه عليه النبي. ١٧. ي: صلعم. [ابن حبيب، المحتر، ٢٢٣-٢٢٤]
١٨. ع، م: رويت. ي: رؤيت. ١٩. ع: في. ي: إلى.
٢٠. ج: كثر الأرض. م: - لي الأرض. ي: أفاضى الأرض. ٢١. ج: مارأيت.
٢٢. ك، ل: + من ديار الفرس. ي: - و مغاربها. ٢٣. ع: ماروى. ي: مارؤى.
٢٤. ج: العرب. ٢٥. ب، ك، م، ي: - محمد.
٢٦. ا، ج، ك، ل: - عليه السلام. س، ي: + صلى الله عليه وسلم. ٢٧. ب، ي: و نبي قريش.
٢٨. ب، ي: حكم. ٢٩. ا، ج، ك، ل: - تعالى.
٣٠. ب، ي: حكم. ٣١. ا، ج، ك، ل: - تعالى.
٣٢. د: - منه.

في القرون، كما قال<sup>١</sup> عز وجل<sup>٢</sup>: «و تلك الأيام نداؤها بين الناس...»<sup>٣</sup>  
و كانت<sup>٤</sup> العرب في صدر الإسلام لاتعنى<sup>٥</sup> بشيء من العلوم<sup>٦</sup> إلا بلغتها، و معرفة  
أحكام شريعته؛ حاش<sup>٧</sup> صناعة الطب، فإنها كانت موجودة عند أفراد من العرب غير  
منكورة<sup>٨</sup> عند جماهيرهم لحاجة الناس طراً إليها، و لما كان عندهم من الأثر<sup>٩</sup> من<sup>١٠</sup> النبي،  
صلى الله عليه و سلم<sup>١١</sup>، في الحث عليها، حيث يقول: «يا عباد الله! تداووا فإن الله،  
عز وجل، لم يضع<sup>١٢</sup> داء إلا وضع له دواء؛ إلا واحداً، و هو الهرم»<sup>١٣</sup>  
فكان<sup>١٤</sup> من الأطباء على عهد<sup>١٥</sup> النبي، صلى الله عليه و سلم<sup>١٦</sup>: الحارث<sup>١٧</sup> بن كلدة  
الثقفى. كان تعلم<sup>١٨</sup> الطب بفارس و اليمن، و كان يضرب العود، و بقى إلى أيام معاوية بن  
أبي سفيان.

و كان منهم<sup>١٩</sup>: ابن أبي رمثة<sup>٢٠</sup> التميمى، و هو الذى قال: «رأيت بين<sup>٢١</sup> كتفى<sup>٢٢</sup> النبي،  
صلى الله عليه و سلم<sup>٢٣</sup>، خاتم النبوة. فقلت له<sup>٢٤</sup>: إني طيب<sup>٢٥</sup>، فدعنى<sup>٢٦</sup> أعالجه. فقال: أنت  
رفيق و الطيب الله تعالى<sup>٢٧</sup>».

و كان منهم: ابن أبجر الكنانى، طيب ماهر، و كان<sup>٢٨</sup> فى أيام عمر بن عبدالعزيز، و  
كان عمر يبعث إليه<sup>٢٩</sup> بمائه<sup>٣٠</sup> إذا مرض.

- |   |  |
|---|--|
| ١. ب، ج: كما قال الله.                          | ٢. ب: تعالى. ج: تعالى فى كتابه.        |
| ٣. [أل عمران، ١٤٠].                             | ٤. ب، م: فكانت.                        |
| ٥. ج: لاتعنى. م: ما يعنى.                       | ٦. ج: لاتعنى. م: ما يعنى.              |
| ٧. ج، ك، ل، م، ي: من العلم.                     | ٨. م، ي: منكورة.                       |
| ٩. ج: من الأمر.                                 | ١٠. ي: عن النبي.                       |
| ١١. ب: - صلى الله عليه و سلم. ج: عليه السلام.   | ١٢. ب، ع: لم يصنع.                     |
| ١٣. [ابن ماجة، السنن، ١١٣٧/٢، الحديث رقم ٢٤٣٦]. | ١٤. ب: و كان.                          |
| ١٥. ب: - عهد.                                   | ١٦. ع: عليه السلام.                    |
| ١٨. ع: كان يعلم الطب، [و هو خطأ فاحش].          | ١٧. م، ي: الحارث.                      |
| ٢٠. ج، ل: ابن أبي دمنة. م: ابن أبي رمثة اليمنى. | ١٩. ب: - منهم ... رأيت.                |
| ٢٢. ج: كنفى. م: كتفى النبوة.                    | ٢١. ب: بين كتفى ... فى الدولة الأموية. |
| ٢٣. ع، م: عليه السلام.                          | ٢٤. ع، م: - له.                        |
| ٢٥. ي: إني طيب به.                              | ٢٦. ي: دعنى.                           |
| ٢٨. د، م: - و كان. ي: - و.                      | ٢٧. ج، ك، ل، ي: - تعالى.               |
| ٢٩. ج: بطيب إليه. م: بعثه إليه.                 | ٢٨. د، م: - و كان. ي: - و.             |
|   | ٢٩. ع: بمابه [و هو غلط]. م: ما به.     |

وكان منهم: خالد بن يزيد بن معاوية بن أبي سفيان<sup>١</sup>، وكان بصيراً بالطب والكيمياء، وله في الكيمياء رسائل وأشعار بارعة دالة على معرفته وبراعته<sup>٢</sup> فهمه<sup>٣</sup>.  
فهذه كانت حال<sup>٤</sup> العرب في الدولة الأموية<sup>٥</sup>. فلما أдал<sup>٦</sup> الله، تعالى<sup>٧</sup>، للهاشمية<sup>٨</sup>، و صرف<sup>٩</sup> الملك إليهم، بانت<sup>١٠</sup> الهمم<sup>١١</sup> من غفلتها، وهبت<sup>١٢</sup> الفطن من سنتها<sup>١٣</sup>.  
فكان<sup>١٤</sup> أول من عنى منهم بالعلوم، الخليفة الثاني أبو جعفر المنصور عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله<sup>١٥</sup> بن العباس بن عبد المطلب بن هاشم. فكان، رحمه الله تعالى<sup>١٦</sup>، مع براعته في الفقه، وتقدمه<sup>١٧</sup> في علم<sup>١٨</sup> السنن، راغباً في علوم الفلسفة<sup>١٩</sup>؛ و خاصة في صناعة<sup>٢٠</sup> النجوم، فكان<sup>٢١</sup> كلفاً بها، محباً<sup>٢٢</sup> لأهلها<sup>٢٣</sup>.  
ثم لما أفضت الخلافة إلى الخليفة السابع منهم<sup>٢٤</sup>، عبد الله المأمون بن هارون الرشيد بن محمد المهدي بن أبي جعفر المنصور، تمم<sup>٢٥</sup> ما بدأ به جدّه المنصور، فأقبل على طلب العلم في مواضعه، واستخرجه<sup>٢٦</sup> من معادنه<sup>٢٧</sup>، بفضل همته الشريفة، وقوة نفسه الفاضلة. فداخل<sup>٢٨</sup> ملوك الروم، وأتحفهم بالهدايا الخطيرة، وسألهم صلته<sup>٢٩</sup> بما لديهم من كتب الفلاسفة. فبعثوا إليه منها<sup>٣٠</sup> بما حضرهم<sup>٣١</sup> من كتب أفلاطون، و

- |   |  |
|---|--|
| ١. ي: سفين.   | ٢. م: بارعة دال على معرفته وبراعته. ي: وبراعته.                          |
| ٣. ي: فيها.   | ٤. ي: حالة.  |
| ٥. س: - الأموية.  | ٦. م: تبارك وتعالى. ي: تعالى تلك الدولة. ج: - تعالى.                     |
| ٦. ج، م: أراد. ي: أزال.   | ٧. ج، م: الهاشمية. ي: بالهاشمية.   |
| ٨. ج، م: الهاشمية. ي: بالهاشمية.                                  | ٩. ج: وحرف.  |
| ١٠. ي: ثابت.  | ١١. د: إليهم.  |
| ١٢. ا، ب: من ميبتها. م: وهبت الفطن من سنتها.                      | ١٣. ا، ب، ج: وكان.   |
| ١٤. ع: - بن عبد الله.   | ١٥. ا، ب: - رحمه الله تعالى. ع: - تعالى.                                 |
| ١٦. ا: تقدم.  | ١٧. ا، ب، ج، س، ك، ل، ي: - السنن راغباً في علوم.                         |
| ١٨. ج، ك، ل: الطب.  | ١٩. ا، ب: في صناعة علم النجوم. س: في علم النجوم. ي: في علم صناعة النجوم. |
| ٢٠. ا، ب، ج، ي: - فكان.   | ٢١. ي: - محباً.  |
| ٢٢. ي: بأهلها.  | ٢٣. ا، ب: - منهم. د، س: فيهم. م: الخلافة منهم إلى الخليفة السابع.        |
| ٢٣. ا، ب: - منهم. د، س: فيهم. م: الخلافة منهم إلى الخليفة السابع. | ٢٤. ا، ب: - بن محمد المنصور.   |
| ٢٥. ع، م: و تتم.  | ٢٦. ي: واستخرجه.   |
| ٢٦. ي: واستخرجه.  | ٢٧. د، م: من معارفه لفضل.  |
| ٢٧. د، م: من معارفه لفضل.   | ٢٨. ا، ب، ج: مداخل.  |
| ٢٨. ا، ب، ج: مداخل.   | ٢٩. ج: حلتها.  |
| ٢٩. ج: حلتها.   | ٣٠. ي: - منها.   |
| ٣٠. ي: - منها.  | ٣١. ع، م: بما حضره.  |



أرسطوطاليس، و أبقرات<sup>١</sup>، و جالينوس، و أقليدس<sup>٢</sup>، و بطليموس<sup>٣</sup>، و غيرهم من الفلاسفة<sup>٤</sup>. فاستجاد<sup>٥</sup> لها مهرة التراجمة، و كلّفهم إحكام ترجمتها، فترجمت<sup>٦</sup> له غاية ما أمكن. ثم حصّ<sup>٧</sup> الناس على قراءتها، و رغّبهم في تعلّمها<sup>٨</sup>. فنفتت سوق العلم في زمانه، و قامت دولة الحكمة في عصره، و تنافس أولوا النباهة في العلوم، لما كانوا<sup>٩</sup> يرونه<sup>١٠</sup> في إخطائه<sup>١١</sup> لمتحليها<sup>١٢</sup>، و إخصاصه<sup>١٣</sup> لمتقلّديها<sup>١٤</sup>، فكان يخلو بهم، و يأنس بمناظرتهم، و يلتذّ بمذاكرتهم، فينالون بذلك<sup>١٥</sup> عنده المنازل الرفيعة و المراتب السنية. و كذلك كانت سيرته مع سائر العلماء من<sup>١٦</sup> الفقهاء، و المحدثين، و المتكلمين<sup>١٧</sup>، و أهل اللغة و الأخبار و المعرفة بالشعر و النسب<sup>١٨</sup>. فأتقن جماعة من ذوى القبول<sup>١٩</sup> و التعلّم في أيامه كثيراً من أجزاء الفلسفة<sup>٢٠</sup>، و سنّوا لمن<sup>٢١</sup> بعدهم منهاج<sup>٢٢</sup> الطلب<sup>٢٣</sup>، و مهّدوا أصول الأدب حتى كادت الدولة العباسية تضاهي الدولة الرومية أيام اكتمالها<sup>٢٤</sup> و زمان<sup>٢٥</sup> اجتماع شملها.

ثم بدأت تنتقص<sup>٢٦</sup> بتمام<sup>٢٧</sup> ثلاث مائة سنة خلت<sup>٢٨</sup> لتاريخ<sup>٢٩</sup> الهجرة منذ<sup>٣٠</sup> اختل<sup>٣١</sup> الملك، و تغلب عليه النساء<sup>٣٢</sup> و الأتراك<sup>٣٣</sup>. فلم يزرّ الناس يزهدون في العلم، و

١. ب: بقرات. م: و أبقرات.

٢. ج، ي: أوقليدس.

٣. ب: بقرات. م: و أبقرات.

٤. ج: فترجمت. م: فترجمت له على غاية.

٥. ع: واستجاد. م: فاستجار.

٦. د، م: من الفلاسفة.

٧. ج: بما كانوا.

٨. ي: في تعليمها.

٩. ب: ثم حصّ.

١٠. ب، ج: إخطائه. م: من إخطابه. ي: إحصائه.

١١. ك، ل، ي: يرون.

١٢. ي: وإخصاصه.

١٣. ج ك ل: ل نع حلها. م: لتجليها.

١٤. م: و تلمذ بمذاكرتهم. ي: - بذلك.

١٥. ب: لمقلّديها. ج: بتقليدها.

١٦. ج: والنسيب.

١٧. ج: والمكلمين.

١٨. ي: سائر العلماء و الفقهاء.

١٩. ج: الفلاسفة.

٢٠. ب: من ذى القبول. ج: من دخل القبول. ي: من ذوى الفنون.

٢١. ا: الطلبة. ي: الطب.

٢٢. ا: منهاج.

٢٣. ب: لما.

٢٤. م، ي: تنقص.

٢٥. د، ع، ك، ل، م: - زمان.

٢٦. د، س، ع: كمالها. م: إكمالها.

٢٧. ا، ب: بتاريخ.

٢٨. ا، ب: - خلت.

٢٩. م: لتمام. ي: و لتمام.

٣٠. د: انحل. م: أخل. ي: تداخل.

٣١. ع، م: مذ. ي: - منذ.

٣٢. د: والأشبال.

٣٣. م: الملك تغلب عليه النساء. ي: الفساد.

يشتغلون<sup>١</sup> عنه بتراكم<sup>٢</sup> الفتن إلى أن كاد<sup>٣</sup> العلم يرتفع جملة<sup>٤</sup> في زماننا هذا<sup>٥</sup>؛ ولله الحمد<sup>٦</sup> على كل حال.

### [الفصل الثامن: العلم عند المسلمين]

وإذ<sup>٧</sup> قد ذكرنا هذه المقدمة من أخبار العرب، فلنذكر الآن من عرف في<sup>٨</sup> الدولة العباسية من المسلمين، عربياً كان أو عجمياً<sup>٩</sup>، بشيء من علوم الفلسفة<sup>١٠</sup>.  
فلنقل<sup>١١</sup>: إن أول علم اعتنى به من علوم الفلسفة: علم<sup>١٢</sup> المنطق، والنجوم.  
فأما المنطق، فإن<sup>١٣</sup> أول<sup>١٤</sup> من<sup>١٥</sup> اشتهر به في هذه الدولة، عبد الله بن<sup>١٦</sup> المقفع، الخطيب الفارسي، كاتب أبي جعفر المنصور، فإنه ترجم كتب أرسطو طاليس المنطقية الثلاثة التي في صورة المنطق. وهي كتاب قاطاغورياس<sup>١٧</sup>، وكتاب باري ارمينياس<sup>١٨</sup>، وكتاب أنالوطيقا<sup>١٩</sup>. و ذكر: أنه لم يكن ترجم<sup>٢٠</sup> منها<sup>٢١</sup> إلى وقته إلا الكتاب الأول فقط. و ترجم مع<sup>٢٢</sup> ذلك المدخل إلى كتب<sup>٢٣</sup> المنطق المعروف بالإيساغوجي<sup>٢٤</sup> من تأليف<sup>٢٥</sup> فرفوروريوس<sup>٢٦</sup> الصوري، و عبر<sup>٢٧</sup> عما<sup>٢٨</sup> ترجم به من ذلك عبارة سهلة، قريبة<sup>٢٩</sup> المأخذ. و

- |   |   |                     |
|---|---|---------------------|
| ١. ج: يستغلون.  | ٢. م: يتراجم ي: يتراجم.                       | ٣. ا: كان           |
| ٤. ع، م: جملة.  | ٥. ك: هذا.                                    |                     |
| ٦. ي: والحمد لله. [من هنا سقطت ١٤ صفحة من نسختي: ا، ب]                | ٧. ج، س، ك: إذ.                               |                     |
| ٨. ج: بالدولة. م: آلات منها عرف في. ي: من الدولة.                     | ٩. ي: أعجمياً.                                |                     |
| ١٠. ج: الفلاسفة.  | ١١. ج، ي: فنقول م: إن.                        | ١٢. ج: علمي د: علم. |
| ١٣. ج، س، ي: فإن.   | ١٤. ج: أول. س، ي: فأول.                       | ١٥. ج: فمن          |
| ١٦. ج: بن.  | ١٧. ج: قاطاغورياس م: قاطغورياس.               |                     |
| ١٨. ج، ي: باري ارمينياس. ع: باري مانياس. م: بادي ارسياس.              | ١٩. ج، ك، ل: اناطونسي د: انالوطيقا.           |                     |
| ٢٠. ي: لم يترجم.  | ٢١. ي: منه.                                   | ٢٢. ي: مع.          |
| ٢٣. ي: إلى كتاب.  | ٢٤. ج، ع: ايساغوجي م: بالساعوي. ي: بالساعوجي. |                     |
| ٢٥. ج، س، ك، ل، ي: من تأليف.  |   |                     |
| ٢٦. س، ع: فريفوريوس و مورقوس. ش: لفرفوربوس. م: فرفوربوس. ي: فرفورنوس. |   |                     |
| ٢٧. س، ل: و عبر عما ترجم به. ي: به.                                   | ٢٨. ع: وغيرهما م: عن ما.                      |                     |
| ٢٩. س: وقريبة.  |   |                     |

ترجم مع ذلك الكتاب الهندي المعروف بكتاب<sup>١</sup> كليلة ودمنة. وهو أول من ترجمه<sup>٢</sup> من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية. وله تواليف<sup>٣</sup> حسنة<sup>٤</sup>. منها<sup>٥</sup> رسالته<sup>٦</sup> في الأدب<sup>٧</sup> والسياسة؛ ومنها رسالته المعروفة باليتيمة في طاعة السلطان.

و أمّا علم النجوم، فأول من عنى به في هذه الدولة، محمد بن إبراهيم الفزاري. و ذلك أن الحسين<sup>٨</sup> بن محمد بن حميد، المعروف بابن الأدمي ذكر في زيجه<sup>٩</sup> الكبير المعروف بنظم العقد<sup>١٠</sup>: أنه قدم على الخليفة المنصور في سنة ست و خمسين و مائة<sup>١١</sup> رجل من الهند<sup>١٢</sup> بالحساب المعروف بالسندهند<sup>١٣</sup> في حركات النجوم مع تعاديل معمولة<sup>١٤</sup> على كردجات<sup>١٥</sup> محسوبة<sup>١٦</sup> لنصف<sup>١٧</sup> نصف درجة، مع ضروب من أعمال الفلك من الكسوفين<sup>١٨</sup>، و مطالع<sup>١٩</sup> البروج، و غير ذلك؛ في كتاب يحتوي على اثني عشر باباً، و ذكر أنه اختصر<sup>٢٠</sup> من كردجات<sup>٢١</sup> منسوبة إلى ملك من ملوك الهند، يسمّى قبغر<sup>٢٢</sup>، و كانت محسوبة لدقيقة دقيقة<sup>٢٣</sup>. فأمر المنصور بترجمة<sup>٢٤</sup> ذلك الكتاب<sup>٢٥</sup> إلى اللغة العربية، و أن يؤلف منه كتاب تتّخذ<sup>٢٦</sup> العرب أصلاً في حركات<sup>٢٧</sup> الكواكب.

فتولّى ذلك محمد بن إبراهيم الفزاري، و عمل منه كتاباً يسمّى<sup>٢٨</sup> المنجمون السندهند<sup>٢٩</sup>. و تفسير السندهند<sup>٣٠</sup> باللغة الهندية: الدهر الداهر. فكان أهل ذلك الزمان

- |   |  |                                       |
|---|--|---------------------------------------|
| ١. م: كليلة و زمنه. ي: - كتاب.                        | ٢. ي: ترجم.                                  | ٣. ي: تأليف.                          |
| ٤. ي: حسان.   | ٥. ج: فيها.                                  | ٦. ي: رسالة.                          |
| ٧. ي: في الآداب.                                      | ٨. د، م: الحسن.                              | ٩. د، م، ي: في تاريخه الكبير.         |
| ١٠. ي: نظام العقد.                                    | ١١. ي: ست و خمسمائة [و صححها «ش» في الهامش]. | ١٢. ي: بالسندهندي.                    |
| ١٣. س: من أهل الهند. ي: + عالم.                       |  |                                       |
| ١٤. ج: معروفة معمولة. ك، ل: معروفة. ي: معلومة.        |  |                                       |
| ١٥. ج، ك، ل: على درجات. ع: على كردجات. م: على كروجات. |  | ١٦. ج: مجسومة.                        |
| ١٧. ج: ليصف. م: كنصف النصف درجة وقع ضروب.             |  | ١٨. ع: من الكسوف. ي: و مع كسوفين.     |
| ١٩. ج: و مطلع.  | ٢٠. ع: أنه ختصر.                             | ٢١. ج: كروجات. ع: كردجات. م: كردجات.  |
| ٢٢. ج، ك، ل: [الكلمة مطموسة]. ق: فيفر. م: قنعر.       |  | ٢٣. م: لرفيقه دقيقة. ي: - دقيقة.      |
| ٢٤. ع: ترجمة. م: ترجمه.                               | ٢٥. ك: - الكتاب.                             | ٢٦. ع: تجده.                          |
| ٢٧. ج، ل: الحركات.                                    | ٢٨. ج، م: تسميه.                             | ٢٩. ك: السندهند الكبير. م: بالسندهند. |
| ٣٠. س: - و تفسير السندهند. م: و يفسر السندهند.        |  |                                       |

يعملون به إلى أيام الخليفة المأمون. فاختصره له أبو جعفر محمد<sup>١</sup> بن موسى الخوارزمي، و عمل منه زيجه المشهور لبلاد<sup>٢</sup> الإسلام، و عوّل<sup>٣</sup> فيه على أوساط السندهند، و خالفه في التعاديل و الميل. فجعل تعاديله على مذاهب<sup>٤</sup> الفرس، و ميل الشمس فيه على مذهب بطليموس، و اخترع فيه<sup>٥</sup> من أنواع<sup>٦</sup> التقريب أبواباً حسنة<sup>٧</sup> لا تفي بما احتوى عليه من الخطأ البين الدالّ على ضعفه في الهندسة، و بعده عن التحقيق بعلم الهيئة<sup>٨</sup>. فاستحسنه أهل ذلك الزمان من أصحاب السندهند، و طاروا به كلّ مطير<sup>٩</sup>. و ما زال نافقاً<sup>١٠</sup> عند أهل العناية<sup>١١</sup> بالتعديل إلى زماننا هذا.

فلما<sup>١٢</sup> أفضت الخلافة إلى عبد الله المأمون بن هارون الرشيد بن<sup>١٣</sup> محمد المهدي بن أبي جعفر المنصور، و طمحت نفسه الفاضلة إلى درك<sup>١٤</sup> الحكمة و سمت به<sup>١٥</sup> همته الشريفة إلى الإشراف على علوم الفلسفة<sup>١٦</sup>، و وقف<sup>١٧</sup> العلماء<sup>١٨</sup> في<sup>١٩</sup> وقته على كتاب المجسطي، و فهموا صورة<sup>٢٠</sup> آلات الرصد الموصوفة فيه، بعثه<sup>٢١</sup> شرفه<sup>٢٢</sup> و حداه نبيله على أن جمع علماء أهل<sup>٢٣</sup> عصره من أقطار مملكته، و أمرهم أن يصنعوا<sup>٢٤</sup> مثل تلك الآلات<sup>٢٥</sup>، و أن يقيسوا بها الكواكب و يعرفوا<sup>٢٦</sup> منها<sup>٢٧</sup> أحوالها، كما صنعه بطليموس و من كان قبله.

- |   |                                   |
|---|-----------------------------------|
| ١. م: فاختصره له أبو جعفر محمد. ي: محمد.      | ٢. م، ي: ببلاد.                   |
| ٣. ع: و عدل.                                  | ٤. ي: مذهب.                       |
| ٥. ك: في أنواع. م: من أنواع التعريب.          | ٦. ج: حله.                        |
| ٧. د، م: الهندسة.                             | ٨. ج، ل: أمطار. د: طير. ك: فطار.  |
| ٩. م، ي: نافعا.                               | ١٠. د: أهل الغاية. م: أهل العاية. |
| ١١. د، م، ي: ولما.                            | ١٢. د، ك، ل: بن.                  |
| ١٣. م: و طمحت نفسه الفاضلة إلى درك. ي: إدراك. | ١٤. د: و سمت به. ع: سميت و سمت.   |
| ١٤. ج: الفلاسفة. م: الإشراف على علوم الفلسفة. | ١٥. س: و وقعت.                    |
| ١٥. ي: علماء.                                 | ١٦. د، ك، ل، م: صور.              |
| ١٦. د، م: فيد.                                | ١٧. ي: أهل.                       |
| ١٧. د، م: سروره. ي: سروره.                    | ١٨. م، ي: و سعرتوا.               |
| ١٨. ي: تلك الآداب.                            | ١٩. ي: تلك الآداب.                |
| ١٩. ي: أن يصنعوا.                             | ٢٠. م، ي: و سعرتوا.               |
| ٢٠. ج، ل: بها.                                |                                   |

ففعّلوا ذلك و تولّوا الرصد بها بمدينة الشّمسية من بلاد دمشق من أرض الشام سنة أربع عشرة<sup>١</sup> و مائتين. فوقفوا على زمان<sup>٢</sup> سنة الشّمس الرصدية، و مقدار ميلها، و خروج<sup>٣</sup> مركزها، و موضع أوجها و عرفوا مع ذلك بعض أحوال باقى<sup>٤</sup> الكواكب من السيّارة و الثابتة.

ثمّ قطع<sup>٥</sup> بهم عن استيفاء غرضهم<sup>٦</sup> موت الخليفة المأمون فى سنة ثمان عشرة و مائتين. فقيّدوا ما انتهوا إليه<sup>٧</sup>، و سمّوه: «الرصد المأمونى».

و كان الذين تولّوا<sup>٨</sup> ذلك: يحيى بن أبى منصور، كبير المنجّمين فى عصره؛ و خالد بن عبد الملك المروروذى<sup>٩</sup>؛ و سند بن على؛ و العبّاس بن سعيد الجوهري. و ألف كل واحد منهم فى ذلك زيجاً منسوباً إليه موجوداً بأيدى<sup>١٠</sup> الناس إلى اليوم. فكانت أرصاد هؤلاء<sup>١١</sup> أوّل أرصاد كانت فى مملكة الإسلام.

و لم يزل خواصّ من المسلمين و غيرهم من المتّصلين بملوك بنى العبّاس و سواهم من ملوك الإسلام، منذ<sup>١٢</sup> ذلك الزمن<sup>١٣</sup> إلى وقتنا هذا يعنون<sup>١٤</sup> بصناعة النجوم، و الهندسة، و الطبّ، و غير ذلك من العلوم القديمة، و يؤلّفون فيها الكتب الجليلة، و يظهرون منها النتائج<sup>١٥</sup> الغريبة.

و ممّن<sup>١٦</sup> اشتهر منهم بإحكام العلوم، و التوسّع فى فنون الحكمة: يعقوب بن إسحق الكندى، فيلسوف العرب، و أحد أبناء ملوكها. و هو أبو يوسف يعقوب بن إسحق<sup>١٧</sup> بن الصبّاح بن عمران<sup>١٨</sup> بن إسماعيل بن محمّد بن الأشعث بن قيس بن معدى كرب بن

٣. ك: - خروج.

٢. ي: على زمن.

١. ج: أربع عشر.

٦. ج: عرفهم. م: عن اسفا غرضهم.

٥. س: ثمّ تقطع. ع: فقطع.

٤. ج، ع، م: ما فى.

٧. د: فانتهاوا إليه. ل: فقبل و أما انتهوا إليه.

٩. ج: المروروزى. د، ك، ل: المروروزى.

٨. س، ك، ل: الذى تولّى. ي: والذى تولّى.

١٢. ج، س، ك، ل: قبل. ي: مذ.

١١. ي: أرصادهم.

١٠. ي: فى أيدى.

١٥. ج: الشاح.

١٤. ي: يعتنون.

١٣. د، ي: الزمان. ك: - الزمان.

١٨. ع: - بن عمران.

١٧. ع، م: - بن إسحق.

١٦. م: فمّن. ي: فمّمّن.

معاوية<sup>١</sup> بن جبلة<sup>٢</sup> بن عدى<sup>٣</sup> بن ربيعة بن معاوية الأكبر بن الحارث<sup>٤</sup> الأصغر بن معاوية بن الحارث الأكبر بن معاوية بن ثور بن مرقع<sup>٥</sup> بن كندة بن عفير بن عدى بن الحارث<sup>٦</sup> بن مرة<sup>٧</sup> بن أدد بن زيد<sup>٨</sup> بن يشجب<sup>٩</sup> بن عريب<sup>١٠</sup> بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشجب<sup>١١</sup> بن يعرب بن قحطان.

وكان أبوه إسحق بن الصباح<sup>١٢</sup> أميراً على الكوفة للمهدى و الرشيد. وكان جدّه<sup>١٣</sup>، الأشعث<sup>١٤</sup> بن قيس، من أصحاب النبي، صلى الله عليه وسلم، وكان قبل ذلك ملكاً على كندة، وكان<sup>١٥</sup> أبوه قيس بن معدى كرب ملكاً على جميع كندة أيضاً، عظيم الشأن. وهو الذي مدحه الأعشى، أعشى<sup>١٦</sup> بنى قيس<sup>١٧</sup> بن ثعلبة، بقصائده الأربع<sup>١٨</sup> الطوال التي أولاهن: «لعمرك ما طول هذا الزمن<sup>١٩</sup>»<sup>٢٠</sup>؛ والثانية: «رحلت سميّة غدوة أجمالها»<sup>٢١</sup>؛ والثالثة: «أزمت من آل ليلي ابتكاراً»<sup>٢٢</sup>؛ والرابعة: «أتهجر غانية أم تلمم<sup>٢٣</sup>»<sup>٢٤</sup>.

وكان أبوه معدى كرب بن<sup>٢٥</sup> معاوية ملكاً على بني الحارث<sup>٢٦</sup> الأصغر بن معاوية<sup>٢٧</sup> في حضرموت. وكان أبوه معاوية بن جبلة ملكاً بحضرموت أيضاً على بني الحارث<sup>٢٨</sup> الأصغر، وكان معاوية بن الحارث<sup>٢٩</sup> الأكبر، وأبوه معاوية بن ثور<sup>٣٠</sup> ملوكاً على معد،

١. ج: معاوية.  
٢. ك، ل، ي: خالد.  
٣. ي: علي.  
٤. ي: الأصغر بن... بن الحارث.  
٥. ج: بن مرجع م: معاوية بن بور بن مرقع.  
٦. ج، م، ي: الحرث.  
٧. ج: مر، ك، ل: مزين.  
٨. ع: بن ادر بن زيد.  
٩. م: يسحب. ي: يشجب.  
١٠. م، ي: غريب.  
١١. م: يسحب. ي: يسحب.  
١٢. ج: الصباح.  
١٣. ع، م: جدّه.  
١٤. ج: الأشعث.  
١٥. ج: وكان... أيضاً.  
١٦. ع: أعشى.  
١٧. م، ي: بن قيس.  
١٨. ج، س، ك: الأربع.  
١٩. ي: هذا الزمان.  
٢٠. [شرح ديوان الاعشى، قصيدة «لعمرك»، ٢٠٦-٢١٣].  
٢١. [نفس المصدر، قصيدة «فظللت أراعها»، ١٥١-١٥٥].  
٢٢. [نفس المصدر، قصيدة «ففاضت دموعي»، ٨٢-٨٦].  
٢٣. ك: الرابع. أم تلمم.  
٢٤. [نفس المصدر، قصيدة «ونظرة عين»، ١٩٧-٢٠٢].  
٢٥. ج، م، ي: بني الحرث.  
٢٦. ج، م، ي: بني الحرث.  
٢٧. ع، م: معاوية بن حضرموت.  
٢٨. ج: علي بن الحرث.  
٢٩. ج، م، ي: الحرث.  
٣٠. ع: وأبو معاوية ثور م، ي: وأبوه ثور.

بالمشقر<sup>١</sup> واليمامة والبحرين.

و لم يكن في الإسلام من اشتهر عند الناس بمعاناة<sup>٢</sup> علوم<sup>٣</sup> الفلسفة<sup>٤</sup>، حتى سمّوه فيلسوفاً غير يعقوب هذا<sup>٥</sup>. وله في أكثر العلوم تواليف<sup>٦</sup> مشهورة، من المصنّفات الطوال<sup>٧</sup> والرسائل القصار ما يزيد عددها على خمسين تأليفاً.

فمن كتبه المشهورة: التوحيد المعروف بـمذهب<sup>٨</sup>، ذهب<sup>٩</sup> فيه إلى مذهب أفلاطون من القول بحدوث<sup>١٠</sup> العالم في غير زمان هذا<sup>١١</sup>، و نصر هذا المذهب بحجج<sup>١٢</sup> غير صحيحة<sup>١٣</sup>، بعضها سوفسطائية<sup>١٤</sup> وبعضها خطبية؛ ومنها كتابه<sup>١٥</sup>: في الرد على المنانية<sup>١٦</sup>، إحدى فرق الضلال<sup>١٧</sup> القائلة<sup>١٨</sup> بالأصلين<sup>١٩</sup> القديمين؛ ومنها رسالته: في ماهية<sup>٢٠</sup> ما بعد الطبيعة<sup>٢١</sup>؛ ومنها كتابه: في إثبات النبوة؛ ومنها كتابه<sup>٢٢</sup>: في علم<sup>٢٣</sup> الموسيقى، المعروف بالمؤنس؛ ومنها رسالته في تسليّة الأحران؛ ومنها كتاب آداب النفس؛ ومنها كتبه في علم<sup>٢٤</sup> المنطق. وهي كتب قد نفقت عند الناس<sup>٢٥</sup> نفاقاً عاماً، و قلماً ينتفع<sup>٢٦</sup> بها في العلوم، لأنها خالية<sup>٢٧</sup> من صناعة التحليل التي لا سبيل إلى معرفة الحق من الباطل في كلّ مطلوب إلا بها. و أمّا صناعة التركيب، وهي التي قصد يعقوب في كتبه هذه إليها، فلا ينتفع بها إلا من كانت عنده مقدمات غيره<sup>٢٨</sup> فحينئذ يمكنه<sup>٢٩</sup> التركيب، و

- |   |  |                               |
|---|--|-------------------------------|
| ١. ج، م: بالمستقر.                                    | ٢. ج، ي: - معاناة.                     | ٣. ج: علم.                    |
| ٤. ج، ل: الفلاسفة.                                    | ٥. ي: - هذا.                           | ٦. ي: تأليف.                  |
| ٧. ج، س، ل: - والرسائل ... تأليفاً.                   |  | ٨. س: فهر الذهب.              |
| ٩. ي: به.   | ١٠. ي: بحدوث.                          | ١١. ج، ي: - هذا. م: هذا وقصر. |
| ١٢. ع، م، ي: بحجاج.                                   | ١٣. ج: عن صحيحة.                       | ١٤. ع: سوفسطائية.             |
| ١٥. ج، ك: - في.                                       | ١٦. ج، س، ك، ل: المنانية. م: المنانية. |                               |
| ١٧. ي: الضلالة.                                       | ١٨. ج: القائلين.                       | ١٩. ج، ل: مالأصلين.           |
| ٢٠. ج، ل: مبانية. م: مائية. ي: - ماهية.               |  |                               |
| ٢١. م: بعد الطبيعية. ي: الطبيعة في الرد على المنانية. | ٢٢. ي: كتاب.                           |                               |
| ٢٣. ي: في علوم.                                       | ٢٤. م: آداب البحث و النفس. ي: - علم.   |                               |
| ٢٥. د، م: عند سائر الناس.                             | ٢٦. ي: قلماً يشفع.                     | ٢٧. ج: حالية.                 |
| ٢٨. ج، د: مقدمات عديدة غيره. ي: - غيره.               | ٢٩. ج، ي: يمكن.                        |                               |

مقدمات كل مطلوب لا توجد<sup>١</sup> إلا بصناعة التحليل<sup>٢</sup>.

ولا أدري ما حمل يعقوب على الإضراب<sup>٣</sup> عن هذه الصناعة الجليلة<sup>٤</sup>! هل جهل مقدارها؟<sup>٥</sup> أو ضنَّ على الناس بكشفها؟<sup>٦</sup> وأيَّ هذين كان فهو نقص فيه. وله بعد هذا رسائل كثيرة في علوم جمّة<sup>٨</sup>، ظهرت له<sup>٩</sup> فيها آراء فاسدة، ومذاهب بعيدة عن<sup>١٠</sup> الحقيقة.

ومنهم أحمد بن الطيّب<sup>١١</sup> السرخسي، تلميذ يعقوب بن إسحق الكندي. أحد المتفتنين في علوم<sup>١٢</sup> الفلسفة<sup>١٣</sup>. وله تواليف<sup>١٤</sup> جليلة في الموسيقى، والمنطق، وغير ذلك؛ حسنة العبارة، جيّدة الإختصار.

ومنهم محمّد بن زكريّا الرازي، طبيب المسلمين غير مدافع<sup>١٥</sup>، وأحد المهرة في علم<sup>١٦</sup> المنطق، والهندسة، وغيرها من علوم الفلسفة<sup>١٧</sup>. وكان في ابتداء تعلّمه يضرب العود<sup>١٨</sup>، ثم ترك ذلك وأقبل<sup>١٩</sup> على تعلّم الفلسفة<sup>٢٠</sup>، فنال منها<sup>٢١</sup> كثيراً، وألّف نيفاً على مائة تأليف، أكثرها في صناعة الطب، وسائرهما في صنوف<sup>٢٢</sup> من المعارف<sup>٢٣</sup> الطبيعية والإلهية إلا أنه لم يوغل<sup>٢٤</sup> في العلم الإلهي<sup>٢٥</sup>، ولا فهم<sup>٢٦</sup> غرضه الأقصى، فاضطرب لذلك رأيه<sup>٢٧</sup>، وتقلّد آراء سخيفة، وانتحل مذاهب خبيثة<sup>٢٨</sup>، وذمّ أقواماً لم يفهم عنهم ولا هدى لسيلهم.

- |                       |   |                       |
|-----------------------|---|-----------------------|
| ١. ج: لا يوجد.        | ٢. ج: بصناعة الجليل.                            | ٣. ج: على الإضراب.    |
| ٤. ع: الجليلة.        | ٥. ج: أم: ي. - أو.                              | ٦. س. ك. ل. ي: بكشفه. |
| ٧. ج: وإلى.           | ٨. ي: - جمّة.                                   | ٩. ج. ك. ل. - له.     |
| ١٠. ي: من الحقيقة.    | ١١. د. م: أحمد بن مروان بن الطيّب. ع: بن محمّد. |                       |
| ١٢. ج. ك. ل: علم.     | ١٣. ج: الفلاسفة.                                | ١٤. ي: تألف.          |
| ١٥. ي: غير مدافع فيه. | ١٦. ي: في علوم.                                 | ١٧. ج: الفلاسفة.      |
| ١٨. ج: بالعود.        | ١٩. ج: واصل.                                    | ٢٠. ل: الفلاسفة.      |
| ٢١. ج: فيها.          | ٢٢. د. م. ي: ضروب.                              | ٢٣. ع. م: من المعاني. |
| ٢٤. د: لم يدخل.       | ٢٥. ج: الإلهي. ع: - الإلهي.                     | ٢٦. ي: ولا علم.       |
| ٢٧. د: ذاته.          | ٢٨. ج. ك. ل: وضرب. س: خبيثة. ي: سخيفة و دنا.    |                       |



و دبر<sup>١</sup> مارستان الري، ثم مارستان بغداد زماناً، ثم عمى<sup>٢</sup> في آخر عمره، و توفي قريباً من عشرين و ثلاث مائة.<sup>٣</sup>

و منهم أبو نصر محمد بن نصر الفارابي،<sup>٤</sup> فيلسوف المسلمين بالحقيقة. أخذ صناعة المنطق عن يوحنا بن جيلان المتوفى بمدينة السلام<sup>٥</sup> في أيام المقتدر. فبذ جميع أهل الإسلام فيها، و أربى<sup>٦</sup> عليهم في التحقّق<sup>٧</sup> بها. فشرح غامضها، و كشف سرّها، و قرّب تناولها، و جمع ما يحتاج<sup>٨</sup> إليه منها، في كتب صحيحة العبارة، لطيفة الإشارة، منبّهة على ما أغفله الكندي و غيره من صناعة التحليل و أنحاء<sup>٩</sup> التعاليم و أوضح القول فيها عن مواد المنطق الخمس<sup>١٠</sup>، و أفاد وجوه الإنتفاع بها، و عرّف طرق استعمالها، و كيف تعرف<sup>١١</sup> صورة القياس في كلّ مادة<sup>١٢</sup> منها. فجاءت<sup>١٣</sup> كتبه في ذلك الغاية الكافية و النهاية الفاضلة. ثم له بعد هذا كتاب<sup>١٤</sup> شريف في احصاء العلوم، و التعريف بأغراضها<sup>١٥</sup>، لم يسبق إليه، و لا ذهب أحد مذهبه فيه، و لا يستغنى طلاب العلوم كلّها عن الإهتمام به، و تقديم النظر فيه.

و له كتاب في أغراض<sup>١٦</sup> فلسفة<sup>١٧</sup> أفلاطون و أرسطوطاليس، يشهد له بالبراعة في صناعة الفلسفة<sup>١٨</sup>، و التحقّق بفنون الحكمة. و هو أكبر عون على تعلّم طريق النظر، و تعرّف وجوه<sup>١٩</sup> الطلب. أطلع فيه على أسرار العلوم و ثمارها علماً علماً، و بيّن كيف التدرّج من بعضها إلى بعض شيئاً فشيئاً.

١. د، م: - الري ثم مارستان. ي: و أدار.

٢. د، م: تمّ عجبى.

٣. ي: + و الله سبحانه أعلم.

٤. ج: العادامى. م: محمد بن محمد بن نصر.

٥. س: - في: ش: بن جيلانى. ص: ع: جيلان. ق: ي: جيلاد. م: حلان.

٦. ج: و أرى. ص: و أربى. ي: و أتى.

٧. س: في التحقّق.

٨. ع، م: ما تحتاج.

٩. ع: و إيجاء. ي: التعليم.

١٠. ج، م: الخمسة. ي: الخمس و أفراد [ و صححها «ش» في الروايات على الصفحات ].

١١. ي: تصرف.

١٢. د: ماكرة.

١٣. ج: فحانت.

١٤. ج: هذا الكتاب.

١٥. ج: بأعراضها.

١٦. ج: أعراض.

١٧. ج: فلاسفة.

١٨. ج: الفلاسفة.

١٩. د، س، ي: وجه.

ثم بدأ بفلسفة<sup>١</sup> أفلاطون، فعرف غرضه<sup>٢</sup> منها، وسمى تواليفه<sup>٣</sup> فيها. ثم أتبع<sup>٤</sup> ذلك بفلسفة<sup>٥</sup> أرسطوطاليس<sup>٦</sup>، مقدماً<sup>٧</sup> لها مقدمة جليلة، عرف فيها بتدرجه إلى فلسفته<sup>٨</sup>. ثم بدأ بوصف أغراضه في تواليفه<sup>٩</sup> المنطقية، والطبيعية، كتاباً كتاباً حتى انتهى به<sup>١٠</sup> القول، في النسخة الواصلة إلينا إلى أول العلم الإلهي، والإستدلال بالعلم الطبيعي عليه<sup>١١</sup>. فلا أعلم كتاباً أهدى<sup>١٢</sup> على طلب<sup>١٣</sup> الفلسفة منه، فإنه يعرف بالمعاني المشتركة لجميع<sup>١٤</sup> العلوم والمعاني<sup>١٥</sup> المختصة<sup>١٦</sup> بكل علم<sup>١٧</sup> منها ولا سبيل<sup>١٨</sup> إلى فهم معاني قاطاغورياس، وكيف هي الأوائل الموضوعة لجميع العلوم إلا منه.

ثم له بعد هذا في العلم الإلهي وفي العلم المدني كتابان لا نظير لهما.

أحدهما: المعروف بالسياسة المدنية؛ والآخر: المعروف بالسيرة الفاضلة. عرف فيهما<sup>١٩</sup> بجمل عظيمة من العلم الإلهي على مذهب أرسطوطاليس<sup>٢٠</sup>، في المبادئ<sup>٢١</sup> الستة الروحانية، وكيف تؤخذ<sup>٢٢</sup> عنها الجواهر الجسمانية على ما هي عليه من النظام واتصال الحكمة. و عرف فيهما<sup>٢٣</sup> بمراتب الإنسان وقواه النفسانية، وفرق بين الوحي والفلسفة<sup>٢٤</sup>، و وصف أصناف المدن الفاضلة وغير الفاضلة، واحتياج المدينة إلى السير<sup>٢٥</sup> الملكية والنواميس النبوية.

و كان أبونصر الفارابي معاصراً لأبي بشر متى بن يونس؛ إلا أنه كان دونه في السن و فوقه في العلم.

- |   |                                 |                          |
|---|---------------------------------|--------------------------|
| ١. ج، ك، ل: بطبيعة. س: - علماء.               | ٢. د: تعرضه. ي: بغرضه.          | ٣. ي: تألفه.             |
| ٤. ج، ك، ل: أتبعه.                            | ٥. ج، ل: بفلسفة.                | ٦. ج، ي: أرسطوطاليس.     |
| ٧. ي: فقدم له.                                | ٨. ج، ل: فلاسفة.                | ٩. ي: تألفه.             |
| ١٠. ع، م: فيه.                                | ١١. ج، ل: إليه.                 | ١٢. م، ي: أحدي.          |
| ١٣. ج: طلب الفلاسفة فيه. س، ك، ل، م، ي: طالب. | ١٤. ج: فجمع.                    | ١٥. س: - والمعاني.       |
| ١٦. س: - والمعاني.                            | ١٦. ج، ل: المختص.               | ١٧. م، ي: بعلم علم.      |
| ١٨. ع: ولا سبيل إلا به إلى.                   | ١٩. ع: فيها.                    | ٢٠. ج، ي: أرسطوطاليس.    |
| ٢١. ي: في مبادئ.                              | ٢٢. ج، ل: يوجد ع: يؤخذ م: منها. | ٢٣. م، ي: فيها.          |
| ٢٢. ع، م، ي: فيها.                            | ٢٤. ج، ل: والفلاسفة.            | ٢٥. د، ل، م: إلى السيرة. |

و على كتب متى بن يونس فى علم المنطق معول<sup>١</sup> العلماء ببغداد و غيرها من أمصار المسلمين بالمشرق<sup>٢</sup>، لقرب<sup>٣</sup> مأخذها و كثرة شرحها. و كانت وفاته ببغداد فى خلافة الراضى<sup>٤</sup>، و كانت وفاة<sup>٥</sup> أبى نصر الفارابى بدمشق فى كنف الأمير سيف الدولة على بن عبدالله بن حمدان التغلبى سنة تسع و ثلاثين و ثلاث مائة.

فهؤلاء هم المشاهير<sup>٦</sup> عندنا من أهل التوسع فى فنون المعارف. و أما المشتهرون<sup>٧</sup> بإحكام بعض أجزاء<sup>٨</sup> الفلسفة<sup>٩</sup> فكثير<sup>١٠</sup>:

أحمد بن عبدالله البغدادى المعروف بحبش<sup>١١</sup>. كان فى زمان المأمون و المعتصم. و له ثلاثة أزياج<sup>١٢</sup>: أولها المؤلف على مذهب السندهند، خالف<sup>١٣</sup> فيه<sup>١٤</sup> الفزارى و الخوارزمى فى عامّة الأعمال، و استعماله لحركة إقبال<sup>١٥</sup> فلك<sup>١٦</sup> البروج و إدباره على رأى ثيون<sup>١٧</sup> الإسكندرانى. و اتضح<sup>١٨</sup> له بها مواضع<sup>١٩</sup> الكواكب فى الطول، و كان تأليفه<sup>٢٠</sup> لهذا<sup>٢١</sup> الزيج<sup>٢٢</sup> فى<sup>٢٣</sup> أول أمره<sup>٢٤</sup> أيام<sup>٢٥</sup> كان يعتقد<sup>٢٦</sup> حساب السندهند؛ و الثانى المعروف<sup>٢٧</sup> بالمتحن<sup>٢٨</sup> و هو أشهرها له<sup>٢٩</sup>، ألفه بعد أن رجع إلى معاناة الرصد، و ضمّنه حركات الكواكب على ما يوجب الإمتحان فى زمانه؛ و الثالث الزيج<sup>٣٠</sup> الصغير، المعروف بالشاه<sup>٣١</sup>. و له كتاب حسن فى العمل بالأسطرلاب<sup>٣٢</sup>.

- |  |                                   |
|--|-----------------------------------|
| ١. ج، ك، ل، ي. - إلا أنه... بن يونس. د، س، ي: تعويل.                 | ٢. ج، ك، ل: بالمشرقية. ي: بالشرق. |
| ٣. ج، ك، ل: على مأخذها.  | ٤. ج، ك، ل: + بالله.              |
| ٥. ك، ل: المشهورون.  | ٦. ي: المشهورون.                  |
| ٧. ج، م: الفلاسفة.   | ٨. ع: - فكثير.                    |
| ٩. ج: ثلاثة كتب.   | ١٠. ع: فالف.                      |
| ١١. ج: القل. ك، ل: إقبال العلل. م: الحركة إقبال.                     | ١٢. ج: ملك.                       |
| ١٣. ج، م: تاون. ق: تاؤن. ك: تاوان. ل: تاون.                          | ١٤. ج: مواضع.                     |
| ١٤. د، س: لتصبح. ق: ليصح. م: لتصح. ي: ليصلح.                         | ١٥. ع: منه.                       |
| ١٥. ج: باليعه.   | ١٦. ج: مواضع.                     |
| ١٦. ي: - فى.   | ١٧. ج: الزنج.                     |
| ١٧. ي: - يعتقد.  | ١٨. ي: فى أيام.                   |
| ١٨. ي: أشهر ما له.   | ١٩. ج، س، ك، ل: بالمستحق.         |
| ١٩. ق: + و بلغ من عمره نحو مائة سنة. م: و منهم أحمد بن محمد بن كثير. | ٢٠. ج: بالشاة.                    |

و منهم أحمد بن كثير الفرغاني، أحد منجمي المأمون، و صاحب المدخل إلى علم هيئة الأفلاك و حركات النجوم. و هو كتاب لطيف الجرم<sup>١</sup>، عظيم الفائدة، يتضمّن<sup>٢</sup> ثلاثين باباً احتوت على جوامع كتاب المجسطي<sup>٣</sup>، بأهذب<sup>٤</sup> لفظ و أبين عبارة. و منهم موسى بن شاكر و بنوه: محمد، و أحمد<sup>٥</sup>، و الحسن<sup>٦</sup> كانوا جميعاً متقدمين<sup>٧</sup> في علم الهندسة<sup>٨</sup>، و هيئة الأفلاك، و حركات النجوم. و لهم<sup>٩</sup> عناية بأرصاد الكواكب<sup>١٠</sup>، و اقتبال بقياسها<sup>١١</sup> و كان موسى بن شاكر<sup>١٢</sup> مشهوراً من<sup>١٣</sup> منجمي المأمون و كان بنوه أبصر الناس بالهندسة، و علم الحيل. و لهم في ذلك تواليف شريفة<sup>١٤</sup> الأغراض، عظيمة القدر و الفائدة<sup>١٥</sup>، مشهورة عند الناس.

و منهم عمر بن الفرخان<sup>١٦</sup> الطبري، أحد رؤساء الترجمة و المتحققين<sup>١٧</sup> بعلم حركات النجوم و أحكامها.

ذكر أبو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخي<sup>١٨</sup> في كتاب المذاكرات<sup>١٩</sup> لشاذان<sup>٢٠</sup> بن بحر<sup>٢١</sup>، أنّ ذا الرياستين الفضل بن سهل وزير المأمون استدعاه من بلده، و وصله بالمأمون. فترجم<sup>٢٢</sup> له كتباً كثيرة، و حكم بأحكام موجودة إلى اليوم في خزائن السلطان، و ألف له كتباً كثيرة في النجوم، و غيرها من فنون الفلسفة<sup>٢٣</sup>.

١. ج: الجزم. ٢. د: يضمن. ق: مضمّن. م: قد تضمّن. ي: تضمّن.
٣. ق: كتاب بطليموس. م: كتاب المجسطي. ٤. ل، ي: بأعذب.
٥. د، ك، ل، م: و أخوه. ٦. د، ع، ك، ل، ي: الحسين.
٧. ي: من المتقدمين. ٨. ي: الفلسفة.
٩. ج، ل: و له. ١٠. د: - و اقتبال ... عظيمة القدر. م: و اهتبال.
١١. ج: بقياسها. ١٢. م، ي: بن شاكر منهم مشهوراً.
١٣. م، ي: في. ١٤. ي: - شريفة ... و الفائدة.
١٥. ش [ناقل من] ق: + عجيبة تعرف بحيل بني موسى و هي. ١٦. ج، ل: الفرقان.
١٧. س: و التحقيق. ١٨. ج، ي: - بن عمر.
١٩. ج: المذكرات. ٢٠. ج: لشاذان. م: لأستاذان ابن بحر. ي: لشاد.
٢١. س: ابن حزر. ٢٢. ج، ي: - له.
٢٣. ج، ل: الفلاسفة. ي: + والله تعالى أعلم.

و منهم أبو جعفر محمد بن سنان الحرّاني، المعروف بالبتّاني<sup>١</sup>، أحد المهرة برصد<sup>٢</sup> الكواكب، والمقدّمين<sup>٣</sup> في علم الهندسة<sup>٤</sup>، و هيئة الأفلاك و حساب النجوم و صناعة الأحكام.

و له زيغ جليل، ضمّنه أرصاده للنيرين، و إصلاحه<sup>٥</sup> لحركاتهما<sup>٦</sup> المثبتة<sup>٧</sup> في كتاب بطليموس، المعروف بكتاب المجسطي، و ذكر فيه حركات الخمسة<sup>٨</sup> المتخيّرة<sup>٩</sup> على حسب ما أمكنه من إصلاحها و سائر ما يحتاج إليه من حساب الفلك. و كان بعض أرصاده التي سماها في زيجه في سنة تسع و ستين<sup>١٠</sup> و مأتين من الهجرة، و ذلك في السنة الثامنة<sup>١١</sup> من خلافة المعتمد<sup>١٢</sup> على الله<sup>١٣</sup>.

و لا أعلم أحداً<sup>١٤</sup> في الإسلام بلغ مبلغه في تصحيح أرصاد الكواكب، و امتحان حركاتها. و له بعد ذلك عناية بأحكام النجوم، أدّته إلى التأليف في ذلك. فمن تأليفه فيها كتابه<sup>١٥</sup>: في شرح المقالات الأربع<sup>١٦</sup> لبطليموس.

و منهم الفضل بن حاتم النيريزي<sup>١٧</sup>. كان<sup>١٨</sup> مقدّماً<sup>١٩</sup> في علم الهندسة، و هيئة الأفلاك، و حركات النجوم. و له تواليف<sup>٢٠</sup> مشهورة. منها كتابه الذي شرح فيه كتاب<sup>٢١</sup> المجسطي؛ و كتابه في شرح كتاب أقليدس<sup>٢٢</sup>؛ و زيغ كبير على مذهب السندهند.

١. ج: بالشباني. م: سنان بن جابر الحرّاني المعروف بالبتّاني. ي: و منهم جعفر بن محمد بن سنان الحرّاني المعروف بالبتّاني.  
 ٢. د: راصد.  
 ٣. ج، ي: المتقدّمين.  
 ٤. ي: الفلسفة.  
 ٥. ي: وإصلاحاً.  
 ٦. ج، ي: لحركاته. ع، م: لحركاتها. ل: بحركاته.  
 ٧. ج، ل: المبيّنة. د: المسلية. م: المسقبة.  
 ٨. ع، م: المتميّزة.  
 ٩. ج، م: المعتضد. ي: المعتصم.  
 ١٠. ج، ك، ل: تسع و سبعون.  
 ١١. ج، د، ل، م: الثانية.  
 ١٢. ج، د، س، ك، ل، م، ي: - على الله.  
 ١٣. ي: كتاب.  
 ١٤. ق: ولا يعلم أحد.  
 ١٥. ي: كتاب.  
 ١٦. ج: الأربعة.  
 ١٧. ج: اليسرى. د، م: التبريزي. ك، ل: السرى.  
 ١٨. ي: وكان.  
 ١٩. د، ي: متقدّماً.  
 ٢٠. م، ي: تأليف.  
 ٢١. م: كتاب المجسطي. ي: - كتاب المجسطي و كتابه في شرح.  
 ٢٢. ي: أوقليدس.

و منهم الحسن<sup>١</sup> بن الصباح<sup>٢</sup>، له زيغ أثبت أوساط الكواكب فيه<sup>٣</sup> على مذهب<sup>٤</sup> السندهند، و تعاديلها على مذهب بطليموس، و ميل<sup>٥</sup> الشمس على ما يؤدى إليه الرصد فى زمانه.

و منهم محمد بن إسماعيل التنوخى<sup>٦</sup> المنجم الذى دخل إلى<sup>٧</sup> الهند و صدر عنها<sup>٨</sup> بغرائب<sup>٩</sup> من علم النجوم. منها حركة<sup>١٠</sup> الإقبال و الإدبار و غير ذلك<sup>١١</sup>.

و منهم على<sup>١٢</sup> بن ماخور<sup>١٣</sup> أحد العلماء بحركات الكواكب، و المعانين لأرصادها. و منهم أبو معشر<sup>١٤</sup> جعفر بن محمد بن عمر البلخى، عالم أهل الإسلام بأحكام النجوم، و صاحب التواليف<sup>١٥</sup> الشريفة، و المصنفات المفيدة فى صناعة الأحكام و علم التعديل. و كان مع ذلك أعلم الناس بسير<sup>١٦</sup> الفرس و أخبار سائر العجم<sup>١٧</sup>.

فمن كتبه فى صناعة الأحكام<sup>١٨</sup> كتاب الطبائع و كتاب الألف، و كتاب المدخل الكبير، و كتاب القرانات<sup>١٩</sup> و كتاب الدول و الملل<sup>٢٠</sup>، و كتاب الملاحم، و كتاب الأقاليم، و كتاب الهياج<sup>٢١</sup> و الكدخداه<sup>٢٢</sup>، و كتاب المقالات<sup>٢٣</sup> فى المواليد، و كتاب النكت، و كتاب تحاويل سنى المواليد و غير ذلك.

و<sup>٢٤</sup> من كتبه فى حركات النجوم زيجه الكبير. و هو كثير<sup>٢٥</sup> الفائدة جامع لأكثر علم

١. هو من العلماء بالهيئة و غير ذلك من الهندسة، وله من الكتب: كتاب الاشكال و المسائح، و كتاب الكره، و كتاب العمل

بذات الحلق ( أنظر: الفهرست للنديم، ٣٨٦). و ليس هو الحسن بن الصباح بن على الاسماعلى (٤٢٨-٥١٨ ق)

٢. ١٠٣٧-١١٢٤ م). كما توهمت بوعنوان (ص ١٤٣). م: الحسين.

٣. ي: - فيه.

٤. ي: - مذهب... الشمس على.

٥. ج، ك، ل: الصوحى.

٦. د: الفرائب. م: نعراد.

٧. ج: ماخوز. ق: اماجوز. ي: ماجود.

٨. د، ل: - معشر. م: أبى معشر.

٩. ق: سائر الأمم.

١٠. د: الملل و الدول.

١١. ج، ك، ل: و الكرخداه. م: و الحخداه. ي: و الكدجدا.

١٢. س: - و.

١٣. ج: كبير.

١٤. ج، ل: المثلث د، ك، ي: المثلثات

الفلك بالقول المطلق<sup>١</sup> المجرد من البرهان؛ وكتاب الصغير. وهو المعروف بزيج<sup>٢</sup> القرات<sup>٣</sup> يتضمّن<sup>٤</sup> معرفة أوساط الكواكب، لأوقات اقتران<sup>٥</sup> زحل<sup>٦</sup> والمشتري منذ عهد الطوفان.

وكان أبو معشر مدمناً على شرب الخمر، مشتهراً بمعاقرتها. وكان يعتره صدع<sup>٧</sup> عند أوقات<sup>٨</sup> الإمتلاآت<sup>٩</sup> القمرية. وكان معاصراً لأبي جعفر محمد بن سنان البتاني<sup>١٠</sup>.

و منهم الحسين<sup>١١</sup> بن الخصيب<sup>١٢</sup> أحد المتقدمين في علم<sup>١٣</sup> الأحكام و في علم التعديل. و له زيج مشهور، و كتاب حسن في الموالي.

و منهم أحمد<sup>١٤</sup> بن يوسف، صاحب الكتاب<sup>١٥</sup> المؤلف في النسبة و التناسب<sup>١٦</sup> و صاحب شرح الثمرة لبطليموس.

و منهم أحمد بن المثنى بن عبد الكريم، صاحب تعليل<sup>١٧</sup> زيج الخوارزمي.

و منهم عمر<sup>١٨</sup> بن محمد بن خالد بن عبد الملك<sup>١٩</sup> المرورودي<sup>٢٠</sup>. له زيج مختصر على المذهب الممتحن الذي ظهر على يدي<sup>٢١</sup> جدّه خالد بن عبد الملك المرورودي<sup>٢٢</sup>، و

يحيى بن أبي منصور، و سند<sup>٢٣</sup> بن علي، و العباس بن سعيد<sup>٢٤</sup> الجوهري، المتقدم ذكرهم<sup>٢٥</sup>. و منهم محمد بن<sup>٢٦</sup> الحسين بن<sup>٢٧</sup> حميد<sup>٢٨</sup>، المعروف بابن الأدمي، صاحب الزيج

- |   |                                  |  |
|---|----------------------------------|--|
| ١- د م: اليقين.   | ٢- ق: بالزيج.                    | ٣- ج: القرايات.                          |
| ٤- م، ي: تضمّن.   | ٥- د، م: أقران.                  | ٦- ج: رحل. م: زحل و المشتري مذ.          |
| ٧- ي: صرع.  | ٨- ج، ي: - أوقات.                | ٩- ج: الأضلات. ل: الأخلات. م: الإمتلاآت. |
| ١٠- ج: الشباني. م: الثناني.                             | ١١- ع، م: الحسن.                 | ١٢- ج: الخصيب. م: الحصيب.                |
| ١٣- ك، ل: - و في. ي: في إعلام.                          | ١٤- ك: [الكلمة مطموسة].          |  |
| ١٥- د، م: الكتاب المعروف المؤلف في السند هند و التناسب. |                                  |  |
| ١٦- ج: في الحسبة و الناس. ع: - و صاحب شرح الثمرة.       |                                  | ١٧- د، ك، ل، م: تعديل.                   |
| ١٨- ع، م: عمرو. ك: [الكلمة مطموسة]. ي: محمد.            |                                  | ١٩- ع: - الملك.                          |
| ٢٠- د، م: المرورزي. ي: المرورزي.                        | ٢١- ج: علي يد.                   | ٢٢- م: المروردي. ي: المرورزي.            |
| ٢٣- ع، م، ي: سيد.                                       | ٢٤- د: بن سقيا. م: بن سعد.       | ٢٥- د، م: الذكر.                         |
| ٢٦- ي: - محمد بن.                                       | ٢٧- ك: - الحسين بن. م: الحسن بن. |  |
| ٢٨- ج: الحسين بن محمد بن حميد. ل: محمد.                 |                                  |  |

الكبير الذي أكمله<sup>١</sup> بعد وفاته تلميذه القاسم بن محمد بن هاشم<sup>٢</sup> المدائني، المعروف بالعلوي<sup>٣</sup>، وسمّاه كتاب نظم العقد، وشهره<sup>٤</sup> في سنة ثمان و ثلاثين<sup>٥</sup> و ثلاث مائة. وهو كتاب جامع لصناعة التعديل، مشتمل<sup>٦</sup> على أصول علم<sup>٧</sup> هيئة الأفلاك، وحساب حركات النجوم على مذهب السندهند، وذكر فيه من حركة<sup>٨</sup> إقبال الفلك وإدباره ما لم يذكره أحد قبله.

وكنّا نسمع<sup>٩</sup> قبل وصول هذا الكتاب إلينا من هذه الحركة ما لا يعقل<sup>١٠</sup> ولا يضمّ إلى قانون، حتى وقع هذا الكتاب إلينا وفهمنا<sup>١١</sup> صورة هذه الحركة الغريبة<sup>١٢</sup>، فكانت سبباً<sup>١٣</sup> إلى التمرّس<sup>١٤</sup> بها زماناً حتى ظهر إلينا منها ما لانظنه<sup>١٥</sup> ظهرت إلى غيرنا، وتعقبنا فيها أشياء قد بينتها في كتابي المؤلف في إصلاح حركات النجوم.

و منهم أبو محمد الهمداني المعروف بابن ذي الدمينه، أحد أشرف العرب. وهو الحسن<sup>١٦</sup> بن أحمد بن يعقوب بن يوسف بن داود بن سليمان المعروف بذي الدمينه<sup>١٧</sup> بن عمرو بن الحرث بن منقذ بن الوليد بن الأزهر بن عمر<sup>١٨</sup> بن طارق بن أدهم<sup>١٩</sup> بن قيس بن ربيعة بن عبد<sup>٢٠</sup> بن عليان<sup>٢١</sup> بن مرّة، وهو أرحب<sup>٢٢</sup> بن الدعام بن مالك<sup>٢٣</sup> بن معاوية بن صعب بن دومان بن فيكل<sup>٢٤</sup> بن هيثم<sup>٢٥</sup> بن حاشد بن نوف<sup>٢٦</sup> بن همدان بن مالك بن ربيعة بن زيد بن أوسلة بن ربيعة بن الخيار بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ بن

- |  |  |                               |
|--|--|-------------------------------|
| ١. ي: كمله.  | ٢. ي: هشام.                              | ٣. ج: بالفلوفى ك، ل: بالفلوفى |
| ٤. د: وشهر.  | ٥. ق: - و ثلاثين.                        | ٦. ج، ك، ل: يستمل             |
| ٧. ج، ك، ل، ي: - علم.  | ٨. ك، ل: حركات.                          | ٩. ق: وقد كان يسمع            |
| ١٠. د: ولا يضمّ.   | ١١. ق: وفهم.                             | ١٢. ج، ي: - الغريد            |
| ١٣. ي: صيباً.  | ١٤. ج، ك، ل: إلى التمرين. ق: إلى التفرس. |                               |
| ١٥. ج: ملاح بطن. ع: ما لا يضمّن. ق: ما لا أظنه. ي: ما لا نظنّ. | ١٦. ي: الحسن                             |                               |
| ١٧. بذي الدمنه. ي: بابن الدمينه.                               | ١٨. ع: عمرو                              |                               |
| ١٩. ع: أتهم. ي: أتهم.  | ٢٠. ي: عهد.                              | ٢١. ج: عليان م: عليا          |
| ٢٢. د، م: أرحم. ع: أرحب.                                       | ٢٣. ع، م: ملك.                           | ٢٤. ع: فيكل م: مكل.           |
| ٢٥. ج: بن هاشم. س: - بن هيثم. م: خيثم بن حاسد. ي: بن جشم.      | ٢٦. ج: بن نون د: بن عون                  |                               |
| ٢٧. ع: - بن. م: الخباز بن ملك بن يرين بن جهل بن سبا.           |  |                               |



يشجب<sup>١</sup> بن يعرب بن قحطان.

استخرجت نسبه<sup>٢</sup> من كتابه المعروف بالإكليل، المؤلف في أنساب حمير و أيام ملوكها. و هو كتاب عظيم الفائدة، يشتمل على عشرة فنون: الفن<sup>٣</sup> الأول منها، في اختصار المبتدأ<sup>٤</sup>، و أصول أنساب العرب و العجم و أنساب ولد مالك<sup>٥</sup> بن حمير؛ و الفن الثاني في نسب ولد<sup>٦</sup> الهميسع بن حمير؛ و الفن الثالث في فضائل قحطان؛ و الفن الرابع في السيرة القديمة من عهد يعرب<sup>٧</sup> بن قحطان إلى عهد أبي كرب<sup>٨</sup> أسعد الكامل. و هو تبع الأوسط؛ و الفن الخامس في السيرة الوسطى من عهد<sup>٩</sup> أبي كرب<sup>١٠</sup> إلى عهد ذى نواس؛ و الفن السادس في السيرة الأخيرة و ذلك<sup>١١</sup> من عهد ذى نواس<sup>١٢</sup> إلى عهد الإسلام؛ و الفن السابع في التنبيه على الأخبار الباطلة و الحكايات المستحيلة؛ و الفن الثامن في ذكر قصور حمير و مدنها<sup>١٣</sup> و دفائنها و أشعارها؛ و الفن التاسع في أمثال حمير و حكمها<sup>١٤</sup> و حروبها<sup>١٥</sup>؛ و الفن العاشر في معارف همذان.

و فى أثناء هذا الكتاب جمل حسان من حساب القرانات<sup>١٦</sup> و أوقاتها و نبذ من علم الطبيعة، و أصول<sup>١٧</sup> أحكام النجوم، و آراء<sup>١٨</sup> الأوائل فى قدم العالم و حدثه<sup>١٩</sup>، و اختلافهم فى أدواره، و فى تناسل الناس، و مقادير<sup>٢٠</sup> أعمارهم، و غير ذلك. و له بعد هذا تواليف حسان. منها كتاب سرائر الحكمة و غرضه<sup>٢١</sup> التعريف بجمل

١. ج: يسحب. م: يشجب. ي: يشخب [و قد صححها «ش» فيما بين الهلالين].

٢. ي: نسبه. ٣. ي: الفن.

٤. ج ل م: المبدأ. ٥. ج، ي: مالك بن م: ملك.

٦. ل: ذى كرب. ٧. د: العرب. ٨. ج، ل: ذى كرب.

٩. ي: من أسعد. ١٠. ج، ل: ذى كرب. ١١. س، ك، ل: - و ذلك.

١٢. ع: أبى نواس. ١٣. د: و روايبها. م: حكمها فى حروبانيها. ي: و حكماها و حروبها.

١٤. ج: و حروبها. ش: و حروفها. ي: و حروبها. ١٥. ي: و حكمها.

١٦. القرايات. م: العرايات. ١٧. ج، ك، ل: و أمور من. ع: و أمور. ي: - و أصول.

١٨. د: و أمّا. ١٩. ج: و جدته. د: حدوته. ٢٠. ي: مقادر.

٢١. ع: - غرضه.

علم الهيئة و الأفلاك<sup>١</sup> و مقادير حركات الكواكب و تبين علم أحكام النجوم و استيفاء ضروبه و استيعاب أقسامه؛ و منها كتاب القوى<sup>٢</sup>؛ و منها كتاب اليعسوب في الرمي و القسي و السهام و النصال.

و وجدت بخط أمير الأندلس الحكم المستنصر بالله<sup>٣</sup> بن عبدالرحمن الناصر لدين الله<sup>٤</sup> بن محمد بن عبدالله الأمير بن عبدالرحمن الأمير بن<sup>٥</sup> الحكم الأمير بن<sup>٦</sup> هشام<sup>٧</sup> الأمير بن عبدالرحمن الأمير الداخل بالأندلس<sup>٨</sup> بن معاوية بن هشام أمير المؤمنين بن عبدالملك أمير المؤمنين<sup>٩</sup> بن مروان بن<sup>١٠</sup> الحكم القرشي<sup>١١</sup> الأموي: أن أبا محمد الهمداني توفي في سجن صنعاء في سنة أربع و ثلاثين و ثلاث مائة.

و منهم أبو الحسين<sup>١٢</sup> علي بن عبدالرحمن بن يونس المصري، كان مختصاً<sup>١٣</sup> بعلم النجوم، متصرفاً في سائر العلوم، بارع الشعر، و على إصلاحه<sup>١٤</sup> لزيج يحيى بن أبي منصور، تعويل أهل مصر في تقويم الكواكب اليوم<sup>١٥</sup>.

و منهم الحسن<sup>١٦</sup> بن الهيثم المصري<sup>١٧</sup>، صاحب التواليف<sup>١٨</sup> في المراني<sup>١٩</sup> المحرقة<sup>٢٠</sup>.

أخبرني<sup>٢١</sup> القاضي أبو زيد عبدالرحمن بن عيسى بن محمد بن عبدالرحمن بن عيسى: <sup>٢٢</sup> أنه لقيه بمصر سنة ثلاثين و أربع مائة.

فهؤلاء مشاهير المعتمدين<sup>٢٣</sup> بعلم النجوم<sup>٢٤</sup> التعليمي<sup>٢٥</sup> البرهاني. و أما النجوم

- |                                |                                 |                                |
|--------------------------------|---------------------------------|--------------------------------|
| ١. ي: علم هيئة الأفلاك.        | ٢. ج: القرى.                    | ٣. ج: بأبيد ع - بالله          |
| ٤. ع: - لدين الله.             | ٥. د: - بن.                     | ٤. ع، ك، ل: - الأمير           |
| ٧. ي: - بن هشام... بن معاوية.  | ٨. ج: الأندلس.                  | ٩. ل: - المؤسس                 |
| ١٠. ج، ي: - بن.                | ١١. ي: العوس.                   | ١٢. ج، ي: أبو الحسن            |
| ١٣. ج، ك، ل: متحققاً.          | ١٤. ج، ل: وفي أخلاقه.           | ١٥. ك، ل، م: - اليوم           |
| ١٦. ج، د، ك، ل، م، ي: - الحسن. | ١٧. ي: - المصري                 | ١٧. ي: - المصري                |
| ١٨. ج، م، ي: تاليف.            | ١٩. د: [الكلمة مطموسة] م: المرى |                                |
| ٢٠. ع: المحرقة.                | ٢١. ج: أخبرنا.                  | ٢٢. ج، ي: - بن عيسى م: ابن نهى |
| ٢٣. د، م: - المعتمدين.         | ٢٤. ل: - النجوم.                | ٢٥. ج، ل: النظم                |

الطبيعي، وهو معرفة أحكام الكواكب<sup>١</sup> وتأثيرها في عالم الكون و الفساد، فإن أول من اشتهر به في مملكة الإسلام، محمد بن إبراهيم<sup>٢</sup> الفزاري المذكور، وكان يذهب<sup>٣</sup> منه إلى مذاهب<sup>٤</sup> العرب؛ ثم تلاه في هذه الطريقة<sup>٥</sup> محمد بن الجهم<sup>٦</sup> البرمكي<sup>٧</sup> وكان مع ذلك معتنياً بالمنطق؛ وابن مسافر اليماني<sup>٨</sup>؛ و خالد الأموي<sup>٩</sup>؛ ويحيى بن أبي منصور. فكان هؤلاء يجرون مجرى متقارباً في التمدد بملذبات العرب في أحكام النجوم.

و أما المتحققون بهذه الصناعة، والسالكون فيها مسالك العجم من الفرس و اليونانيين و غيرهم، فممن اشتهر منهم:<sup>١٠</sup>

يعقوب بن طارق، صاحب كتاب المقالات في مواليد<sup>١١</sup> الخلفاء و الملوك و قعود من لم يعرف مولده؛

و منهم ماشاء الله اليهودي<sup>١٢</sup>، صاحب التوايف الفخمة<sup>١٣</sup>؛ و أبوسهل<sup>١٤</sup> بن نوبخت الفارسي، و كان في زمان الرشيد<sup>١٥</sup> و ابنه الفضل بن أبي سهل<sup>١٦</sup>؛ و أبوعلى الخياط؛ و ابواسحق<sup>١٧</sup> بن سليمان الهاشمي، صاحب الكتاب المعروف بأبي قماش المؤلف في تحاويل سني العالم؛ و عمر بن الفرخان الطبري؛ و أبو معشر جعفر بن<sup>١٨</sup> محمد بن عمر البلخي؛ و أبو محمد<sup>١٩</sup> الهمداني<sup>٢٠</sup>؛ و جماعة سواهم.

و ممن اشتهر بعلم الطب و سائر العلوم المستنبطة من العلم الطبيعي، إسحق بن

- |   |  |  |
|---|--|--|
| ١. ك، ل: النجوم.  | ٢. ع، م: بن الهيثم.                    | ٣. ج: و كان نذهب. ي: و كان مذهب.                       |
| ٤. د، م: مذهب.  | ٥. ل: العرب.                           | ٦. ج، ك، ل: ثم تلاه في هذه الطريقة.                    |
| ٧. س: الحكم.  | ٨. س: و كان ... اليماني.               | ٩. د: فمن أشهرهم. م: فمن اشتهر فيهم.                   |
| ٩. ج، د، ك، ل: وابن مسافر الشمالي. د: و خالد بن الأموي. | ١٠. د: فمن أشهرهم. م: فمن اشتهر فيهم.  | ١١. ج، س، ك: المواليد. ع، م: مواليد. م: كتاب المثالات. |
| ١٢. ج، ل: العجبية. م، ي: الفخيمة.                       | ١٢. ع، م، ي: الهندي.                   | ١٣. ج، ل: العجبية. م، ي: الفخيمة.                      |
| ١٤. م: و أبوسهل بن بولجد. ي: وابن سهل.                  | ١٤. م: و أبوسهل بن بولجد. ي: وابن سهل. | ١٤. م: و أبوسهل بن بولجد. ي: وابن سهل.                 |
| ١٥. ي: بن أبي سهل.                                      | ١٥. ش [بين الهالين]: + هو.             | ١٥. ش [بين الهالين]: + هو.                             |
| ١٦. ي: بن أبي سهل.                                      | ١٦. س، ك، ي: أبو.                      | ١٦. ي: بن أبي سهل.                                     |
| ١٧. ع: بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي.                  | ١٧. س، ك، ي: أبو.                      | ١٧. ع: بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي.                 |
| ١٨. ع: بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي.                  | ١٨. ع: بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي. | ١٨. ع: بن. م: جعفر بن محمد عمر البلخي.                 |
| ١٩. ي: الهمدان.   | ١٩. ي: الهمدان.                        | ١٩. ي: الهمدان.  |

عمران المعروف بسمّ ساعة<sup>١</sup>. كان بغداديّ الأصل ثمّ سكن أفريقية في دولة زيادة<sup>٢</sup> الله<sup>٣</sup> بن الأغلب. وهو الذي استجلبه من بغداد. وكان متقدماً<sup>٤</sup> في جودة<sup>٥</sup> القريحة، وصحة العلم. وهو الذي شهّر<sup>٦</sup> الطبّ والفلسفة<sup>٧</sup> بديار المغرب<sup>٨</sup> وله كتب جليّة. منها كتاب نزهة النفس؛ وكتاب النبض؛ وكتاب السموم<sup>٩</sup>؛ وكتاب المالنخوليا<sup>١٠</sup>؛ وكتاب الفصد<sup>١١</sup>، وغيرها. و جرت له مع زيادة الله<sup>١٢</sup> بن الأغلب<sup>١٣</sup> أمور، أحقته<sup>١٤</sup> عليه لفرط جوره و سخفه<sup>١٥</sup>. فأمر بفصد ذراعيه<sup>١٦</sup>، فسال دمه إلى أن مات. ثمّ أمر<sup>١٧</sup> بصلبه<sup>١٨</sup>. فصلب و مكث مصلوباً زماناً طويلاً حتى عَشش في جوفه طائر<sup>١٩</sup>.

و منهم جابر بن حيّان الصوفى. كان<sup>٢٠</sup> متقدماً في علوم الطبيعة، بارعاً منها<sup>٢١</sup> في صناعة الكيمياء، وله فيها مؤلفات<sup>٢٢</sup> كثيرة و مصنّفات<sup>٢٣</sup> مشهورة. وكان مع هذا<sup>٢٤</sup> مشرفاً على كثير من علوم الفلسفة<sup>٢٥</sup>، و متقلداً للعلم المعروف بعلم الباطن و هو مذهب المتصوّفين<sup>٢٦</sup> من أهل الإسلام؛ كالحارث<sup>٢٧</sup> بن أسد المحاسبى، و سهل بن عبد الله التستري، و نظرائهم.

و أخبرنى<sup>٢٨</sup> محمّد بن سعيد السرقسطى<sup>٢٩</sup> المعروف بابن المشاط الأسطرابى: أنه رأى لجابر بن حيّان بمدينة مصر تأليفاً في العمل بالأسطرابات<sup>٣٠</sup>، تضمّن ألف مسألة

- |  |  |                                |
|--|--|--------------------------------|
| ١. ج، ل: ساعد. م: بسماع.                         | ٢. ي: زياد.                            | ٣. ج: ابنة.                    |
| ٤. ج، س، ك، ل، م، ي: مقدماً. م: - الذى.          |  | ٥. ج، ل: صورة. م: جولة.        |
| ٥. د، م: أظهر. ي: آف.                            | ٧. ج: والفلاسفة.                       | ٨. ي: العرب.                   |
| ٩. د، س، ع، م، ي: - وكتاب السموم.                |  | ١٠. ج: المالنخوليا. د: مالوجه. |
| ١١. د: الفصل. ك، ل: القصد.                       | ١٢. ج: زيادة ابنة.                     | ١٣. د: - بن الأغلب.            |
| ١٤. ج: أحقته. م: أمور أخفيه.                     | ١٥. م: وسحقه. ي: وسخف رأيه.            |                                |
| ١٦. ج، ل: ذراعة.                                 | ١٧. د، ل، ي: ثم أمر به.                | ١٨. د، ل، ي: - بصلبه.          |
| ١٩. م: حتى عشمش في جوفه الطائر. ي: + والله أعلم. |  | ٢٠. ي: وكان.                   |
| ٢١. ل: - منها.                                   | ٢٢. م، ي: تواليف.                      | ٢٣. د: في مصنّفات م في طبقات.  |
| ٢٤. س: مع ذلك.                                   | ٢٥. ج، ل: الفلاسفة. م: العلوم الفلسفة. |                                |
| ٢٦. د: المتفوّقين.                               | ٢٧. م، ي: كالحارث.                     | ٢٨. ق: و ذكر.                  |
| ٢٩. ك، ل: بن السرقسطى.                           | ٣٠. ق: في عمل الأسطراب. ي: بالأسطراب.  |                                |

لا نظير له.

و منهم ذوالنون بن إبراهيم الأحميمي<sup>١</sup>، من طبقة جابر بن حيان في انتحال صناعة الكيمياء، و تقلد<sup>٢</sup> علم الباطن، والإشراف على كثير من علوم الفلسفة<sup>٣</sup>.  
و منهم علي بن ربن<sup>٤</sup> الطبرى<sup>٥</sup> صاحب الكناش<sup>٦</sup>، المعروف بفردوس الحكمة، و هو معلّم محمد بن زكريّا الرازى.

و منهم أحمد بن إبراهيم بن خالد<sup>٧</sup> القيروانى المعروف بابن الجزار، كان<sup>٨</sup> حافظاً للطب، دارساً لكتبه<sup>٩</sup>، جامعاً لتواليف الأوائل، حسن الفهم لها. و له مصنّفات حسنة في الطب و غيره. فمن أشهرها: كتابه<sup>١٠</sup> فى علاج<sup>١١</sup> الأمراض<sup>١٢</sup>، المعروف بزاد المسافر؛ و كتابه فى الأدوية المفردة<sup>١٣</sup>، المعروف بالإعتماد، و كتابه فى الأدوية المركبة<sup>١٤</sup>، المعروف بالبغيّة؛ و رسالته<sup>١٥</sup> فى النفس و ذكر<sup>١٦</sup> اختلاف الأوائل فيها.

و كان له أيضاً عناية بالتاريخ أدته<sup>١٧</sup> إلى<sup>١٨</sup> أن يؤلّف فيه<sup>١٩</sup> مختصراً حسناً، سمّاه كتاب<sup>٢٠</sup> التعريف بصحيح<sup>٢١</sup> التاريخ. و كان مع هذا جميل<sup>٢٢</sup> المذهب، فاضل السيرة، صائناً لنفسه، منقبضاً<sup>٢٣</sup> عن الملوك، ذا وفرة<sup>٢٤</sup> و ثروة.<sup>٢٥</sup>

و منهم على بن العباس، المعروف بابن المجوسى<sup>٢٥</sup>، صاحب كتاب كامل الصناعة الطبيّة<sup>٢٦</sup> المعروف بالملكى. أُلّفه للملك عضد الدولة بن<sup>٢٧</sup> فناخسرو بن ركن<sup>٢٨</sup> الدولة

- |   |   |
|---|---|
| ١. ج. ل. - الأحميمي. ع، م، ي: الأحميمي. | ٢. ج: و يقلد.   |
| ٣. ل: الفلاسفة.                         | ٤. ج، ك: بن زيد. د، ش: بن رين. م: بن زين. ي: ابن ورمى.  |
| ٥. ج، ي: - الطبرى.                      | ٦. ج، م: الكناس.  |
| ٨. ع: و كان.                            | ٩. ي: للكتب.  |
| ١١. ي: فى علم.                          | ١٠. د: كناشة. م، ي: كناشه.                              |
| ١٣. ع: المفيدة.                         | ١٢. ج، ك، ل: - المعروف... بالإعتماد.                    |
| ١٤. س: المفردة. م: المعنوية.            | ١٥. ك: و رسالة م ي: الغنية و رسائله.                    |
| ١٦. ي: و فى ذكر.                        | ١٧. ج، ك، ل: أذنه. د: أوله. م: للتاريخ أريد أن.         |
| ١٨. ع، م: - إلى.                        | ١٩. ع، م: - فيه.  |
| ٢١. لتصح. م: لصحيح. ي: فى صحيح.         | ٢٠. ك، ل: - كتاب.                                       |
| ٢٢. ع، م: حسن.                          | ٢١. ع: معتصماً.   |
| ٢٣. ع، م، ي: ذا وفر.                    | ٢٢. ج، ع: بابن المجوس.                                  |
| ٢٤. ك، م، ي: ذا وفر.                    | ٢٣. ي: الطبيعية.  |
| ٢٥. ع، م: - بن.                         | ٢٤. ج، ل: نور الدولة. م: ركن الدولة بن على حسن بن نوبة. |

أبى على حسن بن بويه الديلمي. فهو<sup>١</sup> كُنَّاش<sup>٢</sup> جليل مشتمل<sup>٣</sup> على علوم الطب و أعماله؛ لا أعلم كُنَّاشاً<sup>٤</sup> مثله<sup>٥</sup>.

فهؤلاء مشاهير علماء الإسلام عندنا من أهل العراق، والشام، ومصر<sup>٦</sup>، و أفريقية.

### [الفصل التاسع: العلم في الأندلس]<sup>٧</sup>

و أما الأندلس، فكان فيها أيضاً<sup>٨</sup> بعد تغلب بنى أمية عليها جماعة، عنيت بطلب الفلسفة<sup>٩</sup> و نالت أجزاء كثيرة منها.

و كانت الأندلس قبل ذلك في الزمان<sup>١٠</sup> القديم، خالية من العلم، لم يشتهر عندنا<sup>١١</sup> من أهلها أحد بالإعتناء به؛ إلا أنه<sup>١٢</sup> يوجد فيها طلسمات قديمة في مواضع مختلفة، وقع الإجماع<sup>١٤</sup> على أنها من عمل<sup>١٥</sup> ملوك رومية، إذ كانت الأندلس منظمّة لمملكتهم<sup>١٦</sup>. و لم تنزل على ذلك عاطلة من الحكمة، إلى أن افتتحها المسلمون في شهر رمضان، سنة اثنتين<sup>١٧</sup> وتسعين<sup>١٨</sup> من الهجرة. و تمادت<sup>١٩</sup> على ذلك أيضاً لايعنى أهلها من العلوم<sup>٢٠</sup> إلا بعلم<sup>٢١</sup> الشريعة، و علم اللغة، إلى أن توطد الملك<sup>٢٢</sup> فيها<sup>٢٣</sup> لبني أمية، و بعد عهد أهلها بالفتنة<sup>٢٤</sup>. فتحرك ذوو الفهم<sup>٢٥</sup> و ألهمهم منهم لطلب<sup>٢٦</sup> العلوم و تنبهوا لإثارة<sup>٢٧</sup> الحقائق<sup>٢٨</sup>،

١. م، ي: و هو. ٢. ج: كناس. ٣. ك: ل: يشتمل.  
 ٤. ج: كناساً. د، س، م: كتاباً. ٥. ج: مثلى. ٦. س، ك، ل: و مصر.  
 ٧. ب: [عادتا إلى الكلام من هنا قائلتين]: + قال القاضي صاعد في ذكر الأندلس و علمائها  
 ٨. ك، ل: أيضاً. ٩. ج، ل: الفلاسفة. ١٠. س، م: في الزمن.  
 ١١. س: عندنا. ي: نا. ١٢. ي: من ع: في. ١٣. ل: إلا أنها د: إلا أنهم.  
 ١٤. د: للإجماع. ١٥. د: من علم. ١٦. م: أو كانت الأندلس منظمّة بمملكتهم ي: بمملكتهم.  
 ١٧. ع، ي: اسن. ١٨. ج: و تسعون. ١٩. ك، ل: فتعادت م: فتعادت. ي: فمات.  
 ٢٠. ب: من العلم. ٢١. د، ي: بعلوم. ٢٢. س: العلم.  
 ٢٣. ك، ل، ي: فيها. ٢٤. س: بالحنية. ٢٥. ك، ل، م، ي: الفهم و  
 ٢٦. ع: بطلب. ٢٧. س: لإثارة الحقائق م: لإثارة الإشارة.  
 ٢٨. ب، ج: الحقائق ... تعالى.

على حسب ما يأتي ذكره بعد هذا<sup>١</sup>، إن شاء الله تعالى.  
 أمّا دين أهل الأندلس، فدين الروم من الصابئة أولاً، ثمّ النصرانية<sup>٢</sup> أخيراً<sup>٣</sup>، إلى  
 أن افتتحها المسلمون في التاريخ الذي ذكرناه<sup>٤</sup>.  
 و أمّا ملكهم، فكان لطوائف من الأمم مختلفة، تداولوها<sup>٥</sup> أمة بعد أمة. فمن تلك  
 الأمم الروم. وكان عمّالهم ينزلون مدينة طالقة<sup>٦</sup> العتيقة<sup>٧</sup> المجاورة لإشبيلية<sup>٨</sup>  
 و اتّصل ملكهم بها زماناً طويلاً إلى أن غلبهم<sup>٩</sup> عليها القوط. فانتسخ الملك<sup>١٠</sup> الرومي  
 منها، و اتّخذ القوط مدينة طليطلة من<sup>١١</sup> مدائنها العتيقة قاعدة لملكهم<sup>١٢</sup>، و ملكوا  
 الأندلس أفخم ملك، قريباً من ثلاث مائة سنة إلى أن غلبهم<sup>١٣</sup> المسلمون عليها في  
 التاريخ الذي قدّمنا ذكره، و اقتعد<sup>١٤</sup> ملوكهم<sup>١٥</sup> قرطبة و طناً. و لم تنزل<sup>١٦</sup> مركزاً  
 لملك<sup>١٧</sup> المسلمين<sup>١٨</sup> بها إلى زمان الفتنة، و انتشار<sup>١٩</sup> الأمر على بني أمية فافترق عند  
 ذلك شمل الملك<sup>٢٠</sup> بالأندلس، و صار إلى عدّة من الرؤساء، حالهم كحال ملوك<sup>٢١</sup>  
 الطوائف من الفرس.

و أمّا حدود الأندلس، فإنّ حدّها الجنوبي منها: الخليج الرومي الخارج ممّا يقابل<sup>٢٢</sup>  
 طنجة، في موضع يعرف بالزقاق، سعته اثنا<sup>٢٣</sup> عشر ميلاً. ثمّ<sup>٢٤</sup> ينتهي إلى مدينة صور من  
 مدائن الشام. و حدّها<sup>٢٥</sup> الشمالي و المغربي<sup>٢٦</sup>: البحر الأعظم المسمّى أقيانس<sup>٢٧</sup>

- |                                  |  |
|----------------------------------|--|
| ١. د: بعدها.                     | ٢. د: ثمّ دين النصرانية. م: - إن شاء الله تعالى. |
| ٣. ا، ب، ي: - أخيراً.            | ٤. ل، ي: ذكرنا.                                  |
| ٥. د: تداولها.                   | ٥. د: تداولها.                                   |
| ٦. ج: ماكفة. ي: طائف.            | ٧. د: - العتيقة. م: - المجاورة ... العتيقة.      |
| ٨. ج، ي: لإشبيلية.               | ٩. ج: عليهم. ي: غلبتهم.                          |
| ١٠. ع: البلد.                    | ١٠. ع: البلد.                                    |
| ١١. ي: - من.                     | ١٢. د، م: لملكهم.                                |
| ١٢. د، م: لملكهم.                | ١٣. ج، ل: طلبهم. م: عليهم.                       |
| ١٣. ج، ل: طلبهم. م: عليهم.       | ١٤. و اتّخذ. ي: و اعتقد.                         |
| ١٤. و اتّخذ. ي: و اعتقد.         | ١٥. س: ملكهم.                                    |
| ١٥. س: ملكهم.                    | ١٦. ج، ع، م: و لم ينزل.                          |
| ١٦. ج، ع، م: و لم ينزل.          | ١٧. د: مركز الملوك. ع: مركز ملك.                 |
| ١٧. د: مركز الملوك. ع: مركز ملك. | ١٨. ج: للمسلمون.                                 |
| ١٨. ج: للمسلمون.                 | ١٩. د، م: و انتشار.                              |
| ١٩. د، م: و انتشار.              | ٢٠. س: الملوك.                                   |
| ٢٠. س: الملوك.                   | ٢١. ي: - ملوك.                                   |
| ٢١. ي: - ملوك.                   | ٢٢. ع: من ما تقابل.                              |
| ٢٢. ع: من ما تقابل.              | ٢٣. ا، ج: اثني.                                  |
| ٢٣. ا، ج: اثني.                  | ٢٤. د: - ثمّ.                                    |
| ٢٤. د: - ثمّ.                    | ٢٥. د، م، ي: و حدّها.                            |
| ٢٥. د، م، ي: و حدّها.            | ٢٦. ي: و الغربي.                                 |
| ٢٦. ي: و الغربي.                 | ٢٧. ج: أقيانس.                                   |

المعروف عندنا<sup>١</sup> ببحر<sup>٢</sup> الظلمات<sup>٣</sup>. و حدّها المشرقي<sup>٤</sup>: في<sup>٥</sup> الجبل الذي كان فيه هيكل الزهرة، الواصل ما بين البحرين: بحر الروم و البحر الأعظم. و مسافة ما بين البحرين<sup>٦</sup> في هذا الجبل ثلاث<sup>٧</sup> مراحل<sup>٨</sup> و هو الحدّ الأصغر من حدود الأندلس. و حدّاها الأكبران: الجنوبي و الشمالي، و مسافة كلّ واحد منهما<sup>٩</sup> فهو من<sup>١٠</sup> ثلاثين مرحلة. <sup>١١</sup> و مساحة حدّها المغربي نحو من عشرين مرحلة.

و وسط الأندلس مدينة طليطلة العتيقة التي كانت قاعدة القوط. و عرضها تسع و ثلاثون درجة و خمسون دقيقة. و طولها ثمان و عشرون درجة بالتقريب. فصارت بذلك في قريب<sup>١٢</sup> و وسط الإقليم الخامس.

و هي في وقتنا هذا الذي هو سنة ستين و أربع مائة، <sup>١٣</sup> قاعدة ملك<sup>١٤</sup> الأمير<sup>١٥</sup> أبي الحسن<sup>١٦</sup> يحيى بن إسماعيل<sup>١٧</sup> بن عبدالرحمن بن إسماعيل بن عامر بن مطرف بن موسى بن ذى النون<sup>١٨</sup>، عظيم ملوك الأندلس.

و أقلّ بلاد الأندلس عرضاً<sup>١٩</sup>: المدينة المعروفة بالجزيرة الخضراء على البحر الجنوبي منها، و عرضها ستّ و ثلاثون درجة و أكثر<sup>٢٠</sup> مدنها عرضاً بعض<sup>٢١</sup> المدائن التي على ساحلها الشمالي<sup>٢٢</sup>، و عرض<sup>٢٣</sup> ذلك الموضع ثلاث و أربعون درجة. فمعظم

- |   |                      |                           |
|---|----------------------|---------------------------|
| ١. ج، ل: عند.   | ٢. ع: بحر.           | ٣. ا، ب، ج، م، ي: الظلمة. |
| ٤. ي: الشرقي.   | ٥. ا، ب، ج: في.      |                           |
| ٦. ع: ما بين البحرين بحر الروم و البحر الأعظم.  | ٧. ي: ثلاثة.         |                           |
| ٨. ا: مرآج.   | ٩. ج: منها.          | ١٠. ي: من.                |
| ١١. ج، ك، ل: - و مسافة ... عشرين مرحلة. ي: و مسافة حدّها الغربي.  |                      |                           |
| ١٢. ا، ب، د، م: - في قريب. ج، ك: في القريب من. م: من ذلك من وسط.  |                      |                           |
| ١٣. [في الهامش]: قوله: في وقتنا هذا، يعني: ستين و أربع مائة، هذا كلام القاضي صاعد الأندلسي و صاحب السالف بالعربية. ج، ل: سنة ستين و أربعين. |                      | ١٤. ي: ملك.               |
| ١٥. ج: أبو.   | ١٦. ي: الحسين.       |                           |
| ١٧. ا، ب، ج، م، ي: - بن عبدالرحمن بن إسماعيل.   | ١٨. ي: ذوالنون.      |                           |
| ١٩. ي: عرض.   | ٢٠. د، ل، م: و أكبر. | ٢١. ي: بعد.               |
| ٢٢. ي: الشمال.  | ٢٣. ج: و عرض.        |                           |



الأندلس في الإقليم الخامس، و طائفة منها في الإقليم الرابع؛ كإشبيلية، و مالقة، و قرطبة، و غرناطة، و المرية<sup>١</sup>، و مرسية.

و هذا الجبل الذي ذكرنا أن<sup>٢</sup> فيه هيكل الزهرة، الذي هو الحدّ المشرقي<sup>٣</sup> من الأندلس، هو الحاجز ما بين<sup>٤</sup> الأندلس و بين بلاد أفرنسة<sup>٥</sup> من الأرض الكبيرة<sup>٦</sup>، التي هي بلاد أفرنجة العظمى.

و الأندلس آخر المعمور في المغرب؛ لأنها كما ذكرنا منتهية إلى بحر أقيانس<sup>٧</sup> الأعظم الذي لا عمارة ورائه و مسافة مدينة<sup>٨</sup> طليطلة، وسط الأندلس، و بين مدينة رومية، قاعدة الأرض الكبيرة، نحو من أربعين مرحلة، فهذه<sup>٩</sup> جملة<sup>١٠</sup> من خبر<sup>١١</sup> الأندلس.

ولنعد<sup>١٢</sup> الآن<sup>١٣</sup> إلى ذكر علمائها، الذين هم غرضنا<sup>١٤</sup> من ذكرها<sup>١٥</sup>. فنقول: إنه لما كان وسط المائة الثالثة من تاريخ الهجرة، و ذلك في أيام الأمير الخامس من ملوك بني أمية، و هو محمد بن عبدالرحمن بن الحكم بن هشام بن عبدالرحمن، الداخلى إلى الأندلس<sup>١٦</sup>، تحرّك أفراد من الناس إلى طلب العلوم، و لم يزالوا يظهرون ظهوراً<sup>١٧</sup> غير شائع إلى<sup>١٨</sup> قريب<sup>١٩</sup> وسط المائة الرابعة.

فكان<sup>٢٠</sup> ممّن اشتهر من العلماء ما بين<sup>٢١</sup> هاتين المائتين، و عنى<sup>٢٢</sup> بعلم الحساب، و

١. ج: والحريه. م: والمرية والنرسبة.

٢. ا، ب، ع: الذي. ي: أن. م: وهذا الحيل الذي يسمّى الذي. ٣. ي: الشرقى.

٤. ج: بهي. ٥. ج: أفريسى. م: أفرنسية. ي: أفرانسة.

٦. د: الكبير. ٧. ج: أفنابس. م: منتهية إلى. ي: الأوقيانس.

٨. س، ك، ل: مدينة. ٩. ا، ب: فهذا. ١٠. ا، ب: خبر.

١١. ا، ب: من جملة. د، م: من أخبار. ١٢. ج: وليفد. م: و النعد.

١٣. ع، م: الآن. ١٤. ج: غرضاً. ١٥. ل: من ذكرها.

١٦. ا، ب، د، س، ك، ي: بالأندلس. ع: + بن هشام بن عبدالملك بن مروان بن أبى العاصى بن أمية.

١٧. ج: يطهرون طهوراً. ١٨. د: من. ع: فى.

١٩. ا، ب: وسط المائة الرابعة... سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة. د: قريب. م: + من.

٢٠. ي: فكان. ٢١. م: ما بين وسطها ما بين. ي: ما بين وسطى هاتين.

٢٢. ج: و عنه. ي: فاعتنى.

النجوم، أبو عبيدة مسلم بن أحمد بن أبي عبيدة البلنسي<sup>١</sup> المعروف بصاحب القبلة، وإنما عرف<sup>٢</sup> بذلك؛ لأنه كان يشرق<sup>٣</sup> كثيراً في صلاته. وكان عالماً بحركات<sup>٤</sup> الكواكب و أحكامها. وكان مع ذلك صاحب فقه و حديث، و رحل<sup>٥</sup> إلى المشرق، فسمع بمكة من<sup>٦</sup> علي بن عبدالعزيز؛ و بمصر من المزني<sup>٧</sup>؛ و الربيع بن سليمان المؤذن<sup>٨</sup>؛ و يونس بن عبد الأعلى<sup>٩</sup>؛ و محمد بن عبد الله بن عبد الحكم؛ و جماعة سواهم.

و فيه يقول أحمد بن محمد بن<sup>١٠</sup> عبد ربه<sup>١١</sup> الشاعر<sup>١٢</sup>:

أبا عبيدة، ما المسؤل<sup>١٣</sup> عن خبر  
أبيت إلا شذوداً<sup>١٧</sup> عن جماعتنا  
كذلك القبلة الأولى مبدلة  
زعمت بهرام أو بيدخت<sup>٢٢</sup> يرزقنا<sup>٢٣</sup>  
و قلت: إن جميع الخلق في فلك<sup>٢٥</sup>  
والأرض كورية حف<sup>٢٧</sup> السماء بها  
صيف<sup>٢٨</sup> الجنوب شتاء<sup>٢٩</sup> للشمال<sup>٣٠</sup> بها  
تحكيه<sup>١٤</sup> إلا سؤالاً<sup>١٥</sup> للذي<sup>١٦</sup> سألا  
و لم يصب<sup>١٨</sup> رأى من أرجى<sup>١٩</sup> و لا اعتزلاً<sup>٢٠</sup>  
و قد أبيت فماتبغى بها<sup>٢١</sup> بدلا  
لا بل عطارد أو برجيس<sup>٢٤</sup> أو زحلا  
بهم يحيط<sup>٢٦</sup> و فيهم يقسم الأجلا  
فوقاً و تحتاً و صارت نقطة مثلاً  
قد صار بينهما هذا و ذا دولاً<sup>٣١</sup>

١. ج: يشرف م: يسرف ي: يسرف

٢. د، م: على

٣. ج: المؤذني ي: المرادي

٤. ي: بن

٥. ج: د، س، ك، ل، ي: الشاعر [ديوان ابن عبد ربه، ١٢٨]

٦. ع، ي: يحكده

٧. ج: شذوداً

٨. ي: ولا اعتزلاً

٩. ج: مدحج ل: الله حب ي: بيدخت

١٠. د، ك: بوملش س، ل: برجيس

١١. ج: حف

١٢. ج: للشتاء

١٣. ج: غرف

١٤. ي: و دخل

١٥. م: من المزني ل: المؤذني ي: من الزني

١٦. د: بن عبد الله على س: بن عبد العلي

١٧. ج: عبدى به

١٨. د، س، ك، ل: ما المسؤل ع: ما السؤال ي: و المسؤل

١٩. ي: الذي

٢٠. ج: إلا سواء ي: إلا سوار

٢١. ع: أرجا ي: أرجى

٢٢. ج: و لم نصب

٢٣. ج: مدحج ل: الله حب ي: بيدخت

٢٤. د، ك: بوملش س، ل: برجيس

٢٥. ج: حف

٢٦. ج: للشتاء

٢٧. ج: محيط

٢٨. ج: شمال

٢٩. ج: برزقنا

٣٠. ي: ملك

٣١. ج: خيف

٣٢. ي: أولاً

فإن كانون<sup>١</sup> في صنعا و قرطبة  
 هذا الدليل و لا قول عزرت<sup>٥</sup> به  
 كما استمر<sup>٨</sup> ابن موسى في غوايته  
 أبلغ معاوية المصغى<sup>١٢</sup> لقولهما  
 ابن موسى، هو قاسم بن موسى المعروف بالأقشيين<sup>١٥</sup> الكاتب و معاوية<sup>١٦</sup>، هو أحد  
 القرشيين النسابين<sup>١٧</sup>. و توفي أبو عبيدة هذا في<sup>١٨</sup> سنة خمس و تسعين و مائتين.  
 و منهم يحيى بن يحيى المعروف بابن السمينة<sup>١٩</sup>، من أهل قرطبة. كان بصيراً  
 بالحساب و النجوم<sup>٢٠</sup> و الطب، متصرفاً في العلوم، متفنناً<sup>٢١</sup> في ضروب المعارف، بارعاً في  
 علم النحو، و اللغة، و العروض، و معاني الشعر<sup>٢٢</sup>، و الفقه، و الحديث، و الأخبار، و الجدل.  
 و كان معتزلي<sup>٢٣</sup> المذهب، و رحل إلى المشرق، ثم انصرف. و توفي في سنة خمس  
 عشرة<sup>٢٤</sup> و ثلاث مائة.

و منهم محمد بن إسماعيل المعروف بالحكيم كان عالماً بالحساب، و المنطق، دقيق  
 الذهن، لطيف<sup>٢٥</sup> الخاطر، و كان مع ذلك نحويّاً و لغويّاً و توفي سنة إحدى و ثلاثين و ثلاث مائة.  
 ثم<sup>٢٦</sup> لما مضى صدر<sup>٢٧</sup> من المائة الرابعة، انتدب<sup>٢٨</sup> الأمير الحكم<sup>٢٩</sup> المستنصر

١. ج: فمالكانون. د، ك: لكون. س: الكانون.  
 ٢. ج، س، ل: برداً. ك: فرداً.  
 ٣. ج: يذكر.  
 ٤. د، س، ك، ل: السولا.  
 ٥. ي: عزوت.  
 ٦. ج: تحرير. ي: يجلى.  
 ٧. د، س، ك، ل: والشعلا.  
 ٨. ج: كما استتم.  
 ٩. ي: فواعر.  
 ١٠. ي: تسهل.  
 ١١. س: ظنه.  
 ١٢. ج: المصغى.  
 ١٣. ي: أنا.  
 ١٤. ج: مامالا.  
 ١٥. ج: بالأفسنسى. م: بالأقسسين. ي: بابن الأفشين.  
 ١٦. س، ل، ي: - هو.  
 ١٧. س: السياسيين. ع: الشبانسيين. ك، ل: - النسابين. م: القرشيين السنابيين.  
 ١٨. د: - في.  
 ١٩. ج: بابن التمينه. م: بابن السمية. ي: بابن التيمية.  
 ٢٠. ي: بصير بحساب النجوم.  
 ٢١. ج: مفتناً.  
 ٢٢. د: ٢٢. د: الشعور.  
 ٢٣. ج: مفزلو. ي: معتزل.  
 ٢٤. د: خمس و عشرون.  
 ٢٥. ج: لطيفة.  
 ٢٦. ب: [من هنا عادتا إلى الكلام].  
 ٢٧. ج: عندى من المائة.  
 ٢٨. ع: انتدبه.  
 ٢٩. ج: الحكم الأمير الحكم. م: - الحكم.

بالله بن عبدالرحمن الناصر لدين الله<sup>١</sup> و ذلك في أيام أبيه، إلى العناية بالعلوم وإيثار<sup>٢</sup> أهلها، واستجلب<sup>٣</sup> من بغداد و مصر و غيرها<sup>٤</sup>، من ديار المشرق عيون<sup>٥</sup> التواليف الجليلة<sup>٦</sup>، و المصنّفات الغربية في العلوم القديمة و الحديثة و جمع منها<sup>٧</sup> في بقية أيام أبيه، ثم<sup>٨</sup> في مدّة ملكه من بعده<sup>٩</sup>، ما كان<sup>١٠</sup> يضاهاى ما<sup>١١</sup> جمعته<sup>١٢</sup> ملوك بني عباس في الأزمان الطويلة. و تهيأ له ذلك<sup>١٣</sup> بفرط<sup>١٤</sup> محبته للعلم<sup>١٥</sup> و بعد همّته في اكتساب الفضائل و سمو<sup>١٦</sup> نفسه إلى التشبّه<sup>١٧</sup> بأهل الحكمة من الملوك. فكثرت<sup>١٨</sup> تحرّك الناس في زمانه إلى قراءة كتب الأوائل و تعلّم مذاهبهم. ثمّ توفي في شهر<sup>١٩</sup> صفر من سنة ست و ستين و ثلاث مائة. و ولي بعده ابنه هشام المؤيد بالله، و هو يومئذ غلام لم يحتلم<sup>٢٠</sup> بعد. فتغلّب<sup>٢١</sup> على تدبير ملكه بالأندلس، حاجبه: أبو عامر<sup>٢٢</sup> محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عبدالله بن أبي عامر<sup>٢٣</sup> محمّد بن الوليد<sup>٢٤</sup> بن يزيد بن<sup>٢٥</sup> عبدالملك بن عامر المعافري<sup>٢٦</sup> القحطاني. و عمد أوّل تغلّبه عليه إلى خزائن أبيه الحكم الجامعة للكتب المذكورة و غيرها. و أبرز<sup>٢٧</sup> ما فيها من<sup>٢٨</sup> التواليف<sup>٢٩</sup> بمحضر خواصّه<sup>٣٠</sup> من أهل العلم بالدين، و أمرهم بإخراج<sup>٣١</sup> ما في جملتها من كتب العلوم القديمة المؤلفة في المنطق<sup>٣٢</sup> و علم النجوم و غير ذلك من علوم الأوائل حاش<sup>٣٣</sup> كتب الطبّ و الحساب. فلمّا تميّزت من سائر<sup>٣٤</sup> الكتب

١. د، م: + بن محمّد بن الأمير عبدالله بن الأمير محمّد بن الأمير عبدالرحمن.

٢. ي: و إلى الثبار. ٣. ج: و استجلب. ٤. س: و غيرها.

٥. د، م: و عيون. ٦. ل: الجليلة. ٧. ج، ع: فيها.

٨. ا، ب، د، ك، ل: - ثم. ٩. د، ك، ل، م: - من بعده. ١٠. ي: ما كان.

١١. ب: بما. ١٢. ا، ج: جمعه. ١٣. ا، ب، ج، س: ذلك.

١٤. م، ي: لفرط. ١٥. ل: في العلم. ١٦. ا، ب، ج، د، هـ: و بسم.

١٧. ج: التشبيه. م: إلى النسبة. ١٨. ج، ل: و كثر. ١٩. ي: شهر.

٢٠. ي: لا يحتلم. ٢١. ا: تغلّب. ٢٢. د: ابن عامر.

٢٣. ي: أبي عامر بن محمّد. ٢٤. س: بن عبدالوليد. ٢٥. ي: بن يزيد.

٢٦. ج، ل: المعافري. ٢٧. ي: و أراد. ٢٨. ج، ل: ما فيها ثم من ضروب.

٢٩. ي: التاليف. ٣٠. ج: بمصر خواصه. ي: بمحضر خواص.

٣١. ج: بإخراج. ٣٢. ي: في علوم المنطق. ٣٣. م: حاشى ي حاشا.

٣٤. ي: من بيان الكتب.

المؤلفة في اللغة والنحو، والأشعار، والأخبار، والطب، والفقهاء، والحديث، وغير ذلك من العلوم المباحة<sup>١</sup> بمذاهب<sup>٢</sup> الأندلس إلا ما أفلت<sup>٣</sup> منها في أثناء<sup>٤</sup> الكتب وذلك أقلها، فأمر<sup>٥</sup> بإحراقها وإفسادها. فأحرق بعضها، و طرح بعضها في آبار القصر، وهيل عليها<sup>٦</sup> التراب والحجارة، و غيرت بضروب من التغيرات<sup>٧</sup>. و فعل ذلك تحيياً إلى عوام<sup>٨</sup> الأندلس، و تقيحاً لمذهب الخليفة الحكم<sup>٩</sup> عندهم. إذ كانت تلك<sup>١٠</sup> العلوم مهجورة عند أسلافهم، مذمومة باللسنة رؤسائهم؛ و كان كل من قرأها متهماً عندهم<sup>١١</sup> بالخروج عن الملة<sup>١٢</sup>، مظنوناً به<sup>١٣</sup> بالإلحاد في<sup>١٤</sup> الشريعة<sup>١٥</sup>. فسكن<sup>١٦</sup> أكثر من كان تحرك<sup>١٧</sup> للحكمة عند ذلك، و خمدت<sup>١٨</sup> نفوسهم، و تستروا بما كان عندهم من تلك<sup>١٩</sup> العلوم.

و لم يزل أولوا النباهة مذ ذلك<sup>٢٠</sup> يكتمون لما<sup>٢١</sup> يعرفونه<sup>٢٢</sup> منها و يظهرون ما يجوز<sup>٢٣</sup> لهم منه<sup>٢٤</sup> من الحساب، و الفرائض، و الطب و ما أشبه ذلك إلى أن انقرضت دولة بني أمية من الأندلس و افترق الملك على جماعة<sup>٢٥</sup> من المسربين عليهم<sup>٢٦</sup> في صدر المائة الخامسة من الهجرة. و صاروا<sup>٢٧</sup> طوائف و اقتعد كل واحد<sup>٢٨</sup> منهم قاعدة من أمهات البلاد بالأندلس<sup>٢٩</sup>. فانشغل<sup>٣٠</sup> بهم ملوك الحاضرة العظمى قرطبة عن<sup>٣١</sup> امتحان الناس و التعقب

١. د: المباحات. ي: من العلوم والمباحثات.  
 ٢. م، ي: عند أهل الأندلس.  
 ٣. م: لأننا أفلتت. ي: ما خلت.  
 ٤. ع: في أنها.  
 ٥. د، ك، ل، م، ي: أمر.  
 ٦. ج، ل: إليها.  
 ٧. ا: من اليغاية. ج، ل: من التفاسير.  
 ٨. ج: علماء.  
 ٩. ج، م: بن الحكم.  
 ١٠. ل: ملك.  
 ١١. ا، ب، ج، د، س، ي: عندهم.  
 ١٢. ي: من الملة.  
 ١٣. م: مطعوناً به. ي: مظنون به.  
 ١٤. ي: الإلحاد.  
 ١٥. ج، ك، ل: في الشريعة.  
 ١٦. ك، ل: و سكن.  
 ١٧. ج: كان بتحرك.  
 ١٨. ج، د: و حملت. م: و حلت نفوسهم و سروا. ي: و خملت.  
 ١٩. ج، ل: ملك.  
 ٢٠. ي: من ذلك الوقت.  
 ٢١. ا، ب: يكتمون بما. م: بما. ي: يكتمون ما.  
 ٢٢. ا: بتجوز. ب: يجوزون. ي: تجوز. م، ي: فيه.  
 ٢٣. ا: بتجوز. ب: يجوزون. ي: تجوز. م، ي: فيه.  
 ٢٤. ا: من المنتهزين. ب: المتيسرين. ج، ل: من المحسرين. د، س، م: من المسرين. ع: من المخربين. ك: من المنتهزين.  
 ٢٥. ب، ي: على جماعة. ج: على كثير.  
 ٢٦. ا: من المنتهزين. ب: المتيسرين. ج، ل: من المحسرين. د، س، م: من المسرين. ع: من المخربين. ك: من المنتهزين.  
 ٢٧. ا، ب: فصاروا.  
 ٢٨. ي: كل ملك.  
 ٢٩. ي: بالأندلس.  
 ٣٠. ا: فاشغل. ج، ل، م: واشتغل. ي: واستغل.  
 ٣١. م: ملوك كاصرة العظمى. ي: من.

عليهم<sup>١</sup> واضطرتهم الفتنة<sup>٢</sup> إلى بيع ما كان بقي<sup>٣</sup> بقصر قرطبة من ذخائر ملوك الجماعة من الكتب و سائر المتاع، فبيع بأوكس ثمن و أتفه<sup>٤</sup> قيمة و انتشرت تلك الكتب بأقطار الأندلس، و وجد<sup>٥</sup> في خلالها أعلاق<sup>٦</sup> من العلوم القديمة، كانت أفلتت<sup>٧</sup> من<sup>٨</sup> أيدي<sup>٩</sup> الممتحنين لخزانة<sup>١٠</sup> الحكم، أيام المنصور بن<sup>١١</sup> أبي عامر. و أظهر أيضاً<sup>١٢</sup> كل من كان عنده من الرغبة<sup>١٣</sup> بشيء<sup>١٤</sup> منها ما كان لديه. <sup>١٥</sup> فلم يزل الرغبة<sup>١٦</sup> ترتفع<sup>١٧</sup> من حينئذ<sup>١٨</sup> في طلب العلم القديم<sup>١٩</sup> شيئاً فشيئاً و قواعد الطوائف تتبصر<sup>٢٠</sup> قليلاً قليلاً إلى وقتنا هذا. فالحال<sup>٢١</sup> بحمد<sup>٢٢</sup> الله، تعالى<sup>٢٣</sup>، أفضل ما كانت بالأندلس في إباحة تلك<sup>٢٤</sup> العلوم، والإعراض عن تحجير<sup>٢٥</sup> طلبها؛ إلا أن<sup>٢٦</sup> زهد الملوك<sup>٢٧</sup> في هذه<sup>٢٨</sup> العلوم و غيرها، و اشتغال<sup>٢٩</sup> الخواطر بما دهم الثغور من تغلب<sup>٣٠</sup> المشركين عاماً فعاماً<sup>٣١</sup> على<sup>٣٢</sup> أطرافها و ضعف أهلها عن مدافعتهم عنها قلل طلاب العلم و صيرهم<sup>٣٣</sup> أفراداً بالأندلس<sup>٣٤</sup>.

فممن<sup>٣٥</sup> كان عنده<sup>٣٦</sup> علم بشيء من العلوم الرياضية، منذ أول<sup>٣٧</sup> عناية<sup>٣٨</sup> الحكم

- |  |   |                              |
|--|---|------------------------------|
| ١. ي: و تعقبه عليهم.                                 | ٢. ي: واضطرب الفتنة.                    | ٣. س، ي: - بقي.              |
| ٤. ج: واقفة. م: وافته.                               | ٥. ع، م: و وجدوا.                       | ٦. ع: أغلاقاً. م: أعلاقاً.   |
| ٧. ب: افلتت. ج: اختلت.                               | ٨. ا، ب: - من.                          | ٩. ج: - أيدي.                |
| ١٠. ج: لحرامه. م: لخزائن. ي: بحركة.                  | ١١. د، م: - بن.                         |                              |
| ١٢. س، ك، ل، م: - أيضاً.                             | ١٣. ك، ل: - من الرغبة. م، ي: من الرعية. |                              |
| ١٤. م، ي: شيء.                                       | ١٥. م: ما كان منها لديه. ي: لديه منها.  |                              |
| ١٦. ج: الرقية. م: الرقية.                            | ١٧. ا، ب: - ترتفع.                      | ١٨. ي: من حين.               |
| ١٩. د، م: - القديم.                                  | ٢٠. د، ي: - تتمصر.                      | ٢١. ك، ل: - والحال.          |
| ٢٢. ع: تحمد.   | ٢٣. ك، ل، ي: - تعالى.                   | ٢٤. ا، ب، ج، س، ك، ل: - تلك. |
| ٢٥. ج: بحجر. ي: تحجر.                                | ٢٦. ا، ب، ي: - إلى أن.                  | ٢٧. س: عن الملوك.            |
| ٢٨. ا: في طلب هذه.                                   | ٢٩. د: واستعمال. ي: لكن اشتغال.         |                              |
| ٣٠. ي: من طلب.                                       | ٣١. ا: - فعاماً. ج: فقاما.              | ٣٢. ا، ب، ج، ي: - على.       |
| ٣٣. ا: و طيرهم.                                      | ٣٤. ا، ب: - فممن ... [إلى آخر الفصل].   |                              |
| ٣٥. ج: فممنهم. ع: فمن. ي: ممن.                       |   |                              |
| ٣٦. ع، م: عندهم. م: عنده معرفة علم من علوم الرياضية. |   |                              |
| ٣٧. ج: متداول. ش: [فزاول؟] ق: مذ أول. ي: فداول.      |   |                              |
|  |   | ٣٨. ج: غاية.                 |

بذلك في أيام أبيه الناصر لدين الله إلى وقتنا هذا:

أبو غالب حباب<sup>١</sup> بن عبادة الفرائضي، كان مشهوراً بعلم العدد في وسط ملك عبدالرحمن الناصر لدين الله. وله في الفرائض تأليف حسن مشهور عندنا إلى اليوم؛  
و<sup>٢</sup> أبو أيوب بن<sup>٣</sup> عبدالغافر بن محمد، أحد<sup>٤</sup> المهرة بعلم العدد<sup>٥</sup> وله أيضاً تأليف حسن في الفرائض وكان له سماع<sup>٦</sup> من أحمد بن خالد الفقيه وطبقته وروى عنه مسلمة بن أحمد المرجيطي<sup>٧</sup> ونظراؤه؛

و عبدالله بن عبيد الله<sup>٨</sup> المعروف بالسري<sup>٩</sup>، كان عالماً بالعدد<sup>١٠</sup> والهندسة، وله كتاب مشهور<sup>١١</sup> في المسبّع<sup>١٢</sup> وكان مع ذلك رجلاً ناسكاً فقيهاً إماماً في النحو<sup>١٣</sup> واللغة، وكان ينسب إليه العلم بصناعة الكيمياء، وكان الحكم المستنصر بالله يعظمه ويؤثره ويروم الإبتكار منه، فيقبضه عنه ورعه<sup>١٤</sup> ويكفّه<sup>١٥</sup> عن مداخلته زهده؛

و أبو بكر بن أبي عبس<sup>١٦</sup>، واسمه: أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن عمر بن أحمد بن محمد بن عبدالأعلى بن عبدالغافر بن عبدالمجيد بن عبدالله بن أبي عبس<sup>١٧</sup> بن عبدالرحمن بن الحارث<sup>١٨</sup> الأنصاري صاحب النبي<sup>١٩</sup> صلى الله عليه وسلم، كان متقدماً<sup>٢٠</sup> في علم<sup>٢١</sup> العدد والهندسة والنجوم، وكان<sup>٢٢</sup> يجلس لتعليم ذلك في أيام الحكم.

١. ج: أبو عيال حساب [كذا]. م: حباب.  
٢. ي: - و.  
٣. ج، ي: - بن.  
٤. د: أحمد.  
٥. ي: بعلم الهندسة.  
٦. ج، ل: إسماع.  
٧. ج: أهرجيطي. م: المرحيط ونظرائه. ي: المرحيط.  
٨. م: وعبدالله بن عبدالله. ي: عبدالله بن محمد.  
٩. ج، ك، ل: بالمري. د: بالدي. م: بالذى.  
١٠. ج، ل: بعدد.  
١١. ج: مشهورة.  
١٢. ج، ل: في المبيع. ع، م: في السبع.  
١٣. ع: بالنحو.  
١٤. ج، ل: و بلغه. م: فيعضه عنه ورعه. ي: - ورعه.  
١٥. س: و يكنفه.  
١٦. د: بن ابن أعبس. ع، م، ي: بن أبي عيسى. م: ابن أعلس.  
١٧. م، ي: أبي عيسى عبدالرحمن.  
١٨. ج، ك، ل: جبير. س: خبر. ش [في الهامش]: الحرث. م: ابن خير. ي: جرت.  
١٩. س، ك، ل، ي: صاحب رسول الله.  
٢٠. ي: مقدماً.  
٢١. ي: - علم.  
٢٢. ي: فكان.

أخبرني أبو عثمان سعيد<sup>١</sup> بن محمد بن البغونش<sup>٢</sup> الطليطلي: أنه كان يسمع معلّمه مسلمة بن أحمد<sup>٣</sup> المرجطي<sup>٤</sup> عند ذكر ابن أبي عيس<sup>٥</sup> هذا، وكان معلّمه و عليه<sup>٦</sup> تخرّج في<sup>٧</sup> صناعة الهندسة: يقرّ له<sup>٨</sup> بالسبق فيها و في سائر العلوم الرياضية؛ و عبدالرحمن بن إسماعيل بن بدر<sup>٩</sup> المعروف بالأقليدسي<sup>١٠</sup>، كان متقدّماً في علم الهندسة، معتياً بصناعة المنطق<sup>١١</sup>. و له تأليف مشهور في اختصار الكتب الثمانية المنطقية.

أخبر<sup>١٢</sup> لي عنه ابن أخته<sup>١٣</sup> أبو العباس أحمد بن أبي حاتم محمد بن عبدالله بن<sup>١٤</sup> هرثمة بن ذكوان: أنه رحل<sup>١٥</sup> عن الأندلس<sup>١٦</sup> إلى المشرق في أيام الحاجب المنصور محمد<sup>١٧</sup> بن أبي<sup>١٨</sup> عامر، و توفي هناك. و كان<sup>١٩</sup> أبوه إسماعيل بن بدر<sup>٢٠</sup>، أحد وجوه أهل<sup>٢١</sup> قرطبة، المتقدّمين في الشعر والعربية، و ولي أحكام السوق بها في أيام الخليفة الحكم، رحمه الله<sup>٢٢</sup>؛

و أبو القاسم أحمد بن محمد بن أحمد العدوي<sup>٢٣</sup> المعروف بالطنيزي<sup>٢٤</sup>، كان معلّماً لعلم<sup>٢٥</sup> الهندسة<sup>٢٦</sup> والعدد<sup>٢٧</sup>، نافذاً فيها<sup>٢٨</sup>. و له كتاب حسن في المعاملات؛

٢. ج: البغونش م: التهجويس ي: العونش

١. ج، ل: أبو عمرو عثمان بن سعد.

٤. ج: المرجطي. م، ي: المرجيط.

٣. ي: محمد.

٦. د، س، م، ي: - و عليه.

٥. م، ي: ابن أبي عيسى.

٨. ع، م، ي: و يقرّ له.

٧. د، م: يخرج له، س: يخرج عن. م: عن. ي: يخرج عنه.

١٠. ج: بالأقليدس ي: بالأندلسي

٩. ج، د: إسماعيل يزيد. ي: بن زيد.

١١. ج، ك، ل: - و له... المنطقية. م: معنياً بصناعة المنطق له في اختصار الكتب المنطقية الثمانية

١٤. ي: عبدالله بن محمد

١٣. س: ابن أخيه.

١٢. ج: أخرى.

١٦. ج، س، ك، ل، ي: - عن الأندلس

١٥. ج، س، ك، ل: دخل.

١٨. د، م: - أبي.

١٧. ي: - محمد.

٢٠. ج، ل: يزيد.

١٩. م: وكان أبو إسماعيل بن بدر. ي: - وكان.

٢٣. ج: البغدادي

٢٢. ج: - رحمه الله

٢١. س، ك، ل، ي: - أهل.

٢٥. ي: بعلم

٢٤. ج، ك، ل: بالطبشري. د، م: بالطبري. ي: بالطنيزي.

٢٨. ج: فـ

٢٧. ي: والهندسة.

٢٦. ي: العدد.



و أبو عثمان سعيد بن فتحون<sup>١</sup> بن مكرم المعروف بالحمار<sup>٢</sup> السرقسطي، كان متحققاً<sup>٣</sup> بعلم<sup>٤</sup> الهندسة، والمنطق، والموسيقى، متصرفاً في سائر علوم الفلسفة<sup>٥</sup>. وله تأليف في الموسيقى؛ و رسالة حسنة في المدخل إلى<sup>٦</sup> علوم الفلسفة، سماها شجرة الحكمة؛ و رسالة في تعدد<sup>٧</sup> العلوم وكيف درجت<sup>٨</sup> إلى الوجود من انقسام الجوهر<sup>٩</sup> والعرض. و نالته في أيام المنصور محمد بن أبي عامر محنة شديدة مشهورة السبب، أدته، بعد<sup>١٠</sup> انطلاقه<sup>١١</sup> من سجنه<sup>١٢</sup>، إلى الخروج عن الأندلس، فتوفى في جزيرة صقلية؛ و أبو القاسم<sup>١٣</sup> مسلمة بن أحمد المعروف<sup>١٤</sup> بالمرحيطي<sup>١٥</sup>، كان إمام الرياضيين بالأندلس<sup>١٦</sup> في وقته، و أعلم من<sup>١٧</sup> كان قبله بعلم الأفلاك، و حركات النجوم<sup>١٨</sup>. و كانت له عناية بأرصاد الكواكب و شغف<sup>١٩</sup> بتفهم كتاب بطليموس المعروف بالمجسطي و له كتاب حسن في ثمار علم العدد، و هو المعنى المعروف عندنا بالمعاملات؛ و كتاب اختصر فيه تعديل الكواكب من زيغ البتاني<sup>٢٠</sup>، و عنى بزيج محمد بن موسى الخوارزمي، و صرف تاريخه الفارسي إلى التاريخ العربي<sup>٢١</sup>، و وضع أوساط الكواكب فيه لأول<sup>٢٢</sup> تاريخ الهجرة، و زاد فيه جداول<sup>٢٣</sup> حسنة، على أنه أتبعه على خطئه<sup>٢٤</sup> فيه و لم ينبه على مواضع الغلط

١. ج: متحون. م: ميمون. ٢. ج: بحمار. م: باكبار. ٣. د، ك، ل: محققاً. م، ي: + إماماً في علم النحو واللغة. ٤. ي: - الهندسة... سائر علوم. ٥. ج: الفلاسفة. ٦. ج: أي. ٧. ع، ي: تعديل. م: تقديم. ٨. د، م: خرجت. ٩. ج، ك، ل: الجواهر. م: من القسام الجوهر و العرض و تأليفه في. ١٠. د، م: عند. ١١. ع: انطلاقة. ١٢. ي: من السجن. ١٣. م، ي: أبو القاسم. ١٤. ج، ك، ل: - المعروف. ١٥. د [في الحاشية]: + وكان المرحيط أبو القاسم مسلمة بن أحمد صاحب نهاية الحكم و رتبة الحكم سنة ثمان و تسعين و ثلاثمائة. ص: بالمرحيطي [ناقل عن كتاب المؤلف. ع: بالمرحيط. م، ي: بالمرحيط.]. ١٦. ي: في الأندلس. ١٧. ي: ممن. ١٨. ي: - و حركات النجوم. ١٩. ج: و شفى. ع: و شغفاً. م: و سغف. ٢٠. ج، ك، ل، م: التبانى و عن زيغ. ك، ل، ي: في تمام. ٢١. ل: عربي. ٢٢. د: وله. ٢٣. د: حدابار. س: جزءان. ٢٤. ج: على خطابه. ش [في الهامش]: على خطته. ي: على حكايته.

منه<sup>١</sup>. و قد نبّهت على ذلك في كتابي: المؤلف بإصلاح حركات الكواكب<sup>٢</sup> والتعريف بخطأ الراصدين.

و توفي<sup>٣</sup> أبو القاسم مسلمة بن أحمد<sup>٤</sup> قبل مبعث<sup>٥</sup> الفتنة، في سنة ثمان و تسعين و ثلاث مائة. و قد أنجب تلاميذ جلة، لم ينجب<sup>٦</sup> عالم بالأندلس مثلهم<sup>٧</sup>.

فمن أشهرهم: ابن السمح<sup>٨</sup>، و ابن الصفار، و الزهراوى، و الكرمانى، و ابن خلدون<sup>٩</sup>. فأما ابن السمح، و هو<sup>١٠</sup> أبو القاسم<sup>١١</sup> أصبغ<sup>١٢</sup> بن محمد بن السمح<sup>١٣</sup> المهرى<sup>١٤</sup>، كان متحققاً<sup>١٥</sup> بعلم العدد و الهندسة، متقدماً في علم هيئة الأفلاك و حركات النجوم. و كانت له مع<sup>١٦</sup> ذلك عناية بالطب، و له تواليف حسان<sup>١٧</sup>: منها كتاب المدخل إلى الهندسة في تفسير كتاب أقليدس<sup>١٨</sup>؛ و منها كتاب ثمار العدد<sup>١٩</sup>، المعروف بالمعاملات؛ و منها كتاب<sup>٢٠</sup> طبيعة العدد؛ و منها كتابه الكبير في الهندسة، تقضى منها<sup>٢١</sup> أجزاءها من الخط<sup>٢٢</sup> المستقيم<sup>٢٣</sup> و المقوس و المنحنى؛ و منها كتابان<sup>٢٤</sup> في الآلة المسماة بالأسطرلاب، أحدهما في التعريف بصورة صنعتها و هو مرتّب على مقالتين، و الآخر: في العمل<sup>٢٥</sup> بها و التعريف بجوامع ثمارها<sup>٢٦</sup>، و هم مقسم على مائة و ثلاثين باباً؛ و منها زيجه الذى ألفه على أحد مذاهب الهند المعروف بالسندهند، و هو كتاب<sup>٢٧</sup> كبير مقسم إلى جزئين<sup>٢٨</sup>: أحدهما في

- |   |  |                    |
|---|--|--------------------|
| ١. د. م. - منه.   | ٢. د. حركات النجوم الكواكب.                | ٣. ع. م. فتوفى.    |
| ٤. ي. محمد.   | ٥. ي. قبيل مبعث.                           | ٦. ي. و لم ينجب.   |
| ٧. ج. ملهم. م. مثلهم.   | ٨. م. فيمن أشهرهم ابن الشيخ. ي. ابن السمح. |                    |
| ٩. ج. ابن خلدون.  | ١٠. م. فأما ابن الشيخ. و هو ي. فهو.        |                    |
| ١١. م. ي. أبو القاسم.   | ١٢. ي. أصنع.                               |                    |
| ١٣. م. محمد بن محمد بن السمح. ي. بن السمح.                    | ١٤. ص. المهندس الفرباطى ي. المهدي.         |                    |
| ١٥. ص. محققاً.  | ١٦. ج. ك. على.                             | ١٧. س. ي. حسنة.    |
| ١٨. ي. أوقليدس.   | ١٩. ج. ك. ل. سماه بالعدد.                  | ٢٠. س. ل. م. كتاب. |
| ٢١. ج. يقضى إليه. د. فقضى. ص. يقضى. م. يقضى فيد. ي. تقضى فيد. | ٢٢. ص. من الحظ.                            |                    |
| ٢٣. ج. المنقسم.   | ٢٤. ج. كتاب له. ي. كتاباه.                 | ٢٥. د. فى العلم.   |
| ٢٦. ص. ثمرتها.  | ٢٧. ج. س. ك. ل. - هو.                      | ٢٨. ي. على جزئين.  |

الجداول، والآخر في رسائل الجداول.

و أخبرني<sup>٢</sup> عنه تلميذه<sup>٣</sup> أبو مروان سليمان<sup>٤</sup> بن محمد بن عيسى<sup>٥</sup> بن علي  
الناسي<sup>٦</sup> المهندس: أنه توفي بمدينة غرناطة قاعدة الأمير حبوس بن مكسن<sup>٧</sup> بن  
زيري<sup>٨</sup> بن مناد<sup>٩</sup> الصنهاجي، ليلة<sup>١٠</sup> الثلاثاء، لاثنتي عشرة ليلة بقيت لرجب سنة ست و  
عشرين و أربع مائة، وهو ابن ست و خمسين سنة شمسية<sup>١١</sup>؛

و أمّا ابن الصفار، فهو أبو القاسم<sup>١٢</sup> أحمد بن عبد الله بن عمر، كان أيضاً متحققاً بعلم  
العدد<sup>١٣</sup> والهندسة والنجوم. و قد<sup>١٤</sup> في قرطبة ليعلّم<sup>١٥</sup> ذلك. و له زيغ مختصر على  
مذهب السندهند؛ و كتاب في العمل بالأسطرلاب، موجز، حسن العبارة، قريب المأخذ.  
و خرج من قرطبة، بعد أن مضى صدر<sup>١٦</sup> من الفتنة، واستقرّ بمدينة دانية<sup>١٧</sup> قاعدة  
الأمير مجاهد العامري من ساحل بحر الأندلس الشرقي. و توفي بها، رحمه الله<sup>١٨</sup>، و قد  
أنجب<sup>١٩</sup> من أهل قرطبة تلاميذ<sup>٢٠</sup> جماعة<sup>٢١</sup>، سيأتي ذكرهم بعد هذا<sup>٢٢</sup>. و كان له أخ يسمّى  
محمدًا، مشهور<sup>٢٣</sup> بعمل الأسطرلاب، لم يكن بالأندلس<sup>٢٤</sup> قبله أجمل صنعا<sup>٢٥</sup> لها منه؛  
و أمّا الزهراوى، فهو أبو الحسن علي بن سليمان، كان عالماً بالعدد<sup>٢٦</sup> والهندسة،  
معتنياً بعلم الطب. و له كتاب شريف في المعاملات على طريق البرهان<sup>٢٧</sup>.

و أمّا الكرمانى، فهو أبو الحكم عمرو بن عبد الرحمن بن أحمد بن<sup>٢٨</sup> علي الكرمانى

- |  |                                |
|--|--------------------------------|
| ١. ج: فى وسائل. م: فى رسائل الجدول.        | ٢. ك، ل: أخبر.                 |
| ٣. ج: تلميذه. م: عنه تلميذ.                | ٤. ج: أنوم و أبى سليمان.       |
| ٥. ع: عيسى.                                | ٦. ج: احساسى. ي: الناسى.       |
| ٧. ج: ناكسين. ص: ماكن. م: ماحس. ي: ماكس.   | ٨. ج: زميرى. م: زرى.           |
| ٩. ي: صاد.                                 | ١٠. ج: - الثلاثاء ... ليلة.    |
| ١١. ل: - شمسية.                            | ١٢. م: فهو القسم. ي: بالقسم.   |
| ١٣. د، ك، ل: محققاً. م: - العدد.           | ١٤. ج: فقد.                    |
| ١٥. ي: لتعليم.                             | ١٦. د: صلا. م: - و خرج.        |
| ١٧. م: دائبة. ي: واستقرّ و أنبه قاعدة.     | ١٨. ج، ك، ل: - رحمه الله.      |
| ١٩. م: و قد أحبّ. ي: و قد نجب.             | ٢٠. د، ك، م: - تلاميذ.         |
| ٢١. ي: جماعته.                             | ٢٢. م، ي: + إن شاء الله تعالى. |
| ٢٢. م، ي: + إن شاء الله تعالى.             | ٢٣. م: محمد اشتهر. ي: مشهوراً. |
| ٢٤. فى الأندلس.                            | ٢٤. د، ع: صنيعاً. م: أحد صنعا. |
| ٢٥. ع: صنيعاً. م: أحد صنعا.                | ٢٦. ج: لها فيه. د، م: له منه.  |
| ٢٧. ص: + و هو الكتاب المسمى بكتاب الأركان. | ٢٨. د: - بن.                   |

من أهل قرطبة، أحد الراسخين في علم العدد والهندسة. أخبرني عنه<sup>١</sup> تلميذه الحسين<sup>٢</sup> بن محمد<sup>٣</sup> بن الحسين بن حنّ<sup>٤</sup> التجيبي المهندس المنجم: أنه ما لقي<sup>٥</sup> أحداً<sup>٦</sup> يجاربه في علم الهندسة، ولا يشقّ غباره<sup>٧</sup> في فكّ غامضها وتبيين مشكلها<sup>٨</sup> واستيفاء<sup>٩</sup> أجزائها. ورحل<sup>١٠</sup> إلى ديار المشرق، وانتهى منها<sup>١١</sup> إلى حرّان من بلاد الجزيرة و عنى هنالك بطلب<sup>١٢</sup> الهندسة والطب، ثمّ رجع إلى الأندلس<sup>١٣</sup>، واستوطن مدينة سرقسطة من ثغرها<sup>١٤</sup>، و جلب معه<sup>١٥</sup> الرسائل المعروفة برسائل إخوان الصفا، و<sup>١٦</sup> لانعلم أحداً أدخلها الأندلس قبله. وله عناية بالطبّ ومجربّات فاضلة فيه، ونفوذ<sup>١٧</sup> مشهور<sup>١٨</sup> في الكيّ<sup>١٩</sup> والقطع والشقّ والبطّ وغير ذلك من أعمال الصناعة الطيّبة، ولم يكن بصيراً بعلم النجوم التعليمي<sup>٢٠</sup> ولا بصناعة المنطق. أخبرني<sup>٢١</sup> بذلك عنه<sup>٢٢</sup> أبو الفضل بن يوسف بن حسداي<sup>٢٣</sup> الإسرائيلي وكان خبيراً به<sup>٢٤</sup>؛ ومحله من العلوم النظرية المحلّ الذي لا يجارى فيه عندنا<sup>٢٥</sup> بالأندلس. وتوفّي أبو الحكم<sup>٢٦</sup>، رحمه الله، بسرقسطة؛ سنة ثمان وخمسين وأربع مائة<sup>٢٧</sup>، وقد بلغ<sup>٢٨</sup> تسعين سنة، أو جاوزها بقليل؛ وأما ابن خلدون، فهو أبو مسلم عمر<sup>٢٩</sup> بن أحمد بن خلدون الحضرمي، من

- |  |   |
|--|---|
| ١. ج: ل: أخبر عنه. ع، م: أخبرني به.      | ٢. ج: الحسن.  |
| ٣. ي: أحمد.                              | ٤. ج: يحيى. م: الحسن بن جنى الحنى.                      |
| ٥. د: ما تمّ. م: ما بقى.                 | ٦. ع: أحد.  |
| ٧. ي: غبان.                              | ٨. ع: شكلها.  |
| ٩. ع: وابتغاء.                           | ١٠. ج: ل: فدخل.   |
| ١١. ج: وانتهر فيها.                      | ١٢. ي: هناك بعلم.                                       |
| ١٣. ي: إلى بلاد أندلس.                   | ١٤. ي: من تفريها.                                       |
| ١٥. ج: بعد.                              | ١٦. ي: - و.   |
| ١٧. م: و ثغور. ي: و نفوذ.                | ١٨. ي: مشهورة.  |
| ١٩. م: في البلى. ي: بالكى.               | ٢٠. ج: ل: الطبيعي.                                      |
| ٢١. ج: أخبر.                             | ٢١. م: عنه في ذلك. ي: عنه بذلك.                         |
| ٢٢. م: أبو الفضل حسداي بن يوسف بن حسداي. | ٢٣. س: - بن حسداي. م: أبو الفضل حسداي بن يوسف بن حسداي. |
| ٢٤. ج: خيراً.                            | ٢٤. ص: + الكرمانى. م: رحمه الله تعالى.                  |
| ٢٥. ي: - عندنا.                          | ٢٦. ج: س، ي: و هو قد بلغ.                               |
| ٢٧. ع: وربع مائة.                        | ٢٧. ي: عمرو.  |
| ٢٨. ج: س، ي: و هو قد بلغ.                | ٢٨. ي: عمرو.  |

أشرف<sup>١</sup> أهل إشبيلية. كان متصرفاً<sup>٢</sup> في علوم الفلسفة، مشهوراً بعلم الهندسة والنجوم والطب، متشبهاً<sup>٣</sup> بالفلاسفة في إصلاح أخلاقه و تعديل سيرته و تقويم سياسته<sup>٤</sup>. و توفي في بلده<sup>٥</sup> سنة تسع و أربعين و أربع مائة.

و من مشاهير تلاميذ أبي القاسم<sup>٦</sup> أحمد بن عبد الله بن صفار:

ابن برغوث<sup>٧</sup>؛ والواسطي؛ وابن شهر<sup>٨</sup>؛ و القرشي<sup>٩</sup> الأفطس<sup>١٠</sup> المرواني وابن العطار. فأما ابن برغوث، فهو محمد بن عمر بن محمد بن عمر<sup>١٢</sup> المعروف بابن برغوث، كان<sup>١٣</sup> متحققاً<sup>١٤</sup> بالعلوم الرياضية، مختصاً منها<sup>١٥</sup> بإيثار علم الأفلاك و هيأتها و حركات الكواكب و أرسادها. و كان له مع ذلك تحقق بعلم النحو<sup>١٦</sup>، و معرفة القرآن<sup>١٧</sup>، و الفقه، و الوثائق، و إشراف حسن على سائر العلوم. و كان عفيفاً، حليماً، حسن السيرة، معتدلاً بالأخلاق، طيب الذكر، مرضى الأحوال. و توفي، رحمه الله، في<sup>١٨</sup> سنة أربع و أربعين<sup>١٩</sup> و أربع مائة. و أما الواسطي، فهو أبو الأصبع<sup>٢٠</sup> عيسى<sup>٢١</sup> بن أحمد. أحد المحكمين بعلم العدد<sup>٢٢</sup>، و الهندسة، و الفرائض. و قعد<sup>٢٣</sup> بقرطبة لتعليم<sup>٢٤</sup> ذلك. و له أيضاً بصر<sup>٢٥</sup> بجمل من علم هيئة<sup>٢٦</sup> الأفلاك و حركات النجوم. و هو باق إلى وقتنا هذا.

و أما ابن شهر<sup>٢٧</sup>، فهو أبو الحسن مختار بن عبد الرحمن بن مختار بن شهر الرعيني، كان بصيراً بالهندسة، و النجوم، متقدماً في علم اللغة، و النحو، و الحديث، و الفقه، بليغاً،

- |                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| ١. م: من أشرف.                       | ٢. ج: كان متصرفاً. م: - كان. ي: - كان متصرفاً. |
| ٣. ي: مشبهاً.                        | ٤. ص: طريقته.                                  |
| ٥. ج: ببلده.                         | ٦. ج: ابن مرهوف. ع: صفار بن برغوث.             |
| ٦. ي: أبي القاسم.                    | ٧. ج: ابن مرهوف. ع: صفار بن برغوث.             |
| ٨. د: ابن شهير.                      | ٩. ع: - و.                                     |
| ٩. د: ابن شهير.                      | ١٠. ج: القرسي.                                 |
| ١٠. ج: بالواسطي.                     | ١١. ي: والأمتش.                                |
| ١١. ي: والأمتش.                      | ١٢. ج، ي: - بن عمر.                            |
| ١٢. ج، ي: - بن عمر.                  | ١٣. ج: فكان.                                   |
| ١٣. ج: فكان.                         | ١٤. د، م: محققاً.                              |
| ١٤. د، م: محققاً.                    | ١٥. د، م: بها.                                 |
| ١٥. د، م: بها.                       | ١٦. د، م: النجوم.                              |
| ١٦. د، م: النجوم.                    | ١٧. ج: بالوان.                                 |
| ١٧. ج: بالوان.                       | ١٨. ج، ك، ل: - رحمه الله، في.                  |
| ١٨. ج، ك، ل: - رحمه الله، في.        | ١٩. ج: و أربعون.                               |
| ١٩. ج: و أربعون.                     | ٢٠. ي: أبو الأصنع.                             |
| ٢٠. ي: أبو الأصنع.                   | ٢١. د: علي.                                    |
| ٢١. د: علي.                          | ٢٢. ج، ك، ل: - العدد و.                        |
| ٢٢. ج، ك، ل: - العدد و.              | ٢٣. ج: و مقه. م: و قصد.                        |
| ٢٣. ج: و مقه. م: و قصد.              | ٢٤. د: لتعلم.                                  |
| ٢٤. د: لتعلم.                        | ٢٥. د: بصير.                                   |
| ٢٥. د: بصير.                         | ٢٦. د: ثقب. م: بصر بكل من عليه نفسه.           |
| ٢٦. د: ثقب. م: بصر بكل من عليه نفسه. | ٢٧. ج: ابن شهر.                                |

شاعراً، متكلماً، ذاهياً، و معرفة بالسير، والتواريخ. ولى القضاء في مدينة المريّة<sup>١</sup> آخر دولة زهير<sup>٢</sup> العامري، في سنة سبع و عشرين و أربع مائة. و توفي بمدينة قرطبة؛ و هو باق على القضاء بالمريّة<sup>٣</sup>، سنة خمس و ثلاثين و أربع مائة.

و أمّا القرشي الأفتس المرواني، فهو يحيى بن هشام بن أحمد بن محمد بن عبد الملك بن الأصبع، كان عالماً بالعدد، والهندسة، و علم النحو، متقدماً في علم اللسان<sup>٤</sup>.

و أمّا ابن العطار، فهو محمد بن خيرة<sup>٥</sup> العطار، مولى الكاتب محمد بن أبي هريرة<sup>٦</sup>، خادم<sup>٧</sup> الظافر<sup>٨</sup> إسماعيل بن عبدالرحمن بن ذى النون، من صغار تلاميذ ابن الصفار<sup>٩</sup>. متقن لعلم العدد، والهندسة، والفرائض، و هو في وقتنا<sup>١٠</sup> هذا يعلم<sup>١١</sup> بذلك<sup>١٢</sup> في مدينة قرطبة، و له أيضاً بصر بصناعة النجوم و عناية بعلم حركاتها.

و من مشاهير تلاميذ ابن السمع<sup>١٣</sup>:

أبو مروان سليمان بن محمد بن عيسى بن<sup>١٤</sup> الناشء<sup>١٥</sup>؛ بصير بالعدد، والهندسة، معتن<sup>١٦</sup> بصناعة الطب<sup>١٧</sup> و أحكام النجوم؛

و أبو جعفر أحمد بن عبدالله<sup>١٨</sup> المعروف بابن الصفار المتطبب، و هو<sup>١٩</sup> من مشاهير تلاميذ أبي مسلم بن خلدون القرشي، المعروف [بالصلاح عند<sup>٢٠</sup>] العلماء بإشبيلية<sup>٢١</sup>؛

- |  |   |                   |
|--|---|-------------------|
| ١. ي: - في مدينة.  | ٢. ي: الزيتة.                             | ٣. ي: زهيرة.      |
| ٤. د، ك، م: قضاء المريّة. ي: - بالمريّة.                         |   |                   |
| ٥. ج، س، ك، ل، ي: - و أمّا القرشي ... اللسان. م: في علوم اللسان. | ٦. د: بن خيرة م: خالي بن                  | ٧. ج: أبو هريرة.  |
| ٨. د: خالي من. م: خالي بن.                                       | ٩. ج: الظافر.                             | ١٠. ي: بن الصفار. |
| ١١. ج، ي: لوقتنا.  | ١٢. ي: معلم.                              | ١٣. ي: لذلك.      |
| ١٤. ي: بن السمع.   | ١٥. د، ع، م: - بن ي: ابن                  | ١٦. ي: الناسي.    |
| ١٧. ك: مفتن ل: مفتن م: معنى.                                     | ١٨. ع، م: - بن عبدالله.                   | ١٩. ي: في.        |
| ٢٠. ج، ي: - هو.  | ٢١. ج، د، س، ع، ك، ل، م، ي: بالصلاح بقية. | ٢٢. ي: - أبي.     |
| ٢٣. ج، ي: بإشبيلية. م: بإسلبه.                                   |   |                   |

و<sup>١</sup> أبو مروان عبد الملك بن أحمد<sup>٢</sup>.

و من نظراء هذه الطبقة:

عبد الله بن أحمد السرقسطي، كان<sup>٣</sup> نافذاً في علم العدد والهندسة والنجوم. و قد

ليعلم<sup>٤</sup> ذلك في بلده.

أخبرني عنه تلميذه علي بن نجدة<sup>٥</sup> بن داود المهندس: أنه مألقي أحداً أحسن

تصرفاً في الهندسة<sup>٦</sup>، ولا أضبط لأصولها منه<sup>٧</sup>.

و من مشاهير أصحاب<sup>٨</sup> ابن<sup>٩</sup> برغوث: <sup>١٠</sup>

[ابن الليث؛ و ابن حنّ؛ و ابن الجلاب].<sup>١١</sup>

فأمّا ابن الليث، فهو محمد بن أحمد بن محمد<sup>١٢</sup> بن الليث. كان متحققاً<sup>١٣</sup> بالعدد<sup>١٤</sup>

والهندسة، معتنياً<sup>١٥</sup> بعلم حركات الكواكب و أرصادها. و كان مع هذا، بصيراً بالنحو<sup>١٦</sup>

واللغة والفقهاء، ذا مروءة كاملة و نفس طيبة. و توفي و هو يتولّى<sup>١٧</sup> القضاء بشربون<sup>١٨</sup>، من

أعمال بلنسية، سنة خمسين<sup>١٩</sup> و أربع مائة.

و أمّا ابن<sup>٢٠</sup> حنّ، فهو الحسين<sup>٢١</sup> بن محمد بن الحسين بن حنّ<sup>٢٢</sup> التجيبى، من أهل

قرطبة بصيراً بالهندسة والنجوم، كلفاً بصناعة التعديل. و له فيها زيج<sup>٢٣</sup> مختصر على

مذهب السندهند. و خرج عن<sup>٢٤</sup> الأندلس سنة اثنتين<sup>٢٥</sup> و أربع مائة و لحق بمصر، بعد

١. ج، د، س، ع، ك، ل، م، ي: + هو.

٣. س: و كان.

٦. ي: + منه.

٩. ج: - ابن.

١١. ج: بن الليث و ابن الحلاب و ابن حنّ. ع، ي: ابن الليث و ابن الجلاب و ابن حنّ. م: ابن الليث و ابن الحلاب و ابن حنّ.

١٢. ي: - بن محمد.

١٥. ي: مقفياً.

١٨. ج: بشرنون، ع: بشريون، ك: بشريفة، م: يشربون.

٢٠. د، م: ابن حنّ. ك، ل: بن حنا.

٢٢. ج: بن حنا، م: ابن حنّ.

٢٥. ع، م: اثنتين.

٢. د، م، ي: - بن أحمد.

٥. ي: تجدة [هكذا مهملة].

٨. ع: أصحابه.

٤. ج، م، ي: لتعليم.

٧. ي: - لأصولها منه.

١٠. ع: برغوث.

١٤. ي: بعلم العدد.

١٧. ج، ك، ل: يتقلد. ي: متقلد.

١٩. ي: خمس.

٢١. س، ك، ي: الحسن.

٢٤. ي: من.

١٦. ج، س، ي: بالنجوم.

٢٣. م: زيج، ي: - زيج.

أن نالته بالأندلس و في البحر<sup>١</sup> محن شداد، ثم رحل عنها<sup>٢</sup> إلى اليمن و تجول في ديارها، ثم رجع إلى مصر، ثم عاد إلى اليمن،<sup>٣</sup> فاتصل<sup>٤</sup> بأمرها الصليحي<sup>٥</sup> القائم بدعوة الملك<sup>٦</sup> المستنصر بالله معد<sup>٧</sup> بن علي<sup>٨</sup> الظاهر بن منصور الحاكم بن نزار العزيز بن معد المعز<sup>٩</sup> بن إسماعيل المنصور بن عبدالرحمن<sup>١٠</sup> القائم بن عبيدالله<sup>١١</sup> المهدي، الذي ملكه الآن مشتمل<sup>١٢</sup> على بعض أفريقية، و جميع مصر، و الشام، و جزيرة العرب، و الحجاز، و تهامة، و نجد، و اليمن. فحظى ابن حتى<sup>١٣</sup> هذا عند الأمير الصليحي<sup>١٤</sup> حظوة مشهورة<sup>١٥</sup> و بعثه رسولا إلى الخليفة ببغداد<sup>١٦</sup> القائم بأمر الله<sup>١٧</sup> في أبهة فخمة و نال هناك دنيا عريضة. و بلغنا أنه توفي باليمن بعد انصرافه من بغداد سنة ست و خمسين و أربع مائة<sup>١٨</sup>، أو سنة سبع و خمسين<sup>١٩</sup>.

و أما ابن الجلاب، و<sup>٢٠</sup> هو الحسن<sup>٢١</sup> بن عبدالرحمن بن محمد<sup>٢٢</sup> المعروف بابن الجلاب، أحد المتحققين بعلم الهندسة و هيئة الأفلاك و حركات النجوم. و له مع ذلك عناية بالمنطق<sup>٢٣</sup> و العلم الطبيعي.

و هو في<sup>٢٤</sup> وقتنا هذا مستوطن مدينة المرية قاعدة الأمير محمد<sup>٢٥</sup> بن معن بن محمد بن صمادح التجيبي.

١. ج، ي: بالبحر. ٢. ي: عنها.
٣. ج، س، ك، ل، ي: و تجول ... إلى اليمن. ٤. ج، ي: واتصل.
٥. ج: بأمرها الصليحي. س: السلحي. ك، ل: الطليحي. م: السليحي. ي: السبحي.
٦. ج: + هذا. م، ي: + معد. ٧. م، ي: معد.
٨. د: علي. م: علي بن ٩. ي: بن معز المعزز.
١٠. ج، ك، ل: المنصور بن محمد القائم. ١١. ج، د، م: عبدالله.
١٢. ك، ل: يشتمل. م: ماله. ١٣. ج: بن حنا. د، س، م: ابن حنا.
١٤. ج: الصليحي. م: السليحي. ١٥. ي: حظوته المشهورة. ١٦. ج، ي: بغداد.
١٧. ج، ي: + ببغداد. ١٨. د، م: و أربع مائة.
١٩. ج: سنة. ي: أو سنة سبع و خمسين. ٢٠. ي: فهو.
٢١. د، م: بن. م: أبو الحسن. ٢٢. د، ش، ي: بن محمد. م: محمد.
٢٣. س: بعلم المنطق. ٢٤. ج، ك، ل: إلى.
٢٥. د: محمد. م: الأمير بن يعرب بن محمد بن صمادح التجيبي.



و من نظراء هؤلاء: <sup>١</sup>

أبو الوليد هشام بن أحمد بن <sup>٢</sup> هشام بن خالد الكنانى المعروف بابن الوقشى، من أهل طليطلة، أحد المتقدمين <sup>٣</sup> فى العلوم <sup>٤</sup>، والمتوسعين <sup>٥</sup> فى ضروب <sup>٦</sup> المعارف <sup>٧</sup>، ومن أهل الفكر الصحيح، والنظر الثاقب <sup>٨</sup>، والتحقق بصناعة الهندسة والمنطق، والرسوخ فى علم النحو واللغة والشعر والخطابة، والإحكام <sup>٩</sup> بعلم الفقه والأثر والكلام.

وهو مع ذلك شاعر بليغ لسن <sup>١٠</sup> يقظ <sup>١١</sup> عالم <sup>١٢</sup> بالأنساب والأخبار والسير، مشرف على جمل <sup>١٣</sup> سائر العلوم. لقيته بطليطلة سنة ثمان و ثلاثين و أربع مائة. ولازمته <sup>١٤</sup> طويلاً فى الأخذ عنه <sup>١٥</sup> والتعلم منه. فلقيت منه بحر علم و معدن نزاهة <sup>١٦</sup> و ظرف <sup>١٧</sup>، جامعاً لمكارم الأخلاق، مشتملاً <sup>١٨</sup> على غرائب الفضائل. وهو حى فى وقتنا هذا، وقد أربى <sup>١٩</sup> على الخمسين. و أخبرنى أنه ولد سنة ثمان و أربع مائة. وقد تقلد القضاء من <sup>٢٠</sup> أهل طليطلة <sup>٢١</sup> من ثغور <sup>٢٢</sup> طليطلة <sup>٢٣</sup> قاعدة ملك <sup>٢٤</sup> الأمير المأمون <sup>٢٥</sup> يحيى بن الظافر إسماعيل بن عبدالرحمن بن إسماعيل بن عامر بن مطرف بن ذى النون؛

و <sup>٢٦</sup> أبو جعفر أحمد بن خميس <sup>٢٧</sup> بن عامر بن دمج <sup>٢٨</sup>، من أهل طليطلة أيضاً. أحد المعنيين <sup>٢٩</sup> بعلم الهندسة والنجوم والطب، وله مشاركة فى علوم اللسان، و حظاً <sup>٣٠</sup> صالح

١. ج: + الواثق بالله. د: - و. ش، ي: و منهم.  
 ٢. ع: - أحمد بن.  
 ٣. ج، ك، ل: بابن الوقصى. د، م: - بابن. س، ك، ل: المتقنين. ش: المتفتنين.  
 ٤. س، ش، ك: - و.  
 ٥. ج ل: والموسعين.  
 ٦. ي: ظروف.  
 ٧. ش ي: - و.  
 ٨. د: الناقد. ش، م: الناقد.  
 ٩. د: والخطابة والأرقام والإمام.  
 ١٠. ج، ش، ي: ليس.  
 ١١. ج: يفظ. ش: بفضله.  
 ١٢. ل: - عالم.  
 ١٣. ج: - جمل.  
 ١٤. ش، ي: - ولازمته ... ثمان و أربعمائة.  
 ١٥. ج، م: عليه.  
 ١٦. م: و بعده ابن براهة.  
 ١٧. ج: طرف.  
 ١٨. ج: مشتمل.  
 ١٩. ج: و قد أرمى. م: قد رمى.  
 ٢٠. س، ش، ل: بين.  
 ٢١. م: طبره.  
 ٢٢. د، م: أعمال.  
 ٢٣. م: - الطليطلة.  
 ٢٤. ش، ي: - ملك.  
 ٢٥. س: - يحيى بن ... بن ذى النون.  
 ٢٦. ش، ي: + نظراء هؤلاء.  
 ٢٧. ش: حميس. م: حيس.  
 ٢٨. ج: دميم. د: رمج. ك، ل: رميم. ش، ي: منيح. ص: دميح. م: رميح.  
 ٢٩. ش: المعتنين. م: المتعنين.  
 ٣٠. ش: و حفظ صالح فى. م: و خط.

من الشعر. وهو من لدات<sup>١</sup> القاضي أبي الوليد<sup>٢</sup> هشام بن أحمد بن هشام؛  
و أبو إسحاق بن إبراهيم بن أيوب بن إدريس<sup>٤</sup> التجيبي، المعروف بالقويدس<sup>٥</sup>.  
كان من أهل قلعة أيوب، ثم خرج عنها، واستوطن طليطلة وتأدب بها وبرع<sup>٦</sup> في علم<sup>٧</sup>  
العدد والهندسة والفرائض، وقعد للتعليم بذلك زمناً طويلاً. وكان له بصر بعلم هيئة  
الأفلاك وحركات النجوم، وعنه أخذت كثيراً من ذلك. وكان له مع ذلك نفوذ<sup>٨</sup> في  
علم<sup>٩</sup> العربية، وقد أدب بها زمناً<sup>١٠</sup> بطليطلة، توفي، رحمه الله،<sup>١١</sup> ليلة الأربعاء لثلاث<sup>١٢</sup>  
بقين من<sup>١٣</sup> رجب سنة أربع وخمسين وأربع مائة، وهو ابن خمس وأربعين سنة.<sup>١٤</sup>  
فهؤلاء مشاهير من عنى بالعلم الرياضي بالأندلس. وقد كان<sup>١٥</sup> بها جماعة غيرهم،  
أضربت عن ذكرهم؛ إما لتقصير<sup>١٦</sup>هم عن هؤلاء؛ وإما لجهلي<sup>١٧</sup> بأسمائهم وأخبارهم و  
منازلهم من المعرفة، وإن كانوا مشهورين بأسمائهم<sup>١٨</sup> عندنا بالأندلس.  
و في زماننا هذا أفراد من الأحداث، يتميزون<sup>١٩</sup> بطلب<sup>٢٠</sup> الفلسفة<sup>٢١</sup>، ذوو أفهام  
صحيحة وهم رقيقة، قد أحرزوا من أجزائها حظاً وافراً.<sup>٢٢</sup>  
منهم<sup>٢٣</sup> من سگان طليطلة و جهاتها: <sup>٢٤</sup>  
أبو الحسن<sup>٢٥</sup> علي بن<sup>٢٦</sup> خلف بن أحمر<sup>٢٧</sup> الصيدلاني<sup>٢٨</sup>؛ و أبو إسحاق إبراهيم بن

١. ج، ك، ل: تلاميذ. س: دات. م: لدله. ص: أقران.  
٢. ج: أبو الوليد. د: + بن  
٣. ش: و أبو إسحاق إبراهيم.  
٤. ج، ع: لب بن إدريس. ش: لب بن أوليس. م: كيب بن إدريس الحسي  
٥. ج، د، ك، ل: بالفونديس. س: بالفورس. م: بالقونديس.  
٦. م: شع  
٧. ش، ي: علوم.  
٨. ج، ك، ل: تفرد. ش: نفوذ.  
٩. ش، ي: علم.  
١٠. ج، ك: + طويلاً.  
١١. ك: - رحمه الله.  
١٢. د: الثلاثاء.  
١٣. م: لرجب.  
١٤. ش، ي: - وهو ابن... سنة.  
١٥. ج: منها  
١٦. م: لتقصيرهم.  
١٧. م: لحملي  
١٨. م: بانسهايم  
١٩. ج، ك: متدينون. س: ليشرون. ش: منتديون [كزرش] «و في زماننا... من أجزائها». مرسن بالعلط] م: سدون  
٢٠. ج، م: لطلب. ش، ي: بعلم.  
٢١. ل: الفلاسفة.  
٢٢. ش، ي: - حظاً وافراً.  
٢٣. ش: فمنهم.  
٢٤. م: و حمايانها.  
٢٥. م: أبو الحسن  
٢٦. م: أحيو.  
٢٧. م: أحيو.  
٢٨. س، ش، ك، ل، ي: - الصدلاني

يحيى النقاش المعروف بولد الزرقبال<sup>١</sup>؛ و أبو مروان عبدالله<sup>٢</sup> بن خلف الإستجى<sup>٣</sup>؛ و  
أبو جعفر أحمد بن يوسف بن غالب التملاكى<sup>٤</sup>؛ و عيسى بن أحمد<sup>٥</sup> بن القاسم<sup>٦</sup>؛ و  
إبراهيم بن سعيد السهلى<sup>٧</sup> الأسطرلابى<sup>٨</sup>.  
و منهم من أهل سرقسطة<sup>٩</sup>:  
الحاجب أبو عامر بن الأمير المقتدر بالله<sup>١٠</sup> أحمد بن سليمان بن هود الجذامى<sup>١١</sup>؛ و  
أبو جعفر أحمد بن جوشن<sup>١٢</sup> بن عبدالعزيز بن جوشن<sup>١٣</sup>.  
و منهم من أهل بلنسية:  
أبو زيد عبدالرحمن بن سيد.  
و أبرع هؤلاء فى الهندسة<sup>١٤</sup>:  
على بن خلف بن أحمر<sup>١٥</sup> الصيدلانى<sup>١٦</sup>؛ و أبو جعفر أحمد بن جوشن<sup>١٧</sup>.  
و أبو زيد<sup>١٨</sup> عبدالرحمن<sup>١٩</sup> بن سيد<sup>٢٠</sup> أعلمهم بهيئة الأفلاك و حركات النجوم؛<sup>٢١</sup> و<sup>٢٢</sup>  
أبو إسحق إبراهيم بن يحيى النقاش المعروف<sup>٢٣</sup> بولد الزرقبال<sup>٢٤</sup>، فإنه أبصر أهل زماننا  
بأرصاد الكواكب و هيئة أفلاكها<sup>٢٥</sup> و حساب حركاتها و أعلمهم بعلم<sup>٢٦</sup> الأرياح<sup>٢٧</sup> و  
إستنباط الآلات النجومية.

٢. ك: عبدالملك. م: عبيدالله.

١. ج: الزرقبال. ل: الزرقبل. م: الدرقبال.

٣. ج: الإسفنجى. ش: الإستجى. م: الإسحى.

٤. ج، ك، ل، م: البلاى، [قال «ش» فى التعاليق: لعله الصواب]. د، س: الملاكى. ش: التهللكى.

٥. ع: - بن. ٦. ش، ع: العالم. ٧. ج، د، ك، ل، م: السهلى.

٨. ش: الأسطرلابى. ٩. م: سرقستا. ١٠. م: المقتد.

١١. م: الجذامى. ١٢. ج: حوشن. م: جوس. ١٣. ج: حوشن. م: جوس.

١٤. م: - فى الهندسة. ١٥. ج: أجير. د: أحمد أجير. ش، ي: - بن خلف. م: حسين.

١٦. ش: العيدلانى. م: - و. ١٧. ج: حوشن. م: حوس.

١٨. د، م: - أبو زيد. ش، ي: - أبو زيد عبدالرحمن بن سيد. ١٩. ج: - بن.

٢٠. ش، ك، ل: + و. ٢١. ش، ي: بحركات النجوم و هيئة الأفلاك.

٢٢. ش: - و. ٢٣. م: - و. ٢٤. م: الزرقبال.

٢٥. ش، ي: الأفلاك. ٢٦. م: بعلل. ٢٧. م: الأرياح.

و أمّا أبو عامر بن الأمير<sup>١</sup> بن هود، فهو مع مشاركته لهؤلاء في العلم الرياضي، منفرد<sup>٢</sup> دونهم بعلم المنطق و العناية بالعلم الطبيعي و العلم الإلهي.  
و ممّن اعتنى بصناعة المنطق خاصّة<sup>٣</sup> من سائر الفلاسفة<sup>٤</sup>، الفقيه<sup>٥</sup> أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد<sup>٦</sup> بن<sup>٧</sup> حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان<sup>٨</sup> بن سفيان بن يزيد الفارسي؛ مولى يزيد<sup>٩</sup> بن أبي سفيان بن حرب بن أمية بن عبد شمس القرشي. أصل<sup>١٠</sup> آبائه من قرية منت لشم<sup>١١</sup> من إقليم<sup>١٢</sup> الزاوية<sup>١٣</sup> من عمل أونبة<sup>١٤</sup> من كورة<sup>١٥</sup> لبلّة<sup>١٦</sup>. من غرب الأندلس. و سكن هو و أبوه<sup>١٧</sup> قرطبة و نالا فيها<sup>١٨</sup> جاهاً عريضاً. فكان<sup>١٩</sup> أبوه أبو عمرو<sup>٢٠</sup> أحمد بن سعيد بن حزم<sup>٢١</sup>، أحد العظماء من وزراء المنصور محمد بن عبد الله<sup>٢٢</sup> بن أبي عامر<sup>٢٣</sup>، و وزراء<sup>٢٤</sup> ابنه<sup>٢٥</sup> المظفر بعده، و المدبّر لدولتيها<sup>٢٦</sup>. و كان ابنه الفقيه أبو محمد وزيراً لعبد الرحمن المستظهر بالله بن هشام بن عبد الجبار بن عبد الرحمن الناصر لدين الله<sup>٢٧</sup>، ثمّ لهشام المقتدر بالله بن<sup>٢٨</sup> محمد بن عبد الملك بن عبد الرحمن الناصر لدين الله<sup>٢٩</sup>. ثمّ نبذ هذه الطريقة، و أقبل على قراءة العلوم و تقييد الآثار و السنن. فعنى بعلم المنطق و ألف فيه كتاباً سماه كتاب<sup>٣٠</sup> التقريب لحدود المنطق،

- |  |   |                           |
|--|---|---------------------------|
| ١. د: الأمين.  | ٢. م: مفرد.                                 | ٣. ع. م: صاحبه.           |
| ٤. ج: الفلاسفة.  | ٥. ش، ي: - الفقيه.                          | ٦. ج، س، ك، ل: - بن سعيد. |
| ٧. م: - بن.  | ٨. ج، ل: معدى. د: معدان. س، ك: معد. م: معد. |                           |
| ٩. ج: - الفارسي؛ مولى يزيد.  | ١٠. م: أصل أصل.                             |                           |
| ١١. ج: - منت لشم. ش: لسمر. ش: نشيم. ك: - لشم. ل: للشم. م: منيد لشم.                |   |                           |
| ١٢. ق: من قرية إقليم.  | ١٣. ق، م: الراوية.                          | ١٤. ج: الكوكبة ش أولد.    |
| ١٥. م: لغيره.  | ١٦. م: لبلد.                                | ١٧. ش، ي: أبوة.           |
| ١٨. ش، ي: و نالوا.   | ١٩. ج: و كان.                               | ٢٠. د، م: - بن.           |
| ٢١. م: حرب بن.   | ٢٢. ج، س، ك، ل: - بن عبد الله.              | ٢٣. ج: أبو عامر.          |
| ٢٤. ش، ي: و وزراء. م: - و وزراء.   | ٢٥. ش، ي: لابنه. م: ابن.                    |                           |
| ٢٦. ج، ك، ل: و المدبّر له. ش، ي: و كانا المدبّرين لدولتهما. م: المدبّرين له ولهما. |   |                           |
| ٢٧. ش، ي: - ثمّ لهشام... الناصر لدين الله.   | ٢٨. م: المعدن بالله أبي.                    |                           |
| ٢٩. د، م: - ثمّ.   | ٣٠. ك، ل: - كتاب.                           |                           |

بسط فيه القول على تبين<sup>١</sup> طرق المعارف واستعمل فيه مثلاً<sup>٢</sup> فقهية و جوامع شرعية<sup>٣</sup> و خالف أرسطوطاليس<sup>٤</sup>، واضع هذا العلم، في بعض أصوله مخالفة من لم يفهم<sup>٥</sup> غرضه<sup>٦</sup> و لا ارتاض في كتبه<sup>٧</sup>، فكتابه<sup>٨</sup> من أجل هذا كثير الغلط، بين السقط.  
و أوغل<sup>٩</sup> بعد هذا في الإبتكار من علوم<sup>١٠</sup> الشريعة<sup>١١</sup>، حتى نال منها<sup>١٢</sup> ما لم ينله<sup>١٣</sup> أحد قط قبله بالأندلس. و صنّف فيها<sup>١٤</sup> مصنّفات كثيرة العدد، شريفة المقصد، معظمها<sup>١٥</sup> في أصول الفقه و فروعها على مذهبه الذي ينتحله<sup>١٦</sup>، و طريقه الذي يسلكه<sup>١٧</sup>. و هو مذهب داود بن علي بن خلف الإصبهاني<sup>١٨</sup> و من قال<sup>١٩</sup> بقوله<sup>٢٠</sup> من أهل الظاهر<sup>٢١</sup> و نفاة<sup>٢٢</sup> القياس و التعليل.

و لقد أخبرني ابنه الفضل المكنى أبارافع: أن مبلغ<sup>٢٣</sup> توألفه<sup>٢٤</sup> في الفقه و الحديث<sup>٢٥</sup> و الأصول و النحل و الملل<sup>٢٦</sup> و غير ذلك من التاريخ و النسب و كتب الأدب و الردّ على المعارضين، نحو أربع مائة مجلد يشتمل<sup>٢٧</sup> على قريب<sup>٢٨</sup> من ثمانين ألف ورقة. و هذا شيء ما علمناه لأحد<sup>٢٩</sup> ممّن كان في دولة الإسلام قبله؛ إلا لأبي جعفر محمّد<sup>٣٠</sup> بن جرير<sup>٣١</sup> بن يزيد<sup>٣٢</sup> الطبري، فإنه أكثر أهل الإسلام تصنيفاً<sup>٣٣</sup>.

- |  |                               |                            |
|--|-------------------------------|----------------------------|
| ١. د: على غير.   | ٢. ج: أمثلاً. ق: أمثلة.       | ٣. س: شرعية و جوامع فقهية. |
| ٤. م: أرسطوطاليس.  | ٥. د، م: لم يعرف.             | ٦. م: عرصه.                |
| ٧. ش: في كتبه.   | ٨. س: و كتبه.                 |                            |
| ٩. ج: و أداخ. ك، ل: فأوغل. م: - السقط و أوغل.              | ١٠. ج، س، ع: علم.             |                            |
| ١١. م: الشريفة.  | ١٢. ج: منهم.                  | ١٣. م: لم ينلها.           |
| ١٤. ش: في.   | ١٥. س: و معظمها. م: يعظم بها. |                            |
| ١٦. ج، ك، ل: على مذاهب التي انتحله. م: ينشئ له.            | ١٧. ج، ك، ل، م: سلكه.         |                            |
| ١٨. م: الاصدای.  | ١٩. م: - قال.                 | ٢٠. م: يقوله.              |
| ٢١. ج: أهل القاهرة. ل: - أهل.                              | ٢٢. ع: و نفاه. م: و بقاه.     | ٢٣. م: يبلغ.               |
| ٢٤. ش، ي: مؤلفاته. ع: تأليفه. ق: توألف أبيه أبي محمّد هذا. | ٢٥. ج، س، ل: - و الحديث.      |                            |
| ٢٦. م: و الملك.  | ٢٧. ش، ي: تشمل.               | ٢٨. د: قرب.                |
| ٢٩. ش، ي: في أحد.  | ٣٠. ش، ي: - محمّد.            | ٣١. م: حمير.               |
| ٣٢. ج، س، ش، ك، ل: - بن يزيد.                              | ٣٣. ش، ي: تأليفاً. م: تصنفاً. |                            |

ذكر أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر الفرغاني<sup>١</sup> في كتابه في التاريخ المعروف بـ الصلة، وهو الذي وصل به تاريخ أبي جعفر الطبري الكبير: أن قوماً من تلاميذ أبي جعفر، حصلوا<sup>٢</sup> أيام حياته<sup>٣</sup> مذ بلغ الحلم إلى أن توفي في سنة عشر و ثلاث مائة، وهو ابن ست و ثمانين<sup>٤</sup> سنة، ثم قَسَمُوا<sup>٥</sup> عليها أوراق مصنَّفاتِه، فصار منها لكل يوم أربع عشرة ورقة، وهذا لايتهاً<sup>٦</sup> لمخلوق إلا بكرم<sup>٧</sup> عناية<sup>٨</sup> الباري، تعالى<sup>٩</sup>، به و حسن تأييده له.<sup>١١</sup>

ولأبي<sup>١٢</sup> محمد بن حزم<sup>١٣</sup> بعد هذا نصيب وافر من<sup>١٤</sup> علم النحو و اللغة و قسم صالح من قرص الشعر و صناعة الخطابة.

و كتب إلى بخط يده: أنه ولد بعد صلاة الصبح و قبل طلوع الشمس من يوم الأربعاء<sup>١٥</sup>، آخر يوم من شهر رمضان، و هو اليوم السابع من يونيو<sup>١٦</sup>، سنة أربع و ثمانين و ثلاث مائة. و توفي، رحمه الله، من<sup>١٧</sup> سلخ شعبان سنة ست و خمسين و أربع مائة. و منهم أبو الحسن علي بن محمد<sup>١٨</sup> بن سيده<sup>١٩</sup> الأعمى، و كان أبوه أيضاً أعمى. عنى بعلم<sup>٢٠</sup> المنطق عناية طويلة و ألف فيه<sup>٢١</sup> تأليفاً كثيراً مبسوطاً ذهب فيه مذهب متى بن يونس. و هو بعد هذا أعلم أهل الأندلس قاطبة بالنحو و اللغة و الأشعار، و أحفظهم لذلك حتى أنه يستظهر كثيراً من المصنَّفات فيها كالغريب<sup>٢٢</sup> المصنَّف؛ و إصلاح المنطق. و له في

- |  |  |                             |
|--|--|-----------------------------|
| ١. م: الفرغاني.                                | ٢. ج، م: أبو جعفر.                                       | ٣. ش: أحصوا من لخصوا في خطا |
| ٤. د: لأيام جماعة. ك، ل: حيوته.                |  | ٥. د: و خمسين               |
| ٦. ش، ي: - ثم قَسَمُوا عليها أوراق مصنَّفاتِه. |  | ٧. م: و هذه لاسهنا          |
| ٨. د: يلهم. ش، ل، ي: بكرم. م: بفهم.            |  | ٩. د: عايد                  |
| ١٠. ش، ي: - تعالى.                             | ١١. د، م: عليه. ش: - له.                                 | ١٢. د: ولأبيد م: ولأبيد     |
| ١٣. م: حرم.                                    | ١٤. ش، ي: بعدها تصنيف وافر في.                           |                             |
| ١٥. ش، ي: - من يوم الأربعاء.                   | ١٦. ج: يوديه. ش، ي: - و هو اليوم السابع من يونيو م: نوسر |                             |
| ١٧. ج: ممن. ش، ي: ب. ك، ل: - رحمه الله.        |  |                             |
| ١٨. ج، ك، ل: - بن محمد. ش، ي: إسمعيل.          | ١٩. م: سيدوا   |                             |
| ٢٠. ش، ي: بعلوم.                               | ٢١. د، ش، م، ي: فيها                                     | ٢٢. ش، ي: غريب              |

اللغة تواليف<sup>١</sup> جليلة، منها الكتاب<sup>٢</sup> المحكم والمحيط الأعظم، مرتب على حروف المعجم<sup>٣</sup>؛ ومنها الكتاب المخصر، مرتب<sup>٤</sup> على الأبواب كالغريب<sup>٥</sup> المصنف؛ ومنها شرح إصلاح المنطق؛ وشرح كتاب الحماسة؛ وغير ذلك. توفي، رحمه الله،<sup>٦</sup> في<sup>٧</sup> سنة ثمان وخمسين وأربع مائة، وهو<sup>٨</sup> قد بلغ ستين<sup>٩</sup> سنة أو نحوها. فهو لاء مشاهير أهل البرهان من علماء الأندلس.

و أما العلم الطبيعي والعلم الإلهي لم يعن<sup>١٠</sup> أحد من أهل الأندلس بهما كثير<sup>١١</sup> عناية. ولا أعلم من عنى<sup>١٢</sup> بهما إلا أبا<sup>١٣</sup> عبدالله محمد بن عبدالله بن حامد المعروف بابن النباش البجاني<sup>١٤</sup> و سيأتي ذكره في<sup>١٥</sup> الأطباء؛ و<sup>١٦</sup> أبا عامر بن الأمير بن هود؛ و أبا الفضل بن<sup>١٧</sup> حسداي<sup>١٨</sup> الإسرائيلي.

و أما صناعة الطب، فلم يكن<sup>١٩</sup> بالأندلس<sup>٢٠</sup> من استوعبها ولا من<sup>٢١</sup> يلحق<sup>٢٢</sup> بأحد من المتقدمين فيها. وإنما كان غرض أكثرهم من علم الطب قراءة<sup>٢٣</sup> الكنائس<sup>٢٤</sup> المؤلفات في فروعها فقط، دون الكتب المصنفة<sup>٢٥</sup> في أصوله مثل كتب<sup>٢٦</sup> أبقراط، و جالينوس<sup>٢٧</sup>، ليستعملوا<sup>٢٨</sup> بذلك ثمرة الصناعة ويستفيدوا به خدمة الملوك<sup>٢٩</sup> بالطب<sup>٣٠</sup> في أقرب مدة؛ إلا

- |   |                       |                                   |
|---|-----------------------|-----------------------------------|
| ١. م: تأليف.  | ٢. د، ش، ي: كتاب.     | ٣. ج، ك، ل: - والمحيط ... المعجم. |
| ٤. ج: - مرتب.   | ٥. ش، ي: غريب.        | ٦. ك، ل: - رحمه الله.             |
| ٧. د، س، م: + شهر.  | ٨. ش، ك، ل، ي: - هو.  | ٩. ج، ك، ل: مائة.                 |
| ١٠. ش، ي: فلم يعن. م: فلم يعنى.                           |                       | ١١. ج، ش، ك، ل، ي: كبير.          |
| ١٢. ج، ل: أغنى. ك: اعتنى.                                 | ١٣. ش، ي: - أبا.      |                                   |
| ١٤. ج: البشاس التجار. ش: التجاني. ص: البجاني. م: البجاني. |                       | ١٥. د، ل، م: + موضع.              |
| ١٦. ش، ي: إلا. م: + إلا.                                  | ١٧. ش، ي: + الفضل بن. | ١٨. ش: جسداي.                     |
| ١٩. م: فلم تكن.   | ٢٠. ج: في الأندلس.    | ٢١. ش، ي: - من.                   |
| ٢٢. ش، ي: لحق.  | ٢٣. م: قراءة.         |                                   |
| ٢٤. ك، ل: الكتابين. ش، ي: الكنائس. م: الكنائس.            |                       | ٢٥. س، ع، ك، ل: المؤلفات.         |
| ٢٦. ش، ي: كتاب.   | ٢٧. ش، ي: + و.        |                                   |
| ٢٨. ج، ش: ليستعملوا. د: استعملوا. م: استعملوا.            |                       | ٢٩. ش: الأملاك.                   |
| ٣٠. س، ش، ك، ل، ي: - بالطب.                               |                       |                                   |

أفراداً<sup>١</sup> منهم رغبوا عن هذا الغرض و طلبوا الصناعة لذاتها<sup>٢</sup> و قرأوا<sup>٣</sup> كتبها على مراتبها.  
فأول من اشتهر<sup>٤</sup> بالطب في الأندلس: <sup>٥</sup>

أحمد<sup>٦</sup> بن أبا<sup>٧</sup> من أهل قرطبة و ذوى الأصول و المكاسب الخطيرة<sup>٨</sup> بها، كان فى أيام الأمير محمد بن عبدالرحمن الأوسط. و كان الناس قبله<sup>٩</sup> يعولون<sup>١٠</sup> فى الطب على قوم من النصارى، لم يكن عندهم تحقق به و لا بشىء من سائر العلوم، و إنما كانوا يعولون<sup>١١</sup> على كتاب بأيديهم من كتب النصارى، يقال له: الأبريم<sup>١٢</sup> و تفسيره: الجامع<sup>١٣</sup> أو المجموع.

و ورد أيضاً فى أيام الأمير<sup>١٤</sup> محمد بن عبدالرحمن<sup>١٥</sup> الأوسط رجل من أهل حران كان يعرف بالأندلس<sup>١٦</sup> بالحراني، لم يبلغنى اسمه. كانت عنده مجربات<sup>١٧</sup> حسان فى الطب فاشتهر<sup>١٨</sup> بقرطبة، و حاز<sup>١٩</sup> الذكر فيها.

ثم كان بعد هذين و من كان معاصراً لهما<sup>٢٠</sup> ممن لم يشتهر كشهريهما: <sup>٢١</sup>

يحيى بن إسحق، أحد وزراء عبدالرحمن الناصر لدين الله فى صدر دولته. كان أبوه إسحق نصرانياً طبيباً مجرباً صانعاً بيده، مشهوراً فى أيام الأمير عبدالله. و كان يحيى<sup>٢٢</sup> ذكياً<sup>٢٣</sup> بصيراً بالعلاج صانعاً بيده<sup>٢٤</sup>، و استوزره عبدالرحمن الناصر و ولأه الولايات الجليلة. و هو مسلم و نال عنده حظوة و ألفت فى الطب كتاباً<sup>٢٥</sup> يشتمل<sup>٢٦</sup> على خمسة<sup>٢٧</sup>

- |                             |                            |  |
|-----------------------------|----------------------------|--|
| ١. م: فرار.                 | ٢. ش، ي: نواتها.           | ٣. د، م: فربوا   |
| ٤. ك، ل: استظهر.            | ٥. ش، ي: بالأندلس.         | ٦. ع: حمد م حمد بن   |
| ٧. ش: أياس.                 | ٨. د: الحظية.              | ٩. ش، ي: قبلهم   |
| ١٠. د، ش، ك، ل، ي: يقولون.  | ١١. د، س، ك، ل، ي: يقولون. | ١٢. ج، ل: الأبريم د، ش، ي: الأبريم                                 |
| ١٣. ج، د، س، ش، ك، ل، ي: و. | ١٤. ج، ك، ل: الأمير        | ١٧. د: مجربات ل: مجربات  |
| ١٥. ش، ي: عبدالله.          | ١٦. د، م: بالأندلس.        | ٢٠. ش، ي: معاصهما  |
| ١٨. ش، ي: واشتهر.           | ١٩. ج، ع: و جاز.           | ٢٢. ش، ي: و كان يحيى ... واستوزره عبدالرحمن ج، س، ش، ك، ل: مشهوراً |
| ٢١. ش، ي: كشهريهما.         | ٢٤. م: نبيد.               | ٢٥. ج، ك، ل: كتاباً م: كتاباً شتى                                  |
| ٢٣. ج: ديتاً. م: زكياً.     | ٢٦. م: تشتمل.              | ٢٧. م: خمس.  |



أسفار<sup>١</sup> ذهب فيه<sup>٢</sup> مذهب<sup>٣</sup> الروم؛

و<sup>٤</sup> سعيد بن عبدالرحمن بن محمد بن عبد ربّه بن حبيب<sup>٥</sup> بن محمد<sup>٦</sup> بن سالم مولى الأمير هشام الرضى بن<sup>٧</sup> عبدالرحمن الداخل. و هو ابن أخى أحمد بن محمد بن عبد ربّه الشاعر، صاحب كتاب<sup>٨</sup> العقد<sup>٩</sup>. كان طبيباً نبيلاً<sup>١٠</sup> و شاعراً محسناً. و له فى الطبّ رجز<sup>١١</sup> جليل، محتو<sup>١٢</sup> على جملة حسنة منه، دلّ<sup>١٣</sup> به على تمكّنه من<sup>١٤</sup> العلم و تحقّقه بمذاهب<sup>١٥</sup> القدماء. و كان له مع ذلك بصر<sup>١٦</sup> بحركات الكواكب و طبائعها<sup>١٧</sup> و مهابّ الرياح و تغير الأهوية.

و ذكر عنه: أنّه فصد<sup>١٨</sup> يوماً، فبعث إلى عمّه أحمد بن محمد بن عبد ربّه الشاعر الأديب، راغباً إليه فى أن يحضر<sup>١٩</sup> عنده، مؤنساً<sup>٢٠</sup> له، فلم<sup>٢١</sup> يجبه عمّه إلى ذلك، فكتب إليه<sup>٢٢</sup>:

لما عدمت<sup>٢٣</sup> مؤانساً و جليساً نادمت<sup>٢٤</sup> بقراطاً و جالينوسا  
و جعلت كتبهما شفاء تفرّدى<sup>٢٥</sup> و هما<sup>٢٦</sup> الشفاء لكلّ جرح يوسا<sup>٢٧</sup>  
فلما وصل البيتان<sup>٢٨</sup> إلى عمّه، جاوبه بأبيات، منها<sup>٢٩</sup>:

ألفيت<sup>٣٠</sup> بقراطاً و جالينوساً لاياكلان و يرزان<sup>٣١</sup> جليسا

- |   |   |                        |
|---|---|------------------------|
| ١. ج: أشعار.  | ٢. ج، ك، ل: + إلى.                                  | ٣. ج: مذاهب.           |
| ٤. ج: + وابن عبد ربّه و هو.                                   | ٥. ج: - بن حبيب... الداخل، ك، ل: - بن حبيب... سالم. |                        |
| ٦. د، م: جرير.  | ٧. ع: به.   | ٨. ج: - كتاب.          |
| ٩. ج: الضفد.  | ١٠. د: مهيلاً. ص: فاضلاً. م: - و.                   | ١١. د: رجز.            |
| ١٢. ج، ع: محقق.   | ١٣. د: دار.   | ١٤. ج: فى.             |
| ١٥. ل: بمذهب.   | ١٦. ل: بصير.  | ١٧. ش، ي: - و طبائعها. |
| ١٨. م: قصد.   | ١٩. ش: يجوز.  | ٢٠. ج، ص: مؤانساً.     |
| ٢١. م: فلم يجد.   | ٢٢. [ابن عبد ربّه، الديوان، ٩٢]                     | ٢٣. م: عزمت.           |
| ٢٤. ج، ل: ناديت.  | ٢٥. د: مقرونى. م: تقريرى.                           | ٢٦. م: و هو.           |
| ٢٧. ص: + و وجدت علمهما إذا حصلته / يذكى و يحيى للجسوم نفوساً. | ٢٨. ج: وصلت النبيان.                                |                        |
| ٢٩. [نفس المصدر].   | ٣٠. م: أقيت.  |                        |
| ٣١. ج، ك، ل: يونسان. د: يوران. م: - و يرزان.                  |   |                        |

فجعلتهم دون الأقارب<sup>١</sup> جنة<sup>٢</sup> ورضيت منهم<sup>٣</sup> صاحباً و أنيساً<sup>٤</sup>  
و أظنّ بخلك<sup>٥</sup> لا يرى لك تاركاً حتى تجالس<sup>٦</sup> بعدهم إبليسا  
و كان سعيد بن محمد هذا جميل المذهب<sup>٧</sup>، منقبضاً عن الملوك، و هو القائل في  
آخر عمره:

أمن بعد غوصي في علوم<sup>٨</sup> الحقائق و طول انبساطي في مواهب<sup>٩</sup> خالقي  
و في حين إشرافي على ملكوته<sup>١٠</sup> أرى طالباً رزقاً إلى غير رازقي<sup>١١</sup>؟  
فأيام عمر المرء متعة ساعة تمر<sup>١٢</sup> سريعاً مثل لمعة بارق<sup>١٣</sup>  
و قد أذنت<sup>١٤</sup> نفسي<sup>١٥</sup> بتقويض<sup>١٦</sup> رحلها و أسرع<sup>١٧</sup> في سوقى<sup>١٨</sup> إلى الموت سائقي<sup>١٩</sup>  
و إنى و إن بقيت<sup>٢٠</sup> أو سرت<sup>٢١</sup> هارباً من الموت في الآفاق فالموت لاحقى  
و منهم عمر بن بريق<sup>٢٢</sup>، و<sup>٢٣</sup> أصبغ بن يحيى، و جماعة غيرهما. فكان<sup>٢٤</sup> هؤلاء و أمثالهم  
أطباء الأندلس في أثناء<sup>٢٥</sup> الزمان الذي ذكرناه<sup>٢٦</sup> قبل<sup>٢٧</sup>، من أيام الأمير محمد إلى وقت تهتم<sup>٢٨</sup>  
الحكم المستنصر بالله بالعلم و إظهاره لأهله.

فكان ممن اشتهر من<sup>٢٩</sup> زمان الحكم المستنصر بالله<sup>٣٠</sup> إلى وقتنا هذا<sup>٣١</sup>:

- |  |                                       |                              |
|--|---------------------------------------|------------------------------|
| ١. ج: الأيارب.                             | ٢. م: حنه. ي: محنة.                   | ٣. ج: ي: فيها ش: منهما       |
| ٤. د: جليسا.                               | ٥. ج: بخلك لا ترى. م: بحلل لا ترى.    |                              |
| ٦. س، ش، ك، ل: تنادم. م: يجالس.            | ٧. م: المذاهب.                        |                              |
| ٨. ج، ك، ل: أمور. س: العلوم.               | ٩. ش: مذاهب.                          | ١٠. م: مكوكنه.               |
| ١١. م: + إلى أن قال.                       | ١٢. ص: تجىء.                          | ١٣. ج، د، س، ك، ل، م: فأنادى |
| ١٤. ج: وقد أذنب.                           | ١٥. ع: نفس.                           | ١٦. ج: م: بتقويض             |
| ١٧. ع: و أعنف.                             | ١٨. م: شوقى.                          | ١٩. د: تلتقى ش: د: ساجى      |
| ٢٠. ج: خيمت. ش: ي: أوغلت. م: و إنى ارتفعت. | ٢١. ع: زغف                            |                              |
| ٢٢. ج: يرتق. ص، ل: يرتق. م: برمق.          | ٢٣. ش: أصنع. ك: بن م: يرمق راضع.      |                              |
| ٢٤. م: فكانوا.                             | ٢٥. ش: ي: إبان م: أبناء.              | ٢٦. م: ذكرناهم               |
| ٢٧. ش: ي: قبلاً.                           | ٢٨. ش: ي: تميم. ك: - تهتم... لأهله.   |                              |
| ٢٩. م: مذ.                                 | ٣٠. ش: ي: - بالعلم... المستنصر بالله. |                              |
| ٣١. ش: ي: + و منهم.                        |                                       |                              |

أحمد بن حكم<sup>١</sup> بن حفصون<sup>٢</sup>، كان طبيباً نبيلاً<sup>٣</sup>، جيد القريحة، حسن الفطنة<sup>٤</sup>، دقيق<sup>٥</sup> النظر، بصيراً بالمنطق، مشرفاً على كثير من علوم الفلسفة<sup>٦</sup>، وكان متصلاً<sup>٧</sup> بالحاجب جعفر الصقلبي<sup>٨</sup>، و مستولياً على خاصته، فأوصله بالحكم<sup>٩</sup> المستنصر بالله. و خدمه بالطب<sup>١٠</sup> إلى أن توفى الحاجب جعفر، فأسقط حينئذ من ديوان<sup>١١</sup> الأطباء و أبقى مهملاً<sup>١٢</sup> إلى أن توفى؛

و منهم محمد بن تمليح<sup>١٣</sup>، كان رجلاً<sup>١٤</sup> ذا وقار و سكينة و معرفة بالطب و النحو و اللغة و الشعر و الرواية. و خدم الناصر<sup>١٥</sup> و المستنصر بالله<sup>١٦</sup> بصناعة الطب و كان حظياً<sup>١٧</sup> عند الحكم، و ولّاه النظر في بنيان الزيادة<sup>١٨</sup> في قبة الجامع بقرطبة. فتولى<sup>١٩</sup> ذلك و كملت تحت إشرافه و أمانته.

و رأيت اسمه مكتوباً بالذهب و قطع الفسيفساء على حائط المحراب بها<sup>٢٠</sup>، و أن ذلك البنيان كمل على يديه<sup>٢١</sup> عن أمر الخليفة الحكم في سنة ثمان و خمسين و ثلاث مائة؛

و منهم أبو الوليد محمد بن الحسين<sup>٢٢</sup> المعروف بابن<sup>٢٣</sup> الكنانى<sup>٢٤</sup> كان عالماً بالطب، حسن العلاج، لطيف المعاناة<sup>٢٥</sup>، سرياً، محبباً إلى الناس و خدم الناصر و المستنصر بالله<sup>٢٦</sup>؛ و منهم أبو<sup>٢٧</sup> عبد الملك الثقفى. كان عالماً بالطب و العدد<sup>٢٨</sup> و الهندسة و كان الطب

- |  |                          |                            |
|--|--------------------------|----------------------------|
| ١. ج، د، ل: حكيم.                                | ٢. م: حفصون.             | ٣. ص: عالماً.              |
| ٤. د، م: العطية.                                 | ٥. م: رقيق.              | ٦. ج، ل: الفلاسفة.         |
| ٧. ي: مقبلاً.                                    | ٨. ش: الصقلى. م: الصقلى. | ٩. د: - ب، ج، ك، ل: للحكم. |
| ١٠. م: - إلى.                                    | ١١. ل: دبران.            | ١٢. ش: مخملاً. ص: مخمولاً. |
| ١٣. ج، ك، ل: نملة. د: مليح. ش، ي: تمليح.         | ١٤. ش، ي: - رجلاً.       | ١٤. ش، ي: - رجلاً.         |
| ١٥. ج: - الناصر و المستنصر... و منهم عمر و أحمد. | ١٦. س، ش، ي: - بالله.    | ١٦. س، ش، ي: - بالله.      |
| ١٧. م: خطيباً.                                   | ١٨. م: الزيارة.          | ١٩. ش، ي: فيوب.            |
| ٢٠. ع: بهما.                                     | ٢١. ش، ي: يده.           | ٢٢. ع: حسين. م: الحسن.     |
| ٢٣. د، م: - ابن.                                 | ٢٤. ص، ع: الكنانى.       | ٢٥. ش: المعافاة.           |
| ٢٦. ش، ي: - بالله.                               | ٢٧. ش، ي: - أبو.         | ٢٨. ش، ي: - و العدد.       |

أغلب عليه و خدم به<sup>١</sup> الناصر و المستنصر<sup>٢</sup>.

و منهم عمر و أحمد ابنا<sup>٣</sup> يونس بن أحمد<sup>٤</sup> الحرّاني. رحلا<sup>٥</sup> إلى المشرق في دولة الناصر، و أقاما هنالك عشرة أعوام، و دخلا بغداد، و قرءا<sup>٦</sup> فيها على ثابت بن سنان بن ثابت بن قرّة الصابي كتب جالينوس عرضاً و خدما ابن وصيف<sup>٧</sup> في عمل علل العين، و انصرفا إلى الأندلس في دولة المستنصر بالله، و ذلك في سنة إحدى و خمسين و ثلاث مائة. فألحقهما بخدمته<sup>٨</sup> في الطب<sup>٩</sup>، و استخلصهما<sup>١٠</sup> لنفسه من سائر الأطباء في وقته<sup>١١</sup> و مات عمر فيها<sup>١٢</sup> و بقي بعده أخوه<sup>١٣</sup> أحمد أثيراً عند الحكم<sup>١٤</sup> إلى آخر أيامه. ثم ولاه هشام المؤيد بالله<sup>١٥</sup> خطة الشرطة<sup>١٦</sup> و خطة السوق. و كان يداوى العين مداواة<sup>١٧</sup> نفيسة<sup>١٨</sup>. و له في ذلك بقربية<sup>١٩</sup> آثار عجيبة.

و منهم محمّد بن عبدون الجبلي<sup>٢٠</sup>، رحل إلى المشرق سنة سبع و أربعين و ثلاث مائة، و دخل البصرة و مصر، و دبّر ماستانها<sup>٢١</sup> و تمهّر<sup>٢٢</sup> بالطب و نبّل فيه و أحكم كثيراً من أصوله و عانى صناعة المنطق عناية صحيحة. و كان<sup>٢٣</sup> شيخه<sup>٢٤</sup> فيها أبا سليمان<sup>٢٥</sup> محمّد بن طاهر بن بهرام السجستاني البغدادي<sup>٢٦</sup> ثمّ رجع إلى الأندلس سنة ستين و ثلاث مائة. فخدم المستنصر بالله و المؤيد بالله في الطب<sup>٢٧</sup> و كان قبل أن يتطبّب مؤدّباً بالحساب<sup>٢٨</sup>

- |   |                                   |                     |
|---|-----------------------------------|---------------------|
| ١. ش، ك، ي. - به.                         | ٢. د: + بالله.                    | ٣. م: أبناء.        |
| ٤. س: - بن أحمد.                          | ٥. د، م: رحل. ل: في دولته الناصر. |                     |
| ٦. م: و قرأ.                              | ٧. م: ابن وصف.                    | ٨. س: بخدمتهما.     |
| ٩. ص: + و أسكنهما مدينة الزهراء.          |                                   | ١٠. ع: فاستخلصهما.  |
| ١١. د، ش، ي: أطباء وقته.                  |                                   |                     |
|   | ١٢. ج، م: منهما. ش، ي: فيهما.     | ١٣. ك، ل: أخواه.    |
| ١٤. د: عند الملك عند الحكم.               | ١٥. ش، ي: لله.                    | ١٦. ش، ي: الشرط.    |
| ١٧. م: مداوات.                            | ١٨. د: تقليبية. ش، ي: فقيه.       | ١٩. ش، ي: في قرطبة. |
| ٢٠. م: الحملى. ي: الجهيلي.                | ٢١. ل: ماستانها.                  | ٢٢. ص، ع: مهر.      |
| ٢٣. ل: - و كان.                           | ٢٤. م: سجنه.                      |                     |
| ٢٥. ج، ل: فيها للإسلام. ص، م: أبو سليمان. | ٢٦. ج، ل: النصراني.               |                     |
| ٢٧. ج: بالطب.                             | ٢٨. ش، ي: في الحساب.              |                     |

والهندسة وله في التفسير كتاب حسن.

و أخبرني <sup>١</sup> أبو عثمان سعيد بن محمد بن البغونش <sup>٢</sup> الطليطلي: أنه لم يلق <sup>٣</sup> في قرطبة في أيام طلبه <sup>٤</sup> فيها من يلحق بمحمد بن عبدون الجبلي <sup>٥</sup> في صناعة الطب، ولا يجاربه <sup>٦</sup> في ضبطها و حسن دربته <sup>٧</sup> فيها <sup>٨</sup> وإحكامه لغوامضها.

و كان في زمان ابن عبدون و بعده إلى آخر الدولة العامرية <sup>٩</sup> جماعة لهم نفوذ <sup>١٠</sup> في صناعة الطب و تمرّس <sup>١١</sup> بها إلا أنهم كانوا جميعاً مقصرين عن شأو <sup>١٢</sup> محمد بن عبدون و واطئين <sup>١٣</sup> عقبه.

فكان <sup>١٤</sup> منهم سليمان بن حسان المعروف بابن جلجل <sup>١٥</sup>؛ و عبدالله بن إسحق المعروف بابن الشناعة <sup>١٦</sup> المسلماني الإسرائيلي؛ و قوم سواهم كان من <sup>١٧</sup> أصغرهم سنّاً: أبو عبدالله محمد بن الحسن <sup>١٨</sup> بن الحسين المعروف بابن الكناني <sup>١٩</sup>. كان أخذ الطب عن عمّه محمد بن الحسين <sup>٢٠</sup> و طبقته <sup>٢١</sup>، و خدم به <sup>٢٢</sup> المنصور محمد بن أبي عامر و ابنه المظفر. ثم انتقل في صدر الفتنة إلى مدينة <sup>٢٤</sup> سرقسطة <sup>٢٥</sup>، و استوطنها. و كان <sup>٢٦</sup> بصيراً بالطب، متقدماً <sup>٢٧</sup> فيه ذا حظ وافر <sup>٢٨</sup> من المنطق و النجوم و كثير من علوم الفلسفة. <sup>٢٩</sup> أخبرني عنه الوزير أبوالمطرف عبدالرحمن بن محمد بن عبدالكبير بن وافر <sup>٣٠</sup>.

١. ي: و منهم. ٢. ش، ي: البغونش. م: التعريسي.

٣. ش، ع، ي: لم يلق. ٤. ج: طلبه.

٥. م: الجبلي. ٦. ج: ولا من يجاربه. م: ولا يجاربه.

٧. م: - دربته فيها و. ٨. ش، ي: العامر.

٩. ج، ك: تمرين. ١٠. م: بساو.

١١. ش، ك، ل، ي: و كان. ١٢. م: حلل.

١٣. ج، ل: بابن الشناعة. ش، ي: بان الشناعة.

١٤. ش، ع، ي: - بن الحسن. ١٥. ص، ع: بابن الكتاني. ش، ي: بابن الكناني و.

١٦. م: حسن. ١٧. م: و حل برته.

١٨. م: - أبي. ١٩. م: سرقسطة.

٢٠. م: و كا. ٢١. ج، ع: متفناً. د: مقدماً.

٢٢. ج: الفلاسفة. ٢٣. م: وافر.

اللخمي: أنه دقيق<sup>١</sup> الذهن، ذكي<sup>٢</sup> الخاطر، جيد الفهم، حسن التوليد<sup>٣</sup> و التتيج<sup>٤</sup>. و كان ذا ثروة و غنى<sup>٥</sup> واسع. و توفي قريباً من سنة عشرين و أربع مائة، و هو<sup>٦</sup> قد قارب ثمانين سنة. و قرأت في بعض تواليفه<sup>٧</sup>، قال: «أخذت صناعة<sup>٨</sup> المنطق عن محمد بن عبدون الجبلي<sup>٩</sup>، و عمر بن يونس بن أحمد الحراني، و أحمد بن حفصون<sup>١٠</sup> الفيلسوف، و أبي<sup>١١</sup> عبدالله محمد بن إبراهيم<sup>١٢</sup> العاصمي<sup>١٣</sup> النحوي و أبي محمد عبدالله<sup>١٤</sup> بن مسعود البجاني<sup>١٥</sup>، و محمد بن ميمون المعروف بماركوس<sup>١٦</sup>، و أبي القاسم فيد<sup>١٧</sup> بن نجم<sup>١٨</sup>، و سعيد<sup>١٩</sup> بن فتحون<sup>٢٠</sup> السرقسطي المعروف بالحمار<sup>٢١</sup>، و أبي الحارث الأسقف تلميذ ربيع بن زيد الأسقف الفيلسوف، و ابن مريم<sup>٢٣</sup> البجاني<sup>٢٤</sup>، و مسلمة بن أحمد المرجيطي<sup>٢٥</sup>».

و كان من طبقتة: أبو العرب<sup>٢٦</sup> يوسف بن محمد، أحد المتحققين بصناعة الطب<sup>٢٧</sup>، و الراسخين<sup>٢٨</sup> في علمه<sup>٢٩</sup>.

حدثنى الوزير أبو المطرف بن وافد<sup>٣٠</sup>، و أبو عثمان<sup>٣١</sup> سعيد بن محمد بن البغونش<sup>٣٢</sup>: أنه

- |  |  |                           |
|--|--|---------------------------|
| ١. م: رقيق.  | ٢. م: زكى.   | ٣. ص: التوحيد.            |
| ٤. ج: التشبيح. م: النسج.                                       | ٥. م: غناء.  | ٦. ش: ك، ل، ي، - و هـ.    |
| ٧. ش، م، ي: تأليفه.  | ٨. ج، ك، ل: + الطب و                               | ٩. م: الجلي.              |
| ١٠. م: حضور.   | ١١. ش، ي: ابن.                                     |                           |
| ١٢. ع، م، - إبراهيم العاصمي النحوي و أبي محمد عبدالله بن       |  | ١٣. ج: الهاشمي.           |
| ١٤. ج، ص: و أبي عبدالله محمد.                                  | ١٥. ج: البحالي ش، ي: التجاني ص: البجاني م: السمانى |                           |
| ١٦. ج: عن كوش. ش، ل، م، ي: بمركوس. ش، ي، - و                   | ١٧. ش، ي: قند م: مند                               |                           |
| ١٨. م: لحم.  | ١٩. م: سعد.  | ٢٠. م: ميمون.             |
| ٢١. ج: بالحفار.  | ٢٢. ج: و ابن.                                      | ٢٣. ج، ش، ي: و أبي مروان. |
| ٢٤. ج: النجاشي. ش، ي: التجاني. ص: البجاني. م: اليماني.         |  |                           |
| ٢٥. ج، ص: المرجيطي. ش، ي: المرجيط. ع: المرجيط. م: الرحيط.      | ٢٦. ج: أبو العرب د: - و                            |                           |
| ٢٧. ش، ي، - و  | ٢٨. م: والأسمر.                                    | ٢٩. ش، ي، - و             |
| ٣٠. م: و اقد.  | ٣١. م: و أبو يمين.                                 |                           |
| ٣٢. ج: البغويس. م: التفويس. ي: - بن البغونش ... محمد بن عبدون. |  |                           |

كان محكماً لأصول الطب، نافذاً في فروعها، حسن التصرف في أنواعه. وسمعت غيرهما<sup>٣</sup> يقول: «لم يكن أحد بعد محمد بن عبدون يوازي<sup>٤</sup> أبا العرب في قيامه بصناعة الطب، و نفوذه<sup>٥</sup> فيها<sup>٦</sup>».

وكان غلب عليه في آخر عمره حب الخمر. فكان<sup>٧</sup> لا يوجد صاحياً من ثمل<sup>٨</sup>، ولا يرى<sup>٩</sup> مفيقاً<sup>١٠</sup> من خمار<sup>١١</sup>، و حرّم بذلك الناس كثيراً من الإلتفاع<sup>١٢</sup> بعلمه. و توفي و هو<sup>١٣</sup> قد قارب تسعين سنة. و ذلك بعد سنة ثلاثين و أربع مائة. و كان بعد هؤلاء إلى وقتنا هذا جماعة، من أشهرهم:

أبو عثمان سعيد بن محمد بن<sup>١٤</sup> البغونش، كان<sup>١٥</sup> من أهل طليطلة، ثم رحل إلى قرطبة لطلب العلم بها. فأخذ<sup>١٦</sup> عن مسلمة بن أحمد علم<sup>١٧</sup> العدد والهندسة؛ و عن محمد بن عبدون الجبلي<sup>١٨</sup>؛ و سليمان بن جلجل<sup>١٩</sup>؛ و محمد<sup>٢٠</sup> بن الشناعة<sup>٢١</sup>؛ و نظرائهم علم الطب. ثم انصرف إلى طليطلة، واتصل بها<sup>٢٢</sup> بأمرها الظافر إسماعيل بن عبدالرحمن بن إسماعيل<sup>٢٣</sup> بن عامر بن مطرف بن ذى النون<sup>٢٤</sup>، و حظى عنده، و كان أحد مدبري دولته. و لقيته أنا فيها<sup>٢٥</sup> بعد ذلك في صدر دولة<sup>٢٦</sup> المأمون ذى المجد<sup>٢٧</sup> بن يحيى بن الظافر<sup>٢٨</sup> إسماعيل بن ذى النون، قد ترك قراءة العلوم و أقبل على قراءة القرآن و لزوم<sup>٢٩</sup> داره و الإلتباس عن الناس. فلقيت منه رجلاً<sup>٣٠</sup> عاقلاً، جميل الذكر<sup>٣١</sup> و المذهب، حسن

- |                       |                                    |                                   |
|-----------------------|------------------------------------|-----------------------------------|
| ١. ج، ك، ل: لأصل.     | ٢. م: ناقداً.                      | ٣. م: عبارتهما.                   |
| ٤. م: موازى.          | ٥. م: و نفوذه.                     | ٦. ش، ي: - فيها.                  |
| ٧. ك، ل: و كان.       | ٨. ل: - من ثمل. م: من عيل.         | ٩. ش، ي: - ولا يرى.               |
| ١٠. م: معنفاً.        | ١١. س: - من خمار.                  | ١٢. ص: + به و. م: الإحترام.       |
| ١٣. ك، ل: - و هو.     | ١٤. ج: البغويس. ل: بن. م: البعويس. | ١٥. ك، ل: - علم.                  |
| ١٤. ش، ي: و كان.      | ١٦. ل: و أخذ.                      | ١٧. ش، ي: - محمد.                 |
| ١٥. م: الجبلي.        | ١٩. م: حلجل.                       | ٢٠. ع: + بن عبدالرحمن بن إسماعيل. |
| ١٦. م: الساعة.        | ٢٢. د، ش، م، ي: - بها.             | ٢١. س: - دولة.                    |
| ١٧. م: - و.           | ٢٥. ش: فيما.                       | ٢٢. ج، د، ص، ك، ل: و لزوم.        |
| ١٨. ج، ك: - ذى المجد. | ٢٨. ش، ي: + بن.                    | ٢٣. د، ص، ك، ل: و لزوم.           |
| ١٩. م: و جلاً.        | ٣١. د، م: - الذكر و.               |                                   |

السيرة، نظيف<sup>١</sup> الثياب<sup>٢</sup>، ذا كتب جلييلة في أنواع الفلسفة<sup>٣</sup>، و ضرور الحكمة. و تبيّنت<sup>٤</sup> منه أنه كان قرأ الهندسة و فهمها و قرأ<sup>٥</sup> المنطق و ضبط كثيراً منه، ثمّ أعرض عن ذلك و تشاغل بكتب<sup>٦</sup> جالينوس و جمعها و تناولها<sup>٧</sup> بتصحيحه و معاناته. فحصل بتلك العناية على<sup>٨</sup> فهم كثير منها<sup>٩</sup>. و لم يكن له دربة<sup>١٠</sup> بعلاج<sup>١١</sup> المرضى و لا طبعة<sup>١٢</sup> نافذة في فهم الأمراض. و توفى عند صلاة الصبح من<sup>١٣</sup> يوم الثلاثاء أول يوم من رجب سنة أربع و أربعين<sup>١٤</sup> و أربع مائة.

و أخبرني<sup>١٥</sup>، رحمه الله<sup>١٦</sup>: أنه ولد سنة تسع و ستين<sup>١٧</sup> و ثلاث مائة. فكان<sup>١٨</sup> إذا<sup>١٩</sup> توفى ابن<sup>٢٠</sup> خمس و سبعين<sup>٢١</sup> سنة.

و منهم الوزير أبوالمطرّف عبدالرحمن بن محمّد بن عبدالكبير بن يحيى بن وافد<sup>٢٢</sup> بن محمّد<sup>٢٣</sup> اللخمي، أحد أشرف أهل الأندلس<sup>٢٤</sup> و ذوى<sup>٢٥</sup> السلف الصالح منهم و أهل<sup>٢٦</sup> السابقة القديمة فيهم. عني عناية بالغة بقراءة كتب جالينوس و تفهّمها و مطالعة<sup>٢٧</sup> كتب أرسطوطاليس و غيره من الفلاسفة. و تمهّر<sup>٢٨</sup> بعلم<sup>٢٩</sup> الأدوية المفردة حتّى ضبط منها ما لم<sup>٣٠</sup> يضبطه<sup>٣١</sup> أحد في عصره، و ألف فيها كتاباً جليلاً لانظير له و<sup>٣٢</sup> جمع فيه

- |                                |  |
|--------------------------------|--|
| ١. م: لطيف.                    | ٢. د، م: [«الثياب»، مطموسة و مهملة].           |
| ٣. ج: الفلاسفة.                | ٤. م: وبيتنا.                                  |
| ٥. س، ش، م، ي: - قرأ.          | ٦. م: و تناولها.                               |
| ٧. ج، ك، ل: بقراءة كتب.        | ٨. ش، ي: - على.                                |
| ٩. م: كثيراً.                  | ١٠. م: درية.                                   |
| ١١. ش، ي: و لا طبعة. ع: المرض. | ١١. ش، ي: - بعلاج.                             |
| ١٢. ش، ي: و لا طبعة. ع: المرض. | ١٢. ش، ي: - من.                                |
| ١٣. ج: و أربعين.               | ١٣. ش، ي: - من.                                |
| ١٤. ج: و أربعين.               | ١٤. ج: فأخبرني. ش، ي: - و أخبرني... ثلاث مائة. |
| ١٥. ج، ك، ل: - رحمه الله.      | ١٥. ج: فأخبرني. ش، ي: - و أخبرني... ثلاث مائة. |
| ١٦. ج، ك، ل: - رحمه الله.      | ١٦. ج: وستون.                                  |
| ١٧. ش، ي: إذ. م: إذا.          | ١٧. ج: وستون.                                  |
| ١٨. ش، ي: إذ. م: إذا.          | ١٨. ش، ي: و كان.                               |
| ١٩. ش، ي: إذ. م: إذا.          | ١٩. ش، ي: و تسعين.                             |
| ٢٠. ع: واقد.                   | ٢٠. ش، ي: سنه.                                 |
| ٢١. ع: الأندلسي.               | ٢١. م: و تسعين.                                |
| ٢٢. ع: واقد.                   | ٢٢. ج، ك، ل: مهيل. د، ش، م، ي: مهند. س: شهيد.  |
| ٢٣. ع: الأندلسي.               | ٢٣. ج، ك، ل: مهيل. د، ش، م، ي: مهند. س: شهيد.  |
| ٢٤. ع: الأندلسي.               | ٢٤. ع، م: - أهل.                               |
| ٢٥. ع: و طالع.                 | ٢٥. ش، ي: و ذى.                                |
| ٢٦. ج: دايم.                   | ٢٥. ش، ي: و ذى.                                |
| ٢٧. ج: دايم.                   | ٢٦. ع: و طالع.                                 |
| ٢٨. ج: دايم.                   | ٢٧. ق: و طالع.                                 |
| ٢٩. ج: دايم.                   | ٢٨. ع: و طالع.                                 |
| ٣٠. ج: دايم.                   | ٢٩. ش، ي: في علوم.                             |
| ٣١. ج: دايم.                   | ٣٠. ش، م، ي: - و.                              |
| ٣٢. ج: دايم.                   | ٣١. ش، ي: ما لم يضبط.                          |



ما تضمّنه<sup>١</sup> كتاب دياسقوريدس<sup>٢</sup>، وكتاب جالينوس، المؤلفان<sup>٣</sup> في الأدوية المفردة، ورتبه أحسن ترتيب، وهو مشتمل على قريب من<sup>٤</sup> خمس مائة ورقة. وأخبرني: <sup>٥</sup> أنه عانى جمعه و حاول<sup>٦</sup> ترتيبه<sup>٧</sup> و تصحيح ما تضمّنه<sup>٨</sup> من أسماء الأدوية و صفاتها و أودعه إياه من تفصيل قواها و تحديد درجاتها نحواً<sup>٩</sup> من عشرين سنة، حتى كمل، موافقاً لغرضه، و تمّ مطابقاً لبغيته<sup>١٠</sup>.

و له في الطبّ منزع<sup>١١</sup> لطيف و مذهب نبيل<sup>١٢</sup>، و ذلك أنه كان<sup>١٣</sup> لا يرى التداوى بالأدوية ما أمكن التداوى بالأغذية، أو ما كان قريباً منها<sup>١٤</sup>. فإذا دعت الضرورة إلى الأدوية<sup>١٥</sup> فلا يرى التداوى بمركبها<sup>١٦</sup> ما وصل<sup>١٧</sup> إلى التداوى<sup>١٨</sup> بمفردها، فإن<sup>١٩</sup> اضطرّ إلى المركّب منها<sup>٢٠</sup> لم يكثر التركيب<sup>٢١</sup> بل اقتصر على أقلّ ما يمكنه منه. و له نوادر محفوظة و غرائب مشهورة في الإبراء من العلل الصعبة و الأمراض المخيفة<sup>٢٢</sup> بأيسر العلاج و أقربه و هو في وقتنا هذا حيّ مستوطن<sup>٢٣</sup> مدينة طليطلة.

و أخبرني: أنه ولد في ذى الحجة من سنة تسع و ثمانين<sup>٢٤</sup> و ثلاث مائة؛ و منهم أبو مروان عبد الملك بن الفقيه<sup>٢٥</sup> محمد بن مروان بن زهر الإشبيلي<sup>٢٦</sup>، رحل إلى المشرق و دخل القيروان<sup>٢٧</sup> و مصر و تطبّب هنالك<sup>٢٨</sup> زماناً طويلاً. ثمّ رجع إلى

١. ج، ل: ما لا يتضمّن. ك: ما لم يتضمّن.

٢. ش، ي: ديوسقوريدوس. م: دناسقوريدوس.

٣. ج، س، ك: و المؤلفين. ش، ع، ي: المؤلفين.

٤. ش، ي: + عنه. ٥. ج، ل: و حال.

٦. س، ش، ل، ي: ما ضمنه. ع: - و تصحيح.

٧. ج: لبغيته. ٨. ج، ك، ل: نزع.

٩. ش، م، ي: - كان. ١٠. ق: منها قريباً.

١١. س: في مركبها. ١٢. د، م: + السقا.

١٣. ج: فإذا. ١٤. ش، ي: - منها.

١٥. ش، ي: المخوفة. ١٦. س، ل: و استوطن.

١٧. م: العقبة. ١٨. د، م: - بن مروان بن زهر الإشبيلي.

١٩. س: - و دخل القيروان. ٢٠. ش، ي: هناك.

٢١. س، ك: منه.

٢٢. ع: ترتيب.

٢٣. ش، ي: - نحواً.

٢٤. ق: ظريف.

٢٥. ج، ك، ل: + التداوى ب. ج، ل: و لا يرى.

٢٦. د، م: - إلى التداوى. ق: إلى الشفاء.

٢٧. ق: الترتيب.

٢٨. ش، ي: ثمان و تسعين.

الأندلس واستوطن<sup>١</sup> مدينة دانية<sup>٢</sup> واشتهر بها<sup>٣</sup> في التقدم<sup>٤</sup> في صناعة الطب و طار ذكره منها<sup>٥</sup> إلى أقطار الأندلس.

وله في<sup>٦</sup> الطب آراء شاذة<sup>٧</sup>. منها منعه<sup>٨</sup> من الحمام<sup>٩</sup>، واعتقاده فيه<sup>١٠</sup> أنه يعفن<sup>١١</sup> الأجسام<sup>١٢</sup> ويفسد تركيب الأمزجة. وهذا رأى يخالفه فيه<sup>١٣</sup> الأوائل والأواخر<sup>١٤</sup> ويشهد بخطأه<sup>١٥</sup> الخواص والعوام؛ بل إذا استعمل على الترتيب الذي يجب<sup>١٦</sup> وبالتدرج<sup>١٧</sup> الذي ينبغي، يكون رياضة فاضلة ومهنة نافعة، لتفتيحه<sup>١٨</sup> المسام وتصريفه الفضول<sup>١٩</sup> و تلطيفه لما غلظ<sup>٢٠</sup> من الكيموسات<sup>٢١</sup>؛

و منهم أبو محمد عبدالله بن محمد<sup>٢٢</sup> المعروف بابن الذهبي، أحد المعنيين<sup>٢٣</sup> بصناعة الطب و مطالعة كتب الفلاسفة<sup>٢٤</sup> من غير تحقق<sup>٢٥</sup> بها. وكان كلفاً بصناعة الكيمياء مجتهداً<sup>٢٦</sup> في طلبها. وتوفى ببلنسية<sup>٢٧</sup> في جمادى الآخرة<sup>٢٨</sup> سنة ست و خمسين و أربع مائة<sup>٢٩</sup> و شاهدت دفنه<sup>٣٠</sup> هناك، رحمه الله تعالى<sup>٣١</sup>؛

و منهم أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن حامد البجاني<sup>٣٢</sup> المعروف بابن النباش، معتن<sup>٣٣</sup>

١. ص: و قصد.

٢. ص: + و كان ملكها وقتئذ مجاهد، فلما وصل أبو مروان بن زهر إليه أكرمه إكراماً كثيراً و أمره أن يقم عنده ففعل و

حظى في أيامه. م: دابية. ٣. ش، ي: + زماناً. ٤. د: القدم ش، ك، ل، ي: بالنقد

٥. ج: فيها. ٦. ج، ل: + صناعة. ٧. د: إرشادات م: إشارات

٨. ج، ك، ل: - منعه. ٩. ج: في الحمام. د: في الزكام. م: من أكمام

١٠. ش، ي: - فيه. ١١. م: أن تعفن. ١٢. د، م: الجسم

١٣. ش، ي: يخالف فيه. م: - فيه. ١٤. م: - و

١٥. ع: يخطئه. ١٦. م: يحب. ١٧. ش، ي: بالتدرج د: بالسريخ

١٨. د: لتعجبه. م: لنفجعه. ١٩. ج، د، ش، ي: تطريقه. م: المشام تطريقه للعضول

٢٠. ج: و تلطفه ما. م: غلط. ٢١. ع: الكيلوسات ٢٢. ص: + الأردى

٢٣. ش، ك، ي: المعنيين. ٢٤. م: الفلاسفة. ٢٥. ج: تحقق

٢٦. ج: و مجيداً. ٢٧. م: في بلنسة. ٢٨. ج: الآخر

٢٩. ع، م: - و. ٣٠. ع: وقته.

٣١. ج، ك، ل: - رحمه الله تعالى. ع: - تعالى.

٣٢. ش، ي: التجاني. ص: البجاني. م: اليماني.

٣٣. ج: مفضن

بصناعة الطب، منتصب<sup>١</sup> لعلاج المرضى، ذو معرفة<sup>٢</sup> جيّدة بالعلم الطبيعي و مشاركة في العلم الإلهي<sup>٣</sup> و تحقّق بعلم الأخلاق و السياسة<sup>٤</sup> و له بصير بصناعة المنطق و لاكبير<sup>٥</sup> حظّ عنده من العلم الرياضى. و هو حى<sup>٦</sup> بجهة<sup>٧</sup> مرسية في وقتنا هذا؛ و منهم أبو جعفر<sup>٨</sup> بن خميس<sup>٩</sup> الطليطلى و قد تقدّم ذكره في الرياضيين،<sup>١٠</sup> قرأ كتب جالينوس على مراتبها و تناول صناعة الطب من طرقها.<sup>١١</sup> و منهم<sup>١٢</sup> من أحداث عصرنا و ممّن اعتنى<sup>١٣</sup> بطلب الفلسفة<sup>١٤</sup>؛ أبو الحسن عبدالرحمن بن خلف بن عساكر الدارمى،<sup>١٥</sup> اعتنى بكتب جالينوس عناية صالحة<sup>١٦</sup> و قرأ كثيراً منها على أبى عثمان سعيد بن محمّد بن البغونش<sup>١٧</sup>. و اشتغل أيضاً بصناعة الهندسة و المنطق و غير ذلك. و كانت له عبارة بالغة<sup>١٨</sup> و له نفوذ<sup>١٩</sup> و طبع فاضل في المعاناة<sup>٢٠</sup> و منزع<sup>٢١</sup> حسن في<sup>٢٢</sup> العلاج. و هو مع ذلك صنع<sup>٢٣</sup> اليدى، متصرف<sup>٢٤</sup> في ضروب من الأعمال اللطيفة و الصناعات الدقيقة<sup>٢٥</sup>. و هو في وقتنا هذا معنى<sup>٢٦</sup> بصناعة الهندسة و المنطق، ساع في نيلهما. و له من جودة القريحة و صحّة الفهم ما يمكنه<sup>٢٧</sup> من البلوغ إلى المراتب الرفيعة من الفلسفة<sup>٢٨</sup>، إن أعانه جدّ و ساعده<sup>٢٩</sup> حال.

١. ج: متبصر ب: ص: مواظب. ٢. ع: ذى معرفة. ي: دون معرفة. ٣. ش، ي: - العلم. ص: فى سائر علوم الحكمة. م: مشاركة فى. ٤. ع: - و. ٥. م: ولاكثير. ٦. ص: وكان مقيماً. ٧. م: بحمية. ٨. ج: أبو حفص. ٩. م: حسن. ١٠. ك، ل: + و. ١١. ص: + وكانت له رغبة كثيرة فى معرفة العلم الرياضى و الإشتغال به. ١٢. د، ش، م، ي: + ثم. ١٣. ج، ش، م، ي: يعتنى. ١٤. ج: الفلاسفة. ١٥. س، ش، ك، ل، ي: - الدارمى. ١٦. ج: حالة. ١٧. ج: بغويش. ش، ي: يونس. م: بعوث. ١٨. ج، ع، م: - و اشتغل ... بالنفة. ١٩. ش، ي: - و له نفوذ. م: و هو ذو طبع. ٢٠. م: المعانات. ٢١. ج: و نزع. ٢٢. ج، ل: فى العلاوة. م: - فى. ٢٣. س: صانع. ٢٤. ص: و له تصرف. ع، م: متصرفاً. ٢٥. ش، ي: - الدقيقة ... و المنطق. ٢٦. ج: متفتن. ٢٧. ج: ما يمكنه البلوغ. د، م: ما يمكنه به البلوغ. ٢٨. ج، ل: الفلاسفة. ٢٩. ع، م: و ساعدته.

و أما صناعة أحكام النجوم فلم تزل نافقة بالأندلس قديماً و حديثاً. واشتهر بتقليدها<sup>١</sup> جماعة في كل عصر إلى عصرنا هذا.

فكان من مشاهيرهم في<sup>٢</sup> زمان بنى أمية:<sup>٣</sup>

أبو بكر<sup>٤</sup> يحيى بن أحمد المعروف بابن الخياط، كان أحد تلاميذ أبي القاسم مسلمة بن أحمد المرجطي<sup>٥</sup> في علم العدد والهندسة، ثم مال<sup>٦</sup> إلى أحكام النجوم، فبرع فيها واشتهر بعلمها و خدم بها<sup>٧</sup> سليمان بن الحكم<sup>٨</sup> بن الناصر لدين الله أمير المؤمنين<sup>٩</sup> في زمان الفتنة وغيره من الأمراء. و آخر من خدم بذلك الأمير المأمون يحيى بن إسماعيل بن ذى النون. و كان مع ذلك معتياً بصناعة الطب، دقيق<sup>١٠</sup> العلاج، و كان حصيماً حليماً دمثاً،<sup>١١</sup> حسن السيرة، كريم المذهب<sup>١٢</sup>. و توفي بطليطلة سنة سبع و أربعين و أربع مائة؛ و قد قارب ثمانين سنة.

و منهم<sup>١٣</sup> من أحداث عصرنا أبو مروان عبد الله<sup>١٤</sup> بن خلف الإستجى،<sup>١٥</sup> أحد المتحققين بعلم الأحكام و المشرفين على كتب الأوائل و الأواخر فيه. و لأعلم أحداً بالأندلس في وقتنا هذا و لاقبله<sup>١٦</sup> وقف من أسرار هذه الصناعة و غرائبها على ما وقف عليه.

وله في التسييرات<sup>١٧</sup> و مطارح الشعاعات و تعليل بعض<sup>١٨</sup> أصول الصناعة رسالة فاضلة لم يتقدمه أحد إليها، كتب بها<sup>١٩</sup> إلى من مدينة<sup>٢٠</sup> فونكة<sup>٢١</sup>.

- |  |   |
|--|---|
| ١. ش، ي: بتقلدها.  | ٢. ش، ي: + زماننا و.  |
| ٣. ج، ش، ي: + منهم. د، س، م: + و منهم. س: فكان بنى أمية. | ٤. ج: أبو الحسن   |
| ٥. ج، ص: المرجطي. ش، م، ي: المرجيط. ع: المرجيط.          | ٦. ج: قال   |
| ٧. ل: و خدمها. م: و خدم به.                              | ٨. ع: حكم الناصر.   |
| ٩. م: رقيق.  | ٩. ج، ل: أمير المؤمنين  |
| ١٠. ج، م: + ثم. د: قسم.                                  | ١١. ع: دقيقاً. م: رمتا.   |
| ١١. ج، ل: و لاقبله. م: و لاقبله.                         | ١٢. م: المذاهب  |
| ١٢. د، م: - بعض.   | ١٣. د، ش، ل، ي: عبد الله  |
| ١٣. ع: فونكة.  | ١٤. ج: في النيرات. د: في النصرانية. ك، ل: في النيرات. م: في النيرات |
|  | ١٥. د: إلى من بمدينة. س: إلى بمدينة                                 |
|  | ١٦. ج: كتب إلى بها.   |
|  | ١٧. د، م: - بعض.  |
|  | ١٨. ع: فونكة.   |

فهؤلاء المشهورون<sup>١</sup> من علماء المسلمين بالعلوم القديمة بالشرق والمغرب. و  
لست<sup>٢</sup> ادعى الإحاطة بهم. فقد يمكن أن يكون في من لم أعرفه من يربى<sup>٣</sup> على كثير من  
هؤلاء. والله<sup>٤</sup>، تعالى، مزية الإحصاء<sup>٥</sup>، لاربّ غيره<sup>٦</sup>.

### [الفصل العاشر: العلم في بني إسرائيل]<sup>٧</sup>

و أما الأمة الثامنة، وهم بنو إسرائيل فلم يشتهروا بعلوم الفلسفة<sup>٨</sup> وإنما كانت  
عنايتهم بعلوم الشرائع<sup>٩</sup> و سير الأنبياء. فكان أخبارهم<sup>١٠</sup> أعلم الناس بأخبار الأنبياء و بدء  
الخليقة<sup>١١</sup>. و عنهم أخذ ذلك<sup>١٢</sup> علماء المسلمين كعبدالله بن عباس، و كعب الأخبار<sup>١٣</sup>، و  
وهب بن منبه؛ إلا أن لهم حساباً دقيقاً في تاريخ<sup>١٤</sup> شريعتهم و معاملاتهم<sup>١٥</sup>، لأدري هل  
هو من نتائج<sup>١٦</sup> علمائهم، أو رتبته لهم<sup>١٧</sup> بعض العلماء من<sup>١٨</sup> غيرهم؟ و يسمون حسابهم  
هذا العبور<sup>١٩</sup>. و شهرهم فيه<sup>٢٠</sup> قمرية و سنوهم<sup>٢١</sup> ناقصة و مكبسة<sup>٢٢</sup>. فالناقصة قمرية و  
المكبسة<sup>٢٣</sup> شمسية. و يسمون كل تسع<sup>٢٤</sup> عشرة سنة من<sup>٢٥</sup> مبدأ تاريخهم محزوراً<sup>٢٦</sup>. و هو

١. م: المشهورين. ٢. ج: وليس. ٣. م: يرى.  
٤. ش: والله. ٥. ش: مريه الإعطا. ٦. م: + والله تعالى أعلم.  
٧. ا، ب: [من هنا عادتا إلى سياق الكلام]. ٨. ل: الفلاسفة.  
٩. ب: - بعلوم. ش، ي: الشريعة. ١٠. ا: أخبارهم. ج: أخبارهم.  
١١. ا: الأنبياء و الرسل. ب: - و بدء الخليقة. ش، م: الخليفة.  
١٢. ب: كعب الأخبار.  
١٣. ا: و وهب بن منبه و غيرهم و حيث ما ذكره في تاريخ. ب: و وهب بن منبه، لأن لهم. ج، ك، ل: من تاريخ و سير. د: لهم  
حسباً دقيقاً.  
١٤. ج، ك، ل: و مقالاتهم. م: و معاملتهم.  
١٥. ش: من تاريخ. ١٦. ا: و إيصالهم لبعض. م: أورثته لهم لبعض.  
١٧. ج: في. ١٨. ا: المكبسة. ١٩. ش، ي: - فيه.  
٢٠. ش، ي: و سنتهم. ٢١. م: - و مكبسة.  
٢٢. م: و الكسبية. ا، ب: - و المكبسة... و هذه الأمة هي. ٢٣. م: تسعة.  
٢٤. ج: مجدوراً. د: هروباً. ك، م: محدوداً. ل: محدوداً. ٢٥. ش، ي: - من. ٢٦.

العدد الذي يتم فيه كسور السنين، فيجتمع منها سبعة أشهر، يزيدون<sup>١</sup> منها شهراً في سنين معينة<sup>٢</sup> من المحزور<sup>٣</sup>. وهي السنة الثالثة والسادسة والثامنة<sup>٤</sup> والحادية عشر والرابعة عشر والسابعة عشر<sup>٥</sup>. فتكون هذه السنون السبعة شمسية مكبسة<sup>٦</sup>، كل سنة منها من ثلاثة<sup>٧</sup> عشر شهراً قمرياً<sup>٨</sup>، وباقي<sup>٩</sup> سني المحزور<sup>١٠</sup> ناقصة قمرية، كل سنة منها من اثني عشر شهراً قمرياً. و مقدار<sup>١١</sup> السنة القمرية عندهم ثلاث مائة يوم و أربعة و خمسون يوماً و ثمانى ساعات و ثمان مائة دقيقة و ست و سبعون دقيقة من دقائق ساعة واحدة التي هي ألف دقيقة و ثمانون دقيقة.

و مقدار السنة الشمسية عندهم ثلاث مائة يوم و خمس و ستون يوماً<sup>١٢</sup> و ربع يوم فقط، فتزيد السنة الشمسية على<sup>١٣</sup> السنة القمرية الناقصة، عشرة أيام و إحدى و عشرين ساعة و مائتى دقيقة و أربع دقائق.

و كان<sup>١٤</sup> مدخل<sup>١٥</sup> السنة<sup>١٦</sup> من المحزور<sup>١٧</sup> الخامس<sup>١٨</sup> والخمسين<sup>١٩</sup> والمائتين من مبدأ العالم عند اليهود،<sup>٢٠</sup> هو مدخل سنة سبع و عشرين و ثمان مائة و أربعة آلاف لتاريخ آدم<sup>٢١</sup> عندهم<sup>٢٢</sup>.

و هذه الأمة هي بيت النبوة و معدن الرسالة من بني آدم، و جمهور الأنبياء، صلوات الله<sup>٢٣</sup> عليهم، منهم.

- |  |                            |                            |
|--|----------------------------|----------------------------|
| ١. ج، م: يزيدون.   | ٢. ش، ي: - معينة.          | ٣. ج، ل: المجدور م الممزور |
| ٤. ج، ل: والثانية.   | ٥. ع: عشرة [في كل المواضع] | ٦. م: كبسة                 |
| ٧. د، م: من اثني عشر.  | ٨. ج، ع، م: قمرية          | ٩. م: و ياني               |
| ١٠. ع: + قمرية و باقي سني المحزور.                                       |                            |                            |
| ١١. ج، د، ش، ك، ل، ي: - باقي سني المحزور ... شهراً قمرياً. م: - و مقدار. |                            | ١٢. د عن                   |
| ١٢. د، م: - و خمس و ستون. م: يوم.  |                            |                            |
| ١٣. ش، ي: - كان.   | ١٤. ج: يدخل                | ١٥. ج، ش، ي: - الأولى      |
| ١٤. ج: المجدور. ش، ي: المحزورة. م: الممزور.                              |                            | ١٦. ش، ي: الخامسة          |
| ١٥. م: و خمسين.  | ١٧. ج، ع، م: + و           | ١٧. ج، ش، ي: + عند السواد  |
| ١٥. م: + و سنة ٤٥٨ (هجرياً) (١٠٦٦ م).                                    |                            |                            |
| ١٦. ج، ك، ل: - صلوات الله عليهم. ش، ي: + و سلام.                         |                            |                            |

و كانت مساكنهم بلاد الشام و بها كان ملكهم الأول و الآخر؛ إلى أن أجلاهم<sup>١</sup> عنها الأخيرة طيطوش<sup>٢</sup> الملك الرومي و مزق<sup>٣</sup> ملكهم و بدد جمعهم. فتقطّعوا<sup>٤</sup> في البلاد أيدي سبأ<sup>٥</sup> و تفرّقوا في أقطارها<sup>٦</sup> شذر مذر<sup>٧</sup>، فليس<sup>٨</sup> في معمر الأرض مملكة<sup>٩</sup> إلا و فيها منهم، في مشارق الأرض و مغاربها و جنوبها و شمالها؛ إلا ما كان من جزيرة العرب، فإنّ عمر بن الخطّاب، رضی اللّٰه عنه،<sup>١٠</sup> أجلاهم عنها لأمر النبي، صلى اللّٰه عليه و سلّم<sup>١١</sup>، بذلك، في قوله<sup>١٢</sup>: «لا يبقين دينان في أرض العرب»<sup>١٣</sup>.

فلما تفرّقوا في البلاد و داخلوا<sup>١٤</sup> الأمم تحرّكت همم قليل<sup>١٥</sup> منهم لطلب<sup>١٦</sup> العلوم النظرية و اكتساب الفضائل العقلية. فنال أفراد منهم ما شاءوا من فنون الحكمة<sup>١٧</sup>. و كان<sup>١٨</sup> منهم في دولة الإسلام، ممّن اشتهر بصناعة الطبّ، ماسرجوية<sup>١٩</sup> الطيب الذي تولّى لعمر بن عبدالعزيز<sup>٢٠</sup> ترجمة كتاب أهرن<sup>٢١</sup> القس في الطبّ، و هو<sup>٢٢</sup> كئاش فاضل من أفضل الكنائيش<sup>٢٣</sup> القديمة.

و كان<sup>٢٤</sup> منهم<sup>٢٥</sup> من المتأخّرين إسحق بن سليمان، تلميذ إسحق بن عمران المعروف بسم ساعة<sup>٢٦</sup>. كان طبيباً متقدّماً، خدم بالطبّ عبيد اللّٰه<sup>٢٧</sup> المهدى، صاحب أفريقية. و كان مع ذلك بصيراً بالمنطق، متصرّفاً في ضروب المعارف و عمر عمراً طويلاً إلى أن نيّف على مائة سنة. لم يتخذ فيها امرأة و لا اقتنى مالاً. و له تأليف جياذ. منها<sup>٢٨</sup> كتابه في

١. ش، م، ي: أخلاهم. ٢. ش: المدة الأخيرة. ش، ي: طيطس. ج، م: طيطوس.

٣. ع: و فرق. م: و تمزق. ٤. ع: فقطعوا. ك: - فتقطّعوا. ٥. م: سنا.

٦. ا، ب: في قطارها. ج، ل: في أوطارها. ش، ي: في أقطاره.

٧. ا: تفرق فريق. م: [تركت الكلمتين مهملة].

٨. ا، ب، ج، س، ك، ل: - مملكة. ش، ي: بقعة.

٩. ا، ب، ج: عليه السلام. ١٠. م: - في قوله.

١١. ا: و خالطوا. ش، ي: و دخلوا. ١٢. م: [هنا انتهتا].

١٣. ا، ب: [هنا انتهتا]. ١٤. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

١٥. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ١٦. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

١٧. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ١٨. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

١٩. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ٢٠. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

٢١. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ٢٢. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

٢٣. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ٢٤. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

٢٥. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ٢٦. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

٢٧. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا]. ٢٨. ا، ب، ج، د: - م: [هنا انتهتا].

الأغذية؛ وكتابه في الحميات، لا نظير له؛ وكتابه في البول؛ وكتابه في الأستقسات<sup>١</sup>؛ وكتابه في الحدود و الرسوم؛ وكتابه المعروف ببستان الحكمة في مسائل<sup>٢</sup> العلم الإلهي. وتوفى قريباً من سنة عشرين و ثلاث مائة.

و منهم من أهل أحكام النجوم، سهل بن بشر بن حبيب. له تأليف<sup>٣</sup> حسان مشهورة في الأحكام. منها: كتابه في المواليد و تحاويلها؛ و كتاب تحاويل سني العالم؛ و كتاب المسائل والإختيارات.

و كان عندنا<sup>٤</sup> بالأندلس منهم جماعة. فممن<sup>٥</sup> عنى بصناعة<sup>٦</sup> الطب:

حسداى بن إسحق، خادم الحكم بن عبدالرحمن<sup>٧</sup> الناصر لدين الله، كان معتنياً<sup>٨</sup> بصناعة الطب، متقدماً<sup>٩</sup> في علم شريعة اليهود. و هو أول من فتح لأهل الأندلس منهم باب علمهم من الفقه، و التاريخ، و غير ذلك، و كانوا قبله<sup>١٠</sup> يضطرون<sup>١١</sup> في فقه دينهم و سني تاريخهم و مواقيت أعيادهم إلى يهود بغداد، فيستجلبون<sup>١٢</sup> من عندهم حساب عدّة من السنين يعرفون<sup>١٣</sup> به مداخل تاريخهم و مبادئ سنيهم<sup>١٤</sup>.

فلما اتصل حسداى بالحكم و نال عنده نهاية الحظوة بفضل دربته و نهاية براعته و أدبه<sup>١٥</sup>، توصل به إلى استجلاب<sup>١٦</sup> ماشاء من تأليف<sup>١٧</sup> اليهود بالمشرق، فعلم حينئذ يهود الأندلس ما كانوا قبل<sup>١٨</sup> يجهلون، و استغنوا عما كانوا يتجشّمون<sup>١٩</sup> الكلفة فيه<sup>٢٠</sup>. ثم كان في الفتنة مناحيم<sup>٢١</sup> بن الفوال من سگان سرقسطة، و كان متقدماً في صناعة

١. ج. ع: في الأستقسات. س: في الأفسمات. ي: الأستقساب.

٢. ج. ك: + من الحكمة و ش. ي: + من. ع: - ب.

٣. ش. ي: بوالنف.

٤. ج. بالقساعة.

٥. ع: - و.

٦. ش. ي: بباب الأندلس.

٧. س. موقداً.

٨. ش. ي: متقفاً.

٩. ش. ي: + بن.

١٠. ك. و س. ج. ي. و س. ج. ي. و س. ج. ي.

١١. ج. ينظرون.

١٢. ك: قبل.

١٣. ش. سنهم.

١٤. ص: يتعرفون.

١٥. ش. ي: استحلل.

١٦. ج: مراعه. ش. ي: و أدبه و ع: براعة أدبه و

١٧. ش. ينجشّمون.

١٨. ش. ي: قبلاً.

١٩. ش. ي: ماشاء من توأليف.

٢٠. ج. س. ش. ي: منجم ص: منح ك: نجم

٢١. ج. ك: به.



الطبّ، متصرفاً مع ذلك في علم<sup>١</sup> المنطق و سائر علوم الفلسفة و له تأليف في المدخل إلى علوم الفلسفة<sup>٢</sup> سمّاه كنز المقلّ، رتبّه على المسألة والجواب، و ضمّنه جملاً من قوانين المنطق و أصول الطبيعة.

و كان معه بسر قسطة<sup>٣</sup> مروان بن جناح، من أهل العناية بصناعة الطبّ<sup>٤</sup>، و المتوسّع<sup>٥</sup> في علم لسانى العرب و اليهود. و له تأليف حسن: في ترجمة الأدوية المفردة و تحديد المقادير<sup>٦</sup> المستعملة في<sup>٧</sup> صناعة الطبّ من الأوزان و المكييل.

و كان منهم إسحق بن قسطار خادم الموفق مجاهد العامرى<sup>٨</sup> و ابنه إقبال الدولة على. كان بصيراً بأصول الطبّ، مشاركاً في علم المنطق، مشرفاً على آراء الفلاسفة. و كان حميد المذهب<sup>٩</sup>، جميل الأخلاق، جالسته كثيراً، فما رأيت يهودياً في رجاحته<sup>١٠</sup> و صدقه و كمال مروءته. و كان متقدماً في علم اللغة العبرانية، بارعاً في فقه<sup>١١</sup> اليهود و حبراً من أخبارهم<sup>١٢</sup>. و توفى بطليطلة سنة ثمان و أربعين<sup>١٣</sup> و أربع مائة؛ و هو ابن خمس و سبعين<sup>١٤</sup> سنة<sup>١٥</sup> لم يتخذ قطّ فيها امرأة.

و كان منهم ثمّ من أهل<sup>١٦</sup> الإعتناء ببعض علوم الفلسفة<sup>١٧</sup> سليمان<sup>١٨</sup> بن يحيى المعروف بابن جبروال<sup>١٩</sup> من ساكنى مدينة سر قسطة،<sup>٢٠</sup> و كان مولعاً بصناعة المنطق، لطيف الذهن، حسن النظر، احتضر<sup>٢١</sup> و توفى و قد أربى على الثلاثين، قريباً من سنة خمسين و أربع مائة.

١. ش، ي: فى صناعة.

٢. ج: الفلاسفة [فى الموضوعين]. ج، د، ك، ل: - فى. ش، ي: - فى المدخل إلى علوم الفلسفة.

٣. ج: بسر قسطلّى. ٤. ش، ي: المنطق. ٥. ج، ع: لسان. ش: و التوسع.

٦. ج: و تجديد المعادين. ٧. ك: من. ٨. ج: الأمرى. ك: المعافرى.

٩. ص: + وافر العقل. ١٠. ج: رجاحته. ١١. ج: فى علم فقه.

١٢. ش، ي: خبيراً فى أخبارهم. ١٣. ج: أربعون. ١٤. ج: سبعون.

١٥. ش، ي: - سنة. ١٦. ع: من بعض. ١٧. ج: الفلاسفة.

١٨. ج: سليم. ١٩. ج، ع: بابن جبير. ٢٠. ش، ي: من سكان سر قسطة.

٢١. ش، ي: أخفر.

و منهم من فتیان عصرنا، أبو الفضل حسداى بن يوسف بن حسداى<sup>١</sup>، من<sup>٢</sup> ساكنى<sup>٣</sup> مدينة سرقسطة و من بيت شرف اليهود بالأندلس من ولد موسى النبي، عليه السلام، عنى بالعلوم على مراتبها و تناول المعارف من طرقها<sup>٤</sup>، فأحكم علم<sup>٥</sup> لسان العرب و نال حظاً جزيلاً من صناعة الشعر و البلاغة و برع فى علم العدد، و علم<sup>٦</sup> الهندسة، و علم النجوم، و فهم صناعة<sup>٧</sup> الموسيقى و حاول<sup>٨</sup> عملها<sup>٩</sup>، و تحقق بعلم<sup>١٠</sup> المنطق، و تمرّس<sup>١١</sup> بطرق<sup>١٢</sup> البحث و النظر، ثم ترقى إلى علم الطبيعة، فبدأ<sup>١٣</sup> منه بسمع<sup>١٤</sup> الكيان لأرسطو طاليس، حتى أحكمه، ثم شرع فى كتاب السماء و العالم، ففارقتة سنة ثمان و خمسين<sup>١٥</sup> و هو خارق<sup>١٦</sup> حجه<sup>١٧</sup>. و إن امتدّ به<sup>١٨</sup> الأجل و اتّصلت له العناية، فسيوفى<sup>١٩</sup> على صناعة الفلسفة<sup>٢٠</sup> و يستوعب<sup>٢١</sup> فنون الحكمة. هذا، و هو بعد فتى<sup>٢٢</sup> لم يبلغ الأشد؛ إلا أن الله، تعالى، يختص<sup>٢٣</sup> بفضل من يشاء و هو على كل شىء قدير.

فهؤلاء مشاهير العبرانيين عندنا، الذين اشتهروا<sup>٢٤</sup> بعلم الحكمة<sup>٢٥</sup>. و أمّا العلماء بشرية اليهود، فأكثر من أن يحصوا فى مشارق الأرض و مغاربها. و أشهرهم فى<sup>٢٦</sup> أهل المشرق: سعيد بن يعقوب الفيومى<sup>٢٧</sup>؛ و أبو كثير<sup>٢٨</sup> يحيى بن زكريا الكاتب الطبرانى<sup>٢٩</sup>؛ و داود القومسى<sup>٣٠</sup>؛ و إبراهيم التستري؛ و من جرى مجراهم من أحبار اليهود

- |   |                                      |                           |
|---|--------------------------------------|---------------------------|
| ١. س: - بن يوسف بن حسداى.                               | ٢. ش، ي: - من.                       | ٣. ج، ش، ي: ساكن          |
| ٤. س: من طريقها.  | ٥. ي: على.                           | ٦. ك: علم                 |
| ٧. ش، ي: صناعة.   | ٨. ج: و حال.                         | ٩. س: علينها.             |
| ١٠. ص: اتقن علم.  | ١١. ج، ص، ك: و تمرن ش، ي: و تمرس فى. |                           |
| ١٢. ش، ي: - بطرق.                                       | ١٣. س: فدنا.                         | ١٤. ش، ي: - كتاب.         |
| ١٥. ص: + و كان فى سنة ٤٥٨ فى الحياة و هو فى سن الشبيبة. | ١٦. ج: و هو خارق                     |                           |
| ١٧. ج، ك: حجمه.   | ١٨. ج: له.                           | ١٩. س: لسيوفى             |
| ٢٠. ج: الفلاسفة.  | ٢١. ش: و يستوجب ك: و استوعب          |                           |
| ٢٢. ج، ك: - بعد فتى.                                    | ٢٣. ش، ي: يخص.                       | ٢٤. ج: شهروا، ش، ي: مهروا |
| ٢٥. ش، ي: بعلم الفلسفة.                                 | ٢٦. س: من.                           |                           |
| ٢٧. ج، ش، ي: الفتومى [و أصلها ش بالفيومى فى الهامش].    | ٢٨. ج، ك: أبوكبير.                   |                           |
| ٢٩. ج: الطرانى.   | ٣٠. ج: القويس، ش، ي: القومشى.        |                           |

المشتغلين<sup>١</sup> بمناظرة المتكلمين على الملل بما لديهم من صناعة الجدل و المناظرة<sup>٢</sup>.  
و كان منهم بالأندلس أبو إبراهيم إسماعيل بن يوسف الكاتب المعروف  
بابن النغريلة<sup>٣</sup> خادم الأمير باديس بن حبّوس<sup>٤</sup> الصنهاجي ملك غرناطة و أعمالها و مدبر  
دولته<sup>٥</sup>. و كان<sup>٦</sup> عنده من العلم بشريعة اليهود و المعرفة بالانتصار لها<sup>٧</sup> و الذبّ عنها ما  
لم يكن عند أحد من أهل الأندلس قبله و<sup>٨</sup> توفّي سنة ثمان و أربعين و أربع مائة<sup>٩</sup>.  
فهذه<sup>١٠</sup> ما حضر في حفظة<sup>١١</sup> من تسمية علماء<sup>١٢</sup> الأمم، و التعريف بنبذ من تواليهم  
و أخبارهم<sup>١٣</sup>.

تمّ كتاب التعريف بطبقات الأمم، و الحمد لله وحده، و صلى الله  
على من لا نبي بعده، سيّدنا محمد و على آله و أصحابه و سلّم<sup>١٤</sup>.

ع

١. ج: المستغلّين. ش، ي: المستقيّين.  
٢. س: و التناظر. ش، ي: و طريق التناظر.  
٣. ج، د، ك، ل: بابن العريال. س: بابن النغريال. ش، ي: بابن الغزال. ع: بابن النغذلة.  
٤. ج: حنوس. ش، ي: حيووس.  
٥. ش، ي: الدولة.  
٦. ش، ي: فكان.  
٧. ج، ع: من الانتصار.  
٨. ك، ل: - و.  
٩. ا، ب: + فقال القاضي صاعد عند مختتم كتابه.  
١٠. ا، ب: هذا. ج، ش، ي: فهذا.  
١١. ا، ب: حضرنى حفظه. ش، ي: حفظه. ع، ك: خطر.  
١٢. ج، ك، ل: علوم.  
١٣. ا: + و الحمد لله على كلّ حال. ب: + و كان الفراغ من هذا التّأليف منذ ألف سنة ستين و أربعمئة و اتفق الفراغ من كتابة  
هذا التعليق و الإنتقاط في أواخر محرّم الحرام سنة اثني [كذا، و الصواب: اثنتي] و ثمانين و تسعمائة تمّ. ج: + تمّ  
الكتاب المسمّى بطبقات الأمم في يوم الثلاثاء سنة ١٢٤٧. س: + تمّ بعون الله تعالى ذكره و الحمد لله دائماً أبداً و  
سبحانه. ش، ي: + و الحمد لله وحده و صلى الله على من لا نبي بعده سيّدنا محمد و على آله و أصحابه و سلّم تمّ بحوله  
تعالى. ك: + تمّ كتاب التعريف بطبقات الأمم و الحمد لله وحده و صلى الله على سيّدنا محمد و لا نبي بعده و سلّم. ل: +  
تمّ كتاب المسمّى بطبقات الأمم في يوم الثلاثاء سنة ١٢٤٧.  
١٤. ش، ك، ي: [اخترنا العبارة: «تمّ كتاب... و أصحابه و سلّم» من هذه النسخ، و الحمد لله أولاً و آخراً و على كلّ حال].

## فہرستہا

- نام کسان
- نام جایہا
- نام کتابہا
- نام امتہا و قبایل
- منابع و ماخذ



## نام کسان

ابن ابی رمثہ التیمی ..... ۲۱۲	آدم (ع) ..... ۲۷۵، ۱۵۹، ۱۴۳
ابن ابی عامر، المنصور محمد بن عبداللہ . ۱۶،	ابراہیم التستری ..... ۲۷۹، ۹۰
۸۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷،	ابراہیم المبلط ..... ۹۵
۲۶۶	ابراہیم بن سعید السہلی ..... ۲۵۶
ابن ابی عامر بن شروہ ..... ۳۲	ابراہیم (ع) ..... ۱۶۳، ۱۴۳
ابن ابی عبس، احمد بن محمد بن احمد بن	ابرخس ..... ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۶۵
محمد بن عمر بن احمد بن محمد بن	ابرهة ذی المنار ..... ۲۰۱
الأعلى ..... ۲۴۵، ۲۴۴، ۱۲۳	ابقراط ← بقراط
بن ابی الفتح ← قاسم بن نصیر بن وقاص	ابلونیسوس ..... ۱۷۹، ۱۷۸
ابن ابی منصور، یحیی . ۱۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸،	ابن الآدمی، الحسین بن محمد بن حمید . ۴۴
۲۳۱، ۲۳۲	۶۵، ۹۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۶۶
ابن اثیر ..... ۱۱۷	ابن ابا، احمد ..... ۲۶۱، ۱۲۲، ۱۱۱، ۷۶
ابن برغوث، محمد بن عمر بن محمد بن عمر	ابن ابار ..... ۳۲
۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۰، ۲۵۲	ابن ابجر الکنانی ..... ۲۱۲
ابن بریال، ابوبکر عبدالباقی بن محمد حجارى	ابن ابی اصیبعہ، موفق الدین ابی العباس احمد بن
۲۱، ۳۲، ۳۳	قاسم . ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۵،
ابن بشکوال . ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹،	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۷

ابن الخطيب..... ۱۱۲	۳۲، ۳۰، ۲۵، ۲۲
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. ۶۰، ۶۱، ۷۵، ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱	ابن البغوش، ابوعثمان سعيد بن محمد الطليطلي. ۲۳، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲
ابن خلكان..... ۵۹، ۵۷، ۱۶	ابن بيطار..... ۱۱
ابن الخميس الطليطلي، ابو جعفر احمد بن عامر..... ۲۷۲، ۲۵۴، ۲۳	ابن جبروال، سليمان بن يحيى..... ۲۷۸
ابن الخياط، ابوبكر يحيى بن أحمد..... ۲۷۳	ابن الجزار، أحمد بن إبراهيم الخالد القيرواني. ۱۱۹، ۱۲۲، ۲۳۴
ابن الذهبي، ابو محمد عبدالله بن محمد... ۲۴، ۲۷۱	ابن الجلاب، الحسن بن عبدالرحمن بن محمد. ۱۲۴، ۲۵۲، ۲۵۳
ابن ذى الدمينه، ابو محمد حسن بن احمد بن يعقوب... ۶۶، ۹۳، ۱۲۲، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲	ابن جلجل، سليمان بن حسان... ۲۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۶۶، ۲۶۸
ابن رشد، ابوالوليد محمد بن احمد ۱۱، ۲۶، ۷۵	ابن جناح..... ۷۸
ابن زهر، ابومروان عبدالملك بن الفقيه محمد بن مروان الاشيلي ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۷۰	ابن جوشن، ابو جعفر أحمد بن جوشن بن عبدالعزيز..... ۲۵۶
ابن سعيد اندلسي... ۱۶، ۱۹، ۱۲۹، ۱۳۸	ابن الحديدى، ابوبكر يحيى بن سعيد فقيه ۱۸
ابن السكيت..... ۱۱۰	ابن حزم (ابورافع)..... ۲۵۸
ابن السمح، أبو القاسم أصبغ بن محمد المهري ۲۴۷، ۲۵۱	ابن حزم، ابو عمرو أحمد بن سعيد..... ۲۵۷
ابن السمينه، يحيى بن يحيى..... ۲۴۰	ابن حزم، ابو محمد على بن سعيد... ۱۱، ۲۱، ۵۵، ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۱۰۴، ۲۵۷، ۲۵۹
ابن سيدة، ابو الحسن على بن محمد..... ۲۵۹	ابن حسداى، ابو الفضل بن يوسف الإسرائيلي. ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۹
ابن سينا..... ۱۱	ابن حفصون، احمد بن حكم... ۲۶۴، ۲۶۷
ابن شاكر، الحسن بن موسى..... ۲۲۵	ابن حنّ، الحسين بن محمد بن الحسين التجيبي ۱۲۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳
ابن الشناعة، عبدالله بن إسحق... ۲۳، ۲۶۶	ابن حيان، ابومروان حيان بن خلف. ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۷۲، ۸۰
ابن شهر، ابو الحسن مختار بن عبدالرحمن بن مختار الرعيني..... ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۰	

- ابن صاعد (ابو محمد يحيى بن محمد) ... ۱۹  
ابن صاعد (زعيم الدولة، صاعد بن حسن) . ۱۹  
ابن صاعد ← قاضي صاعد  
ابن الصفار، ابو القاسم احمد بن عبدالله ۱۲۳،  
۱۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱  
ابن طفيل ..... ۱۱  
ابن عبد ربه، احمد بن محمد ..... ۹۳، ۲۳۹،  
۲۶۲  
ابن عبد ربه، سعيد بن عبد الرحمن بن محمد .....  
۹۳، ۲۶۲، ۲۶۳  
ابن العبري ... ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۷،  
۱۲۹  
ابن العطار، محمد بن خيرة العطار ..... ۱۲۳،  
۱۲۴، ۲۵۰، ۲۵۱  
ابن عطيه، ابو محمد عبد الحق ..... ۳۲  
ابن الفرضي، ابو الوليد عبدالله بن محمد . ۱۴،  
۲۹  
ابن فضلان ..... ۲۷  
ابن قوال ..... ۷۸  
ابن الكناني، ابو الوليد محمد بن الحسين . ۲۶۴  
ابن الكناني، ابو عبدالله بن الحسن بن الحسين .....  
۹۳، ۲۶۶  
ابن الليث، محمد بن أحمد بن محمد ..... ۱۲۴،  
۲۵۲  
ابن مالك، محمد بن مالك طائي جاني . ۱۵  
ابن المجوسي، علي بن العباس ..... ۲۳۴  
ابن مرزوق، ابو محمد عبدالله بن محمد ... ۳۳  
ابن مريـن البجاني ..... ۲۶۷  
ابن مسافر اليماني ..... ۲۳۲  
ابن مسرة ..... ۱۰۵، ۱۰۶  
ابن المشاط الأسطرلابي، محمد بن سعيد  
السرقسطي ..... ۲۳۳  
ابن مطاهر اندلسي ..... ۲۵  
ابن المقفع، عبدالله ..... ۱۵۷، ۲۱۵  
ابن ميمون ..... ۷۸  
ابن الناعمة الحمصي ..... ۱۰۶  
ابن النباش، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن  
حامد البجاني ..... ۱۰۵، ۲۶۰، ۲۷۱  
ابن النديم ..... ۳۲، ۷۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۷،  
۱۹۴  
ابن النغريله، ابو ابراهيم اسماعيل بن يوسف  
الكاتب ..... ۹۰، ۲۸۰  
ابن وافد، أبوالمطرّف عبد الرحمن بن محمد بن  
عبدالكبير اللخمي . ۱۴، ۲۳، ۱۰۴، ۱۲۳،  
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹  
ابن وصيف ..... ۲۶۵  
ابن الوقشي، ابو الوليد هشام بن أحمد بن هشام بن  
خالد الكناني . ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۵۴، ۲۵۵  
ابن هود، أحمد بن سليمان الجدامي ۲۵۶،  
۲۵۷، ۲۶۰  
ابن الهيثم، الحسن المصري ..... ۱۱، ۲۳۱  
ابن يونس، ابو الحسين علي بن عبد الرحمن  
المصري ..... ۲۳۱  
ابو ايوب بن عبد الغافر بن محمد ..... ۲۴۴



- ۶۵، ۷۰، ۹۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵،  
 ۱۹۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲  
 ابونواس ..... ۱۲۲  
 ابوالهذیل محمد بن هذیل علاّف. ۸۷، ۱۶۹  
 اپیکور (افیغورس) ..... ۱۸۵  
 احمد بن الطیب السرخسی ..... ۲۲۱  
 احمد بن المثنیٰ بن عبدالکریم ..... ۲۲۸  
 احمد بن خالد الفقیه ..... ۲۴۴  
 احمد بن یوسف ..... ۱۲۱، ۲۲۸  
 الإخشید ..... ۱۹۳  
 ادریانوس ..... ۱۸۱  
 ادريس (ع) ..... ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۹۶  
 ارحب بن الدعام بن مالک ..... ۲۲۹  
 اردشیر بن بابک ..... ۱۲۳، ۱۵۹  
 ارسطو ..... ۱۷۸  
 ارسطو (ارسطوطاليس) ..... ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۷۵،  
 ۸۱، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۸، ۱۷۲،  
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶،  
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۸، ۲۶۹،  
 ۲۷۹  
 ارسطيفوس ..... ۱۸۴  
 ارشمیدس ..... ۶۸، ۱۷۹  
 استوری ..... ۱۰  
 اسحق بن الصباح ..... ۲۱۹  
 اسحق (بن حنین) ..... ۱۹۲، ۱۹۳  
 اسحق بن سليمان اسرائیلی ..... ۹۷، ۲۷۶  
 اسحق بن عمران ← سم ساعة
- ابوبکر (خليفه) ..... ۲۱۱  
 ابوتّمّام حبيب بن اوس الطائي ..... ۹۳، ۲۰۱  
 ابوجعفر محمد بن موسى الخوارزمی ..... ۱۵۷،  
 ۲۱۷  
 ابوالحارث الأسقف ..... ۲۶۷  
 ابوالحسن علی بن خلف بن غالب انصاری ۴۲  
 ابوالحسن نورالدین علی ..... ۵۰  
 ابوزید عبدالرحمن بن عيسى بن محمد بن  
 عبدالرحمن بن عيسى ..... ۲۳۱، ۲۵۶  
 ابو سود ..... ۸۸، ۲۰۴  
 ابو سهل بن نوبخت الفارسی ..... ۲۳۲  
 ابو عامر بن الأمير بن هود ← ابن هود  
 ابو عباس أحمد بن أبي حاتم ..... ۲۴۵  
 ابو عبدالملک الثقفي ..... ۲۶۴  
 ابو العرب یوسف بن محمد ..... ۲۶۷  
 ابو علی الخیاط ..... ۲۳۲  
 ابو علی قالی، اسماعیل بن قاسم ..... ۲۰  
 ابو علی مسکویه ..... ۲۸  
 ابو الفداء ..... ۱۵، ۱۶  
 ابو القاسم صاعد بن أحمد بن صاعد ← قاضي  
 صاعد  
 ابو القاسم فید بن نجم ..... ۲۶۷  
 ابومروان سليمان بن عيسى ..... ۱۲۳  
 ابومروان عبدالله بن خلف الإستجی ..... ۲۳،  
 ۲۷۳، ۲۵۶  
 ابومروان عبدالملک بن أحمد، ۱۲۴، ۲۵۲  
 ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر البلخی ..... ۶۴

- اسحق بن قسطار ..... ۲۷۸، ۲۴
- اسحق بن یوسف اسرائیلی ..... ۳۸
- اسعد الکامل، أبوکرب ..... ۲۳۰، ۲۰۷
- اسقلیاذس ..... ۱۷۸
- اسکندر مقدونی (الإسکندر بن فیلفوس  
المقدونی «ذی القرنین») ... ۶۳، ۸۱، ۱۵۹،  
۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۷
- اسکندروس ..... ۱۷۶
- اسماعیل بن بدر ..... ۲۴۵
- اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن  
مطرف بن ذی النون ..... ۲۵۴
- اسماعیل بن محمد بن الأشعث ..... ۲۱۸
- اسماعیل المنصور بن عبدالرحمن القائم ..... ۲۵۳
- الأشعث بن قیس ..... ۲۱۹
- اشنايدر ..... ۳۸
- اصبغ بن یحیی ..... ۲۶۳
- اصطفین البابی ..... ۱۶۶
- الأعشى ..... ۲۱۹، ۹۳
- اغسطس (أوغسطس) ... ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸
- افریقس ..... ۲۰۱، ۱۲۳
- افطیمین ..... ۱۸۰
- افلاطون ۵۱، ۵۳، ۶۶، ۶۸، ۱۶۸، ۱۷۱،  
۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲،  
۲۲۳
- الأقرع بن حابس ← اقرع پسر حابس
- اقرع پسر حابس ..... ۲۰۴، ۸۸
- اقتین، قاسم بن موسی ..... ۲۴۰
- اقلیدس ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۱۲۱، ۱۷۹، ۱۸۰،  
۲۱۴، ۲۲۶، ۲۴۷
- الأقلیدسی، عبدالرحمن بن اسماعیل بن بدر ...  
۲۴۵
- اقلیمون ..... ۵۱
- اگوست ..... ۸۱
- الأس، ا.ج. .... ۹۸
- امپدوکلس (بندقلیس) ... ۶۸، ۱۶۸، ۱۶۹،  
۱۷۱
- الأمیر محمد اموی ..... ۲۶۳، ۱۱۱
- الأمین ..... ۱۹۱
- الأندرزغر ..... ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۹۹
- انطونین ..... ۱۸۱
- انقیلاوس ..... ۱۹۸
- انکساغورس ..... ۱۷۶
- انوشروان بن قباد بن فیروز ..... ۱۵۷
- اهورامزدا ..... ۸۶
- ایزیدریوسی ..... ۱۱۳
- ایلاوس ..... ۵۱
- البابی ← هرمس
- بادیس بن حبوس الصنهاجی ..... ۲۸۰
- البتانی، ابوجعفر محمد بن سنان الحرانی ..... ۳۶،  
۹۳، ۱۸۳، ۲۲۶، ۲۲۸
- البجانی، ابو محمد عبداللہ بن مسعود ..... ۲۶۷
- البجانی، ابومروان عبداللہ بن خلف ..... ۱۰۵
- بحرالعلوم، سید محمد ..... ۱۰۱
- بخت نصر ..... ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۰۷

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،	بختیشوع ..... ۱۹۱
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷	البدوی، عبدالرحمن ..... ۱۰۶
۱۷۸ ..... بولس	۱۵۷ ..... برزویه الحكيم
۲۹، ۲۸، ۱۱ ..... بیرونی، ابوریحان	۲۳۲ ..... البرمکی، محمد بن الجهم
۳۸ ..... پلسنر	۱۱۳، ۱۰۹، ۵۷، ۱۸، ۹ ..... بروکلیمان
۱۸۵، ۱۷۶ ..... تالیس الملطی	۱۹۸ ..... بروکلوس الإسکندرانی
۱۸۰ ..... تاودسیوس	۶۳ ..... برهماي بزرگ
تبع الأصغر (عمرو بن حسان بن	۲۷ ..... بزرگ پسر شهریار
أبي كرب) ..... ۲۰۱	۱۸ ..... بستانی
تبع الأقرن (أسعد، أبوكرب) ..... ۲۰۱	بظلمیوس ..... ۱۱۶، ۹۳، ۶۸، ۶۶، ۴۵، ۳۶
تبع الأكبر ..... ۲۰۱	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸
تبع الأوسط ..... ۲۰۱	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۶
التجانی، ابو محمد عبدالله بن مسعود ..... ۱۰۵	بظلمیوس ← بظلمیوس
التستری، سهل بن عبدالله ..... ۲۳۳	بقراط ..... ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۶۸، ۵۳، ۵۱
التملکي، أبو جعفر أحمد بن يوسف بن غالب	۱۱۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۶۰
۲۵۶	۲۶۲
التوخی، محمد بن اسمعیل ..... ۲۲۷	بلاشر، رژی ..... ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۳۳
تهرانی، آقا بزرگ ..... ۱۰	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
تهرانی، سید جلال الدین ..... ۱۰۳	۱۲۲
تهمورث ← طهمورث	بلقیس الحمیریة ..... ۲۰۳، ۸۸
تیتوش ← طیطوش	بندقلیس ← امپدوکس
ثابت بن سنان بن ثابت بن قرة الصابی .. ۱۲۵،	بنی آدم، حسین ..... ۹۱
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۶۵	بنی موسی، أحمد (بن موسی) ..... ۲۲۵
ثابت بن قرة، أبو الحسن الحرانی ..... ۱۹۳	بوداسف ..... ۱۶۱، ۸۶، ۶۳
ثامسطیوس ..... ۱۷۶	بوسندرینوس ..... ۱۸۰
ثور بن مرقع ..... ۲۱۹	بوعلوان، حیات ... ۱۰۲، ۱۰۱، ۷۱، ۵۵
ثیون الإسکندرانی ..... ۲۲۴، ۱۹۸	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

- جابر بن حیّان ..... ۱۲۵، ۲۳۳، ۲۳۴
- جابر بن یزید جعفی کوفی ..... ۱۲۵
- جاحظ ..... ۶۳
- جالینوس ... ۵۱، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲
- جبریل بن بختیشوع ..... ۱۹۱
- جعفر الصقلبی ..... ۲۶۴
- جمشید نژاد اول، غلامرضا ..... ۱۱، ۱۳۰
- الجوهری، العباس بن سعید ... ۲۱۸، ۲۲۸
- حائری، عبدالحسین ..... ۹۱
- حاجب بن زرارة بن عدس ..... ۸۸، ۲۰۴
- حاجی خلیفه، ۱۸، ۳۴، ۵۳، ۵۶، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۹
- الحارث الأصغر بن معاویة ..... ۲۱۹
- الحارث الأكبر بن معاویة ..... ۲۱۹
- الحارث الرایش ..... ۲۰۱
- الحارث بن کلدة الثقفی ..... ۲۱۲
- الحاکم بأمر الله (خلیفه فاطمی) ..... ۷۱، ۹۴
- الحبش، احمد بن عبدالله البغدادی ... ۱۵۵، ۲۲۴
- حبّوس بن مکسن بن زیری بن مناد الصنهاجی ..... ۲۴۸
- الحَرَانی، احمد بن یونس بن أحمد ..... ۲۶۵
- الحَرَانی، عمر بن یونس بن أحمد ..... ۲۶۵
- ۲۶۷
- حسدای بن إسحق ..... ۷۷، ۲۷۷
- الحسن بن الصباح ..... ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۷
- الحسن بن عبدالله ..... ۲۸
- الحسین بن الخصب ..... ۲۲۸
- الحکم (المستنصر بالله) ۲۰، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۵
- الحکم بن عبدالرحمن الناصر ← الحکم (المستنصر بالله)
- الحکیم، محمّد بن إسماعیل ..... ۲۴۰
- حمّار السرقسطی، أبو عثمان سعید بن فتحون بن المکرّم ..... ۲۴۶، ۲۶۷
- حنین بن اسحق ..... ۷۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸
- ۱۰۹، ۱۸۳، ۱۹۲
- خالد الأموی (خالد بن یزید بن معاویة) ..... ۷۳
- ۲۱۳، ۲۳۲
- خالد بن عبدالملک، المرورودی ← المرورودی، خالد بن عبدالملک
- خرمیدس ..... ۱۲۳، ۱۸۰
- خلفای راشدین ..... ۷۳، ۸۲
- الخلیل بن احمد ..... ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۹۲
- خنوخ النبی ← ادريس (ع)
- الخوارزمی، محمّد بن موسی ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۹۴، ۱۲۰، ۱۵۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۶
- دارابن دارا (داریوش سوم) ..... ۸۱، ۱۵۹
- ۱۶۷، ۱۷۶
- الدارمی، أبو الحسن عبدالرحمن بن خلف بن عساکر ..... ۲۷۲

- داود القومسي ..... ۲۷۹، ۹۰
- داود (بن حنين) ..... ۱۹۳
- داود بن علي بن خلف الإصبهاني .. ۲۵۸، ۲۱
- داود (ع) ..... ۲۰۹، ۱۶۸
- الدمشقي، شمس الدين ابو عبدالله (شيخ الربوة / شيخ حطين) ..... ۸۰، ۵۴، ۵۲، ۵۰، ۴۹
- دهخدا ..... ۵۶، ۱۷
- دياسقوريدس ..... ۲۷۰
- الدينوري، ابن قتيبه ..... ۲۰۴، ۹۳
- الدينوري، ابو حنيفة احمد بن داوود ..... ۲۰۷
- ديوجانس ..... ۱۸۴
- ذبيان، اسعد ..... ۱۲۴
- ذوالنون بن ابراهيم الأخميمي ..... ۲۳۴
- ذومقراطيس ..... ۱۷۶، ۱۲۳
- ذى المدينة ..... ۱۲۲
- ذى نواس ..... ۲۳۰، ۱۲۲
- الرازي، محمد بن زكريا ۱۱، ۶۸، ۷۵، ۹۳، ۱۸۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۴
- ربيع بن زيد الأسقف ..... ۲۶۷
- ربيع بن سليمان المؤذن ..... ۲۳۹
- ربيعه بن الخيار بن مالك ..... ۲۲۹
- ربيعه بن زيد بن أوسله ..... ۲۲۹
- ربيعه بن عبد بن عليان بن مرة ..... ۲۲۹
- الرشيد ..... ۲۳۲، ۲۱۹
- رکن الدوله، أبو علي حسن بن بويه الديلمي ..... ۲۳۵
- روشم ..... ۱۹۸
- رومانس لاتيني ..... ۱۸۸، ۸۱، ۶۹
- رينود ..... ۱۱۳
- زرادشت (زردشت) .. ۶۳، ۸۶، ۸۷، ۱۶۱، ۱۶۲
- زرارة بن عدس ..... ۲۰۴، ۸۸
- الزرقالي، ابواسحق إبراهيم بن يحيى نقاش ..... ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۲۵۵، ۲۵۶
- زرکلی ..... ۱۱۷، ۱۱۵، ۵۶
- زتر، ارنست ..... ۴۲
- الزهرأوى، أبو الحسن علي بن سليمان .. ۲۴۷، ۲۴۸
- زهير العامري ..... ۲۵۱
- زيادة الله بن الأغلب ..... ۲۳۳
- زيدان ..... ۱۷
- زيد بن كهلان بن سبأ ..... ۲۲۹
- زيد بن يشجب ..... ۲۱۹
- سارتون ..... ۵۳، ۳۷، ۱۸
- سبأ بن يشجب ..... ۲۰۱
- السجستاني، أبو سليمان محمد بن طاهر بن بهرام البغدادي ..... ۲۶۵
- السرقتي، عبدالله بن أحمد ..... ۲۵۲
- سركيس ..... ۵۶
- السري، عبدالله بن عبيدالله ..... ۲۴۴
- سزگين، فؤاد ..... ۱۰
- سعيد بن يعقوب الفيومي ..... ۲۷۹، ۹۰
- سفيان بن يزيد الفارسي ..... ۲۵۷
- سقراط ..... ۱۶، ۶۸، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱

صاحب القبلة، أبو عبيدة مسلم بن أحمد بن	۱۸۵، ۱۸۶
ابو عبيدة البلنسى .....	۳۳
صاعد القرطبي ← قاضى صاعد	۲۷۳
صاعد اندلسى ← قاضى صاعد	۲۰۴، ۲۰۳، ۱۶۹، ۸۸
صاعد بن ابى الفضل شعيبي .....	سم ساعة، اسحق بن عمران .....
صاعد بن احمد ← قاضى صاعد	۲۳۲، ۱۲۱
صاعد بن بشر بن عبدوس .....	۲۷۶
صاعد بن توما .....	سنان بن ثابت .....
صاعد بن حسن بن صاعد (زعيم الدولة) . ۱۹	۱۹۴
۳۴	۱۸۰
صاعد بن صاعد ← قاضى صاعد	سنبليقيوس .....
صاعد بن على آبي .....	سند بن على .....
صاعد ← قاضى صاعد	۲۲۸، ۲۱۸، ۱۲۲
صفدى ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۴۵، ۵۳، ۵۵	سوتر .....
صليحي .....	۴۱
الصيدلانى، ابوالحسن على بن خلف بن احمد	سهل بن بشر بن حبيب .....
۲۵۶، ۲۵۵، ۴۱	۲۷۷
ضبى .....	سيويه .....
۳۲، ۲۲	۱۸۳، ۱۰۸، ۵۷
طارق بن أدهم بن قيس .....	سپيل، الكساندر .....
طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير بن يزيد	۵۰
۲۵۹، ۲۵۸	سيف الدولة، على بن عبد الله بن حمدان
طبييان، سيد حميد	التغلبى .....
طلعت، احمد	سيوطى .....
الطنيزى، ابوالقاسم أحمد بن محمد بن أحمد	شاذان بن بحر .....
العدوى .....	۲۲۵، ۱۹۲، ۹۳
۲۴۵	شعيب (ع) .....
طهمورث (تهمورث) .....	۱۶۶
طيطوش .....	شكيب ارسلان .....
۲۷۶، ۸۴، ۸۰	۱۸
	شمر يرعش .....
	۲۰۹
	شهاب الدين عبدالحق .....
	۱۰۸
	شيخ حطين ← دمشقى، شمس الدين ابو عبد الله
	شيخ الربوة ← دمشقى، شمس الدين ابو عبد الله
	شيخو، لويس . ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
	۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷

- طيمالاوس ..... ١٨٥  
 طيماوس ..... ١٧٢  
 ظافر إسماعيل بن عبدالرحمن بن اسماعيل بن  
 عامر بن مطرف بن ذى النون ..... ٢٣، ٢٥١،  
 ٢٦٨  
 العاصمى النحوى، أبو عبدالله محمد بن ابراهيم  
 ٢٦٧  
 عالم زاده، هادى ..... ١٢، ١٢٩، ١٣٥  
 العامرى، اقبال الدوله على ..... ٢٤، ٢٧٨  
 العامرى، موفق مجاهد ..... ٢٤، ٢٧٨  
 عامور بن يافث بن نوح (ع) ..... ١٤٤  
 عباس، احسان ..... ١٢٤  
 عبدالجبار بن عبدالرحمن الناصر لدين الله .....  
 ٢٥٧  
 عبدالرحمن (جدّ قاضى صاعد) ١٣، ١٤، ١٥  
 عبدالرحمن، نصرت ..... ١٣٨  
 عبدالرحمن بن اسماعيل بن عامر ..... ٢٣٧  
 عبدالرحمن القائم بن عبيدالله المهدي ..... ٢٥٣  
 عبدالرحمن المستظهر بالله بن هشام ..... ٢٥٧  
 عبدالرحمن الناصر لدين الله ١٦، ٢٥، ٨٣،  
 ١١٢، ٢٣١، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٥٧، ٢٦١،  
 ٢٦٥، ٢٦٤  
 عبدالغافر بن عبدالمجيد بن عبدالله ..... ٢٤٤  
 عبدالله بن عباس ..... ٧٧، ٩٥، ٢٧٤  
 عبدالملك المروروزى، ..... ١٢٢  
 عبدالملك بن عامر المعافى القحطانى ..... ٢٤١  
 عبدالملك بن مروان بن الحكم القرشى ..... ٢٣١  
 عبد شمس بن وائل بن الغوث ..... ٢٥٥  
 عبيدالله المهدي ..... ٢٥٣، ٢٧٦  
 عبيد بن شريه ..... ٢٥٧  
 عثمان بن عفان ..... ٨١، ١٥٩، ١٦٢، ٢١١  
 عدى بن الحارث ..... ٢١٩  
 عدى بن ربيعة بن معاوية الأكبر ..... ٢١٩  
 عريب بن زيد ..... ٢١٩  
 عضدالدولة بن فناخسرو بن ركن الدولة ..... ٢٣٤  
 العطار الحسينى ..... ١٣  
 علام، ايزوط ..... ٣٨  
 العلوى، القاسم بن محمد بن هاشم المدائنى .....  
 ٢٢٩، ٤٤  
 على بن ربّين الطبرى ..... ٢٣٤  
 على بن عبدالعزيز ..... ٢٣٩  
 على بن عثمان ..... ٢٥٩  
 على بن ماخور ..... ٢٢٧  
 على بن موسى الرضا (ع) ..... ١١٨  
 على بن نجدة بن داود المهندس ..... ٢٥٢  
 على (ع) ..... ٢١١  
 عمر بن الخطاب ..... ٧٧، ٨٥، ٨٤، ١٦٢،  
 ٢١١، ٢٧٦  
 عمر بن الفَرّخان الطبرى ..... ١٩٢، ٢٣٢، ٢٢٥  
 عمر بن بريق ..... ٢٦٣  
 عمر بن عبدالعزيز ..... ٢١٢، ٢٧٦  
 عمرو بن الحرث بن منقذ ..... ٢٢٩  
 عمرو بن العاص ..... ١٩٧  
 عمرو بن عامر ..... ٢١٥

القائم بأمر الله (خليفة عباسي) ..... ۲۵۳  
 قاسم بن نصير بن وقاص (ابن ابي الفتح) . ۱۱۵  
 قاضي ابوالقاسم صاعد بن احمد ← قاضي صاعد  
 قاضي صاعد، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶،  
 ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴،  
 ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،  
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰،  
 ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹،  
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷،  
 ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،  
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،  
 ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱،  
 ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹،  
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰،  
 ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،  
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸،  
 ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۶،  
 ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۴  
 قاضي طليطله ← قاضي صاعد  
 القرشي الأفتس المرواني ۱۲۳ . ۱۲۴ .  
 ۲۵۱، ۲۵۰  
 قسطان بن لوقا ..... ۱۱۲ . ۱۷۷ . ۱۹۳  
 قسطنطين بن اليون ..... ۱۸۹  
 قسطنطين بن هيلاني ..... ۶۹، ۸۱، ۸۷، ۱۸۸ .  
 ۱۹۰  
 قفطي، جمال الدين أبي الحسن علي ۱۱، ۱۹ .

عمرو ذى الأذعار ..... ۲۰۱  
 عيسى بن احمد العالم ← عيسى بن احمد بن القاسم  
 عيسى بن احمد بن القاسم ..... ۱۲۳، ۲۵۶  
 عيسى بن زرعه ..... ۱۰۶  
 غالب بن صالح بن خلف بن معدان ..... ۲۵۷  
 غزيرى ..... ۵۶  
 فارابي، ابونصر محمد بن نصر ۵۷، ۶۹، ۹۳،  
 ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴  
 الفرائضي، ابو غالب حباب بن عباد ..... ۲۴۴  
 فرد ..... ۹۷  
 الفرغاني، ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر  
 ۲۵۹  
 الفرغاني، احمد بن كثير ..... ۲۲۵  
 فرفور يوس ..... ۱۷۶، ۲۱۵  
 فروخ ..... ۱۹، ۵۳  
 الفزاري، محمد بن ابراهيم ..... ۱۲۲، ۱۵۵،  
 ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۲  
 فستاسب (گشتاسب) ..... ۸۶، ۱۶۱، ۱۶۲  
 فضل بن ابي سهل الفارسي ..... ۲۳۲  
 فضل بن سهل، ذوالرياستين ..... ۱۱۷، ۲۲۵  
 فطون ..... ۱۸۰  
 الفقعي، جذيمة بن الأشيم ..... ۹۴، ۲۰۵  
 فورون ..... ۱۸۵  
 فيثاغورس .. ۵۱، ۶۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،  
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶  
 فيكل بن حيشم بن حاشد ..... ۲۲۹  
 فينكل ..... ۱۱۴



کنستانین کبیر ← قسطنطین بن هیلانی	۳۳، ۳۴، ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۷
کنکة الهندی ..... ۱۵۸، ۱۶۱	۱۲۹، ۱۳۷
کهلان بن سبأ ..... ۲۱۹	۱۱۷
کیخسرو الثالث ..... ۲۰۹	۱۸۲
کیقباد ..... ۱۲۳، ۱۵۹	قویدس، ابواسحق بن ابراهیم بن ایوب بن
کیومرث بن أمیم بن لاود بن سام بن نوح (ع).	ادریس التجیبی ..... ۲۴، ۲۵۵
۸۱، ۱۵۹	قیس بن معدی کرب ..... ۲۱۸، ۲۱۹
گشتاسب ← فستاسب	الکاتب الطبرانی، ابو کثیر یحیی بن زکریا ۹۰،
گلدزیهر ..... ۱۱۰	۲۷۹
لقمان الحکیم ..... ۱۶۸	کاشف الغطا، شیخ محمد حسین ..... ۹۷
لکریک ..... ۱۱۲	کبری زاده، طاش ..... ۳۴، ۵۶
لوط (ع) ..... ۱۴۳	کتانی ..... ۵۶
لوقس ..... ۱۷۸	کتبی، محمد کاظم ..... ۱۰۱
مارکوس، محمد بن میمون ..... ۲۶۷	کخاله ..... ۱۶، ۱۱۶
ماشاء الله الهندی ← ماشاء الله اليهودی	کرسیفس ..... ۱۸۴
ماشاء الله اليهودی ..... ۱۲۳، ۲۳۲	الکرمانی، ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن بن
مالقی ← قاضی صاعد	احمد بن علی ..... ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
مالک بن انس ..... ۱۷	کروزا، والی ..... ۳۸
مالک بن حمیر ..... ۲۳۰	کریمونایی، ژراردو ..... ۴۲
مالک بن عثمان بن دوس ..... ۲۱۰	کسری ..... ۲۰۱
المأمون بن هارون الرشید (خليفة عباسی) ۳۴،	کعب الأخبار ..... ۷۷، ۹۰، ۲۷۴
۷۰، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۹۱، ۱۹۴،	الکلبی، محمد بن السائب ..... ۲۰۷
۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵	الکلبی، هشام بن محمد ..... ۹۴، ۲۰۴
المأمون ذی المجد یحیی بن الظافر اسماعیل بن	کنده بن عفیر ..... ۲۱۹
ذی النون ← مأمون ذی النونی	کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحق ..... ۹۴
مأمون ذی النونی، ابوالحسن یحیی. ۱۷، ۲۲،	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۱۸،
۲۳، ۲۵، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۳	۲۲۱، ۲۲۲

محمد (ص) ۸۲، ۸۹، ۱۴۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۸۰

محمد عبدالله عنان ..... ۱۹

المرجيطى، ابوالقاسم مسلمة بن احمد ..... ۲۳

۳۶، ۴۵، ۹۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳

مروان بن جناح ..... ۲۷۸

المروروى، خالد بن عبدالملك ..... ۲۱۸

۲۲۸

المروروى، عمر بن محمد بن خالد بن

عبدالملك ..... ۲۲۸

مرّة بن أدد ..... ۲۱۹

المسبحى، عز الملك ..... ۷۰، ۷۱، ۸۲، ۹۴

۱۱۶، ۱۹۶

المستنصر بالله ← الحكم (المستنصر بالله)

المستنصر بالله معد بن على الظاهر ..... ۲۵۳

المسعودى، ابوالحسن على بن الحسين ..... ۲۸

۲۹، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۸۶، ۹۴

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۷۲، ۱۷۸

مسيح بن حكم ..... ۱۹۳

مسيح (ع) ..... ۸۱، ۱۷۸، ۱۸۸

مطرف بن موسى بن ذى النون ..... ۲۳۷

مظفر بن المنصور بن ابى عامر ..... ۲۶۶

معاوية بن الحارث الأكبر ..... ۲۱۹

معاوية بن أبى سفيان ..... ۲۱۲

معاوية بن جبلة ..... ۲۱۹

معاوية بن صعب بن دومان ..... ۲۲۹

المأمون يحيى بن إسماعيل بن ذى النون ←  
مأمون ذى النونى

المأمون يحيى بن الظافر ← مأمون ذى النونى

المأمون يحيى بن ذى النون ← مأمون ذى النونى

متوكل ..... ۱۹۱، ۱۹۲

متى بن يونس، أبوبشر ..... ۲۲۳، ۲۵۹

المثقب العبدى ..... ۹۴، ۲۰۳

المجاهد العامرى ..... ۲۴۸

المجريطى ← المرجيطى

المحاسبى، الحارث بن أسد ..... ۲۳۳

محمد المهدي بن ابى جعفر المنصور ..... ۲۱۳

۲۱۷

محمد بن ابى هريرة ..... ۲۵۱

محمد بن الشناعة ..... ۲۶۸

محمد بن الوليد بن يزيد ..... ۲۴۱

محمد بن تمليح ..... ۲۶۴

محمد بن طنج ..... ۱۹۳

محمد بن عبدالرحمن ..... ۷۶، ۸۳، ۱۱۱

۱۲۲، ۲۳۸، ۲۶۱

محمد بن عبدالله الأمير بن عبدالرحمن ..... ۲۳۱

محمد بن عبدالله بن عبدالحكم ..... ۲۳۹

محمد بن عبدالله بن مسرة جبلى ..... ۸۷، ۱۶۹

محمد بن عبدالله بن هرثمة بن ذكوان ..... ۲۴۵

محمد بن عبدون الجبلى ..... ۲۳، ۲۶۵، ۲۶۶

۲۶۷، ۲۶۸

محمد بن معن بن محمد بن صمادح التجيبى

۲۵۳

- معاوية بن هشام ..... ۲۳۱  
المعتصم (خليفة عباسي) ..... ۲۲۴، ۱۹۴  
معز الدولة، احمد بن بويه الديلمي ..... ۱۹۴  
معز بن اسماعيل المنصور بن عبدالرحمن  
القائم بن عبيدالله المهدي ..... ۲۵۳  
مقدسي ..... ۲۷  
مقرئ ..... ۱۲۹، ۵۹، ۳۳  
مناحيم بن القوال ..... ۲۷۷  
المنصور (خليفة عباسي)، ابو جعفر عبدالله بن  
محمد بن علي ... ۷۳، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۵،  
۲۱۶  
منصور الحاكم بن نزار العزيز بن معد المعز بن  
اسماعيل ..... ۲۵۳  
منلاوس ..... ۱۸۰  
منوشهر ..... ۱۵۹  
موسوى بجنوردى، سيد كاظم ..... ۱۳۰  
موسى بن شاكر ..... ۲۲۵  
موسى (ع) ..... ۲۷۹  
مهدى (عبيدالله) ..... ۲۵۳، ۲۱۹  
مهدى، محسن ..... ۱۱  
مهرن ..... ۵۰، ۴۹  
ميطن ..... ۱۸۰  
ميبلاس ..... ۳۸  
ميهلى، آلدو ..... ۵۵، ۵۳، ۴۵، ۴۲  
الناشيء المهندس، ابومروان سليمان بن  
محمد بن عيسى بن علي ..... ۲۵۱، ۲۴۷  
الناصر لدين الله ← عبدالرحمن الناصر لدين الله
- النبي (ص) ..... ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹،  
۲۷۶  
نسطاس بن جريج المصرى ..... ۱۹۳  
نمرود الأصغر بن كنعان ..... ۱۶۴، ۱۶۳  
نمرود البابلي ..... ۱۶۳  
نمرود بن كوش بن حام ..... ۱۶۳  
نوح (ع) ..... ۱۶۱، ۱۴۳، ۸۵، ۶۶  
نوف بن همدان بن مالك ..... ۲۲۹  
النيريزى، الفضل بن حاتم ..... ۲۲۶  
نيقوماخوس ..... ۱۷۲  
الواسطى (ابوالأصغى عيسى بن احمد) .. ۱۲۳،  
۱۲۴، ۲۵۰  
واليس ..... ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۶۶  
وداد القاضى ..... ۱۲۴  
الوصيفى، ابراهيم بن وصيف شاه. ۷۱، ۱۱۶،  
۱۱۸  
الوصيفى / الوصفى [ظ: المسبحى] ۷۰، ۷۱،  
۸۲، ۹۴، ۱۱۶، ۱۹۶  
وكيع بن حسان بن أبى سود ۸۸، ۲۰۴  
ولد الزرقىال ← الزرقالى  
وهب بن منبه ..... ۲۷۴، ۹۰، ۷۷  
هارون (خليفة عباسي) ..... ۱۹۱، ۷۰  
هاشمى، ابواسحق بن سليمان ..... ۲۳۲  
هرمس ..... ۱۶۵، ۷۰، ۶۶  
هرمس الأول ..... ۱۹۶  
هرمس البابلي ..... ۱۶۵، ۱۶۴  
هرمس الثانى ..... ۱۹۷

عبدالملک بن الأصبح ← القرشی الأفطس المروانی	۲۷	ہرودوت
یزدجرد بن شہریار .. ۸۱، ۸۷، ۱۵۹، ۱۶۲	۲۶۲	ہشام الرضی بن عبدالرحمن
یزدگرد پسر شہریار ← یزرد بن شہریار		ہشام المقتدر باللہ بن محمد بن عبدالملک ..
یزدگرد سوم ← یزردجرد بن شہریار	۲۵۷	
یزید بن ابی سفیان بن حرب بن أمیة بن عبد شمس القرشی .. ۲۵۷	۲۶۵، ۲۴۱، ۸۳	ہشام المؤید باللہ ..
یشجب بن یعرب بن قحطان .. ۲۱۹، ۲۳۰		ہشام بن محمد ← الکلبی، ہشام بن محمد
یعرب بن قحطان .. ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۳۰	۱۰۸	ہشام دوم
یعقوب بن طارق .. ۲۳۲	۲۳۰	ہمیسع بن حمیر
یمانی، زکی .. ۵۶	۲۰۷	ہشام بن عدی
یوحنا بن جیلان .. ۲۲۲	۱۹۰، ۱۸۸، ۸۷، ۸۱، ۶۹	ہیلانی ..
یوحنا بن ماسویہ .. ۱۹۱، ۱۹۲	۱۱۸، ۵۹، ۵۷، ۵۵، ۱۵	یاقوت ..
یونس بن عبدالاعلی .. ۲۳۹	۲۶۱، ۱۱۲	یحییٰ بن اسحق ..
	۱۰۶، ۶۳	یحییٰ بن عدی ..
		یحییٰ بن ہشام بن أحمد بن محمد بن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
میرزا محمد تقی  
محدث عصر

## نام جاہها

اشیلیہ ۱۶، ۷۷، ۸۳، ۱۲۴، ۲۳۶، ۲۳۸،	آذربيجان ..... ۱۴۲
۲۵۰، ۲۵۱	آسیای صغیر ..... ۵۴
اصبہان (اصفہان) ..... ۸۷، ۱۴۲، ۱۶۳	اترار ..... ۱۱۸
افرنسہ ..... ۱۸۸، ۲۳۸	اثنیۃ ..... ۱۸۴
افریقا (أفريقيۃ = تونس) ..... ۳۴، ۶۰، ۲۰۱،	اردن ..... ۱۳۸
۲۳۳، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۷۶	الأرض الکبیرة ..... ۴۷
أقیانس (بحر الظلمات) ..... ۴۸، ۲۳۶	ارمینیۃ ..... ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۸۸
أقیانس الأعظم ..... ۲۳۸	اروپا ..... ۹، ۱۷، ۲۰
أقیانس المحيط ..... ۴۷	اسپانیا ..... ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۹،
أقیانس المغربی المحيط ..... ۱۴۴	۳۰، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۶۴، ۶۵، ۷۲،
اقیانوس اطلس ..... ۶۰	۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۱۱۳،
البرہ ..... ۱۷	۱۲۱، ۱۲۲
امانیۃ ..... ۱۶۷، ۱۸۸	استانبول (إسطنبول) ..... ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۳،
امریکا ..... ۹	۱۳۷
اندلس، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹،	اسکندریہ ..... ۳۳، ۷۰، ۸۱، ۱۸۰، ۱۹۷،
۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶،	۱۹۹
۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۶۴، ۷۴، ۷۵،	اسوان ..... ۱۹۵
۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰،	اشبونہ ..... ۴۷، ۴۸

برغر ← بلغار	١٠٨ ، ١١٠ ، ١٨٧ ، ١٨٨ ، ٢٣١
برغمس ..... ١٧٨	٢٣٥ ، ٢٣٦ ، ٢٣٧ ، ٢٣٨ ، ٢٤١ ، ٢٤٢
برقة ..... ١٩٥	٢٤٣ ، ٢٤٥ ، ٢٤٦ ، ٢٤٧ ، ٢٤٨ ، ٢٤٩
بصرة ..... ٢٦٥ ، ٢٠٨ ، ١٠٨	٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٥٥ ، ٢٥٧ ، ٢٥٨ ، ٢٦٠
بطليوس ..... ٤٨ ، ١٦	٢٦١ ، ٢٦٣ ، ٢٦٥ ، ٢٦٩ ، ٢٧١ ، ٢٧٣
بغداد. ١٠ ، ٢٠ ، ٧٨ ، ١٠٨ ، ١٠٩ ، ١١٧	٢٧٧ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠
١٣٧ ، ١٩٢ ، ١٩٣ ، ٢٢٢ ، ٢٢٤ ، ٢٣٣	انقرة ..... ١٩١
٢٦٥ ، ٢٥٣ ، ٢٤١	اونبة ..... ٢٥٧
بلخ ..... ١٤٢	اهواز ..... ١٦٢ ، ١٤٢ ، ٨٧
بلغار (برغر) ..... ١٨٧ ، ٥٢	ايريا ..... ٩٠ ، ٧٧ ، ٦٥ ، ١٧
بلنسيه ..... ٢٧١ ، ٢٥٦ ، ٢٥٢ ، ٢٤	ايران .. ٨٥ ، ٨١ ، ٧٩ ، ٦٦ ، ٦٥ ، ٦٣ ، ٦٠
بيت الذهب ..... ١٧٦	٨٧
بيروت ..... ١٢٤ ، ١١٠ ، ١٠١ ، ٩٧ ، ٩٦	أيله ..... ١٩٥ ، ٢٠٨
١٣٨ ، ١٣٧	بابل ..... ١٦١ ، ٩
بيزانس ..... ٨١	الباب و الأبواب ..... ١٦٨ ، ١٤٢
بيلقان ..... ١٤٢	بجّة ..... ١٤٨
پارس ← فارس	البحر الأعظم ..... ٢٣٧ ، ٢٣٦ ، ٤٨
پترزبورگ ..... ٤٩	بحر الحبشة ..... ١٩٥
پرتغال ..... ١٧	بحر الخزر ..... ١٤٢
تاجه ..... ٨٠ ، ٢٦	بحر الروم ..... ٢٣٧ ، ١٩٥ ، ١٨٧ ، ١٦٨ ، ١٦٧
ترکيه (ترکيا) ..... ١٣٧ ، ٩٦	البحر المغربى ..... ١٨٧
توس ..... ١١٨	بحر نيپش ..... ١٦٨ ، ١٤٤
تهامة ..... ٢٥٣ ، ٢٠٩ ، ١٤٣	بحر الهند ..... ٢٠٨
تهران (طهران) ..... ١٣٨ ، ١٣٠ ، ١٠٣ ، ٥٠	بحرين ..... ٢٢٠ ، ٢٠٨ ، ٢٠٧ ، ٧٢
الثغور الجزرية ..... ١٦٧	بحيرة مايطس ..... ١٤٤
الثغور الشامية ..... ١٦٧	بخارا ..... ١٤٢
جار ..... ٢٠٨ ، ١٢٧	برطاس ..... ٥٢

- ۱۲۴ ..... دانشگاه امریکایی بیروت
- ۲۷۱، ۲۴۸ ..... دانیة
- ۱۳۷ ..... دبلن
- ۱۴۳ ..... دجلة
- ۱۰ ..... دفتر نشر میراث مکتوب
- ۲۲۴، ۲۱۸، ۱۰۳، ۹۸ ..... دمشق
- ۲۰۸ ..... دومة الجندل
- ۱۴۲ ..... دینور
- ۱۴۲ ..... الرّان
- ۴۹ ..... ربوه
- ۱۹۵ ..... رشید
- ۸۲، ۸۱ ..... رم
- ۱۸۷ ..... روس
- ۲۱۱، ۱۸۷ ..... روم
- ۸۱، ۹ ..... روم شرقی
- ۸۱ ..... روم غربی
- ۲۳۵، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۶۷ ..... رومية
- ۲۳۸
- رومية العظمى ← رومية
- ۲۲۲، ۱۴۲ ..... ری
- ۲۵۷ ..... زاوية
- ۱۴۳ ..... زبید
- ۲۳۶ ..... زقاق
- ۲۰۸، ۱۹۵، ۱۴۸، ۱۴۷، ۶۰ ..... زنج
- زنگبار ← زنج
- ۱۴۲ ..... سجستان
- ۲۱۰ ..... سراة
- ۱۳۸ ..... جامعة القدیس یوسف
- ۱۶ ..... جبل العروس
- ۲۰۸، ۱۲۷ ..... جدّه
- ۱۴۲ ..... جرجان
- الجزيرة ← جزيرة العرب
- الجزيرة الخضراء ..... ۲۳۷
- جزيرة العرب ..... ۱۴۳، ۸۴، ۸۰، ۶۰، ۴۶
- ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۶
- جلولاء ..... ۱۶۲، ۸۶
- جنوب افريقا ..... ۶۰
- جيان ..... ۱۵
- چين (الصين) ..... ۶۱، ۷۹، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۱
- ۱۹۵، ۱۶۷
- حبشه ..... ۱۴۷، ۶۰
- حجاز ..... ۲۵۳، ۲۰۹، ۱۴۳
- حجر ..... ۲۰۸
- حرّان ..... ۲۶۱، ۲۴۹
- حصن الیثة ..... ۴۸
- حضرموت ..... ۲۱۹، ۱۴۳
- حیره ..... ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۵، ۸۸، ۷۲
- خراسان ..... ۱۶۲، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۱۸، ۸۷
- ۲۱۱، ۱۶۳
- خزر ..... ۱۴۵، ۱۴۴، ۵۲
- الخليج الرومی ..... ۲۳۶
- خوارزم ..... ۱۴۲، ۷۴
- دار الطلیعة للطباعة و النشر ..... ۱۳۷، ۱۰۱
- دار مکتبة الحياة ..... ۱۳۷



۱۴۲ ..... طالقان	۱۴۲ ..... سرخس
۲۳۶، ۸۳ ..... طالقہ	سرقسطة ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۸
۱۴۲، ۱۱۸ ..... طبرستان	۲۷۹
۴۷ ..... طرطوشہ	۲۰۸ ..... سماوة
۲۵۴، ۴۸، ۲۲ ..... طليبرہ	۲۰۱، ۱۴۲ ..... سمرقند
طليطلہ ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۱۶، ۵۲، ۷۱، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۹۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸	۱۱۶ ..... سوس
۲۳۶، ۱۸۷ ..... طنجه	۱۱۸ ..... سيحون
۲۰۸، ۲۰۸، ۱۴۳ ..... عدن	۱۴۲ ..... شابران
۲۰۸ ..... عذيب	۱۴۲ ..... شاش
عراق ۵۱، ۶۰، ۶۶، ۸۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۵	شام ۱۵، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۶۰، ۷۲، ۸۰، ۸۴، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۳
عربستان ۱۵، ۶۰، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۰	۱۴۳ ..... شحر
عروض ۱۴۳	۱۱۵، ۱۴ ..... شذونه
عقبة حلوان ۱۴۲	۲۵۲، ۱۲۷ ..... شربون
عمان ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۴۳، ۱۳۸	۲۱۸ ..... شمّاسية
عیلام ۳۸	۴۷ ..... شنت برية
غانة ۱۴۸	۴۷ ..... شنترة
غرناطہ ۱۰، ۱۵، ۷۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۸۰	۴۸ ..... شنترين
غور ۱۴۳	۴۸ ..... شنت مرية
فاراب ۱۱۸	۱۶۳ ..... صرح
فارس ۵۱، ۸۷، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۲	۱۹۵ ..... الصعيد الأعلى
فرات ۱۴۳	۲۴۶ ..... صقلية
	۲۳۱، ۲۴۰، ۱۴۳ ..... صنعاء
	۲۳۶ ..... صور

صين ← چین

۹۶	کتابخانہ راغب	۱۴۲	فرغانہ
۹۶	کتابخانہ رامپور	۵۰	فرہنگستان ادب و ہنر
۹۷	کتابخانہ شیخ محمد حسین کاشف الغطا	۱۹۷	فسطاط
۱۰۱		۴۹	فلسطین
۱۳۷، ۹۶	کتابخانہ عاشر افندی	۲۷۳، ۱۲۷، ۲۳	فونکہ
۹۶	کتابخانہ قاہرہ	۱۶۲، ۸۶	قادیسیہ
۱۳۷، ۹۶	کتابخانہ کوپرلی	۱۴۲	قاشان
۹۶	کتابخانہ لندن	۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۴۸	قاہرہ
۹۷	کتابخانہ لیدن	۷۷، ۸۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰	
۹۷	کتابخانہ مدینہ منورہ	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۶۹، ۲۳۶، ۲۳۸	
۱۳۸، ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۶	کتابخانہ ملی پاریس	۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹	
۱۴۲	کرج	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۱	
۱۴۲	کرمان	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸	
۲۰۴، ۱۲۷	کعبہ سنداد	۲۰، ۸۱، ۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹	قسطنطنیہ
۱۲۷	کعبہ شداد	۱۹۰	
۱۴۳	کلواذا	۴۸	قلارق
۲۱۹	کوفہ	۲۰۸	قلزم
۵۰، ۴۹	لاپزیک	۱۱۵	قلسانہ
۲۵۷	لبلہ	۲۵۵	قلعہ آیوب
۱۱۳، ۱۰۳، ۹۹، ۵۶	لندن	۱۴۲	قم
۲۳۸، ۱۷	مالقہ	۴۸	قنطرة السیف
۱۱۸	ماوراء النہر	۱۸۴	قورینا
۱۴۲	ماہان	۲۷۰	قیروان
۲۰۹	مأرب	۹۵	کتابخانہ احمد طلعت
	المتحف البريطاني ← موزہ بریتانیا	۵۶	کتابخانہ بودلین
۱۶۳	مجدل	۱۳۷، ۹۶	کتابخانہ چسترتی
۱۶۲	مدائن	۹۶	کتابخانہ دانشگاه قدیس یوسف

٢٥٧	منت لشم	١٦	المدينة الزاهرة
١٩٧	منف		مدينة السلام ← بغداد
١٣٨، ١٣٧، ٩٨	موزة بریتانیا	٢٠٩	مدينة النبي (ص)
١٤٣، ٦٠	موصل	٢٧٢، ٢٣٨، ١٥	مرسيه
١٤٥، ١٤٢، ١١٨	موقان		مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى ... ١٣٠
٢٥٣، ١٤٣	نجد		١٣٨، ١٢٩، ٩٧
١٠١، ٩٧، ١١٥، ١٠١	نجف اشرف	١٤٢	مرّوين
١٩٥، ١٤٧، ٦٠	نوبه		مريّه ... ١٣، ١٦، ١٧، ٤٧، ٢٣٨، ٢٥١
١٦٢، ٨٦	نهاوند		٢٥٣
١٦	نهر كبير	٢٢٠	مشقر
١٤٢	نيسابور		مصر ٩، ٣٣، ٦٠، ٦١، ٧٠، ٧١، ٧٩، ٨١
١٩٧، ١٩٥	نيل		٨٢، ٩٤، ١٠٠، ١٠١، ١١٦، ١٤٤
١٤٢	هراة		١٤٥، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩، ١٨٠، ١٩٠
١٤٢	همدان		١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢١١
١٥٥، ١٥٣، ١٤٦، ٧٩، ٦٣، ٦٢، ٩	هند <sup>٤</sup>		٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٥٢، ٢٥٣
١٩٥، ١٧٦، ١٦٧، ١٦١، ١٥٨، ١٥٧		١٠١	مطبعة حيدريه
٢٤٧، ٢١٦، ٢٠٨		١٣٧، ١٠٠، ٩٧	مطبعة كاثوليكيه
٩٧	هولند	١٠٣	مطبعة مجلس
٢٠٩	يثر ب	٢٣٣، ١٤٤	مغرب
٤٨	يشة	١٣٨	مكتبة الأقصى
٢٢٠	يمامة		مكتبة شسترتى ← كتابخانه چسترتى
٢١٢، ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٤، ١٤٣	يمن		مكتبة عاشر افندى ← كتابخانه عاشر افندى
٢٥٣			مكتبة كوبريلى ← كتابخانه كوبريلى
١٦٦، ٨٨، ٧٢، ٦٩، ٦٧، ٦٣، ٩	يونان		المكتبة الوطنية ← كتابخانه ملّى پاریس
١٧٠، ١٦٨		٢٣٩، ٢٠٩، ٢٠٦	مكّه
		٢٠	منازجرد (ارمنستان)

## نام كتابها

الإبريم ... ٧٦، ١١١، ١١٢، ١٢٢، ٢٦١	آثار الأول في ترتيب الدول ..... ٢٨
الألفية في النحو ..... ١٥	الآثار العلوية ..... ١٧٤
الألوف ٦٤، ٦٦، ٩٣، ١٥٨، ١٦٥، ٢٢٧	آداب النفس ..... ٢٢٠
الأمالي ..... ٢٠	إثبات النبوة ..... ٢٢٠
الأنواء ..... ٩٣، ١٨١، ٢٠٧	الإحاطة ..... ١١٢
الإيساغوجي ..... ٢١٥	إحصاء العلوم و التعريف بأغراضها ..... ٩٣
أحسن التقاسيم ..... ٢٧	ادبيات فارسي ..... ١٠
أخبار الأمم من العرب و العجم ..... ٥٣	ارغنون ..... ١٠٦
أخبار الحكماء ..... ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ١١٧	إصلاح المنطق ..... ٢٦٠، ٢٥٩
أخبار أمم المجوس من الأرمان و ورنك و الروس ..... ٥٠	إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ الراصدین ← المؤلف في إصلاح حركات النجوم
الأدب و السياسة ..... ٢١٦	الإعتماد ..... ٢٣٤
الأدوية المسهلة ..... ١٩١، ١٩٢	الأعلام ..... ١١٥، ١١٧
الأدوية المفردة ..... ١١٩، ١٢٢	الأغذية ..... ١٩٢
الأدوية المفيدة ← الأدوية المفردة	الأفلاك ..... ١٩٨
الأركان ..... ١٧٩	افيزيميا ..... ١٧٨
الأستقصات (الأستقصات) ..... ٩٧، ٢٧٧	الأقاليم ..... ٢٢٧
أسرار النجوم في معرفة الملل و الدول و الملاحم ..... ١٦٥	الأكر ..... ١٨٠
	الأكليل ..... ٦٦، ٩٣، ١٦٣، ٢٠١، ٢٣٠

الأصنام.....	۹۴	تداول سنی المواید ۲۲۷
أنالوطيقا.....	۲۱۵	تحقیق ما للهند ..... ۲۹، ۱۱
أوديميا.....	۱۷۴	تسلیة الأحزان..... ۲۲۰
بارى ارمیناس.....	۱۲۲، ۲۱۵	التشویق الطبّی..... ۱۹
بررسی در باره زرقالی.....	۳۸	تصنیف فی أصول الدین..... ۴۹
البرهان.....	۱۹۱	التعریف بأخبار علماء الأمم ← التعریف بطبقات الأمم
الیزیدج الرومی.....	۱۹۹	التعریف بصحیح التاریخ..... ۲۳۴
بستان الحکمة.....	۲۷۷	التعریف بطبقات الأمم (طبقات الأمم) .. ۱۱،
البصیرة.....	۱۹۱	۱۲، ۱۳، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱،
البغیة.....	۲۳۴	۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶،
بغیة الوعاة.....	۱۱۵	۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸،
تاریخ ادبیات عرب.....	۹	۵۹، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۳،
تاریخ الإسلام.....	۵۶	۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
تاریخ الأندلس.....	۵۶	۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷،
تاریخ التراث العربی.....	۹	۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱،
تاریخ الحکماء.....	۱۰۰، ۵۸، ۵۶، ۳۳، ۱۱،	۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷،
	۱۳۷، ۱۰۵	۲۸۰، ۱۳۸
تاریخ الطبری.....	۲۵۹	تعلیل زیج الخوارزمی..... ۲۲۸
تاریخ الکبیر.....	۹۳، ۶۵	التفسیر..... ۱۶۱
تاریخ صاعد ← التعریف بطبقات الأمم		تقدمة المعرفة..... ۱۷۸
تاریخ صوان الحکمة ← التعریف بطبقات الأمم		التقرب لحدود المنطق..... ۲۵۷، ۷۵
تاریخ علمای مسلمان و بربر.....	۵۳	التلویح و التصریح..... ۷۱
تاریخ علماء الأندلس.....	۳۰	التنبیه و الإشراف..... ۹۴
تاریخ فقهای طلیطله.....	۲۵	التهدیب..... ۱۱۰
تاریخ نجومی یهودیان.....	۳۸	ثمار العدد ← المعاملات
تألیف اللحن.....	۱۷۹	جاماسب..... ۱۶۱
تداول سنی العالم.....	۲۷۷، ۲۳۲	جامع أخبار الأمم..... ۵۳

٩٤	زيج محمد بن موسى الخوارزمي	١٩١	الجدام
٢٣٠، ١٦٣، ٩٣، ٦٦	سرائر الحكمة	١٨٥	الجغرافيا
٢٧٩، ١٧٤	السماء و العالم	٦٦	جمهوريت
٢٧٩، ١٧٣	سمع الكيان	١٧٨	الجنين
٢٣٣، ١٢١	السموم	جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم	٢٩، ٣٠، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٦٥، ٨١، ٨٢، ٩٢، ١٥٩، ٢١٠
٢١٦، ٦٣	السندهند	جواهر البحور و وقائع الدهور في أخبار الديار	
١٠٦	سوفستيكا	المصرية و أخبار مدينة السوس	١١٦
٢٢٣، ١٧١	السياسة المدنية	الحسّ و المحسوس	١٧٤
٤٩	السياسة في علم الفراسة	الحماسة	٢٦٥
٢٢٣	السيرة الفاضلة	الحميات	١٩١
٢٢٤	الشاه (زيج)	الحيوان	١٨٥، ١٧٤، ٩٣
١٧٤	الشباب و الهرم	الحيوانات ذوات السموم	١٩٧
٢٤٦	شجرة الحكمة	دائرة المعارف قوم يهوم	١١٤
٢٢٨، ١٢١	شرح الثمرة	الدول و الملل	٢٢٧
٢٢٦	شرح المقالات الأربع	ديوان ابن عبد ربّه	٩٣
٩٤	شرح زيغ محمد بن موسى الخوارزمي	ديوان مثقب عبدى	٩٤
٢٢٦	شرح كتاب أقليدس	الذريعة	١٠
٢٦٥	شرح كتاب الحماسة	الرد على المنانية	٢٢٥
١١٧	صبح الأعشى	الرسائل	٩٤
١٧٤	الصحة و السقم	رسائل إخوان الصفا	٢٤٩
١٧٤	الصغير	زاد المسافر	٢٣٤
٢٥٩، ١٤، ١٣	الصلة	الزيغ	٩٣، ٦٥
صوان الحكم في طبقات الحكماء ← التعريف		زيغ القرانات	٢٢٨
بطبقات الأمم		زيغ الكبير	٢٢٨، ٢٢٧، ٩٣
الصور	١٦٦	زيغ الممتحن	١١٧
صور درجات الفلك	١٦١	زيغ كبير	٢٢٦
الطبائع	٢٢٧		
الطبّ الروحاني	١٨٦، ٩٣		

١٨	فهرست كتابخانه اسكوريال	١٠٧، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦	طبقات الأطباء ..
	فهرست كتب عكسي كتابخانه آية الله مرعشي		طبقات الحكماء ← التعريف بطبقات الأمم
٥٦		٢٤٧	طبيعة العدد .....
٥٦	فهرست نسخ خطی مؤسسه الفرقان	١٦٥	الطول .....
١٩٢	في تدبير الناقلين	١٧٢	طيماسوس الروحاني .....
١٩٧	في صناعة الكيمياء	١٧٢	طيماسوس الطبيعي .....
١٧٧	في غلبة الدم	٢٧	عجائب الهند .....
١٧٧	في نسبة الأخلاط	١٨٥	العدد والمساحة .....
٢١٥	قاطاغورياس	١٦٥	العرض .....
١٨	قاموس الأعلام	٢٦٢	عقد (الفريد) .....
١٩٨، ١٨١	القانون	١٨٦، ٩٣	العلم الإلهي .....
١٩٢، ٨٩، ٨٨، ٦٦، ٢١، ١٩	قرآن	٤٢	العمل بالصفحة الزيجية .....
٢٦٨، ٢٥٥، ٢٠٥		١٩٢، ١٠٩، ١٠٨	العين .....
٢٢٧	القرانات	١٠٥	عيون الأنباء (في طبقات الأطباء) .....
١٦٥	قصيد الذهب	١٣٧، ١٠٥	
٢٣١	القوى	٢٦٥، ٢٥٩	الغريب المصنّف .....
١١٧	الكامل	١٧١	الفادن .....
	كامل الصناعة الطيبة ← الملكي	٢٣٤	فردوس الحكمة .....
١٧٤	الكبير	١٧٧	الفرق بين الحيوان الناطق والصامت .....
٢٦٥	كتاب المحكم و المحيط الأعظم	١٧٧	الفرق بين النفس و الروح .....
٢٦٥	كتاب المخصّص	٢٣٣	الفصد .....
٢٧٦	كتاب أهرون القس في الطب	١٩١	الفصد و الحجامة .....
١٨٥	الكرة و الأسطوانة و المخروط	٥٥	الفصل في الأهواء و الملل و النحل .....
١١٦، ١٠٥، ٣٤	كشف الظنون	١٧٧، ١١٣، ١١٢	الفصول .....
٢١٦، ١٥٧، ١٢١، ٦٤	كليه و دمنه	٢٢٥	فم الذهب .....
١٩١	الكمال	٥٦	فهرس الفهارس .....
٢٧٨	كنز المقلّ	١١٧، ١٠٨، ٩١، ٧٥، ٣٢، ١١	الفهرست .....
١٧٤	الكون و الفساد	١٩٤	

١١٦	معجم المؤلفين	١٧٤	ما بعد الطبيعة
١٩١	المعدة	٢٣٣	المالنخوليا
	المعروضات ← المفروضات	٢٢٥	ماهية ما بعد الطبيعة
١٢٥	مفاتيح العلوم	١٧٨	ماء الشعير
٥٦، ٣٤	مفتاح السعادة	٣٥	المتين
١٧٩، ١٢١	المفروضات	١٦٦، ٩٣، ٦٦، ٤٥، ٣٦	المجسطي
١٨١	المقالات الأربع في أحكام النجوم	٢١٧، ١٩٨، ١٨٣، ١٨٢، ١٨١، ١٨٥	
	المقالات الأربع في طبيعة العدد و خواصه	٢٤٦، ٢٢٦	
١٩٨		١٥٥، ٣٤	مختصر تاريخ الدول
	مقالات أهل الملل و النحل ← المؤلف في	١٧٨	المخروطات
	مقالات أهل الملل و النحل	٢٢٧	المدخل الكبير
	المقالات في مواليد الخلفاء و الملوك و قعود	١٧٧	المدخل إلى الهندسة
٢٣٢، ٢٢٧	من لم يعرف مولده		المدخل إلى الهندسة في تفسير كتاب أقليدس
	مقالة في عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض	٢٤٧	
١١٧	مدينة السلام	١٩٩	المدخل إلى علم أحكام النجوم
٤٧، ٣٥	المقتبس في تاريخ الأندلس		المدخل إلى علم هيئة الأفلاك و حركات
٢٢٧	الملاحم	١٧٧	النجوم
٢٣٤	الملكى (كامل الصناعة الطيبة)	١٩٢، ٩٣، ٧٥	المذاكرات / المذكرات
٢٢٤	المتحن	٢٢٥	
١٨١، ١٧٩	المناظر	١٢٥، ٩٤	مروج الذهب
١٩٢	المنطق	٢٧٧	المسائل و الإختيارات
١٥٧، ١٥٦	منطق ارسطو	١٧٩	مساحة الدائرة
١٨١	الموسيقى	١٧٩	المسبح في الدائرة
٣٥	(المؤلف في) إصلاح حركات النجوم	١٩١	المشجر
٢٤٧، ١٥٦، ٩١، ٤٥، ٤٤، ٤٣، ٣٧، ٣٦		٩٣	المعارف
١٩٩، ١٢٥، ٩٣	المؤلف في المواليدي	٢٤٦، ٤٥، ٣٦	المعاملات (ثمار العدد)
٩٤، ٨٢، ٧١، ٧٥	المؤلف في أخبار مصر	٢٤٧	
١٩٦، ١١٦		١١٨	معجم البلدان



٥٩	المؤلف في مقالات أهل الملل والنحل . ٥٤ ،
١٧٤	١٥٥ ، ٩٢ ، ٨٥ ، ٥٥
٢٣٤	المؤنس ..... ٢٢٠
٢٢٧	النافر / اليافر ..... ١٢١ ، ١٥٧ ، ٦٤
٥٧ ، ٥٦	النبات ..... ١٧٤
٢٢٧	النبض ..... ٢٣٣
اليافر ← النافر	نخبة الدهر ..... ٥٢ ، ٥٠ ، ٤٩
٢١٦	نزهة النفس ..... ٢٣٣
اليعسوب في الرمي و القسى و السهام و النصال	نشوة الطرب في تاريخ جاهلية العرب .. ١٣٨
٢٣١	نظم العقد ..... ٢٢٩ ، ٢١٦ ، ٩٣ ، ٤٤ ، ٣٥
	نفع الطيب (عن غصن الأندلس الرطيب) ٣٣ ،

## نام امتها و قبایل

۱۴۳	اهل سواد العراق	آثوریون (آسوری / آشور) ۶۰، ۸۱، ۱۴۳
۲۱۰، ۲۰۷، ۲۰۴، ۸۸، ۴۶	ایاد	آلان ۶۰، ۳۱
۸۳	ایرها	آل السمیدع ۲۰۶
	ایرانیان ← فرس	آل محرّق ۲۱۰
۱۶۶، ۱۶۳، ۱۴۳، ۶۰	بابلی (بابلین)	ارمن (ارمنیون / ارمان) ۱۴۳، ۵۰، ۲۸
۱۶۷		اروپائیان ۶۵
۲۰۹	بارق	ازد ۲۰۹
۱۴۵، ۱۴۴، ۵۱، ۳۱، ۲۸	بربر (برابر)	اسپانیاییها ۸۴
۱۴۸، ۱۴۷		اسد ۲۰۴
۸۱، ۶۰، ۳۰	برجان (وارگها / برگها)	اسکندرانیون ۱۹۸
۱۹۰، ۱۸۹، ۱۴۵، ۱۴۳		اسلاوها ← صقالبه
۱۴۵، ۱۴۴، ۳۱	برطاس	الإغریقین ۱۸۹
۱۴۵، ۱۴۴، ۶۰، ۳۱، ۲۷	برغر (بلغار)	افرنگان (الأفرنجة) ۲۳۸، ۱۴۳، ۶۰، ۵۱
۱۴۷		امویان ۲۱۳، ۸۳، ۸۲، ۱۶
	برگها ← برجان	اندلسیان ۷۶، ۷۵، ۳۱
۱۸۲، ۱۸۱، ۱۶۷	بطالسة	اوس ۲۰۹
۲۰۴	بکر بن وائل	اهل المغرب ۱۴۴
	بلغار ← برغر	اهل الموصل ۱۴۳

جرمقیان ..... ۶۰	بنو الصوار ..... ۲۰۰
جرهم ..... ۲۰۶، ۱۹۹، ۸۲	بنی اسد ..... ۸۸
جفنه ..... ۲۱۰، ۲۰۰	بنی اسرائیل ... ۶۰، ۷۲، ۷۷، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۷۴
جلالقة (جلیقیان). ۶۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۹۰	بنی امیه. ... ۷۵، ۸۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۷۳
جلیقیان ← جلالقة	
جیلان ..... ۱۴۵، ۱۴۴	بنی تغلب ..... ۱۵، ۱۴
چین (چینیان / صین). ۳۱، ۵۱، ۶۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۷	بنی تمیم ..... ۸۸
حارث ..... ۲۰۹	بنی حارث ..... ۸۸، ۲۰۴، ۲۱۹
حبشة (حبشی / حبشیان). ۲۸، ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۰	بنی حنیفه ..... ۸۸، ۲۰۴
حجر بن هند ..... ۲۱۰	بنی رزین ..... ۴۸
حمیر ۷۲، ۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۰	بنی ساسان ..... ۱۶۰، ۱۵۹
حنیفه ← بنی حنیفه	بنی عباس. ۸۲، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۱۸
خزاعه ..... ۲۰۶	ترك (ترکان / الأتراک) ۲۸، ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۱۵، ۱۸۹
خزام ..... ۲۰۹	تمیم ..... ۸۸، ۲۰۴
خزر ..... ۳۱	تنوخ ..... ۲۰۷
خزرج ..... ۲۰۹	ثقیف ..... ۸۸، ۲۰۴
خطا ..... ۵۱	ثمود ..... ۸۲، ۱۹۹، ۲۰۸
دوس ..... ۲۱۰، ۲۰۰	جدیس ..... ۷۲، ۸۲، ۱۹۹
الدولة الأموية ← امویان	جدیل ..... ۲۰۹
الدولة الرومية	جذام ..... ۸۸، ۲۰۴
الدولة العامرية	جرامقة ..... ۱۴۳
الدولة العباسية ← بنی عباس	جرزان ..... ۱۴۴
ديلم ..... ۲۸	

۱۴۴ ..... طغزغز	۲۱۰، ۲۰۴، ۱۴۳، ۸۸، ۴۶ .....
۱۴۵، ۱۴۴ ..... طلسان	روس .. ۳۱، ۶۰، ۵۰، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵،
۲۰۴، ۸۸ ..... طی	۱۹۰
۱۹۹، ۸۲ ..... عاد	روم (رومیان / رومانیون) ۲۸، ۳۱، ۵۱، ۵۲،
۲۰۹ ..... عامر	۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۷،
عباسیان ← بنی عباس	۹۰، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۷،
عبرانیان ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۵،	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
۱۶۵، ۱۹۶	۱۹۵، ۲۰۷، ۲۳۶
۲۰۹ ..... عتیک	زنج (زنگیان) ۳۱، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳،
عجم (أعاجم) ... ۳۰، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲،	زنگیان ← زنج
۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۹۲، ۱۹۷،	سبأ .....
۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۰۶، ۲۰۷	۲۷۶
عدنان (عدنانی) ... ۸۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۱،	سریانی (سریانیون) ۶۰، ۱۴۳
عرب (اعراب) ... ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱،	سریر .....
۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹،	۱۴۵، ۱۴۴، ۳۱
۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷،	سلیم ۲۰۷
۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹،	سند (سندیان) .....
۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۰،	۱۴۴، ۶۰
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۱۹۹،	السودان ← سیاہان
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،	سیاہان (السودان) .. ۳۱، ۵۱، ۱۴۴، ۱۴۵،
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵،	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۹۰
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۸،	صقالبة (صقلیان / صقلب / صقلیان) ... ۲۷،
۲۷۸	۳۱، ۵۱، ۶۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۹،
۲۰۶، ۱۹۹، ۱۹۵، ۸۲ ..... عمالقہ	۱۹۰
۱۴۵ ..... غانہ	صقلیان ← صقالبة
۲۰۷، ۲۰۴، ۸۸ ..... غسان	صقلب (صقلیان) ← صقالبة
فرس / ایرانیان .. ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۶۰، ۶۱،	صین الصین .....
	۵۱
	صین ← چین
	طاہریان .....
	۱۱۸
	طسم .....
	۱۹۹، ۸۲، ۷۲

لخم ..... ۸۸، ۲۰۰، ۲۰۴	۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۵
اللطينين ..... ۱۸۸، ۱۸۹	۸۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷
لهب ..... ۲۰۹	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
ماسحه ..... ۲۰۹	۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷
مالک ..... ۲۰۹	۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۲
مأجوج ..... ۳۱، ۵۱، ۱۴۵	فرنج ← افرنگان
مذحج ..... ۲۰۰	قبط ..... ۵۱، ۶۰، ۱۴۴، ۱۹۰، ۱۹۵
مصر (مصريان) ۲۷، ۳۱، ۸۷، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۴	قحطان (قحطاني) ۸۲، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۰
مضر ..... ۱۴۳	قریش ..... ۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱
معد ..... ۲۱۹	قضاعه ..... ۸۸، ۲۰۴، ۲۱۰
ميدعان ..... ۲۰۹	قوط ..... ۴۷، ۸۳، ۲۳۶، ۲۳۷
نبط (نبطيان) ..... ۶۰، ۱۴۳	قياصرة ..... ۱۸۸
نوبه (نوبيان) ۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۹۰	قيس ..... ۸۸، ۲۰۴
وادعه ..... ۲۰۹	کرباني (کربانيون) ..... ۶۰، ۱۴۳
وارگها ← برجان	کرد ..... ۲۸
واندالها ..... ۸۳	کرلوک ..... ۱۴۴
وبار ..... ۷۲، ۲۰۷	کشک ..... ۱۴۴، ۱۴۵
ورنک ..... ۵۰	کعب ..... ۸۸، ۲۰۴
هرامس ..... ۱۶۵	کلدان (کلدانيون) ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۷۹، ۸۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵
همدان (قبيله) ..... ۲۰۰، ۲۳۰	کلده ..... ۸۱
همدان ← همدان	کنانه ..... ۸۸، ۲۰۴
هند (هندي، هنديان) .. ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۵۱، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸	کنده ..... ۸۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۹
۶۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۷	کيماک ..... ۱۴۴
يأجوج ..... ۳۱، ۵۱، ۱۴۵	گوتها ← قوط
	لان ..... ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۷

،۱۸۸ ،۱۸۷ ،۱۸۵ ،۱۸۴ ،۱۸۳ ،۱۸۲	۲۰۹ ..... یحمد
۲۳۲ ،۲۰۷ ،۱۹۵ ،۱۹۱ ،۱۹۰	۲۰۹ ..... یشکر
یہود (یہودیان) .. ،۷۷ ،۷۸ ،۸۰ ،۸۴ ،۸۶	یونان (یونانیون) .. ،۲۷ ،۳۱ ،۵۱ ،۵۲ ،۶۰
،۲۷۹ ،۲۷۸ ،۲۷۷ ،۲۷۵ ،۱۱۴ ،۹۰	،۱۴۳ ،۸۷ ،۸۱ ،۷۹ ،۷۲ ،۶۸ ،۶۶ ،۶۱
۲۸۰	،۱۷۲ ،۱۷۱ ،۱۶۸ ،۱۶۷ ،۱۶۶ ،۱۴۵
	،۱۸۱ ،۱۸۰ ،۱۷۹ ،۱۷۸ ،۱۷۷ ،۱۷۶



## فهرست منابع و ماخذ

١. آل على، نورالدين، اسلام در غرب تاريخ اسلام در اروپای غربی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٠ ش.
٢. ابن اَبار، محمّد، التكملة لكتاب الصلة، به كوشش كودرا، مادريد، ١٨٨٢ م.
٣. همو، الحلة السیراء، به كوشش حسين مونس، قاهره، شركة العربية للطباعة، ١٩٦٣ م.
٤. ابن أبى أصيبعة، عيون الأبناء فى طبقات الأطباء، به كوشش آوگوست مولر، قاهره، ١٢٩٩ ق / ١٨٨١ م.
٥. ابن أبى زرع، ابوالحسن على، الأنيس المطرب بروض القرطاس فى أخبار ملوك المغرب و تاريخ مدينة فاس، رباط، ١٩٣٦ م.
٦. ابن أثير، عزّالدين على، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٩٩ ق / ١٩٧٩ م.
٧. ابن أعين، ابوالقاسم عبدالرحمن، فتوح مصر و اخبارها، قاهره، مكتبة مدبولى، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م.
٨. ابن أنبارى، عبدالرحمن، تزهة الأبناء، به كوشش ابراهيم السامرائى، بغداد، ١٩٥٩ م.
٩. ابن بسّام، ابوالحسن على، الذخيرة فى محاسن أهل الجزيرة، به كوشش احسان عبّاس، بيروت، دار الثقافة، ١٩٧٩ م.
١٠. ابن بشكوال، خلف بن عبدالملك، الصلة فى ائمة الأندلس، به كوشش عزّت العطار الحسينى، قاهره، ١٩٥٥ م.
١١. ابن بطريق، سعيد افتيسوس، التاريخ المجموع على التحقيق و التصديق، بيروت، مطبعة الآباء اليسوعيين، ١٩٠٥ م.



١٢. ابن تغرى بردى، جمال الدين ابوالمحاسن يوسف، النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهرة، به كوشش، ويليام پوپر (W. Poper)، كاليفرنيا، باركلى، ١٩٠٩ - ١٩٣٦ م.
١٣. ابن جلجل، سليمان بن حسان، طبقات الأطباء و الحكماء، به كوشش فؤاد سيد، قاهره، مطبعة المعهد العلمى الفرنسى، ١٩٥٥ م.
١٤. ابن حبيب، محمد، كتاب التاريخ، به كوشش خورخى اغوادى، مادريد، المجلس الأعلى للأبحاث العلمية، معهد التعاون مع العالم العربى، ١٩٩١ م.
١٥. همو، المحجر، به كوشش دكتور ايلزه ليختن اشتاينر، بيروت، دار الآفاق، بى تا.
١٦. ابن حجر، أحمد بن على عسقلانى، تهذيب التهذيب، حيدرآباد، ١٣٢٥ ق.
١٧. ابن حزم، أبو محمد على بن أحمد، رسائل ابن حزم، به كوشش احسان عباس، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ١٩٨٥ م.
١٨. همو، رسالة فى مراتب العلوم، به كوشش احسان عباس، قاهره، ١٩٥٤ م.
١٩. همو، التقريب لحد المنطق و المدخل إليه، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٥٩ م.
٢٠. همو، الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، قاهره، المطبعة الأدبية، ١٣١٧ - ١٣٢١ ق.
٢١. همو، رسالة فى الرد على ابن النغريلة اليهودى، قاهره، مكتبة دار العروبة، ١٩٦٥ م.
٢٢. همو، كتاب التحقيق فى نقد زكريا الرازى فى كتابه: العلم الإلهى، به كوشش دكتور محمد ابراهيم نصر و دكتور عبدالرحمن عميره، المملكة العربية السعودية، شركة مكتبات عكاظ، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م.
٢٣. ابن حنبل، أحمد، المسند، به كوشش أحمد محمد شاكر، قاهره، ١٣٦٥ - ١٣٧١ ق / ١٩٤٦ - ١٩٥١ م.
٢٤. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن البغدادى، صورة الأرض، بيروت، مكتبة دار الحياة، ١٩٧٩ م.
٢٥. ابن حيان القرطبى، محمد، المقتبس، بخش يكم به كوشش عبدالرحمن الحجى، بيروت، ١٩٦٥ م و بخشى ديگر، به كوشش محمود مكى، بيروت، ١٩٧٣ م و بخش سوم به كوشش ملشور انتونيا، باريس، ١٩٣٧ م و بخش چهارم به كوشش شالميطا، مادريد، ١٩٧٧ م.
٢٦. ابن خردادبه، عبيدالله بن عبدالله، المسالك و الممالك، به كوشش دخويه، ليدن، ١٨٨٩ م.

۲۷. ابن الخطيب، لسانالدين محمد، الإحاطة في أخبار غرناطة، به كوشش محمد عبدالله عنان، القاهرة، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م؛
۲۸. همو، أعمال الأعلام، به كوشش لوى پروونسال، بيروت، دارالمكشوف، ۱۹۵۶ م.
۲۹. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
۳۰. همو، المقدمه، قاهره، ۱۳۳۶ ق.
۳۱. ابن خلكان، شمسالدين أحمد وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار الثقافة، ۱۹۷۷ م.
۳۲. ابن الخياط، خليفه، تاريخ، به كوشش سهيل زكار، دمشق، وزارة الثقافة و الارشاد القومى، ۱۹۶۸ م.
۳۳. ابن رسته، أحمد بن عمر، الأعلام النفيسة، ليدن، ۱۸۹۱ م.
۳۴. ابن سعيد اندلسى، على بن موسى، المغرب في حلى المغرب و المشرق في حلى المشرق، ليدن، ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ م.
۳۵. همو، نشوة الطرب في تاريخ جاهلية العرب، به كوشش نصرت عبدالرحمن، عمان، مكتبة الأقصى، ۱۹۸۲ م.
۳۶. ابن عبدربه، أحمد، العقد الفريد، به كوشش أحمد أمين و ديگران، بيروت، ۱۹۷۰ م.
۳۷. ابن العبرى، أبوالفرج غيريفوريوس، تاريخ مختصر الدول، به كوشش أنطون صالحانى، بيروت، ۱۸۹۰ م.
۳۸. ابن عذارى المراكشى، أبو عبدالله محمد، البيان المغرب في أخبار الأندلس و المغرب، به كوشش دوزى، ليدن، ۱۸۴۸ - ۱۸۵۱ م.
۳۹. ابن عربى، محيى الدين، فصوص الحكم، به كوشش دكتور أبو العلا عفيفى، قاهره، ۱۹۴۶ م.
۴۰. ابن غرسية، أبو عامر، رسالة في الشعوية (الشعوية عند مسلمى إسبانيا) به كوشش گلدزيهر، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۲ / ۱۹۵۳ م.
۴۱. ابن الغزى، محمد بن عبدالرحمن، ديوان الإسلام، به كوشش سيد كسروى حسن، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.

٤٢. ابن فرحون، إبراهيم، الديباج المذهب، به كوشش محمد أحمدى أبوالنور، قاهره، ١٩٧٤ م.
٤٣. ابن الفرضى، تاريخ العلماء و الرواة للعلم بالأندلس، قاهره، مكتبة الخانجى، ١٩٥٤ م.
٤٤. ابن الفقيه، أبوبكر أحمد بن محمد الهمدانى، مختصر كتاب البلدان، ليدن، ١٣٠٢ ق.
٤٥. ابن قتيبه، أبو محمد عبدالله بن مسلم الدينورى، المعارف، به كوشش ثروت عكاشه، مصر، دار المعارف، ١٩٦٩ م.
٤٦. همو، الأنواء فى مواسم العرب، حيدرآباد دكن، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٧٥ ق ١٩٥٦ م.
٤٧. ابن الكلبي، هشام بن محمد، الأصنام، مصر، ١٣٤٣ ق.
٤٨. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٩٥٢ - ١٩٥٤ م.
٤٩. ابن النديم، محمد بن إسحاق الورّاق، الفهرست، بيروت، دار المعرفة، ١٩٧٨ م.
٥٠. أبو تمام، ديوان الحماسة، به كوشش ايليا حاوى، بيروت، دار الكتاب اللبنانى، ١٩٨١ م.
٥١. أبو صالح الأرمنى، كتاب كنائس و أديرة مصر، به كوشش ب. افيتس، اكسفورد، ١٨٩٥ م.
٥٢. ابو على مسكويه، أبو على أحمد بن محمد، تجارب الأمم، بغداد مكتبة المثنى، ١٩١٤ م.
٥٣. همو، الحكمة الخالدة، به كوشش بدوى، بيروت، دار الأندلس، ١٩٨١ م.
٥٤. أبو الفداء، عماد الدين إسماعيل، البداية و النهاية، بيروت، مكتبة المعارف، الرياض، مكتبة النصر، ١٩٦٦ م.
٥٥. همو، تقويم البلدان، به كوشش رينولد دوسلان، باريس، دار الطباعة السلطانية، ١٨٤٠ م.
٥٦. همو، المختصر فى أخبار البشر، قاهره، ١٣٥١ ق.
٥٧. أحمد صادق، دولت، جغرافية العالم، مصر، مكتبة الأنجلو المصرية، بى تا.
٥٨. أخبار مجموعة فى فتح الأندلس، به كوشش لافونتن كانترا، مادريد، ١٨٦٧ م.
٥٩. إدريسى، ابو عبدالله محمد بن محمد، نزهة المشتاق فى اختراق الآفاق، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م.
٦٠. أزرقى، محمد بن عبدالله، أخبار مكّة، مكّه، ١٣٥٢ - ١٣٥٧ ق.
٦١. إستخرى، إبراهيم بن محمد الفارسى، المسالك و الممالك، به كوشش محمد جابر عبدالعال، قاهره، وزارة الثقافة و الإرشاد القومى، دار القلم، ١٩٦١ م.

۶۲. همو، کتاب الأقالیم، بغداد، مكتبة المثنی، بی تا.
۶۳. إصفهانی، أبو الفرج علی بن حسین، الأغانی، قاهره، دار الکتب، ۱۹۳۰ م.
۶۴. إصفهانی، حمزه، الدرّة الفاخرة فی الأمثال السائرة، به كوشش عبدالمجید قطامش، مصر، دار المعارف، ۱۹۷۲ م.
۶۵. همو، سنی ملوك الأرض و الأنبياء، دار مكتبة الحياة، بیروت، بی تا.
۶۶. الأفغانی، سعید، نظرات فی اللغة عند ابن حزم الأندلسی، قرطبه، ۱۹۶۳ م.
۶۷. الالبیری الأندلسی، أبو اسحاق، الديوان، به كوشش محمد رضوان الدايه، بیروت - دمشق، دار الفكر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
۶۸. أمين، أحمد، ضحی الإسلام، قاهره، ۱۳۵۱ ق / ۱۹۳۲ م.
۶۹. اوروسیوس، تاریخ العالم، به كوشش عبدالرحمن بدوی، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۸۲ م.
۷۰. اولاگوئه، ایگناسیو، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا، تهران، شباویز، ۱۳۶۵ ش.
۷۱. اولیری، دلیس، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۲ ش.
۷۲. ایاتکارجا مسپیک، به كوشش مسینا، رم، ۱۹۳۹ م.
۷۳. البتانی، أبو عبدالله محمد بن سنان بن جابر الحرّانی، کتاب الزیج الصابی، به كوشش دکتر کرلو نالینو، رومیه العظمی، ۱۸۹۹ م.
۷۴. بحر العلوم، سید محمد، تعلیقات بر طبقات الأمم قاضی صاعد أندلسی، نجف، المكتبة الحیدریة و مطبعتها، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
۷۵. فهرس المخطوطات التركية العثمانیة، دار الکتب المصریة، قاهره، ۱۹۸۷ م.
۷۶. البدوی، عبدالرحمن، منطق أرسطو، پاریس، ۱۹۵۲ م.
۷۷. برستد، جیمز هنری، تاریخ مصر من أقدم العصور إلى الفتح الفارسی، ترجمه دکتر حسن کمال، به كوشش محمد حسنین الغمراوی بک، قاهره، مكتبة مدبولی، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۷۸. بروکلیمان، کارل، تاریخ الأدب العربی، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار، مصر دار المعارف، ۱۹۶۹ م.
۷۹. همو، تاریخ الشعوب الإسلامیة، ترجمه نبیه امین فارس، و منیر البعلبکی، بیروت، دار العلم

- للملايين، ١٩٦٨ م.
٨٠. بستاني، فؤاد أفرام، دائرة المعارف، بيروت، ١٩٦٠ م.
٨١. بغدادى، إسماعيل پاشا، إيضاح المكنون، استانبول، مطبعة وكالة المعارف، ١٩٤٥ م.
٨٢. همو، هدية العارفين، استانبول، مطبعة وكالة المعارف، ١٩٤٥ - ١٩٥١ م؛
٨٣. بغدادى، صفى الدين عبدالمؤمن، مرصد الإطلاع، به كوشش على محمد البجاوى، مصر، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٧٣ ق / ١٩٥٤ م؛
٨٤. بغدادى، عبدالقادر، خزنة الأدب، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ١٩٧٩ م.
٨٥. بكرى، عبدالله بن عبدالعزيز، معجم ما استعجم، به كوشش مصطفى السقاء و ديكران، قاهره، ١٩٤٥ - ١٩٤٩ م؛
٨٦. بوعلوان، حياة، تعليقات بر كتاب طبقات الأمم قاضى صاعد أندلسى، بيروت، دارالطليعه، ١٩٨٥ م؛
٨٧. بيرونى، ابوريحان محمد، الآثار الباقية عن القرون الخالية، به كوشش سخاو، لندن، ١٨٧٩ م؛
٨٨. همو، تحقيق ماللهند، حيدرآباد دكن، ١٣٧٧ ق / ١٩٤٨ م؛
٨٩. بينهقى، على بن زيد، تمة صوان الحكمة، لاهور، ١٣٥١ ق؛
٩٠. پالنسيا كنزالت، آنخل، تاريخ الفكر الأندلسى، ترجمة حسين مونس، قاهره، ١٩٥٥ م؛
٩١. پروونسال، لوى، محاضرات فى أدب الأندلس و تاريخها، ترجمه محمد عبدالهادى شقير، قاهره، ١٩٥١ م؛
٩٢. ثعالبى، عبدالملك بن محمد، ثمار القلوب، قاهره، مكتبة نهضة مصر، ١٩٦٥ م؛
٩٣. همو، يتيمة الدهر، به كوشش محمد محيى الدين عبدالحميد، مصر، مطبعة السعادة، ١٩٥٧ م؛
٩٤. جاحظ، عمرو بن بحر، ثلاث رسائل، به كوشش يوشع فينكل، قاهره، المطبعة السلفيه، ١٣٤٤ ق؛
٩٥. همو، البيان والتبيين، به كوشش عبدالسلام هارون، قاهره، مكتبة الخانجى، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٢ م؛
٩٦. همو، كتاب الحيوان، به كوشش عبدالسلام هارون، بيروت، المجمع العلمى العربى

- الإسلامی، ۱۹۶۹ م؛
۹۷. جر، خلیل، المعجم العربی الحدیث، ترجمه سید حمید طیبیان (به نام: فرهنگ لاروس)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش؛
۹۸. جزینی، ابراهیم، شرح دیوان الأعشى، بیروت، دارالکتاب العربی، جواد علی، تاریخ العرب العام، بغداد، ۱۹۵۰ م؛
۹۹. چمکی، امیر رابی منشی، تاریخ آشور، ترجمه گیورگیس آقاسی، تهران، انتشارات ایلونا، ۱۳۶۰ ش؛
۱۰۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون، تهران، افست، ۱۹۴۷ م؛
۱۰۱. حجی، عبدالرحمن علی، تاریخ الأندلس من الفتح الإسلامی حتی سقوط الخلافة. قاهره، ۱۹۸۳ م؛
۱۰۲. حدود العالم من المشرق إلى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ ش؛
۱۰۳. حصری قیروانی، ابراهیم، زهر الآداب، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م؛
۱۰۴. حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا؛
۱۰۵. حمیده، عبدالرحمن و ساطع محلی، دلیل العالم، دمشق، دار طلاس، ۱۹۸۸ م؛
۱۰۶. حمیری، محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم الروض المعطار. به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۸۰ م؛
۱۰۷. همو، صفة جزيرة الأندلس، به کوشش لوی پروونسال، رباط الفتح، ۱۹۴۱ م؛
۱۰۸. حمیری، نشوان، الحور العین، به کوشش کمال مصطفی، قاهره، ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸ م؛
۱۰۹. خشنی، محمد بن حارث، کتاب القضاة بقرطبة، به کوشش ریبیرا (Ribera)، مادرید، ۱۹۱۴ م؛
۱۱۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۵۰ ق؛
۱۱۱. الخوارزمی، احمد بن موسی، الحیل ترجمه دکتر مهندس سرفراز غزنوی، (به نام: ابتکارات خارق العاده مکانیکی)، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش؛
۱۱۲. الخوارزمی، محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، مصر، ۱۳۴۲ ق؛

۱۱۳. الخوارزمي، محمد بن موسى، صورة الأرض، به كوشش هـ متریک، هولز هوزن، وین، ۱۹۲۶ م؛

۱۱۴. الخولي، سمحة، القومية في موسيقا القرن العشرين، كويت، عالم المعرفة، ۱۹۹۲ م؛

۱۱۵. الخيامي، ابو الفتح عمر بن ابراهيم، رسالة في شرح ما أشكل من مصادر كتاب أقليدس، به كوشش دكتور عبدالحميد صبره، اسكندريه، المعارف، ۱۹۶۱ م؛

۱۱۶. دائرة المعارف الإسلامية؛

۱۱۷. دائرة المعارف بزرگ اسلامي؛

۱۱۸. دواخلي، عبدالحميد، تعليقات بر كتاب «العرب في سوريا قبل الإسلام» رنيه ديسو (هم: ديسو)؛

۱۱۹. دورانت، ويل وارييل، درسهای تاريخ، ترجمه احمد بطحايي، تهران، شركت سهامی كتابهای جيبی، ۱۳۵۸ ش؛

۱۲۰. الدوري، عبدالعزيز، دراسات في العصور الإسلامية المتأخرة، بغداد، ۱۹۴۵ م؛

۱۲۱. دوزي، ر.، تاريخ مسلمي إسبانيا، ترجمه حسن حبشي، قاهره، ۱۹۶۳ م؛

۱۲۲. دهخدا، علي اكبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۳۰ ش؛

۱۲۳. ديسو، رنيه، العرب في سوريا قبل الإسلام، ترجمه عبدالحميد الدواخلي، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۹ م،

۱۲۴. دينوري، احمد، الأخبار الطوال، به كوشش عبدالمنعم عامر و جمال شيال، بغداد، ۱۳۷۹ ق/ ۱۹۵۹ م؛

۱۲۵. ذهبی، محمد بن احمد، تذكرة الحفاظ، حيدرآباد دكن، ۱۳۹۰ ق/ ۱۹۷۰ م؛

۱۲۶. همو، دول الإسلام، حيدرآباد دكن، ۱۳۳۷ ق؛

۱۲۷. همو، سير أعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارنؤوط، بيروت، ۱۴۰۴ - ۱۴۰۶ ق؛

۱۲۸. رابرتسون، آلک و دنيس استيونس، تاريخ جامع موسيقي، ترجمه بهزادباشي، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۹ ش؛

۱۲۹. رزنتال، فرانتز، علم التاريخ عند المسلمين، ترجمه دكتور صالح احمد العلي، بغداد، مكتبة المشني، ۱۹۶۳ م

۱۳۰. الرمزي، م. م، تلفيق الأخبار و تلقيح الآثار في وقايح قزان و بلغار و ملوك التتار، اورنبورگ،

- المطبعة الكريمة و الحسينية، ۱۹۰۸ م؛
۱۳۱. زبیدی، ابوبکر محمد بن حسن، طبقات النحویین و اللغویین، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۹۲ ق / ۱۹۷۳ م؛
۱۳۲. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، قاهره، ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ق؛
۱۳۳. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت، ۱۹۶۹ م؛
۱۳۴. زمخشری، محمود بن عمر، المستقصى فی أمثال العرب، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانية، بی.تا؛
۱۳۵. زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربية، به کوشش دکتر ضیف، قاهره، دارالہلال، ۱۹۵۷ م؛
۱۳۶. همو، تاریخ التمدن الإسلامی، بیروت، مكتبة دارالحياة، ۱۹۶۷ م؛
۱۳۷. همو، طبقات الأمم أو السلائل البشرية، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۱۲ م؛
۱۳۸. سارتون، جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات هدهد، ج ۲، ۱۳۶۰ ش؛
۱۳۹. سالم، عبدالعزیز، قرطبة حاضرة الخلافة فی الأندلس، بیروت، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ م؛
۱۴۰. همو، تاریخ المسلمین و آثارهم فی الأندلس، بیروت دار النهضة العربية، ۱۹۸۱ م؛
۱۴۱. سامسون، جولیا، نفرتی الجميلة التي حكمت مصر فی ظلّ ديانة التوحيد، ترجمه مختار السویفی، به کوشش دکتر محمد جمال الدین مختار، قاهره، الدار المصرية اللبنانية، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م؛
۱۴۲. سبکی، تاج الدین عبدالوهاب، طبقات الشافعية، به کوشش محمد عبدالفتاح الحلو و محمود محمد الطناجی، قاهره، الحسينية، ۱۳۲۴ ق؛
۱۴۳. ستودارد، حاضر العالم الإسلامی ترجمه و تعلیقات استاد نوبهض و امیر شکیب ارسلان؛
۱۴۴. سجستانی، ابو سلیمان، منتخب صوان الحكمة (منسوب)، به کوشش عبدالرحمن البدوی، تهران، ۱۹۷۴ م؛
۱۴۵. سرکیس، یوسف الیان، معجم المطبوعات، مصر، مطبعة سرکیس، ۱۳۴۶ ق / ۱۹۲۸ م؛
۱۴۶. سزگین، فؤاد، کتابخانه ها و مجموعه های نسخه های خطی عربی در جهان، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، ۱۳۶۶ ش؛



۱۴۷. سکتواری، علی دده بن مصطفی، محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، مصر، بولاق، المطبعة المنيرية، ۱۳۰۰ ق؛
۱۴۸. سلاوی، ابوالعباس احمد، الإستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى، قاهره، ۱۹۱۰-۱۹۱۲ م؛
۱۴۹. سیپیل، الکساندر، أخبار أمم المجوس من الأرمان و ورنک و الروس، اسلو، ۱۹۲۸ م؛
۱۵۰. سیّد، فؤاد، تعلیقات بر کتاب «طبقات الأطباء و الحكماء» ابن جلجل (هم: ابن جلجل)؛
۱۵۱. همو، «نوادير المخطوطات في مكتبة طلعت»، مجلة معهد المخطوطات العربية، جلد سوم، جزء دوم، مطبعة مصر، ربيع الثاني ۱۳۷۷ ق / نوامبر ۱۹۵۷ م؛
۱۵۲. سیّد مرتضی، علی، الأمالی، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۴؛
۱۵۳. سیوطی، عبدالرحمن، بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، مطبعة عيسى الحلبي و شركاه، ۱۹۶۵ م؛
۱۵۴. الشامي، صالح احمد، الفن الإسلامي التزم و ابتداء، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م؛
۱۵۵. شكعه، مصطفى، الأدب الأندلسي، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۳ م؛
۱۵۶. شكيب أرسلان، الحلل السندسية، بيروت، ۱۳۵۸ ق / ۱۹۳۹ م؛
۱۵۷. شمس الدين دمشقي، ابوطالب شيخ الربوة، نخبة الدهر في عجائب البر و البحر، به کوشش مهن (A. F. Mehren)، لايبزيك، ۱۹۲۳ م؛
۱۵۸. شهرستاني، محمد ابوالفتح، الملل و النحل، به کوشش عبدالعزيز محمد الوكيل، بيروت، دارالإتحاد العربي للطباعة، ۱۹۶۸ م؛
۱۵۹. شيخو، لويس، تعلیقات بر کتاب «طبقات الأمم» قاضي صاعد اندلسي، بيروت، ۱۹۱۲ م؛
۱۶۰. همو، «العلوم عند العرب و حريق مكتبة الإسكندرية»، مجلة المشرق، جلد سيزدهم، ۱۹۵۹ م؛
۱۶۱. همو، «قسطابن لوقا البعلبكي»، مجلة المشرق، جلد چهاردهم، ۱۹۶۳ م؛
۱۶۲. شیرازی، کامران، کتاب مجموع الصنایع، چاپ آقا میرزا محمد شیرازی، بی.جا. بی.نا؛
۱۶۳. شیرازی، ابواسحاق ابراهيم، طبقات الفقهاء، به کوشش احسان عباس، بيروت، دارالرائد العربي، ۱۹۷۰ م؛
۱۶۴. صابری، علی اکبر، تاریخ نجوم ملل، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۷۱ ش؛
۱۶۵. صفدی، خليل بن ايبك، الوافي بالوفيات، به کوشش برنرادک، ويسبادن، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م؛

۱۶۶. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی درّه‌بیدی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ش؛

۱۶۷. الصوفی، عبدالرحمن بن عمر، کتاب العمل بالأسطرلاب، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م؛  
۱۶۸. ضبّی، احمد، بغیة الملتبس فی تاریخ رجال أهل الأندلس، به کوشش کودرا، قاهره، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷ م؛

۱۶۹. ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، مصر، دارالمعارف، بی.تا؛

۱۷۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت، دار سویدان، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م؛

۱۷۱. طرطوشی، ابوبکر محمد بن ابی رندقه، سراج الملوک، قاهره، ۱۳۰۶ ق؛

۱۷۲. العبادی، احمد مختار، «تاریخ الأندلس لابن الکردبوس و وصفه لابن الشباط»، صحیفه معهد الدراسات الإسلامية، جلد سیزدهم، ۱۹۶۶ م؛

۱۷۳. همو، التاریخ العباسی و الفاطمی، بیروت، دار النهضة العربية، ۱۹۷۱ م؛

۱۷۴. همو، «سیاسة الفاطميين نحو المغرب و الأندلس»، صحیفه معهد مدرید، جلد پنجم، ۱۹۵۷ م؛

۱۷۵. همو، فی التاریخ العباسی و الأندلسی، قاهره، ۱۹۷۱ م؛

۱۷۶. العبدری الشیبی، تمثال الأمثال، به کوشش دکتر اسعد ذبیان، بیروت، دارالسیرة، ۱۹۸۲ م؛

۱۷۷. عبدالغفار الموفی، دکتر فاطمة الزهراء، الحیاة الأدبية فی بلاط البويهيين، دبی، ۱۹۹۱ م؛

۱۷۸. عجلی، احمد، تاریخ الثقافات، به کوشش عبدالمعطی قلعجی، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۴ م؛

۱۷۹. عزّام، عبدالوهاب، تعلیقات بر کتاب «کلیلة و دمنة»، مصر، دارالمعارف، بی.تا؛

۱۸۰. العزاوی، عباس، تاریخ علم الفلك فی العراق، بغداد، مطبعة المجمع العلمي العراقي،

۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۸ م؛

۱۸۱. عسکری، ابوہلال، جمهرة الأمثال، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم و عبدالمجید

قطامش، قاهره، ۱۹۶۴ م؛

۱۸۲. العصامی الصنعانی، محمد بن صالح بن الحسن، مسالك الأبصار فی مسالك الأمصار، به

کوشش محمد بن علی بن الحسین الأکوع الجوالی، صنعاء، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م؛

۱۸۳. عنان، محمد عبدالله، دول الطوائف، قاهره، ۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰؛

۱۸۴. همو، دولة الإسلام في الأندلس، قاهره، ۱۹۶۹ م؛
۱۸۵. همو، الآثار الأندلسية الباقية في إسبانيا و البرتغال، قاهره، ۱۹۶۱ م؛
۱۸۶. همو، تعليقات بر كتاب «الإحاطة في أخبار غرناطة» ابن الخطيب (هم: ابن الخطيب)؛
۱۸۷. العطار الحسيني، عزت، تعليقات بر كتاب «الصلة في أئمة الأندلس» ابن بشكوال (هم: ابن بشكوال)؛
۱۸۸. العقيقي، نجيب، المستشرقون، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۴ م؛
۱۸۹. عواد، گورگيس، «ذخائر التراث العربي في مكتبة چستريتي دبلن»، مجلة «المورد»، جلد چهارم، شماره يك، بغداد، دارالحرية للطباعة، ۱۳۹۵ ق / ۱۹۷۵ م؛
۱۹۰. الغزالي، ابو حامد، إحياء علوم الدين، قاهره، ۱۳۴۸ ق؛
۱۹۱. همو، تهافت الفلاسفة، بمبئي، ۱۳۰۴ ق؛
۱۹۲. غنيمه، يوسف، «في بختيشوع الطبيب و أسرته»، مجله «المشرق»، جلد هشتم، ۱۹۰۷ م؛
۱۹۳. فخري، ماجد، سير فلسفه در جهان اسلام، تهران، مركز نشر دانشگاهي، ۱۳۷۲ ش؛
۱۹۴. فروخ، عمر، تاريخ الأدب العربي، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۴ م؛
۱۹۵. همو، تاريخ الفكر العربي، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۴ م؛
۱۹۶. قاضي صاعد اندلسي، صاعد بن احمد، التعريف بطبقات الأمم، همين چاپ؛
۱۹۷. قالي، أبو على اسماعيل، الأمالي، بيروت، دارالكتب العلمية، بي. تا؛
۱۹۸. قاموس الأعلام؛
۱۹۹. قرآن مجيد؛
۲۰۰. قفطي، ابو الحسن علي بن يوسف، تاريخ الحكماء، لايبزيك، ۱۹۰۳ م؛
۲۰۱. القلقشندي، ابو العباس احمد بن علي، صبح الأعشى، قاهره، دارالكتب المصرية، ۱۹۱۳ م؛
۲۰۲. الكتاب المقدس، بيروت، المطبعة الكاثوليكية، ۱۹۶۰ م؛
۲۰۳. كتاني، عبدالحی، فهرس الفهارس و الأبحاث، به كوشش احسان عباس، بيروت، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م؛
۲۰۴. كخاله، عمر رضا، معجم المؤلفين، دمشق، مطبعة الترقى، ۱۸۹۴ م؛
۲۰۵. كريسويل، ك، الآثار الإسلامية الأولى، ترجمة عبدالهادي عبله، دمشق، دار قتيبة، ۱۴۰۴ ق /

- ۱۹۸۴ م؛
۲۰۶. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۳ ش؛
۲۰۷. کیلانی، کامل، نظرات فی تاریخ الأدب الأندلسی، قاهره، مطبعة المكتبة التجارية، ۱۳۴۲ ق/
- ۱۹۲۴ م؛
۲۰۸. لسترنج، گای، بلدان الخلافة الشرقية، ترجمه گورگیس عواد و بشیر فرنیسیس، بغداد، ۱۹۵۴ م؛
۲۰۹. ماجد، عبدالمنعم، نظم الفاطميين و رسومهم، قاهره، ۱۹۵۳-۱۹۵۵ م؛
۲۱۰. متز، آدام، الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجری، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده، قاهره، ۱۹۴۰-۱۹۴۱ م؛
۲۱۱. المدور، مروان، الأرمن عبر التاريخ، بیروت، دار مكتبة الحياة، ۱۹۸۲ م؛
۲۱۲. المذهن السرحانی، سلطان طریخم، جامع أنساب قبائل العرب، قطر، دوحه، دارالثقافة، بی.تا؛
۲۱۳. مراکشى، عبدالواحد، المعجب فی تلخیص أخبار المغرب، به کوشش دوزى، لیدن، ۱۸۸۱ م؛
۲۱۴. مستوفى، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، لندن، ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م؛
۲۱۵. مسعود، محمد، تعليقات بر دائرة المعارف الإسلامية؛
۲۱۶. مسعودى، على بن حسين، التنبیه و الإشراف، به کوشش دخویه، لندن، ۱۹۸۳ م؛
۲۱۷. همو، مروج الذهب، بیروت، دارالأندلس، ۱۹۶۵ م؛
۲۱۸. مصاحب، غلامحسین، دائرة المعارف فارسى، تهران، ۱۳۴۵ ش؛
۲۱۹. معجم أسماء العرب، بیروت، مكتبة لبنان، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م؛
۲۲۰. مفاخر البربر، به کوشش لوى پروونسال، مادريد، بی.تا؛
۲۲۱. المفضليات، به کوشش احمد محمد شاكر و عبدالسلام محمد هارون، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۴ م؛
۲۲۲. مقدسى، ابو عبدالله محمد، أحسن التقاسيم فى معرفة الأقاليم، لیدن، ۱۹۱۹ م؛
۲۲۳. مقرئى، تقى الدين احمد بن على، أتعاط الحنفاء بأخبار الأئمة الخلفاء (الفاطميين)، بيت المقدس، ۱۹۰۸ م؛
۲۲۴. مقرئى، احمد، نفع الطيب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۳۸۸ ق/ ۱۹۶۸ م؛

۲۲۵. مونس، حسين، فجر الأندلس، قاهره، ۱۹۵۹ م؛
۲۲۶. همو، فتح العربي للمغرب، قاهره، ۱۹۴۷ م؛
۲۲۷. مهدي، محسن، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ترجمة مجيد مسعودي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۵۲ ش؛
۲۲۸. ميداني، احمد بن محمد، مجمع الأمثال، به كوشش محمد محيي الدين عبدالحميد، قاهره، مطبعة السنة المحمدية، ۱۹۵۵ م؛
۲۲۹. ميهلي، آلدو، العلم عند العرب و أثره في تطور العلم العالمي، ترجمة دكتور محمد يوسف موسى و دكتور عبدالحليم نجار، قاهره، دارالقلم، ۱۹۳۹ م؛
۲۳۰. نالينو، كارلو، علم الفلك عند العرب، رم، ۱۹۱۱ م؛
۲۳۱. نصار، ناصيف، مفهوم الأمة بين الدين و التاريخ، بيروت، دارالطليعة، ۱۹۷۸ م؛
۲۳۲. نويري، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، نهاية الأرب في فنون الأدب، قاهره ۱۹۲۳-۱۹۷۵ م؛
۲۳۳. هانس، اي وولف، صنایع دستی كهن ايران، ترجمة دكتور سيروس ابراهيم زاده، تهران، شركت افست، ۱۳۷۲ ش؛
۲۳۴. همایي، جلال الدين، تاريخ علوم اسلامي، تهران مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۳ ش؛
۲۳۵. همداني، ابو محمد، الأكليل، به كوشش آپسالا (Upsala)، لوفجرين، ۱۹۵۴ م؛
۲۳۶. همو، صفة جزيرة العرب، به كوشش مولر (D. H. Muller)، ليدن، ۱۸۹۱ م؛
۲۳۷. وات، مونتغمري، اسبانياي اسلامي، ترجمه محمد علي طالقاني، تهران، ۱۳۵۹ ش؛
۲۳۸. ونسينگ، آريانت يان، المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، ليدن، ۱۹۳۶-۱۹۶۹ م؛
۲۳۹. ياقوت، شهاب الدين ابو عبدالله الحموي، معجم الأدباء، مصر، المطبعة الهندية، ۱۹۶۹ م؛
۲۴۰. همو، معجم البلدان، بيروت، دار صادر، ۱۹۵۷ م؛
۲۴۱. يعقوبي، احمد بن واضح، البلدان، ليدن، ۱۸۵۲ م؛
۲۴۲. همو، تاريخ يعقوبي، نجف، ۱۳۸۴ ق؛
۲۴۳. يوگل، اونسال، السيوف الإسلامية و صناعاتها، ترجمة تحسين عمر طه اوغلي، استانبول، مركز الأبحاث التاريخية و الفنون و الثقافة الإسلاميه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م؛

و نیز:

244. Abbot, N., *Studies in Arabic literary Papyri*, Chicago, The University of Chicago Press, 1977;
245. Barker, E., *The Crusades*, London, 1925;
246. Blachere, R., *Sa'id al-Andalusi, Kitab Tabkat All-Umam (livre des catigories des Nations)*, Paris 1935;
247. Blachere, R. Une Source de l'Histoire des sciences chez les Arabes, Les Tabakat Al-Umam de Said al Andalusi, Hesperis, vol. 8, 1928;
248. Browne, , E.G. *Arabian Medicine*, Cambridge, 1962;
249. Casiri, Michaelis, *Bibliotheca Arabico Hispana Escorialensis*;
250. Desacy, Silvester, *Crestomathie Arabe*, Paris, 1826-1827;
251. Dozy. R., *Histoire des musulmans d'Espagne*, Leyden, 1861;
252. Dozy, R. *Supplement aux Dictionnaires Arabes*, Leyden, 1881;
253. *Encyclopedia of Islam (EI<sup>1</sup>)*, First edition, Leiden, 1913-1937, 4 Vols;
254. *Encyclopedia of Islam (EI<sup>2</sup>)*, New edition, Leiden, 1956;
255. Brockelmann, Carl, *Geschichte der Arabischen Litteratur (GAL)*, Leiden, reprint, 1942, 5 Vols;
256. Sezgin, Fuat, *Geschichte der Arabischen Schriftums (GAS)*, Leiden, 1967;
257. Feliche, Augustin, *La Chretiente Medival Histoire du monde*, Paris, 1926;
258. Finkel, Joshua, "An Eleventh century source for the history of Jewish", JQR, N. S., XVIII, 1927-28, S. 45-54;
259. Finlay, George, *History of the Byzantine Empire (716-1500)*, London, 1856;
260. Khalidi, Tarif, *Islamic Historiography*, Albany state, University of NewYourk press, 1975;
261. khan, M. S. "Achapter on ancient Chaldean Sciences in an Eleventh Century Hispano Arabic work", *Islamic Quarterly*, Vol. 16, 1972;
262. Khan, M. S. "Qadi Said's Account of Medieval Arab Astronomy", *Islamic Culture*, Vol. 54, 1980.

263. Khan , M. S. "*Proposal for a New Edition of Qadi said Al-Andalusi; Tabaqat al-Umam*",  
*Islamic Quarterly*, Vol. 12, 1968;
264. Khan, M. S. "*a Chapter on Roman (Byzantine) sciences in an Eleventh Century Hispano  
Arabic work (Tabaqat al-Umam)*", *Islamic Studies*, Vol. 22-1983;
265. Lewis, Bernard, *The Origins of Ismailism*, Cambridge, 1940;
266. Mieli, Aldo, *La Science Arabe*, Leiden, 1966;
267. Plessner, M. "*Der Astronom und Historiker: Ibn Sa'id Al-Andalusi*", *Studi orientali*, Vol. XXXI,  
1956;
268. Sarton, G., *History of Science*, London, 1950;
269. Rosenthal, F., *Technique and Approach of Muslim Scholarship*, Roma , 1947;
270. Shneider , M. Stein, *Etudes sur zarkali*", *Bullettino di Bibllografia*, Vol. XIX-XX, 1881-87;
271. Schoy, Carl, *Beitrage Zur Arabisch Islamischen Mathematik Und Astronomie*, Frankfurt,  
1988;
272. Suter, H., *Beitrage Zur Geschichte der Mathematik und Astronomie im Islam*, Frankfurt, 1986;
273. Valli Crosa, J.M. Millas, *Estudios sobre Azarquiel*, Roma, 1943-50;
274. Walzer, Richard, *Greek into Arabic*, Oxford , 1962.

## خلاصة مقدمة المحقق

يمثل العلامة القاضي أبو القاسم صاعد بن أحمد التغلبي الجيتاني القرطبي الطليطلي الأندلسي ( ٤٢٠ - ٤٦٢ هـ / ١٠٢٩ - ١٠٧٠ م )، العالم الإسلامي بكل ما ينطوي عليه هذا اللقب من دلالة في العصور الإسلامية الأولى. فقد كان مؤرخاً و حكماً و رياضياً و منجماً و عالماً فلكياً كبيراً و فقيهاً مالكياً و قاضياً شهيراً و كاتباً غزير الإنتاج حفل تراثه العلمي بكتب عديدة.

ولد القاضي صاعد الأندلسي في شهر شوال سنة ٤٢٠ هـ / ١٠٢٩ م بالمدينة في أسرة عريقة في العلم و الفقه و القضاء. و قد كان جدّه لأبيه أبوالمطرف عبدالرحمان بن محمد بن صاعد قاضياً بمدينة شذونة.

كان صاعد الأندلسي يتمتع بذكاء حاد و ولع شديد في طلب العلم، فشرع منذ صباه في اكتساب الآداب العربية و تعلم القرآن و الحديث و العلوم الدينية، ثم لم ينفك أن يبادر إلى أخذ العلوم الرياضية و الفلكية و ما إلى ذلك من العلوم العقلية. كما لم يلبث أن سافر إلى قرطبة لمواصلة الدراسة و الأخذ على أساتذة كبار فأدرك مجالس شيوخ عظام، منهم :

أبو محمد علي بن سعيد بن حزم ( ٣٨٤ - ٤٥٦ هـ / ٩٩٤ - ١٠٦٤ م ) الذي أخذ عليه صاعد المنطق و الفقه و الأصول و الملل و النحل و غيرها. و لم تنقطع الصلة بينهما طوال حياتهما؛ إذ بقي صاعد الأندلسي يرأسه حتى و هو في طليطلة بعد رحيله إليها و إقامته فيها؛ و أبو محمد القاسم بن فتح ( ت ٤٥١ هـ / ١٠٥٩ م ) و قد كان إماماً في علم اللغة و القرآن و أصول الفقه و فروعها و ذا باع في البلاغة و قريحة في قرض الشعر.

ولحبّ صاعد الجارف و شغفه الشديد بطلب العلم و ارتقاء مدارجه نراه بعدما اشتهر في منتديات قرطبة العلمية و عرف في محافل العلم و المعرفة و برع في علمي الدراية و الرواية و ذاع

١. ابن بشكوال، الصلة في أئمة الأندلس، ج ٢، ص ٢٣٢، الزركلي، الأعلام، ج ٣، ص ١٨٣، زيدان، تاريخ آداب اللغة، ج ٢،



صيته كفقيه بارز،<sup>١</sup> يذهب في سنة (٤٣٨ هـ / ١١١٨ م) إلى طليطلة ليأخذ على أبي الوليد هشام بن أحمد الكناني المعروف بابن الوقشي الذي كان إماماً و محققاً بارعاً في علوم الهندسة و الرياضيات و المنطق / أو الفقه و الأثر و الكلام و النحو و اللغة و الشعر و الخطابة فضلاً عن كونه شاعراً بليغاً عالماً بالأنساب و التاريخ و السير، كما كان على حدّ قول صاعد الأندلسي نفسه : « معدن النزاهة و الطرافة و جامع الحصال الحميدة و الفضائل الغريبة » و قد لازمه حتى عام ٤٦٠ هـ تاريخ تأليفه لكتابه التعريف بطبقات الأمم و كان عمره حينئذٍ يناهز الخمسين عاماً.

و فضلاً عن هؤلاء العلماء الكبار الذين أخذ عليهم القاضي صاعد الأندلسي، كان على صلة وثيقة و حميمة أيضاً مع علماء عصره يتبادل معهم الزيارات و الرسائل. و قد أورد في كتابه هذا أسماء و كنى العديد منهم، مثل : أبوالمطرف عبدالرحمن بن واهد اللخمي، و أبو جعفر بن أحمد بن خميس، و أبو عثمان سعيد بن محمد بن البغونش، و أبو مروان عبيدالله بن خلف الاستجي، و أبو اسحاق ابراهيم بن أيوب بن أدريس التجيبي المعروف بالقويدس و ... كما كانت له أيضاً أواصر حميمة مع علماء اليهود الموجودين بالأندلس و قد تحدث عنهم و عن علاقاته بهم في هذا الكتاب، خاصة علاقته باسحاق بن قسطار خادم الموفق مجاهد العاملي و ابنه إقبال الدولة علي.

هذا و لم يهدأ لصاعد الأندلسي في طلب العلم بال، فقد كان كثير الترحال، فتارة نراه في بلنسية (عام ٤٥٦ هـ / ١٠٦٤ م) حينما شارك في تأبين أبي محمد عبدالله بن محمد المعروف بـ «ابن الذهبي» عالم الكيمياء و الطبيب الشهير. و تارة نراه في طليطلة يتولى قضاءها بأمر من المأمون ذي المجد يحيى بن ذي النون أمير طليطلة و واحد من أعظم ملوك الطوائف بالأندلس. و ذلك بتزكية من أستاذه العالم القاضي أبي الوليد الوقشي حينما ارتقى صاعد الأندلسي مدارج العلوم فنال في جميعها قصب السبق فأصبح مرجعاً في الفقه و التاريخ و عالماً فذاً في الحكمة و الرياضة و الفلك و النجوم. و فضلاً عن تولّيه القضاء كان يعقد حلقات الدرس التي كانت تكتظ بغفير من الطلاب الوافدين إلى طليطلة من سائر أنحاء البلدان لينهلوا من معينه العلمي الذي لا ينضب.

و من انجازات صاعد الأندلسي العلمية تشييده مرصداً للنجوم في طليطلة و قد شاركه فيه علماء الإسلام و اليهود، و قد كان الزرقالي أو ولد الزقيال - على حدّ قول صاعد الأندلسي - يصنع الآلات اللازمة للمرصد.

١. ابن بشكوال، نفس المصدر؛ الضبي، بغية المتشمس في تاريخ رجال اهل الاندلس، ص ٢١١.

يعدّ القاضي صاعد الأندلسي مؤسس علم الأقاليم أو الإثنولوجيا ( Ethnology ) الخاص بمعرفة الأعراق البشرية، و علم الإنسان أو الإثنوبولوجيا ( Anthropology ) الذي يبحث في أصل الجنس البشري و تطوره و معتقداته و تقاليده، كما يعدّ صاحب و مدرسة فكرية متقدمة في كيفية تدوين تاريخ الأمم و الشعوب و معالجته. فقد انصب اهتمامه في كتابه هذا - كسلفه المسعودي - على بلورة الجانب الثقافي و العمراني عوضاً عن الوقائع السياسية، فيتناول قضايا هامة و جديدة مثل العلاقة بين الطبيعة و تاريخ الإنسان البشري، و الموازنة بين أدوار حياة النبات و الحيوان و الغرائز البشرية، و المزج بين الأفكار الفلسفية و العلوم الطبيعية - كمعاصره أبي ریحان البيروني - بالتاريخ، لكنه يبرزه في كتابه التعريف بطبقات الأمم الذي يعدّ أكثر شمولية و تقنية من كتاب البيروني تحقيق ماللهند<sup>١</sup> ....

ولا شك في أن القاضي صاعد الأندلسي أول عالم و مؤرخ مسلم ألف كتاباً مستقلاً مفصلاً في معرفة الأقاليم و الأمم<sup>٢</sup>، و قد تناول فيه الأمم القديمة و كيانهم حيث أولى إهتماماً بالغاً باللغة و عدّها العامل الأول في اختلاف الأمم و تكوينهم، ثم أدرج المملكة الموحدة أو الحكومة الواحدة في المرتبة الثانية.

لم يكتف صاعد الأندلسي بكتابه التعريف بطبقات الأمم الذي تناول فيه علم الأقاليم و معرفة الإنسان بصورة عامة و شاملة بل انبرى إلى تأليف كتاب آخر باسم جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم خصّه بالتاريخ العام للأقاليم و الأمم البشرية و انصب جُلّ اهتمامه فيه على تقسيم الأقاليم و تصنيفهم و ميزات كل قوم و خصائص كل أمة. و في هذا الكتاب أيضاً نجده يمتاز بفكر واع و ثقافة اجتماعية تنم عن مساعيه المضنية في سبر أغوار القضايا الاجتماعية و التاريخ العام للأمم، فقد سبق صاعد الأندلسي مؤرخون عظام في الأندلس الغراء و منهم : أبو الوليد عبدالله بن محمد القرظي ( ٣٢٤ - ٤٠٤ ق / ٩٦٣ - ١٠١٣ م ) الذي ألف كتاب تاريخ علماء الأندلس، و أبو مروان حيان بن خلف بن حسين بن حيان ( ٣٧٨ - ٤٦٤ ق / ٩٨٨ - ١٠٧٢ م ) الذي ألف السنين في تاريخ الأندلس إلا أن صاعداً كان أكثر تفوقاً من جلّ مؤرخي الأندلس<sup>٣</sup>.

و قد عرّف صاعد الأندلسي في التعريف بطبقات الأمم بكتابه الآخر الموسوم بـ جوامع أخبار

٢. زيدان، طبقات الامم، ص ٤

١. محسن مهدي، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ص ١٨٤

٣. ألدوميهلي، العلم عند العرب و أثره في تطور العلم العالمي، ص ٣٦١

الأمم من العرب والعجم. ويظهر بجلاء من وصفه للكتاب أنه كتاب جامع مفصل في تاريخ الأمم و الأقسام كلها، كما أن عنوان الكتاب يعبر عن هذا المحتوى الكلي. ويمكننا القول بأن ما ورد في التعريف بطبقات الأمم من مسائل و أصول علم الأقسام و معرفة الانسان إنما هي خلاصة لما جاء من كليات هذه المسائل و المبادئ في جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم.

و قد أفاد مؤرخون كبار من كتابه جوامع أخبار الأمم من العرب والعجم منهم: معاصره ابن حيان<sup>١</sup>، و شمس الدين الدمشقي المعروف بـ «شيخ الربوة» (٦٥٤ - ٧٢٧ ق / ١٢٥٩ - ١٣٢٧ م) في كتابه نخبة الدهر في عجائب البرّ و البحر<sup>٢</sup>، مما يؤكد تداول العلماء هذا الكتاب حتى القرن الثامن الهجري.

لخص القاضي صاعد الأندلسي - كما أوردنا آنفاً - أصول و قواعد علم الأقسام و معرفة الإنسان الواردة في جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم في كتابه الذي نحن بصدده. فقد قسم فيه جميع الأمم إلى طبقتين أساسيتين: إحداهما الأمم التي عنيت بالعلوم و الأخرى التي لم تعن بالعلوم. ثم قسم الطبقة الأولى إلى ثمانية أمم: الفرس، و الهنود، و الكلدانيون، و اليونان، و الروم، و المصريون، و العبرانيون، و العرب و المسلمون و الأندلسيون و جعل كلاً من الصين و ياجوج و مأجوج، و الأتراك، و البرطاس و السرير و الخزر، و اللان، و الصقلاب، و البرغر، و البرجان، و البربر، و الاجناس السود، و الأحباش، و النوبيين و الزنج في الطبقة الثانية. و قد سرد القاضي صاعد الأندلسي في هذا الكتاب أيضاً تاريخ الأمم المختلفة و علومهم و سيرتهم و صنوف حياتهم الإجتماعية، و قد أصل في هذا السرد علمي (الإنثربولوجي) و (الإثنولوجي) و أرجع كل الأمور الخاصة بالشعوب و مؤسساتها و مجامعها إلى تلك القوى الروحية و الأسس الفكرية السائدة. و أكد على أن العلوم التي هي في الحقيقة مظاهر تجليات النفس الناطقة للطبيعة الإنسانية، تعدّ نقطة حاسمة في تاريخ الإنسان البشري. و لذا قسم المجتمعات البشرية - كما أسلفنا - إلى طبقتين أساسيتين: طبقة متحضرة، و طبقة بدائية غير متحضرة<sup>٣</sup>. و تحدث في هذا الكتاب عن الحقيقة الثابتة عند تناوله للتاريخ العام للعلوم، و له آراء و نظريات تُصيرُه رائداً فذاً في هذا المجال. كما يمتاز

١. المقتبس، ج ٥، ص ٢٧٨ - ٢٨٠.

٢. (صص ٢٥ - ٢٦، ٢٦٣).

٣. محسن مهدي، فلسفة تاريخ ابن خلدون، ص ١٨٥؛ زيدان، طبقات الامم، ص ٤؛ ألدوميه لى، العلم عند العرب و أثره

في تطوّر العلم العالمي، ص ٣٦١.

كتابه هذا بمنهج سديد و قويم في علم فهرسة الكتب و تصنيف العلوم يمكن الإفادة منه لتدوين نظام جامع كلي مثل فهرسة (ديويي) أو نظام (L. C) للفهرسة.

راج هذا الكتاب في مغرب العالم الإسلامي و مشرقه. فقد نشره في الأندلس تلميذه أبوبكر عبدالباقي بن محمد المعروف بابن البريآل الأنصاري الحجاري ثم تأثر به تلميذا ابن البريآل و هما: أبو محمد عبدالحق بن عطية (ت ٥٤٢ هـ / ١١٤٧ م)، و القاضي ابن أبي عامر بن شرويه (ت ٥٤٣ هـ / ١١٤٨ م). كما سار على نفس النهج كل من ابن بشكوال (ت ٥٧٨ هـ / ١١٨٢ م) و الضبي (٥٩٩ هـ / ١٢٠٣ م) و ابن الأبار (ت ٦٥٨ هـ / ١٢٦٠ م) فحذوا حذوه في تدوين التاريخ و نهلوا من معينه و نقلوا الكثير من كتابه<sup>١</sup>. و استمر هذا الأثر في مغرب العالم الإسلامي حتى عصور متأخرة، و على سبيل المثال نرى المقري (ت ١١٠٤ هـ / ١٦٣٢ م) يقتفي أثره في كتابه نفع الطيب عن غصن الأندلس الرطيب و يعود إليه في كثير من مواضع الكتاب و خاصة عند حديثه عن النهضة العلمية في الأندلس في القرن ٥ هـ / ١١ م<sup>٢</sup>.

أما بالنسبة لرواج هذا الكتاب في المشرق الإسلامي فقد بدأ على يد أبي محمد عبدالله بن محمد بن مرزوق اليحصبي الأندلسي إذ حمله معه و هو في طريق عودته من الحج إلى الإسكندرية بمصر، فرواه لأبي طاهر السلفي المصري المحدث، فبادر الأخير بدوره إلى روايته لتلامذته سماعاً عن ابن مرزوق عن ابن بريآل عن القاضي صاعد الأندلسي.

و قد أفاد من كتاب صاعد الأندلسي التعريف بطبقات الأمم جم غفير من مؤرخي العلوم الإسلاميين كالقنطري (ت ٦٤٩ هـ / ١٢٦٤ م) و ابن أبي أصيبعة (ت ٦٦٨ هـ / ١٢٧٠ م) و ابن العبري (ت ٦٨٥ هـ / ١٢٨٦ م) و آخرون<sup>٣</sup>. كما أفاد حاجي خليفة (ت ١٠٦٧ هـ / ١٦٥٧ م) في كتابه كشف الظنون من كتاب صاعد الأندلسي هذا عند حديثه عن تطور علم الفلك و النجوم في عصر المأمون بخاصة و العصور الأخرى بعامة<sup>٤</sup>. و كذلك طاش كبرى زادة فقد نقل عنه كثيراً في موضوعات شتى<sup>٥</sup>.

١. ابن أبار، التكملة لكتاب الصلة، ج ١، ص ٦٦: بلاشير، 361 - 8/357 Hesperis.

٢. فتوخ، تاريخ الادب العربي، ج ٤، ص ٣٩٥؛ شكيب ارسلان، الحلل السندية، ج ٢، ص ١١١؛ الدومند لي، العلم عند العرب

و أثره في تطور العلم العالمي، ص ٢٦١.

٣. انظر: نلينو، علم الفلك عند العرب، ص ٣٣٥.

٤. على سبيل المثال، انظر: طاش كبرى زادة، مفتاح السعادة، ج ١، ص ٢١٨.

و من المصادر الهامة التي صورت حياة صاعد الأندلسي و عرضت لإسهاماته المالية و العلمية في طليطلة و دورها في مجال الفلك و النجوم و الإرصاء و الأزياج و الجداول النجومية، كتاب تاريخ اليهود النجومى لمؤلفه إسحاق بن يوسف الإسرائيلي و قد ترجمه اشنايدر إلى الألمانية عام ١٨٦٩ م و أفاد منه في مقالته « دراسة حول الزرقالي »<sup>١</sup> كما أفاد منه كثيراً فالى كروزا - خلال سنوات ( ١٩٣٤ - ١٩٥٠ م ) - في كتابه « دراسات حول الزرقالي »<sup>٢</sup>.

### آثاره

خلف صاعد الأندلسي آثاراً عديدة أورد أسماء بعضها في كتابه الذي بين يدي القارئ، مثل : مقالات أهل الملل و النحل، و إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ الراصدين، و جوامع أخبار الأمم، و من العرب و العجم و بعضها الآخر وردت أسماءها في كتب العلماء، مثل : اخبار الحكماء، و تاريخ الاسلام، و تاريخ الاندلس، و تاريخ الحكماء<sup>٣</sup>، و تاريخ صاعد<sup>٤</sup>، و تاريخ صوان الحكمة<sup>٥</sup> و صوان الحكم في طبقات الحكماء<sup>٦</sup> و طبقات الأطباء<sup>٧</sup>، و طبقات الحكماء<sup>٨</sup>.

و بتتبعنا لآثار صاعد الأندلسي توصلنا و بدلائل حاسمة قاطعة إلى أن ما نسب إليه من كتب مثل : أخبار الحكماء و صوان الحكم في طبقات الحكماء و طبقات الأطباء و طبقات الحكماء، ما هي إلا أسماء و عناوين أخرى لكتابه القيم التعريف بطبقات الأمم. إلا أننا لم نتمكن من الوصول إلى رأي قاطع بشأن كتبه الأخرى : تاريخ الحكماء، و تاريخ صاعد و تاريخ صوان الحكمة. أما بالنسبة لأثره الوحيد الذي لم تنله يد الضياع و التلف أعني التعريف بطبقات الأمم فلا ريب في صحة انتسابه لصاعد الأندلسي. فقد ذكر اسمه في تسعة مواضع من هذا الكتاب في جميع النسخ المتوفرة لدينا. و قد ورد اسمه في ديباجة الكتاب على النحو التالي : « قال القاضي أبو القاسم صاعد بن

1. Etudes Sur Zarkali.

2. Estudios sober Azarquiél.

٣. ياقوت، معجم الأديباء، ج ٥، ص ٨٦، ٨٨، ج ٦، ص ٨٢.

٤. كبرى زادة، مفتاح السعادة، ج ١، ص ٢١٨.

٥. كبرى زادة، نفس المصدر.

٦. حاجي خليفة، كشف الظنون، ج ٢، ص ٧٨٨٠، ٧٨٩٣، الزركلي، الاعلام، ج ٣، ص ١٨٦؛ البستاني، دائرة المعارف، ج ٣، ص ٢٨٠؛ فروخ، تاريخ الأدب العربي، ج ٤، ص ٥٨٣؛ دهخدا، لغتنامه ج ٢٦، ص ٧٠؛ بروكلمان، تاريخ الأدب

العربي، GAL'S, 1/586. ٧. ابن خلكان، وفيات الأعيان، ج ٥، ص ١٥٦.

٨. نفس المصدر، ج ٥، ص ١٥٤، ١٥٦.

أحمد بن صاعد» و هكذا في المواضع الثمانية الأخرى إذ يبدأها بقوله : « قال صاعد » فضلاً عن أننا لم نر في المصادر القديمة و الحديثة ما يشكك في صحة انتسابه لصاعد الأندلسي بل ان الكتاب الذين دوّنوا تاريخ العلوم العام و هم من كبار العلماء و المؤرخين، قد أرجعوه إليه حين نقلهم عنه، و منهم : القفطي و ابن أبي أصيبعة و ابن العبري.

و بشأن تسمية الكتاب فقد ورد اسمه بصور مختلفة. و ربما يعود ذلك إلى إغفال المؤلف نفسه عنوانه كتابه، إذ لم يشر إلى اسمه صراحة بل تحدث عن موضوعه و الهدف الذي رامه من تأليفه له. فعلى سبيل المثال يقول في موضع من هذا الكتاب : « و كان قصدنا التعريف بعلومهم | طبقات الأمم [ و التنبيه على علمائهم ». كما صرح في نهاية الكتاب قائلاً : « فهذا ما خطر في حفتي من تسمية علماء الأمم و التعريف بنبذ من توألفهم و أخبارهم ». و قد ذكر عنوان الكتاب تارة باسم التعريف بطبقات الأمم<sup>١</sup> و تارة بصورة مختصرة باسم طبقات الأمم<sup>٢</sup> و مرة أخرى باسم التعريف بأخبار علماء الأمم من العرب و العجم<sup>٣</sup>.

### محتوى الكتاب

يتناول كتاب التعريف بطبقات الأمم، تاريخ العلوم العام بشقيه الإثنولوجي و الإنثربولوجي. و قد قسم صاعد الأندلسي الأمم و الأقوام البشرية إلى سبع أمم و أقوام قديمة. أولى اختلاف لغاتهم و الاهتمام البالغ و جعله في المرتبة الأولى، و يليه في المرتبة تفاوت الأمم و اختلافهم في المملكة و الحكومة، و قد أوردتهم على هذا النحو : الإيرانيون، و الكلدانيون، و اليونان، و الأقباط، و الأتراک، و أمم الهند و السند، و الصين. ثم يقسم هذه الأمم وفق ما بلغوه من رقي في سيرهم التاريخي إلى طبقتين أساسيتين :

الأولى : طبقة لم تكثر بالعلوم.

الثانية : طبقة اهتمت بالعلوم و أولتها اهتماماً بالغاً، فارتقوا مدارجها، و أبدعوا في فنونها فهم

١. الصفدي، الوافي بالوفيات، ج ١٦، ص ٢٢٢، المقرئ، فتح الطب، ج ٢، ص ٦٤٩، فرّوخ، تاريخ الأدب العربي، ج ٤٢،

ص ٥٨٢؛ الزركلي، الاعلام، ج ٢، ص ١٨٢، سرکس، معجم المطبوعات العربية، ج ٢، ص ١١٨٢، السبائي،

٢ ج ٢، ص ٦٤٩

دائرة المعارف، ج ٢، ص ٢٨٥

٣ ج ٢، ص ١٢٢

خلفاء الله في أرضه و صفوته من خلقه، و هم ثمان :

#### الأمّة الأولى:

أمّة الهنود، و هي معدن الحكمة و مصدر العدالة و السياسة، ابتكرت الشطرنج و دوّنت كتاب كيلة و دمنة لتهديب النفوس و إصلاح الأخلاق و تقويمها. كما خاضوا في مجال الموسيقى و تركوا بصماتهم عليه فألفوا كتاب النافر في أصول الألحان الموسيقية، و قد كان له بالغ الأثر على الأمم الأخرى.

#### الأمّة الثانية :

أمّة الفرس ( الإيرانيون ) و هي أمّة لها ملوكها العظام من ذوي السياسة و الكياسة و التدبير. و قد أولت اهتماماً خاصاً بعلوم الطب و الفلك و كانت لها مرصد مشهورة. و هي أول من أبدع فلسفة سياسية ميّزتها عن سائر الأمم الأخرى، و أول من توصل إلى ربط الحكم بالدين، و لذا تبنت حكوماتهم السياسية الدين و بنت أسس الحكم فيها على أصول العدل و القسط و الورع و التقوى، و هي أسس فلسفية تعود بالذاكرة إلى فلسفة أمّلاطون ( ٣٤٧ ق. م ) و إلى كتابه الجمهورية<sup>١</sup>.

#### الأمّة الثالثة :

الكلدانيون، و هم أول أمّة أسست حكومة بعد الطوفان و شيدت المدن و أحدثت الطرق و اعتنت بالزراعة و حفر الترع في العراق، و قد انصب اهتمامها على علم الفلك و النجوم.

#### و الأمّة الرابعة :

أمّة اليونان، و لها منزلة بين الأمم، و إليهم يعود السبق في الاهتمام بالحكمة و المنطق و تسمية العلماء بالفلاسفة. و من فلاسفتهم بندقليس و فيثاغورس و سقراط و أفلاطون و ارسطوطاليس و بقراط و اقليدس و ارشميدس.

١. انظر: الخالدي، ص ٩٢.

## و الأمة الخامسة :

الروم، و كانوا من الصابئة ثم اعتنقوا المسيحية على يد قسطنطين بن هيلاني. و من علمائهم :  
الحرانتيون و علماء جنديسابور الذين كان لهم دور هام في نهضة الترجمة و نقل العلوم إلى العالم  
الإسلامي في عهد هارون ( ت ١٩٣ هـ / ٩٠٨ م ) و المأمون ( ت ٢١٨ هـ / ٨٣٣ م ).

## الأمة السادسة :

المصريون و هم أمة قديمة عظيمة، شيدت الأهرام و المعابد و الهياكل و المسلات و لها قوانين و  
عقائد و نظريات تثير الإعجاب، بشأن الأعراق البشرية و تطور الجنس البشري الذي امتاز بعقله  
و براعته و قدرته على سائر المخلوقات طبقاً لقانون تنازع البقاء و انتخاب و اختيار الأصلح و  
الأفضل.

## الأمة السابعة :

أمة العرب و تنقسم إلى أهل الوبر و أهل المدر و لهم معرفة بأخبار الأمم و مواقع النجوم و  
مواطن هبوب الرياح و حالات الجوّ و الأنواء.  
و قد علق صاعد الأندلسي قائلاً :

إنما ذكرت أمة العرب لأمهد بذلك للحديث عن الأمة العظمى التي تلتها ألا و هي الأمة  
الإسلامية التي نهلت من معين لا ينضب و نبع لا يجف : القرآن الكريم و التعاليم النبوية. و هي أمة  
أظهرها الله تعالى ببعثة رسوله الأكرم (صلى الله عليه و آله و سلم) فبزغ فجر الإسلام و اعتلت  
راياته ترفرف فوق مشارق الأرض و مغاربها كما قال - عليه الصلاة و السلام - : « زويت لي  
الأرض فأريت مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك أمي ما زوي لي منها »<sup>١</sup>.

ثم تناول صاعد الأندلسي تاريخ العلوم و الثقافة و تطورهما منذ عصر الخلفاء الراشدين و  
بني أمية و بني العباس حتى سنة ٤٦٥ هـ / ١٠٦٨ م و هي سنة تأليفه للكتاب.

و يواصل حديثه عن الأمة الإسلامية فيعرج إلى الأندلسيين و علمائهم فيذكر تراجمهم و يعرف  
بمن برع منهم في الطب و الفلك و الرصد في سائر أنحاء الأندلس و بلدانها مثل : قرطبة، و طليطلة،

١. ونسينك، كنوز السنة، ج ١، ص ٥٢.



وإشبيلية و غرناطة و غيرها من المدن الأندلسية في مغرب العالم الإسلامي.

### الأمّة الثامنة :

العبرانيون، و قد اهتموا بأخبار تتعلق ببدء الخليقة و سير الأنبياء. و تحدث عن علماء أمثال حسداى بن إسحاق، و ابن الفوّال، و ابن جناح و آخرين.

و قد تطرق صاعد الأندلسي في كتابه هذا فضلاً عن موضوعه الأصلي - تاريخ علوم الأمم و الأقوام العام - إلى مواضيع أخرى تعد في المرتبة الثانية، و بمثابة قاعدة ينطلق منها القارئ إلى فهم الموضوع الأصلي للكتاب و منها :

١. علم الأقوام أو الإثنولوجيا، و علم الانسان أو الانثروبولوجيا.

٢. جغرافية أمم العالم الطبيعية و السياسية و الإجتماعية.

٣. تاريخ العالم العام و السياسي.

٤. معرفة الأديان و تاريخها أو الملل و النحل.

و هناك موضوعات جانبية تعد في المرتبة الثالثة من حيث الأهمية، منها : نقد الكتب و الآراء الواردة فيها، و فن كتابة السير، و فهرسة الكتب و تصنيفها. و الموضوع الأخير و إن كنا قد عددناه من الموضوعات الفرعية، إلا أن مثل هذه الفهرسة يمكنها أن تكون منطلقاً جيداً لبليوغرافية الكتب و جدولتها على أحسن و أقوم ترتيب و تسلسل.

### مصادره :

استقى صاعد الأندلسي معلوماته من منابع و مصادر عدة، منها مؤلفاته التي سبقت كتاب التعريف بطبقات الأمم و هي : إصلاح حركات النجوم و التعريف بخطأ الراصدين، و جوامع أخبار الأمم من العرب و العجم، و مقالات أهل الملل و النحل.

كما اعتمد على مشاهداته في حطه و ترحاله، و حوادث عصره و قضاياها الاجتماعية و الثقافية. فقد كانت له صلات قوية مع جميع شرائح المجتمع ففراه يروي عن معاصريه و ذويهم و تلامذتهم و علومهم التي تداولوها بدقة متناهية منقطعة النظر. و كيف لا؟ و هو الفيلسوف العالم و الناقد الذي اختبر الدنيا و اعتركها بحنكة و جدارة. و حقاً إن ما أورده صاعد الأندلسي مما عاصره من

قضايا سياسية و أحداث تاريخية و ما شاهده بأمر عينه من أحوال ثقافية و أمور اجتماعية، يعد أمراً  
بديعاً قياساً بعصره الذي مر عليه ألف عام.

كما أفاد صاعد من القرآن الكريم و الأحاديث النبوية الشريفة، و استعان بآثار و مصنفات  
الآخرين ذكر أسماء البعض منها و أغفل بعضها الآخر.

فن الكتب التي صرح بعناوينها و بأسماء مؤلفيها نذكر :

١. كتاب الزيج أو الزيج الكبير المعروف به نظم العقد لابن الآدمي.
٢. الأكليل و سرائر الحكمة لابن ذي الدمينة.
٣. ديوان ابن عبد ربه، أحمد بن محمد.
٤. ديوان ابن عبد ربه، سعيد بن عبدالرحمن.
٥. كتاب المعارف، لابن قتيبة الدينوري.
٦. نقل صاعد الأندلسي عن أحد كتب ابن الكتاني، ابن عبدالله بن الحسن بن الحسين، و لم يذكر  
عنوانه.

٧. كتاب الحيوان لأرسطو.

٨. ديوان الأعشى بن قيس بن ثعلبة.

٩. كتاب في الموالد لاندزرغر.

١٠. ديوان أبي تمام، حبيب بن أوس الطائي.

١١. كتاب في الأنواء لأبي حنيفة، أحمد بن داود الدينوري اللغوي.

١٢. الألو، و التاريخ الكبير، و المذاكرات أو المذكرات لأبي معشر البلخي.

١٣. الزيج للبتاني، أبي جعفر بن محمد بن سنان الحراني.

١٤. المجسطي لبطليموس القلوذي.

١٥. نقل صاعد الأندلسي عن كتب لحنين بن إسحاق الترجمان، لكنه لم يذكر عناوينها.

١٦. كتاب في الطب الروحاني، و كتاب في العلم الإلهي، لأبي بكر محمد بن زكريا الرازي.

١٧. كتاب إحصاء العلوم و التعريف بأغراضها، لأبي نصر محمد بن نصر الفارابي المنطقي.

١٨. ديوان الفقسي، جذيمة بن الأشيم.

١٩. نقل صاعد الأندلسي عن هشام بن محمد الكلبي عند حديثه عن تاريخ أديان العرب لكنه لم

- يشر إلى كتابه. وربما أفاد من كتابه الأصنام.
٢٠. الرسائل، لأبي يوسف يعقوب بن إسحاق الكندي.
٢١. ديوان المثعب العبدى.
٢٢. شرح زيغ محمد بن موسى الخوارزمى، لأبي القاسم مسلمة بن أحمد المسرجيطي.
٢٣. أفاد صاعد الأندلسي من مؤلفات أبي الحسن علي بن الحسين المسعودي لكنه لم يعينها، وربما نقل من كتابه التنبيه والأشرف أو مروج الذهب، أو كتابه المفضل المعروف بأخبار الزمان الذي فقدت أجزاء منه.
٢٤. كتاب في أخبار مصر، للوصيفي أو الوصفي [ظ: المسبحي].
- كما أكد صاعد الأندلسي على إفادته من كتب أخرى، فضلاً عن المؤلفات الآتفة الذكر، تعود إلى أقوام و أمم مختلفة.

ببليوغرافية المخطوط و المطبوع و المترجم من كتاب التعريف بطبقات الأمم :

ع

### المخطوط

١. مخطوطة مكتبة أحمد طلعت برقم (1821)
٢. مخطوطة مكتبة كوبريلي برقم ( 1105 )
٣. مخطوطة مكتبة باريس الوطنية برقم ( ARABE 6735 )
٤. مخطوطة مكتبة راغب في تركيا برقم ( 989 )
٥. مخطوطة مكتبة عاشر أفندي في إستانبول برقم ( 668 )
٦. مخطوطة مكتبة القديس يوسف في بيروت برقم ( 158 )
٧. مخطوطة مكتبة القاهرة برقم ( 27. 246 )
٨. مخطوطة مكتبة رامپور برقم ( 11640, 158 )
٩. مخطوطة مكتبة تشستر بتي برقم ( 3950 )
١٠. مخطوطة مكتبة لندن برقم ( MDIII, AD. 25. 735 )
١١. مخطوطة أخرى في مكتبة لندن برقم ( 281 )

١٢. مخطوط أخرى في مكتبة لندن برقم ( CCIXXXI, ADD. 6020 )
١٣. مخطوطة أخرى في مكتبة لندن برقم ( 1622 )
١٤. مخطوطة أخرى أيضاً في مكتبة لندن برقم ( MDCXXII, OR. 1010 )
١٥. مخطوطة مكتبة ليدن في هولندا ( 754 )
١٦. مخطوطة مكتبة آية الله الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء العامة في النجف الأشرف.
١٧. مخطوطة كتبت بالحروف العبرية من النص العربي للكتاب و هي التي أفاد منها فرد ( s. fired ) في مقدمته على كتاب الاستقصات لإسحاق بن سليمان الإسرائيلي.
١٨. مخطوطة مكتبة المدينة المنورة.
- و قد أفدنا في تحقيقنا للكتاب من أغلب تلك المخطوطات سوى النسخة المكتوبة بالأحرف العبرية إذ اننا لم. نتمكن من الحصول عليها. وقد أشرنا إلى كل مخطوطة أفدنا منها برمز خاص بها أوردناه في كشاف الرموز.

## المطبوع

### طبعة شيخو.

نشر الأب لويس شيخو كتاب التعريف بطبقات الأمم في طبعتين، الأولى سنة ١٩١١ م في مجلة المشرق<sup>١</sup>، والثانية طبعة مستقلة سنة ١٩١٢ م بالمطبعة الكاثوليكية، في بيروت. وقد أضاف شيخو في هذه الطبعة موضوعين أدرجهما في نهاية الكتاب : الأول تحت عنوان « روايات على الصفحات » والثاني « ملحق للإصلاحات »، كما الحق بالكتاب عدة فهراس. سنتحدث ثانية عن هذه الطبعة فيما بعد.

### طبعة مصر

طبعة بدون تاريخ، استنسخت بالقاهرة بطريقة الأوفيسيت من طبعة شيخو و حذف منها

١. مجلة المشرق، العدد الرابع عشر.

التعليقات و الفهارس<sup>١</sup>.

## طبعة النجف

نشرت هذه الطبعة عام ١٣٧٨ هـ / ١٩٦٧ م عن المكتبة الحيدرية، وهي كذلك طبعة مكررة من طبعة شيخو و القاهرة، وقد انطوت هذه الطبعة على ١١٦ صفحة فضلاً عن مقدمة السيد محمد بحر العلوم في ٩ صفحات و الطبعة خلو من التحقيق<sup>٢</sup>.

## طبعة بوعلوان

نشرت هذه الطبعة سنة ١٩٨٥ م في بيروت، عن دار الطليعة بتحقيق حياة بوعلوان التي عرّفت بعد نقدها لطبعة شيخو، أربع نسخ جديدة لم ترد في طبعة شيخو. و قد شرحت بوعلوان منهجها في تحقيقها للنص، فذكرت أنه يقوم على القراءة و الانتخاب و مطابقة النسخ، ثم انتخاب و اختيار الكلمات و التعابير الصحيحة و إدراجها في المتن و إيراد الكلمات و التعابير غير الصحيحة في الهامش. و لكنها عند التطبيق لم تلتزم بهذا المنهج بل نراها على العكس تدرج الأخطاء و الأغلاط في النص الأصلي و لم تأت بتصويباتها لا في المتن ولا في الهامش إلا في النزر اليسير، فتذكرها في الهامش<sup>٣</sup>.

كما أوردت بوعلوان ترجمة للقاضي صاعد الأندلسي، و عرّفت بكتابه، إلا أن هذه الترجمة قد اكتظت بأخطاء فاحشة سنعرض لها في مظاهها.

١. انظر: سرقيس، معجم المطبوعات العربية، ج ٢، ص ١١٨٢؛ فروخ، تاريخ الأدب العربي، ج ٤، ص ٥٨٤.

٢. انظر: صص ١-٦، ٩، ١١، ١٢، ١٨، ٢١.

٣. انظر، بوعلوان، التعليقات على كتاب طبقات الأمم، ج م.

## الترجمات

## ١. ترجمة بلاشير الفرنسية :

كان رجي بلاشير<sup>١</sup> قد عرف بالكتاب أولاً في مجلة هيبرس<sup>٢</sup> ضمن مقالة تحت عنوان «طبقات الأمم لصاعد الأندلسي، مصدر لتاريخ علوم العرب»<sup>٣</sup>، وقد أضاف اللثام عن أهمية هذا الكتاب في التاريخ العام للعلوم في العالم. ثم نشر بلاشير ترجمته الفرنسية لطبقات الأمم سنة ١٩٣٥ م<sup>٤</sup>.

## ٢. الترجمة الفارسية :

ترجمه إلى الفارسية سيد جلال الدين الطهراني عن طبعة شيخو و نشرت الترجمة مع تقويمه المسمى بـ ( گاهنامه ) سنة ١٣١٥ هـ . ش . وقد أخفق المترجم في ترجمته فجاءت عباراته في نثر مصنوع متكلف تتخلله أحياناً عبارات دارجة . كما أساء فهم بعض العبارات فأخطأ في ترجمتها فزاد الطين بلة إذ ترجمه عن نسخة شيخو و هي بدورها تحمل في طياتها أخطاء كثيرة . بل نراه أحياناً يخلط بين عباراته و عبارات النص مما أحدث لبساً وإخلالاً في النص . و لنا وقفات و تحفظات عديدة على الطبقات المنشورة من نص أو ترجمة كتاب التعريف بطبقات الأمم ، حدث بنا إلى إعادة تحقيق و نشره .

## طبعة شيخو

و لنا عليها هذه التحفظات :

اعتمد شيخو في طبعته على نسخة وحيدة فقط ، عثر عليها في دمشق سنة ١٩٥٧ م ، و لم تكن تلك النسخة قديمة إذ نسخت في عصور متأخرة . و كان بإمكانه الاستفادة من مخطوطات أخرى احتفظت بها مكتبات لندن و إستانبول إلا أنه أعرض عن ذلك !!

٢. أخل الأب لويس شيخو بالنص إذ خلط بين متن الكتاب و تعليقاته ، و هو خطأ سافر إذ

1. Blachere Regis.

2. Hesperis.

3. Une Source de l'Histoire des sciences chez les Arabes, Les Tabakat Al-Umam de Said al-Andalusi.

4. Livre des Categories des Nations.

كيف يمكن للقارئ أن يميز بين النص و التعليقات على النحو الذي أتى به المحقق.

٣. أوجد شيخو مشكلة أخرى للقارئ حينما أورد موضوعاً جديداً بعد نص التعريف بطبقات الأمم في نهاية الكتاب تحت عنوان « روايات على الصفحات » حيث قام بعرض اختلاف النسخ بين النص و ثلاث مخطوطات من بريطانيا و أعقبها بسلسلة من التصحيحات و الملاحظات - ذكر أن صديقين له قد أرسلها إليه - مما ترتبت عليه صعوبات عدة يواجهها القارئ عند مراجعته للنص، فعليه أن يعود كل لحظة و يطابقه مع ثلاثة مواضع ليتضح له اختلاف النسخ و هو أمر ينتهي به إلى تشتت ذهنه و فكره.

٤. أما عن مسارد الأعلام و الكتب، فترى شيخو يذكر في الغالب الأعلام بأسماء أو ألقاب أو كنى غير مشهورة، و على سبيل المثال حينما يذكر « ابن حزم » نراه يورده باسم « أبو محمد » و يغفل كنيته التي اشتهر بها. و هكذا مع ابن زهر، و ابن وafd، و حتى الفارابي، فقد أورده على هذا النحو: « أبو نصر » مع أنه ورد في النص الأصلي باسم الفارابي. و قد كان بإمكانه في الفهارس أن يحيل القارئ إلى الفارابي ثم يذكر بعد هذا اللقب انظر: « أبو نصر ». و مما يؤخذ على فهرسة هذه النسخة أيضاً تلك الإحالات التي لم نعثر عليها في صفحات متن الكتاب.

٥. هناك مشكلة أخرى في طبعة شيخو و هي الخطأ أو عدم الدقة في ذكر بعض الأعلام فزراه على سبيل المثال في السطر ٩ من الصفحة ٢١ يذكر « ابن مسرة » على النحو التالي: « ابن مرة ». ٦. كما أخفق شيخو في نقله للحديث النبوي الشريف « زويت لي الأرض ... » الذي ورد في التعريف بطبقات الأمم و لم يتمكن من الوصول إلى نصه الصحيح الذي أورده بلاشير في طبعته المترجمة.

#### شيخو و بلاشير

هناك ملاحظات عديدة على طبعة شيخو و طبعة و ترجمة بلاشير و منهجها في التحقيق، منها:

١. عدم توقفها عند نقاط هامة كان لا بد ألا ييرا عليها مر الكرام. ولا شك في أن بلاشير قد صحح و قوّم الكثير من الأخطاء التي وقع فيها شيخو إلا أن بلاشير و معه شيخو أيضاً لم يتوقفا عند مسائل و قضايا هامة. و على سبيل المثال:

عندما ينقل صاعد الأندلسي من سوسطيقا، اي الكتاب السادس من كتب أرسطوطاليس

الثمانية في المنطق و لم يشر إلى الترجمة التي نقل عنها، نرى شيخو و بلاشير لم يأبها بهذه المسألة الهامة، و لم يرجعا إلى الترجمات العربية التي قام بها كل من يحيى بن عدي و عيسى بن زرعة و ابن الناعمة الحمصي لكتاب الأرخون أو منطق أرسطوطاليس الموجودة كلها في مكتبة باريس الوطنية، ليؤصلا نقول صاعد الأندلسي و يصلا إلى نتيجة فيها، فهل كانت مثلاً من هذه الترجمات أم أن صاعداً قد أفاد من ترجمات أخرى أو عاد إلى نص الكتاب نفسه، و هذا يعني أنه كان يعرف اللغة الإغريقية.

٢. لم يشر أي منها و لو بصورة عابرة إلى ماصححه صاعد الأندلسي من خطأ وقع في كتاب طبقات الأطباء لابن جلجل في شأن تتلمذ حنين بن إسحاق على الخليل بن أحمد مع ما لهذا التصويب من أهمية خاصة في تاريخ العلم.

٣. اخفاق كل من شيخو و بلاشير في الوصول إلى دلالة و معنى الالبريم، و هو عنوان كتاب أورده صاعد الأندلسي عند حديثه عن تاريخ صناعة الطب في الأندلس، و تعني هذه الكلمة الجامع أو المجموع. و نعتقد بدورنا أنها تعريب لكلمة « هر باريم » اللاتينية التي تعني : مجموعة الأدوية النباتية. إلا أن شيخو قد أوردها على الشكل التالي : « الأبريشم »، و جعلها بلاشير: «الابريسيم» و اقترح لها أشكال و صور عديدة و كلها خاطئة مردودة. إذن فالقراءتان محرفتان غير صحيحتين.

و أخيراً نكتفي بهذا القدر من الحديث عن طبعة شيخو و طبعة و ترجمة بلاشير مع التأكيد على أن بلاشير عند ترجمته لهذا الأثر القيم و العظيم على حد قوله<sup>١</sup> إلى الفرنسية قد أغفل ولأسباب لانعرفها مخطوطات كانت متوفرة لديه، إذ تحتفظ مكتبة باريس الوطنية بمخطوطة منها. كما لم يعد بلاشير إلى النسخ التي أوردها « بروكلمان » في كتابه و أشار إليها شيخو و هي موجودة في لندن و استانبول و هذا ما نأخذه عليه ولا نرتضيه لمثله.

طبعة بوعلوان

و قد صدرت عام ١٩٨٥ م بتحقيق حياة بوعلوان التي اعتمدت على أربع نسخ فضلاً عن النسخة الوحيدة التي أفاد منها شيخو في طبعته. و أكدت في مقدمة الطبعة التي أشارت فيها إلى



منهجها في التحقيق على أنها ستورد في النص الأصلي كل ما تراه صحيحاً من الكلمات المختلف عليها في النسخ، وتذكر اختلاف النسخ وما ورد فيها من أخطاء في الهامش، ولكنها - وكما مر آنفاً - أخطأت في مواضع عديدة، نذكر منها على سبيل المثال لا الحصر ما يلي :

١. أغلب الإحالات التي أوردتها بوعلوان في مقدمتها للكتاب خاطئة غير صحيحة، فراها مثلاً تحيل القارئ إلى الصفحات ٢٣٩ - ٢٤٠ في حين أن الكتاب كله ينطوي على ٢١٦ صفحة فقط.

٢. وقعت الكاتبة في أخطاء فاحشة لا تغتفر في أمور بديهية لا تحتاج إلى قدح زناد الفكر. و على سبيل المثال نراها وهي تتحدث في مقدمتها عن أساتذة صاعد الأندلسي تذكر أحدهم باسم: « أبو محمد قاسم أبو الفتح محمد بن يوسف »<sup>١</sup>، ثم تترجم له قائلة: « هو قاسم بن نصير بن الوقاص، المعروف بابن أبي الفتح المتوفى سنة ٣٣٨ هـ / ٩٥٠ م »!! في حين أن صاعداً قد ولد عام ٤٢٠ هـ، فكيف يمكننا التوفيق بين هذين التاريخين المتباعدين؟!

ولها أخطاء كهذه كثيرة، فهي تؤرخ على سبيل المثال لبطليموس القلوذي وتذكر تاريخ ولادته ووفاته على النحو التالي: « من عام ٩٠ قبل الميلاد إلى عام ١٦٨ بعد الميلاد<sup>٢</sup>!! » و أيضاً تخطئ عند حديثها عن الوصيفي الذي نقل عنه صاعد الأندلسي، فتترجم له قائلة: «الوصيفي، هو إبراهيم بن و صيف شاه المتوفى سنة ٥٩٩ هـ / ١٢٠٣ م» و التاريخ الأخير يثير الدهشة أيضاً، إذ كيف يمكن لصاعد المتوفى سنة ٤٦٢ هـ أن ينقل عن مؤرخ توفي بعده بقرن و نصف تقريباً؟!

تخطئ بوعلوان كذلك عند حديثها عن الحسن بن الصباح المهندس المذكور في متن التعريف بطبقات الأمم، وتعدّه الحسن بن الصباح بن علي الإسماعيلي (٤٢٨ - ٥١٥ هـ / ١٠٣٧ - ١١٢٤ م). وكذلك أرخت لحياة يحيى بن أبي منصور الفارسي المعاصر للمأمون العباسي على النحو التالي: «سنة ٦١٦ هـ / ١٢١٩ م» و هكذا دواليك! ...

٣. أخطأت عند ذكرها لمعلومات جغرافية، فعَدّت « اطرار الشام » مدينة في ماوراء النهر قرب « فاراب »!! و اعتبرت « موقان » بلدة من توابع طوس! كما أكدت على أن الإمام علي بن موسى

١. انظر: التعريف بطبقات الامم، طبعة بوعلوان، ص ١٢.

٢. انظر: نفس المصدر، ص ٢٢.

الرضا (ع) قد دفن فيها !!

٤. أخطأت في فهمها لبعض المصطلحات العلمية فراها مثلاً :  
 ألف - أوردت مصطلح « الخمسة المتحيرة » على أنه « الخمسة المتميزة »!  
 ب - أبدلت مصطلح « الأدوية المفردة » إلى : « الأدوية المفيدة »  
 ج - أبدلت « تعديد العلوم » إلى « تعديل العلوم ».  
 د - وهكذا تعاملت مع مصطلح : « آراء شاذة » فاعتبرته : « إرشادات » !  
 هـ - و مصطلح « علم الأنواء » أبدلته إلى « علم الأنواع » !!  
 و - كما عجزت عن فهم مصطلح : « الجوزهرات » فقالت : « لعلها الهارزونات ».  
 ٥. و قد وقعت حياة بوعلوان في أخطاء أخرى كتحريفها أو تصحيفها للأعلام و لعناوين الكتب و المصنفات، منها :  
 ألف - تحريفها لأسماء الكتب :

١. حرقت كتاب كيلة و دمنة إلى دمنة و كيلة.
٢. بدلت اسم كتاب المفروضات لاقليدس بـ « المعروضات ».
٣. بدلت اسم كتاب باري أرميناس إلى « باري مانياس ».
٤. بدلت عنوان كتاب الالبريم إلى « الابريشم ».
٥. بدلت كتاب الأدوية المفردة لابن الجزار إلى « الأدوية المفيدة ».
٦. صحفت كتاب النافر إلى « اليافر »، و النافر كتاب هندي في اصول اللحن و الموسيقى.
٧. اسقطت كتاب شرح الثمرة من آثار أحمد بن يوسف من المتن الأصلي دون أي سبب أو دليل رغم أنه ورد في جميع النسخ<sup>١</sup>.
٨. اسقطت كتاب السموم من آثار إسحاق بن عمران من المتن الأصلي دون داع يذكر رغم وجوده في جميع النسخ.

تحريفها و تصحيفها للأعلام

١. استبدلت حياة بوعلوان الكثير من الأسماء و الألقاب و الكنى بأخرى خطأ فتحرف تارة

١. انظر: ص ٥٧، ١٤٦.

وتصحف تارة أخرى، و على سبيل المثال لا الحصر نورد الشواهد التالية :

عبدالملك المروروذي ← عبدالمرورودي؛ سند بن علي ← سيد بن علي؛ ذوالدمينة ← ابن ذى  
الدمينة؛ ذى نواس ← أبونواس؛ محمد بن إبراهيم الفزارى ← محمد بن الهيثم الفزازي؛ ماشاءالله  
اليهودى ← ماشاءالله الهندي؛ أردشير بن بابك ← أردشير بن بابل؛ كيقباد ← كيقباوس، و ما  
إلى ذلك من التحريف و التصحيف.

٢. كما نراها تدج بين علمين معطوفين في أحيان كثيرة و تعتبرهما علماً واحداً، و على سبيل  
المثال جمعت حياة بوعلوان بين اسمي خرميدس و ابوسندرينوس و ذكرتهما على هذا النحو :  
« خرميدس أبو سندرينوس » و هذا لايعني أن الأمر يتعلق بأمر الطباعة إذ أن بوعلوان  
تتصرف في مثل هذا الشكل مع كثير من الأعلام.

٣. أوردت الكثير من العبارات بصورة مغلوطة فتراها تقرأ عبارة النص : « المعروف بالصلاح  
عند العلماء بأشبيلية » على النحو التالي : « المعروف بالصلاح بقية العلماء بأشبيلية ».

٤. و فضلاً عما ذكرناه آنفا من التصحيف و التحريف، نرى حياة بوعلوان و هي تلحن و تخطأ  
في اللغة صرفاً و نحواً.

٥. استبدلت الكثير من الكلمات الصحيحة بكلمات خاطئة و أدرجتها في النص<sup>١</sup>.

٦. حتى الحديث النبوي الشريف : « زويت لي الأرض ... » جاءت به بنفس الأخطاء التي  
وردت في نسخة شيخو.

و قد دفعني كل هذا الذي أوردناه من عبث و خلط و تحريف و تصحيف و أخطاء صدرت من  
أولئك المحققين الذي عالجوا كتاب التعريف بطبقات للأمم فزادوه غموضاً و إبهاماً، و كذلك أهمية  
الأثر القيم الذي ترك بصماته الواضحة و أثره البالغ على العلماء و المؤرخين خاصة في مجال تاريخ  
العلوم العام، إلى الخوض في غمار هذا البحر المائج مع علمنا بصعوبة الغوص فيه. فبادرنا إلى جمع  
المخطوطات التي أوردناها آنفاً مستعينين في ذلك بمركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى. ثم راجعنا  
كل النقولات التي أفاد منها كبار المؤرخين امثال القفطي و ابن أبي أصيبعة و ابن سعيد الأندلسي و  
ابن العبري و المقرئ و حاجي خليفة و غيرهم من العلماء العظام، سواء بصورة مباشرة أو غير  
مباشرة، و سواء بالتصريح أو التلميح أو الإشارة، و أفدنا منها في تصحيح هذا الكتاب. و قد آثرنا

١. انظر : ج، م.

في تحقيقنا هذا أن نذكر ما نعتقد بصوابه في متنه، و نورد ما اختلف فيه بين النسخ في الهامش. و أخيراً لايسعني إلا أن أتقدم بخالص الشكر و الثناء إلى فضيلة الأستاذ الدكتور عالم زاده الذي أمدنا بارشاداته القيمة و آرائه السديدة و غمرنا بوافر عطائه و كرمه و شملنا بغزير فضله و علمه فلم يبخل برأي و لم يرضن بإرشاد.

كما اغتتم الفرصة لأعبر عن خالص شكري و امتناني إلى حضرة الأستاذ السيد كاظم الموسوي البجنوردي المشرف العلمي و رئيس مركز دائرة المعارف الإسلامية الكبرى الذي أمدنا بجميع المخطوطات و مهد لنا جميع السبل للإفادة من مصادر مكتبة المركز و مراجعها، فجزاه عنا رب العزة خيراً الجزاء.

و أرى من الواجب عليّ أن أقدم جزيل شكري إلى الشاب الفاضل الطموح السيد أكبر إيراني المشرف العام على مكتب نشر التراث المخطوط لما بذله من قصارى جهد لإخراج هذا السفر القيم الذي يمثل التراث الأندلسي في أنصع صورته، في ثوبه القشيب هذا.

غلام رضا جمشيدنژاد اول

طهران

١٤١٦ هـ / ١٩٩٦ م

## فهرست آثار منتشر شده دفتر نشر میراث مکتوب

۱. انوارالبلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی نژاد .. تهران: قبله، ۱۳۷۵.
۲. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن تاج‌الدین استرآبادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدث .. تهران: قبله، ۱۳۷۴.. ۵۵۹ ص.
۳. بخشی از یک تفسیر کهن فارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح دکتر سید مرتضی آیه‌الله زاده شیرازی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵.
۴. تائیه عبدالرحمان جامی (فارسی) / (قرن ۹ ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشیا .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶.. ۲۷۵ ص.
۵. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی اکبر الهی خراسانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ج ۳. (۱۴۳۶ ص.).
۶. تحفة المحیّین (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶.. ۳۷۰ ص.
۷. تذکرة المعاصرين (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح معصومه سالک .. تهران: نشر سایه، ۱۳۷۵.. ۴۲۹ ص.
۸. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.. صد و هشت؛ ۲۸۲ ص.
۹. ترجمه اناجیل اربعه (فارسی) / ترجمه، تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰-۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: نقطه، ۱۳۷۵.. ۳۵۲ ص.
۱۰. ترجمه تقویم التواریخ (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۱۲. تسلية العباد در ترجمه مسکن الفؤاد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالادباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری .. قم: هجرت، ۱۳۷۴.. ۱۹۳ ص.
۱۳. تفسیر شهرستانی المسمی مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم شهرستانی (قرن ۶ ق.) / تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (جلد اول).

۱۴. التصريف لمن عجز عن التأليف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق - تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ - ۲۷۸ ص.
۱۵. تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافت و حمل اشیا و فواید راه آهن (فارسی) / محمد کاشف (قرن ۱۴ ق.)؛ به کوشش محمد جواد صاحبی - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۳ - ۱۳۲ ص.
۱۶. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی - تهران: عطارد، ۱۳۷۴ - ۲۳۰ ص.
۱۷. جغرافیای حافظ ابرو (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی [و] علی آل داوود - تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (جلد اول).
۱۸. الجواهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق بوسف الهادی - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ - هفت، ۵۶۲ ص.
۱۹. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح الله صاحبکار - تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴ - ۸۷۲ ص.
۲۰. راحة الارواح و مونس الاشباح در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار - علیهم السلام (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)، به کوشش محمد سپهری - تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ - ۲۹۸ ص.
۲۱. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی - تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ - ۳۶۳ ص.
۲۲. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرانی خوئی - تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ - ۳۴۱ ص.
۲۳. رسائل فارسی جرجانی / ضیاء الدین بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح دکتر معصومه نور محمدی - تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.
۲۴. طب الفقراء والمساكين (عربی) / ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجرار (قرن ۴ ق.) / تحقیق دکتر وجیهة کاظم آل طعمه - تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۵ - ۲۳۹ ص.
۲۵. عین الحکمه / میرفروام الدین محمد رازی نهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوحسی - تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴ - ۱۷۸ ص.
۲۶. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائب الدین علی ترکه اصفهانی، تصحیح اکرم جوادی نعمتی - تهران: نقطه، ۱۳۷۵.

۲۷. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی .. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵ .. ۲۱۵ ص.

۲۸. فوائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ .. ۳۶۲ ص.

۲۹. فیض الدموع (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴ .. ۲۹۶ ص.

۳۰. قاموس البحرین (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمد ابوالفضل محمد (مشهور به حمید مفتی)؛ تصحیح علی اوجبی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. ۳۹۶ ص.

۳۱. کیمیای سعادت: ترجمه طهارة الأعراق ابوعلی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .. تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ .. ۲۹۱ ص.

۳۲. مصابیح القلوب (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم - ص) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .. تهران: بنیان، ۱۳۷۴ .. ۶۴۶ ص.

۳۳. مرآت الأکوان (تحریر شرح هدایة ملاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ .. ۶۷۸ ص.

۳۴. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء (عربی) / المعلم الثالث المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملاء علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴ .. نود و هفت، ۱۵۲ ص.

۳۵. نزہة الزاهد (ادعیة مأثور از امامان معصوم - علیهم السلام - با توضیحات فارسی از سده ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵.

۳۶. النظامیة فی مذهب الامامیة (متن کلامی فارسی قرن دهم ۵ ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۵.





### **In the Name of God, the Compassionate, the Merciful**

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

The revival and publication of manuscripts is a responsibility of researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

**The Written Heritage Publication Office**

A HEJRAT BOOK

Collaboration with the Written Heritage Publication Office

Copyright © 1997 Hejrat Publishing Co.

First Published in Iran by Hejrat

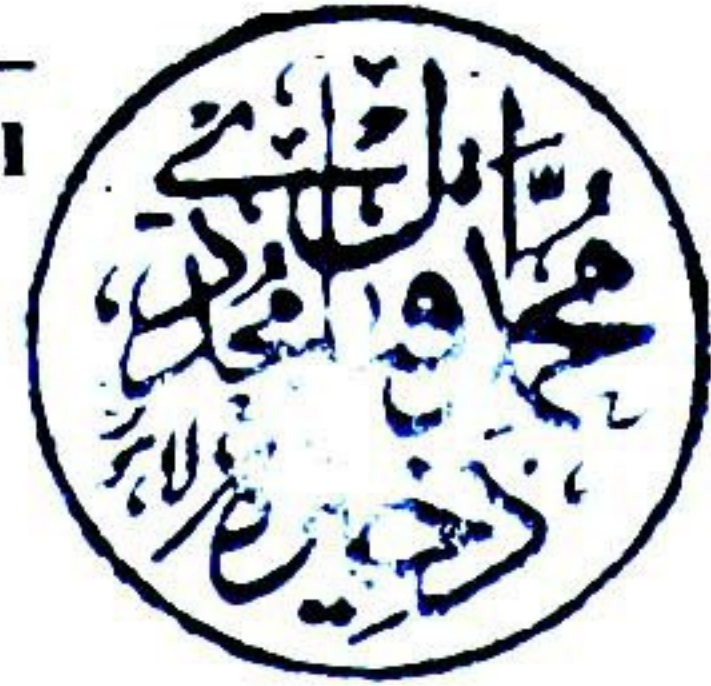
All rights reserved. No Part of this book  
may be reproduced in any form or by any  
means without permission from the publisher.

P R I N T E D I N I R A N

# AL-TA'RĪF BI-TABAQĀT AL-UMAM

The world history of sciences & scholars  
up to the 5th century A. H.

Compiled by  
Qāḍī Ṣā'id ibn Aḥmad Andalusī  
( 420 - 462 A. H. )



Edited & Introduced by  
Dr. Ġolāmrezā Ĵamsīdnežād-e Avval



HEJRAT